

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



حسین  
علیہ السلام

شہید آگاہ و رہبر نجات بخش اسلام

حضرت آئیۃ اللہ اعظمی صافی کلیا کانی رحمۃ اللہ علیہ

سرشناسه	: صافی گلپایگانی، لطف‌الله.
عنوان و نام پدیدآور	: حسین <small>علیه السلام</small> شهید آگاه و رهبر نجات‌بخش اسلام / لطف‌الله صافی گلپایگانی.
مشخصات نشر	: تهران، انتشارات منیر، ۱۳۹۹.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹۷۳۶-۲: ۷۵۰۰۰۰ ریال.
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا.
یادداشت	: کتابنامه، همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع	: حسین بن علی <small>علیه السلام</small> ، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق.
موضوع	: واقعه کربلا، ۶۱ ق.
رده‌بندی کنگره	: BP/۴۱/۵
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷/۹۵۳۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۷۲۸۲۰۰۲

## مکفرین انشائی

- نام کتاب: حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات‌بخش اسلام
- مؤلف: حضرت آیت‌الله العظمی لطف‌الله صافی گلپایگانی مدظله‌العالی
- چاپ دهم، اول ناشر: محرم الحرام ۱۴۴۲ / تابستان ۱۳۹۹
- چاپ اول: ۱۳۴۹ ش
- شمارگان: ۳۰۰۰
- بها: ۷۵۰۰۰ تومان
- شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۹۷۳۶-۲
- سایت الکترونیک: <http://www.monir.com>
- پست الکترونیک: [info@monir.com](mailto:info@monir.com)
- آدرس پستی: تهران/خیابان مجاهدین/چهارراه آبسردار/ساختمان پزشکان/واحد ۹
- تلفن: ۷۷۵۲۱۸۳۶ (۶ خط)

## فهرست مطالب

با خواننده .....	۱۵
<b>مقدمه</b> .....	<b>۲۵</b>
۱. قیام امام <small>علیه السلام</small> .....	۲۷
۲. بررسی علل و هدف‌های قیام .....	۳۲
۳. امام <small>علیه السلام</small> و تأسیس حکومت اسلامی .....	۴۹
۴. شرایط مساعد نبود .....	۵۴
۵. امام <small>علیه السلام</small> آگاه بود .....	۶۰
۶. بررسی کوتاه پیرامون کتاب شهید جاوید .....	۷۸
۷. اساس کتاب شهید جاوید باطل است .....	۸۲
۸. کتاب شهید جاوید و قیام‌های علما .....	۹۶
۹. نکته قابل توجه .....	۱۰۴
۱۰. تذکر و رفع اغفال .....	۱۰۷
<b>بخش اول</b> .....	<b>۱۱۳</b>
۱. اهدای کتاب (چند نکته) .....	۱۱۵
۲. عقده گشوده .....	۱۱۸
۳. مقدمه کتاب شهید جاوید .....	۱۲۰
۴. امام <small>علیه السلام</small> و محیط سیاسی اسلام .....	۱۲۳
۵. تثبیت حکومت .....	۱۲۳

۶ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

۶. چرا امام علیه السلام بیعت نکرد؟ ..... ۱۲۴

۷. استغاثه مردم ..... ۱۲۴

۸. نظر فرزدق ..... ۱۲۶

۹. عوامل پیروزی ..... ۱۲۷

افکار عمومی! ..... ۱۲۸

یک دلیل روشن! ..... ۱۲۹

ارتش داوطلب! ..... ۱۳۰

یک دلیل زنده! ..... ۱۳۱

نیروی نظامی امام علیه السلام بیش از یزید! ..... ۱۳۳

۱۰. احساس مسئولیت ..... ۱۳۳

۱۱. امکان پیروزی ..... ۱۳۵

یک مقایسه! ..... ۱۴۱

ارتش داوطلب چه شد! ..... ۱۴۵

آیا مسلم مسئول بود؟! ..... ۱۴۶

دو مشکل! ..... ۱۴۷

مردم شناسی! ..... ۱۴۹

دو شاهد تاریخی! ..... ۱۵۰

تصور صحیح! ..... ۱۵۰

آیا سرانجام پیروز می شد؟ ..... ۱۵۱

بعد از یزید! ..... ۱۵۲

وحدت سیاسی! ..... ۱۵۳

به کوفه نمی رفت! ..... ۱۵۳

۷.....	فهرست مطالب
۱۵۴.....	پاسخ دلیل ۱
۱۵۴.....	پاسخ دلیل ۲
۱۵۵.....	پاسخ دلیل ۳
۱۵۵.....	سؤال
۱۵۸.....	۱۲. تأسف شدید
۱۵۹.....	۱۳. این تصور از کجاست؟
۱۶۱.....	تذکر
۱۶۲.....	۱۴. خواب امام <small>علیه السلام</small>
۱۶۳.....	گفتار ابن اعثم!
۱۶۶.....	تاریخ ابن اعثم و کتابهای دیگر!
۱۶۷.....	ابن اعثم کیست؟
۱۷۰.....	قابل توجه
۱۷۱.....	قابل توجه بیشتر
۱۷۱.....	۱۵. خواب دیگر
۱۷۱.....	یک تذکر!
۱۷۳.....	قابل توجه نویسنده شهید جاوید
۱۷۳.....	۱۶. داستان فرشته‌ها
۱۷۵.....	۱۷. حدیث ام سلمه
۱۷۷.....	معنای حدیث
۱۷۸.....	پاسخ به پرسش‌ها
۱۸۴.....	پرسش‌های دیگر
۱۸۸.....	۱۸. حدیث «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلاً»

۸ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

۱۹. جمله معترضه و گرفتاری نویسنده شهید جاوید ..... ۱۹۲

سخنی در معنای حدیث! ..... ۱۹۴

اشکال دیگر ..... ۱۹۶

جواب ..... ۱۹۶

باز هم اشکال ..... ۱۹۸

جواب ..... ۱۹۹

نتیجه حدیث ..... ۲۰۱

۲۰. خطبه «خُطُّ الْمَوْتِ» و صراحت آن بر علم امام علیه السلام به شهادت ..... ۲۰۲

جواب ..... ۲۰۳

دلیل دیگر ..... ۲۰۶

فرض دیگر! ..... ۲۰۸

یک نکته ..... ۲۰۸

۲۱. تحقیق درباره عبارت زیارت اربعین ..... ۲۰۹

۲۲. قصه فرشته‌ها و جن‌ها ..... ۲۱۲

دلیل اول ..... ۲۱۳

دلیل دوم ..... ۲۱۳

۲۳. خطبه «لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً» ..... ۲۱۸

باز هم تأیید! ..... ۲۲۲

۲۴. پایان پاسخ به بخش اول و نتیجه ..... ۲۲۶

**بخش دوم ..... ۲۲۹**

۱. ماهیت قیام امام علیه السلام ..... ۲۳۱

۲. قیام ابتدایی، قیام دفاعی ..... ۲۳۲



۹.....	فهرست مطالب
۲۳۶ .....	تصویر غلط!
۲۳۷ .....	۳. تصویر صحیح
۲۳۸ .....	دلیل عقلی
۲۴۲ .....	خطر شدید می‌شود!
۲۴۳ .....	تدبیر امام <small>علیه السلام</small> !
۲۴۶ .....	استناد نویسنده شهید جاوید به تاریخ ابن‌اعثم
۲۴۷ .....	باز هم استناد به تاریخ ابن‌اعثم
۲۴۸ .....	۴. دلیل‌های مرحله دوم
۲۴۹ .....	باز هم اعتراف به اعتبار تاریخ ابن‌اعثم
۲۵۰ .....	۵. دلیل‌های مرحله سوم
۲۵۲ .....	یک تذکر
۲۵۳ .....	۶. خلاصه آنچه گذشت
۲۵۴ .....	۷. جنگ اضطراری
۲۵۶ .....	۸. در راه صلح!
۲۵۷ .....	۹. مذاکرات مقدماتی صلح!
۲۵۹ .....	۱۰. دفع اغفال و پیشنهادهای داده نشده
۲۶۳ .....	گزارش غلام بی‌اطلاع!
۲۶۷ .....	۱۱. ثمرات صلح و تسلیم، و دلایل پیشنهاد نشدن آن از جانب امام <small>علیه السلام</small>
۲۷۰ .....	۱۲. یک سؤال
۲۷۱ .....	۱۳. گمراهی عجیب!
۲۷۲ .....	۱۴. نگرانی بیجا
۲۷۳ .....	۱۵. مطلوب درجه ۱، ۲، ۳

۱۰..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

۱۶. یک نکته ..... ۲۷۶

۱۷. یک گمان بی مورد ..... ۲۷۹

۱۸. تهمت‌هایی که به امام علیه السلام زدند ..... ۲۸۳

۱۹. اهل سنت چه می‌گویند؟ ..... ۲۸۵

پس شما در این کتاب چه کردید؟ ..... ۲۸۹

جواب به ایرادات ..... ۲۹۱

۲۰. پیرامون سخنان خطیب ..... ۲۹۴

**بخش سوم ..... ۲۹۷**

مراحل قیام ..... ۲۹۹

۱. مرحله اول ..... ۲۹۹

۲. عکس‌العمل امام علیه السلام ..... ۳۰۲

۳. مأموریت مسلم بن عقیل ..... ۳۰۳

۴. مصالح اعزام مسلم علیه السلام ..... ۳۰۴

۵. باز هم توقف! ..... ۳۰۸

۶. مرحله دوم: حرکت ناگهانی امام علیه السلام ..... ۳۱۰

۷. به سوی کوفه! ..... ۳۱۰

۸. چرا کوفه را انتخاب کرد؟ ..... ۳۱۱

۹. یک خبر ناگوار و مغلطه‌کاری! ..... ۳۱۲

۱۰. شورای صحرا چه بود؟ ..... ۳۱۲

۱۱. یک نامه و یک خبر، و ترک امانت نویسنده ..... ۳۱۵

۱۲. صراحت روایت طبری بر علم امام علیه السلام به شهادت ..... ۳۱۸

۱۳. خطبه امام علیه السلام (صفحه ۲۷۹) ..... ۳۱۹

۱۱	فهرست مطالب
۳۲۰	۱۴. نقطه تحول!
۳۲۳	۱۵. مرحله سوم
۳۲۴	۱۶. دستور مراجعت
۳۲۶	۳۱۷. پیشنهاد حرّ بن یزید!
۳۲۷	۱۸. تغییر مسیر، بیراهه رفتن!
۳۳۳	۱۹. یک سؤال (صفحه ۲۹۴)
۳۳۴	۲۰. اجتهاد مقابل نص
۳۳۴	۲۱. دو سؤال دیگر (صفحه ۲۹۶)
۳۳۵	۲۲. این واقعه را هم ننوشته است!!
۳۳۷	۲۳. پیشگویی علی <small>علیه السلام</small> و یادى از گذشته
۳۴۵	۲۴. عبارت ابن اعثم
۳۵۱	۲۵. نتیجه این بحث
۳۵۲	۲۶. خطر جدید، حکم بی‌خردانه
۳۵۳	۲۷. نکته
۳۵۳	۲۸. باز هم پیشنهاد و مسالمت، تناقض گویی، امیدواری به نویسنده
۳۵۴	۲۹. دلسوزی و ارشاد
۳۵۵	۳۰. مرحله چهارم اسیری بازماندگان، نتیجه به جای هدف
۳۵۷	۳۱. چند نکته پیرامون فلسفه همراهی بانوان اهل بیت با امام <small>علیه السلام</small>
۳۶۵	<b>بخش چهارم</b>
۳۶۷	۱. قیام برای اصلاح
۳۷۳	۲. خطبه امام <small>علیه السلام</small> مطالب کتاب شهید جاوید را باطل می‌سازد
۳۷۷	۳. چند مطلب اساسی

۱۲ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

۴. شرایط موجود نبود ..... ۳۷۸
۵. هدف ما حمایت از اسلام بود ..... ۳۷۸
۶. مواهبی که اسلام به جهان انسانیت داد ..... ۳۷۹
۷. اسلام و نیروی قانونگذاری ..... ۳۸۰
۸. اجتهاد قانونگذاری نیست ..... ۳۸۲
۹. باز هم اعتماد به نقل ابن اعثم ..... ۳۸۴
۱۰. تناقض‌گویی را بنگرید ..... ۳۸۵
۱۱. حمایت از دین و اسلام ..... ۳۸۷
۱۲. تحقیق درباره کتاب السياسة الحسينية ..... ۳۸۸
۱۳. ارزش کتاب ..... ۳۸۸
۱۴. رؤوس مطالب ..... ۳۸۹
۱۵. چرا حمله کرده است ..... ۳۹۲
۱۶. یک اشتباه ..... ۳۹۴
۱۷. درباره جمله اول ..... ۳۹۴
۱۸. درباره جمله دوم ..... ۳۹۶
۱۹. درباره جمله سوم ..... ۳۹۸
۲۰. درباره جمله چهارم ..... ۳۹۹
۲۱. یک احتمال ..... ۴۰۰
۲۲. کاش مرده بودم ..... ۴۰۱
۲۳. آیا کشتن امام علیه السلام به سود اسلام بود؟ ..... ۴۰۶
۲۴. تبلیغات ضد امام علیه السلام ..... ۴۱۱
۲۵. یک نکته ..... ۴۱۶

فهرست مطالب ..... ۱۳

۲۶. خلاصه سخن ..... ۴۱۶

۲۷. بررسی یک شعر ..... ۴۱۹

۲۸. تشبیه غلط ..... ۴۲۳

۲۹. خیال کودکانه ..... ۴۲۳

۳۰. یک نکته ..... ۴۲۷

۳۱. شعر خالد بن معدان طائی تابعی ..... ۴۳۳

**بخش پنجم ..... ۴۳۵**

۱. نتایج و آثار ..... ۴۳۷

۲. نکته ..... ۴۴۰

۳. خسارت جبران ناپذیر ..... ۴۴۰

۴. ذلت مردم ..... ۴۴۱

۵. منطق ابن مطیع ..... ۴۴۴

۶. سخن ابی اسحاق ..... ۴۴۵

۷. کلام حضرت رضا علیه السلام ..... ۴۴۶

۸. نکته قابل توجه ..... ۴۴۷

۹. ضربت خوردن اسلام ..... ۴۴۸

۱۰. لکه ننگ ..... ۴۵۱

۱۱. آثار ثمربخش، محبوبیت امام علیه السلام ..... ۴۵۲

۱۲. درس‌های عملی ..... ۴۵۵

۱۳. درس عزت نفس ..... ۴۵۸

خلاصه سخن: ..... ۴۶۳

۱۴. خطبه روز عاشورا ..... ۴۶۴

۱۴	..... حسین <small>علیه السلام</small> شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام
۴۶۵	..... ۱۵. تناقض آشکار
۴۶۵	..... ۱۶. یک تناقض گویی دیگر
۴۶۶	..... ۱۷. باز هم تناقض گویی
۴۶۷	..... ۱۸. در عالم الفاظ
۴۶۹	..... <b>ملحقات و اضافات کتاب شهید آگاه</b>
۴۸۷	..... <b>فهرست منابع</b>
۴۹۷	..... <b>آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف در یک نگاه</b>

## با خواننده

### بسم الله الرحمن الرحيم

شاید برخی بگویند در این موقع که اسلام از هر سو مورد هجوم استعمارگران و مزدوران آنها شده و شرق و غرب با سلاح‌های خطرناک سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و جنگی، موجودیت جامعه مسلمانان را تهدید کرده و اجتماعات اسلامی را به صورت اجتماعات بیگانگان و کفار درآورده، و مکتب‌های استثمارگری آنان هر روز بر توسعه تبلیغات خود به خصوص در بین طبقه جوان می‌افزایند و افکار آنها را منحرف می‌کنند، و کوشش می‌نمایند مبانی دین اسلام را از ریشه قطع سازند، و این همه مطبوعات گمراه‌کننده‌ای که اساس اسلام و تربیت اسلامی را در خطر انداخته، و فحشا و منکرات و عادات و شعائر بیگانگان و اقلیت‌های مذهبی را ترویج می‌کنند، شب و روز به صورت کتاب، نشریه، ترجمه، مجله، روزنامه و... در دسترس مسلمانان گذارده می‌شود، و اختلافات و جدایی‌های گوناگون، جامعه مسلمانان را به سوی انقراض سوق می‌دهد، پرداختن به گفت‌وگوهایی مانند بحث پیرامون مطالب کتاب **شهید جاوید**، جز هیزم ریختن در آتش اختلافات چه ثمری دارد؟ و چه دردی را درمان می‌نماید؟ ما باید بکوشیم اختلاف را کم کنیم و اتحاد خود را محکم‌تر؛ و فاصله‌ها را از میان برداریم، و در برابر این سیل بنیان‌کن الحاد و غرب‌زدگی، و این تبلیغات مسموم، و این تقویت‌هایی که از ملیت‌های دیگر داخل در جوامع اسلامی می‌شود و مراسم و آثار و خرافات آنها را احیا می‌گرداند، سدی بسازیم، فکری بکنیم، همکاری‌های مؤثری به وجود بیاوریم و از اصول و قدر جامع و مشترک اسلامی پاسداری کنیم.

## ۱۶ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

باید افکار جوانان را روشن کرد و حقایق اسلام را در اقتصاد، سیاست، اجتماع، اخلاق، تربیت و تعلیم، به طور قابل درک در دسترس آنان گذارد تا بدانند تمام خواسته های انسانی آنها را تعالیم اسلامی تأمین کرده است، و آنها را از تشنج فکری و بحث در پیرامون موضوعات کم فایده و درجه دو برکنار سازیم. این مناقشات سبب می شود دشمنانی که برای از پا انداختن شجره طیبه توحید اسلامی و خداپرستی مشغول فعالیت هستند، چیره تر شده و فارغ البال تر به کار خود ادامه دهند.

امروزه بحث هایی که سبب بروز نگرانی، ناراحتی، سستی و دودستگی شود به هیچ وجه مصلحت نیست، و با این گرفتاری هایی که داریم، فرصت این سلسله تحقیقات را نداریم و باید مصرّاً از آن پرهیز کرد. این اختلاف های داخلی هرچه هم جزئی و اندک باشد، جبهه مبارزه با دشمنان خارجی را ضعیف می کند، و به سود بیگانگان، و به سوی هدف های خائنانه آنها جلو خواهد رفت.

این دلسوزی و خیرخواهی بسیار ارزنده و قابل توجه است و ما هم به این تفصیل آن را شرح دادیم تا خوانندگان ارجمند به تکالیف خطیری که در حفظ همگامی و هم صدایی در راه دفاع از حریم احکام و تعالیم و شعائر اسلام دارند بیشتر توجه فرمایند و علاوه می سازیم: ما نباید مساعی و کوشش های دشمنان را در تجزیه و ایجاد تفرقه و جدایی بین مسلمانان فراموش کنیم.

نباید زیان هایی را که اختلاف و جدایی برای جامعه ما دارد از نظر دور سازیم. نباید این آیه محکمه کتاب خدا را از پیش چشم خود برداریم: ﴿وَلَا

تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾<sup>۱</sup>

---

۱. انفال، ۴۶. «و نزاع (و کشمکش) نکنید، تا سست نشوید، و قدرت (و شوکت) شما از میان نرود».



بیگانگان استعمارگر پس از آنکه کشورهای اسلام را تجزیه کرده و در هر ناحیه‌ای حکومتی ضعیف ساختند و مسلمان‌ها را به نام این حکومت‌ها که حافظ منافع بیگانگان بودند، به روی هم واداشتند و اتحاد اسلامی را با این حکومت‌ها و سرانی که بر آنها گماشتند، به گمان خود غیرممکن ساختند و مسلمانان را به نام ملیت‌های کوچک و وطن‌های جعلی و غیراصیل به روی هم واداشتند، باز هم دیدند عقاید توحیدی اسلامی، این جامعه را به سوی وحدت می‌برد و فکر اتحاد مسلمین، یعنی اتحاد جهانی و انسانی اسلامی از مغزهای آنها خارج نمی‌شود و عقاید عالی و نجات‌بخش اسلام این افرادی را که به نام وطن و کشور و رژیم‌های گوناگون از هم جدا شده و با هم بیگانه گشته‌اند، یگانه و هم‌عزم و هم‌رزم می‌کند.

و بانگ:

اللَّهُ أَكْبَرُ  
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ  
أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ

فاصله‌های جغرافیایی را از میان می‌برد.

باز هم مشترکات مسلمانان به قدری زیاد و اصیل است که این جهات جدایی‌ها، آنها را از هم جدا نکرد، و آن‌طور که ملت تونس یک ملت است و ملت هلند مثلاً یک ملت و از هم جدا و بیگانه هستند، ملت تونس، ملت مراکش، ملت اندونزی و ملت پاکستان مثلاً چهار ملت نشده‌اند و از هم جدا نیستند، ملیت اسلامی آنها محفوظ و ثابت است و در برابر ملیت اسلامی، ملیت تونس یا مراکشی اعتبار و ارزشی پیدا نکرد، و اصل کریم «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»<sup>۱</sup> همچنان در بین مسلمانان حاکم و نافذ مانده است.

۱. حجرات، ۱۰. «مؤمنان برادر یکدیگرند».

## ۱۸ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

لذا کوشش می‌کنند به هر نوع و به هر اسم و رسمی که شده باز هم نقشه‌های خود را دنبال کنند تا در کشورهای اسلامی شعائر و مشترکات را ضعیف و الزامات و تقیدات اسلامی جامعه را سست نمایند، و عادت و شعائر دیگر را - اگرچه از دوران‌های جاهلیت و اعصار پیش از اسلام آنها باشد - ترویج کنند. به‌هرحال، شبکات استعمار و مکائد و دام‌های آن بسیار است.

ما مسلمانان باید در این عصر آگاه و هشیار باشیم و در برابر هجوم این‌همه دشمن و تبلیغات ضد اسلام که هزاران صفحات مطبوعات را در دنیا در اختیار دارند، ایستاده و آماده دفاع باشیم و رشد فکری جوانان را از راه ارشاد به تعالیم اسلام تکامل دهیم و جامعه‌ای هرچه مترقی‌تر و پیشرفته‌تر در علم و اخلاق و صنعت بسازیم.

ما این دردها را می‌دانیم و خدا گواه است که حتی من ناچیز از احساس این دردها چقدر رنج می‌برم و ناراحتی می‌کشم و بی‌خوابی دارم. اما اگر کسی آمد و دانسته یا ندانسته سنگ تفرقه‌ای در بین مردم انداخت، چه باید کرد؟

اگر کسی آمد در یک موضوعی که فعلاً مطرح افکار نیست و افکار به اصطلاح متجدد و پیشرفته هم آن را پذیرفته و مترقی‌ترین مکتب جهاد و عالی‌ترین نمونه مبارزه مردان فضیلت و خیرخواه و نوع‌دوست و آزادمنش شناخته شده نظری مخالف داد، و در دسترس افکار گذارد و هفت سال عمر خود را بیهوده روی آن گذاشت، چه باید کرد؟

اگر کسی در یک موضوعی که جزء خون جامعه ما و رکن موجودیت و بقای ماست، نظر ناهنجاری داد و با اینکه بزرگان او را نصیحت کردند و از

عرضه داشتن این فکر منع نمودند، قبول نکرد و آن را چاپ و منتشر نمود، چه باید کرد.<sup>۱</sup>

اگر کسی آمد مکتب متحرک و قابل پیروی جامعه ما را از صورت بسیار درخشان، اصیل، خردپسند و مورد احترام خارج کرد و با مغلظه و اشتباه‌کاری (هرچند ان شاء الله غیر عمدی) بی ارزش جلوه داد، چه کنیم؟

بدیهی است در اینجا که او استبداد به خرج می‌دهد و به نصیحت توجه نمی‌کند، نمی‌توان ساکت نشست و چیزی نگفت و از گمراهی افکار در حال و آینده جلوگیری نکرد.

باید این سنگ تفرقه را از میان برداشت و افکار را آگاه کرد و مدافعه با این سنگ، تشدید اختلاف و جدایی نیست، بلکه جلوگیری از توسعه اختلاف است. نکته مهم این است که موضوع درک حقیقت قیام امام علیه السلام از موضوعات کم‌اهمیت و کم‌فایده و درجه دو نیست.

ما اسلام را باید از کجا بشناسیم؟ اسلام را از قرآن و سنت، مکتب امیرالمؤمنین، مکتب سیدالشهدا و مکتب سایر ائمه علیهم السلام می‌شناسیم. نهضت امام علیه السلام در قلب مذهب شیعه قرار دارد.

و اگر آن را نشناسیم، اسلام را نشناخته‌ایم. اگر خدای نخواستہ در آن اندکی هم گمراه بشویم، از حقایق اسلام منحرف شده‌ایم.

امام آئینه اسلام و نشان‌دهنده تعالیم و برنامه‌های اسلام است. اگر ما در همین نقطه در اشتباه بیفتیم، در درک روح و حقیقت اسلام به اشتباه افتاده‌ایم.

---

۱. این ناچیز ضعیف نیز برحسب تقاضای نویسنده محترم شهید جاوید شاید حدود دو سال پیش به طور سریع و اجمال کتاب ایشان را مطالعه کردم و اساس آن را غلط دانستم و به طور خیلی مختصر بعضی معایب و نواقص آن را نوشتم، و به ایشان تقدیم کردم، و همین تقاضا را از ایشان نمودم و خوشبختانه آن وقت پذیرفته شد، دوباره چرا به فکر انتشار آن افتادند، اطلاع ندارم!

## ۲۰..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

امامت از رئوس تعالیم اسلام و عقاید ریشه دار این دین است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در آغاز بعثت آن را اعلام کرد و به آن دعوت می فرمود، و شناختن حقیقت قیام امام علیه السلام با شناختن حقیقت معنای امامت ارتباط دارد.

نکته دیگر این است که این سخن هم گاهی یک اشتباه کاری دیگر است. اگر به کسی که این گونه طرح ها را می دهد و سنگ تفرقه را می اندازد، ایراد کنند که چرا چنین کردی؟

این بحث ها کمک به هدف های تفرقه انداز بیگانه است، و با این طرح شما هیچ دردی را دوا نمی کنید و مکتب امام علیه السلام را قابل پیروی تر و مترقی تر و خردپسندتر نشان نمی دهید، هر چه به او بگویند جا دارد.

اما متأسفانه بسیاری یا بیشتر از این افراد معدود که این دلسوزی ها را می نمایند به او زبان اعتراض باز نکردند، و با اینکه چند سال است این فکر را تعقیب می کند، او را از این کار باز نداشتند.

ولی به کسانی که به او پاسخ می دهند، این اعتراض را می نمایند.

این اعتراض جز به یک منفی بافی به نفع کسانی که به نحوی از انحاء می خواهند در بنیان استوار جامعه ما خللی وارد سازند، تعبیر نمی شود.

نه، ما باید به همه جواب بدهیم و به همه پاسخ بگوییم، و از همه مرزها نگاهداری کنیم. اگر از یک مرزی خوب دفاع و نگاهداری شد، نباید گفت چرا از این مرز خوب نگاهداری کردید؟ باید مرز دیگر را هم که مورد حمله است نشان داد و خود شما یا هرکس متخصص و وارد است، آن مرز را نگاه بدارد، وگرنه ما دیده ایم که هرکس خواست از هر مرزی دفاع کند یا از وقوع رخنه ای در این سد استوار جلوگیری نماید، آن کسانی که از آن مرز قصد هجوم دارند، با این قماش دلسوزی های منافقانه و در دست بعد جاهلانه مانع کار او شدند؛ زیرا

## با خواننده ..... ۲۱

دشمن می خواهد همه مرزها بدون دفاع باشد و مرزداران از بیم تهمت و اعتراض و... عقب نشینی نمایند.

این منفی بافی ها قرن هاست حربۀ کسانی است که تفرقه درست می کنند و مذهب می سازند و در حمایت این دلسوزی ها ساخته های فکر خیانتکار خود را رشد می دهند.

هرکس خواست با هر منکر و فساد و بدعتی مبارزه کند، این سنگ را جلو پایش انداختند که طرف بزرگ می شود یا چرا با بدعت های دیگر مبارزه نمی نمایی؟ چرا امروز می گویی و دیروز نگفتی؟ چرا امسال می گویی و پارسال حرفی نزدی؟

برخی هم برای اینکه از زحمت شرکت در خدمت به اسلام و دفاع از حریم دین خلاص شوند، مردم را ناامید می سازند، و کوشش ها را بی ثمر می شمارند. می گویند فایده ای ندارد و به جایی نمی رسد و اکنون وقت این حرف ها نیست. این افراد هم بیشتر کسانی هستند که خودشان در هیچ جهادی شرکت ندارند و بهتر می دانند که لزوم هیچ مبارزه ای عنوان نشود تا آنها مسئول نشوند و از آنان مبارزه و جهاد نخواهند.

ما می خواهیم ان شاء الله اهل این منفی بافی ها نباشیم و به سهم خود به توفیق الهی افکار را روشن و مسلمانان را به التزامات دینی و اسلامی خود متوجه سازیم، و از همه بخواهیم در این دنیایی که تمام جمعیت ها و دسته های مختلف برای سعادت و سربلندی خود تلاش می نمایند، به پا خیزند و مجاهدانه، اسلام را که هدف آن سعادت و سربلندی همگان است، یاری کنند.

نکتۀ سوم این است که در موضوع سیدالشهدا علیه السلام خصوصاً، یک علاقه مندی عاشقانه ای همه دارا هستند و قیام و نهضت آن حضرت در دورۀ سال طرف

## ۲۲..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

توجه عموم شیعیان است و هیچ کس نمی تواند در مثل این کتاب بی تفاوت بماند و قفل خاموشی بر زبان بزند.

چهارمین نکته ای که انتقاد از این کتاب را بیشتر از کتاب های دیگر لازم می سازد این است که این کتاب اثری است که در آینده ممکن است مورد استناد دیگران از خود ما، بر خود ما شود؛ لذا هرگونه انتقاد صحیح پیرامون آن بجا و به مورد است تا در آتیه مورد سوءاستفاده بدانندیشان نگردد.

پس از ادای این توضیحات، این را هم به عرض می رسانم:

در این کتاب ما قصدی غیر از آشکار شدن حق و دفاع از قیام سیدالشهدا علیه السلام نداریم، و نمی خواهیم احساسات کسی را برانگیزیم یا نویسنده محترم شهید جاوید را توبیخ یا تحقیر کنیم. اگر در ضمن بعضی مباحث گاهی عنان قلم رها شده و از حدودی که شخصاً در بحث های علمی به آن التزام دارم، خارج شده باشم، معذرت می خواهم و از خوانندگان محترم خواهشمند است که در هنگام مطالعه، این عذرخواهی را فراموش نفرمایند. من ترجیح می دهم که کتاب بنده به عنوان توضیحاتی پیرامون مطالب کتاب شهید جاوید شمرده شود.

من دوست می دارم نویسنده محترم شهید جاوید توضیحاتی را که پیرامون مطالب ایشان داده ام، منصفانه مطالعه فرمایند و امیدوارم فاصله ای که بین اندیشه ما و فکر ایشان پیدا شده، برطرف گردد و بیش از پیش به هم نزدیک شویم، و همه در صف واحد یورش هایی را که از خارج به جهان اسلام و تشیع می شود، دفع کنیم؛ ان شاء الله تعالی.

﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾<sup>۱</sup>.

---

۱. هود، ۸۸. «من چیزی را جز اصلاح - تا آنجا که توانایی دارم - نمی خواهم! و توفیق من، جز به خدا نیست! بر او توکل کردم و به سوی او بازمی گردم».

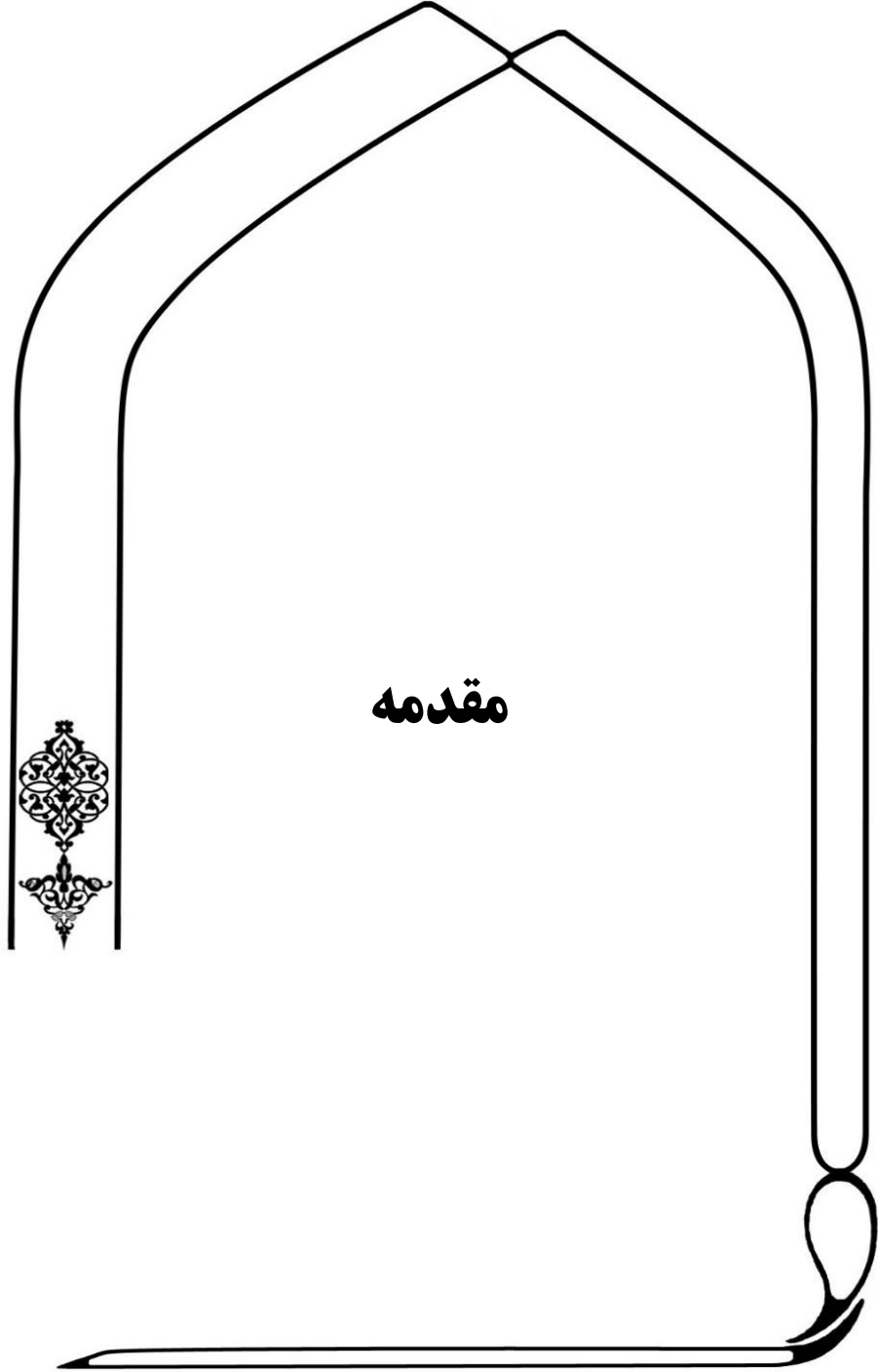
﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ \* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ  
وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾<sup>۱</sup>  
﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن  
يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾<sup>۲</sup>

---

۱. زمر، ۱۷ - ۱۸. «پس بندگان مرا بشارت ده؛ همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از  
نیکوترین آنها پیروی می‌کنند؛ آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آنها خردمندانند».  
۲. احزاب، ۲۳. «در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ای که با خدا بستند، صادقانه  
ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی  
دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند».







مقدمه



## ۱. قیام امام علیه السلام

در توصیف قیام مقدس سیدالشهدا علیه السلام و شرح نهضت جاودان و پایدار حسینی، زبان، بیان و الفاظ و کلمات ما در هر درجه از فصاحت و بلاغت باشد، عاجز و ناتوان است. بدون شک قیام امام علیه السلام یکی از حوادث بی نظیری است که هنوز پس از سیزده قرن و اندی اسرار و عظمت و اهمیت آن کاملاً آشکار نگشته و فروغ تجلی آن خاموش نشده، و انوارش همواره در تابش و لمعان، و راهنمای بشریت به سوی آزادی و عزت نفس، و فداکاری و جهاد در راه مبدأ و عقیده و پایداری و مقاومت در برابر باطل و شرک و بشرپرستی بوده و خواهد بود.

مفاهیم عالی‌های که برای پیشبرد مقاصد بلند و هدف‌های عالی انسانی و ساختن اجتماع مترقی از آن استنباط می‌شود، از هیچ نهضت و انقلاب دیگر درک نمی‌شود. خلاصه این قیام این است: وقتی اسلام در چنگال عفریت کفر و شرک و استبداد بنی‌امیه دست‌وپا می‌زد، و قیافه کثیف و وحشتناک ارتجاع در همه‌جا مسلمانان را نگران و ناراحت می‌کرد، و احکام خدا مسخره و سنن دین پایمال شده، و کاری‌ترین ضربت بر قلب اسلام و نظام اسلام به نام حکومت یزید وارد شده بود، بزرگ‌ترین رهبر و استاد الهی و معلم ربوبی با هفتاد نفر از اهل بیت و خواص و شاگردان ممتاز و فارغ‌التحصیل و تربیت‌دیده دانشگاه خود که گوش و چشم جهان مانند آنان را ندیده و نشنیده، قیام کرد، جان و مال و فرزندان خود را در طبق اخلاص گذارده، به یاری دین خدا شتافتند و در جلو مقاصد تخریبی بنی‌امیه سدی استوارتر از آهن و پولاد ساختند و درس‌هایی که به انسان‌های خداپرست و آزادی‌خواه دادند، خردمندان را مات و مبهوت کرد و ارباب بینش و

## ۲۸ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

بصیرت را واله و حیران ساخت. درس‌هایی که فقط یک مشت الفاظ و عبارات و سخنرانی و فریاد و ادعا نبود.

درس‌های آنها فداکاری‌های قهرمانانه، و از خودگذشتگی‌های خالصانه و تصمیم محکم و عزم راسخ بود.

مانند شعله‌های آتش بلکه اشعه نور در عمق دریاها، ژرف و بیکران مصائب جانکاه و امواج خروشان آزمایش و بلا مردانه فرو می‌رفتند و بر آفاق ابدیت، پستی این زندگی دنیا و لذایذ جسمانی را با قلم‌های نوری و زرین ثبت می‌کردند و نشان دادند که جهاد و جانبازی در راه مبدأ و حفظ شرف و کرامت عقیده عزیزتر و گرامی‌تر از زندگی مادی است و بشر والاتر و برتر از آن است که اسیر و بنده لذت‌های فانیه باشد.

این جهان و آنچه در آن بود از نعمت‌ها، و کامرانی‌ها، و زر و زیوری که بیشتر خود را به آن می‌فروشنند، و برای آن دین و ایمان و شرف را از دست می‌دهند، علاوه بر عزت و کرامت و شرافت خانوادگی و حسب و نسب و سوابق درخشان بی‌مانند و اموال و فرزندان کوچک و بزرگ، و بانوان و دختران، و برادران و خواهران، و آنچه بشر به آن دلبستگی پیدا می‌کند، و متاع حیات دنیا است، همه در اختیار حسین علیه السلام بود و بدون هیچ‌گونه چون‌وچرا احدی با حسین علیه السلام هم‌وزن و هم‌تراز نبود، و در جهان پهناور کسی مفاخر او را نداشت. هرچه در اختیار آن حضرت بود، برای بقای دین فدا کرد و با خود به قربانگاه کربلا برد و در راه مبدأ و مقصد مقدس خود از همه چشم پوشید.

این قیام و فداکاری از هر ناحیه‌ای برای بشر متضمن عبرت‌ها و درس‌هایی است که به فرموده علامه کبیر، شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء، خردمندان در برابر آن خاضع و در محراب عظمت آن، عقول، پیشانی خضوع را بر زمین ادب گذارده‌اند.

كَالْبَدْرِ مِنْ حَيْثُ التَّفَتَّ وَجَدْتَهُ      يَهْدِي إِلَيَّ عَيْنَيْكَ نُورًا ثَائِبًا  
كَالشَّمْسِ فِي كَبَدِ السَّمَاءِ وَنُورِهَا      يُغْشِي الْبِلَادَ مَشَارِقًا وَمَغَارِبًا  
كَالْبَحْرِ يَمْنَحُ لِلْقَرِيبِ جَوَاهِرًا      غُررًا وَيَبْعَثُ لِلْبَعِيدِ سَحَابًا

توفیق ابوعلم نویسنده فاضل مصری پس از آنکه ابای نفس و عظمت روح امام علیه السلام را می ستاید و می گوید جهان را از اینکه برایش همتا و شریکی بیورد عاجز ساخت، اقدام و قیام امام علیه السلام را این گونه توصیف می کند:

أَقْدَمَ الْإِمَامَ الْحُسَيْنُ عَلَى الْمَوْتِ مُقَدِّمًا لِنَفْسِهِ وَأَوْلَادِهِ، وَأَطْفَالِهِ، وَأَهْلِهِ  
بَيْنَهُ لِلْقَتْلِ قُرْبَانًا وَوَفَاءً لِدِينِ جَدِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِكُلِّ سَخَاءٍ وَطَيِّبَةٍ  
نَفْسٍ، وَعَدَمِ تَرَدُّدٍ وَتَوْقُفٍ قَائِلًا بِلِسَانِ حَالِهِ:  
إِنْ كَانَ دِينَ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمَّ      إِلَّا بِنَفْسِي يَا سُيُوفُ خُذِينِي<sup>۲</sup>

و پس از آنکه در وصف شجاعت آن حضرت شرحی سخن رانده، می گوید:

«وَهُوَ الَّذِي صَبَرَ عَلَى طَعْنِ الرَّمَاحِ، وَضَرَبِ السُّيُوفِ، وَرَمَى السَّهَامِ حَتَّى  
صَارَتِ السَّهَامُ فِي دِرْعِهِ كَالشُّوْكِ فِي جِلْدِ الْقَنْفُذِ، وَحَتَّى وُجِدَ فِي ثِيَابِهِ مِائَةٌ  
وَعِشْرُونَ رَمِيَّةً بِسَهْمٍ، وَفِي جَسَدِهِ ثَلَاثٌ وَثَلَاثُونَ طَعْنَةً بِرُمْحٍ، وَأَرْبَعٌ وَثَلَاثُونَ

۱. کاشف الغطاء، جنة المأوى، ص ۱۷۸-۱۷۹، مقاله «التضحية في ضاحية الطف». او مانند ماه شب چهارده است که از هر جا به آن نگاه کنی، آن را می یابی که به چشمانت نور می افشاند و مانند خورشید در وسط آسمان که نور آن همه شهرهای مشرق و مغرب را می پوشاند و مانند دریا است که برای آنان که در کنار آن هستند، جواهر ارزشمند خود را می بخشد و برای کسانی که از آن دور باشند، ابرها را به سوی او می فرستد.

۲. ابوعلم، اهل البيت، ص ۴۴۸-۴۴۹. امام حسین بر مرگ اقدام کرد، درحالی که خودش و فرزندان و کودکانش و خانواده اش را جلوتر از همه فدا کرد و به دین جدش علیه السلام قربانی داد، با تمام بخشندگی و با دل خوش و با کمال میل، بدون آنکه تردید و دودلی در این امر داشته باشد که با زبان حالش می گفت: اگر دین محمد جز با کشتن من راست نمی شود، ای شمشیرها مرا بگیرید (و بر من فرو آید و بریزید).

### ضَرْبَةٌ بِسَيْفٍ<sup>۱</sup>؛

و در پایان مدح و ستایش از اهل بیت امام علیه السلام و همکاری آنها در این قیام مقدس می گوید:

«فَلِلَّهِ دَرُّهُمْ مِنْ عَضْبَةٍ رَفَعُوا مَنَارَ الْفَخْرِ، وَلِبِسُوا ثِيَابَ الْعِزِّ غَيْرَ مُشَارِكِينَ فِيهَا، وَتَجَلَّبَبُوا جِلْبَابَ الْوَفَاءِ، وَضَحَّحُوا أَعْوَامَ الدَّهْرِ بِعَاصِرِ ثَنَائِهِمْ، وَنَشَرُوا رَايَةَ الْمَجْدِ وَالشَّرَفِ تَخْفُفُ فَوْقَ رُؤُوسِهِمْ، وَحَلُّوا جِيدَ الزَّمَانِ بِأَفْعَالِهِمُ الْجَمِيلَةَ، وَأَمَسَى ذِكْرُهُمْ حَيًّا مَدَى الْأَحْقَابِ وَالِدُّهُورِ مَالِكًا الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ، وَنَقَشُوا عَلَى صَفَحَاتِ الْأَيَّامِ سُطُورَ مَدْحٍ لَا تُمَحَى إِنْ طَالَ الْعَهْدُ، وَعَادَ سَنَا أَنْوَارِهِمْ يَمْحُو دُجَى الظُّلُمَاتِ وَيَعْلُو نُورَ الشَّمْسِ وَالْكَوَاكِبِ»<sup>۲</sup>.

و در وصف و ستایش اصحاب امام علیه السلام می گوید:

«وَأَمَّا أَصْحَابُهُ فَكَانُوا خَيْرَ أَصْحَابٍ فَارَقُوا الْأَهْلَ وَالْأَحْبَابَ، وَجَاهَدُوا دُونَهُ جِهَادَ الْأَبْطَالِ، وَتَقَدَّمُوا مُسْرِعِينَ إِلَى مَيْدَانِ الْقِتَالِ قَائِلِينَ لَهُ: أَنْفُسَنَا لَكَ الْفِدَاءُ، نَقِيكَ بِأَيْدِينَا وَوُجُوهِنَا. يُضَاحِكُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا قَلَّةً مَبَالَاةٍ بِالْمَوْتِ،

---

۱. ابوعلم، اهل البيت، ص ۴۵۰. «و او کسی است که بر زخم نیزه‌ها و شمشیرها و تیرها صبر کرد تا آنکه تیرها در زره او همانند خارها در پوست خارپشت جای گرفتند و تا آنکه ۱۲۰ تیر بر آن حضرت زدند و به بدن شریف آن حضرت ۳۳ زخم نیزه رسید و ۳۴ ضربت شمشیر فرود آمد».

۲. ابوعلم، اهل البيت، ص ۴۵۲. «خیر و رحمت خدا بر خویشاوندانی که مناره افتخار را بلند کردند و لباس‌های عزت و شرف را پوشیدند که کسی در این کار شریک و انباز آنها نیست و جامه وفا را به تن کردند و تاریخ و زمان را با مدح و ثنای انبوه خودشان پر کردند و پرچم بزرگی و عظمت و شرف را که بر بالای سرشان در اهتزاز است، برافراشتند و با کارهای زیبای خودشان گردن زمانه را آذین بستند و (زینت دادند) و یاد آنها در سرتاسر دوران‌ها و زمان‌ها زنده بوده و مشرق و مغرب را پر کرده است و آنها بر برگ‌های روزها سطح‌های مدح خود را نقش زدند که هرچه زمان بگذرد و طولانی باشد، این مدح‌ها نابود نمی‌شوند و از بین نمی‌روند و جاودانه‌اند و درخشندگی نور آنها تاریکی‌های سخت را محو و نابود می‌کند و بر نور خورشید و ستارگان برتری دارد».

مقدمه: قیام امام علیه السلام ..... ۳۱

وَسُرُورًا بِمَا يَصِيرُونَ إِلَيْهِ مِنَ النِّعَمِ (إِلَى أَنْ قَالَ: ) وَأَبَدُوا يَوْمَ عَاشُورَاءَ مِنْ  
الشَّجَاعَةِ وَالْبَسَالَةِ مَا لَمْ يُرِ مِثْلُهُ»<sup>۱</sup>.

این یک منظر مختصر و کوتاهی است از قیام امام علیه السلام و اهل بیت و اصحاب آن حضرت و از مفهوم عالی و بارزش آن از نظر یک نفر استاد و دانشمند معاصر از اهل سنت.<sup>(۱)</sup>

و اما مناظری که نویسندگان بزرگ و ادبا و شعرا و خطبا از این قیام مقدس در قالب اشعار و نثر و نظم ساخته و پرداخته‌اند، بیش از این است که جمع‌آوری آن ممکن باشد.

---

۱. ابوعلم، اهل البیت، ص ۴۵۲-۴۵۳. «و اما یاران او بهترین یاران بودند که از خانواده و دوستان خود جدا شدند و در رکاب او جوانمردانه جهاد کردند و بی‌درنگ به میدان جنگ شتافتند؛ درحالی‌که به او می‌گفتند: جان ما فدای تو باد، ما با دست‌هایمان و صورت‌هایمان از تو دفاع می‌کنیم و از تو پاسداری می‌نماییم. بعضی با بعضی شوخی می‌کردند و می‌خندیدند و مردن را بی‌اهمیت می‌دانستند و به اشتیاق رسیدن به نعمت‌ها خوشحال بودند؛ تا آنجا که می‌گوید: در روز عاشورا شجاعت و دلیری و شهامتی از خود نشان دادند که مانند آن دیده نشده است.»

## ۲. بررسی علل و هدف‌های قیام

پیش از ایراد سخن پیرامون علل و هدف‌های قیام، یادآوری چند نکته لازم است.

۱. شناختن هدف قیام امام علیه السلام نیاز به احاطه و توجه به جهات و حقایق و مسائل بسیاری دارد که در فهم و دریافت درست این موضوع مؤثر است. هرچه گفته شود باید مناسب شئون امامت، و شامل توجیه و تفسیر و تعلیل تمام نواحی و اطراف این واقعه بی نظیر باشد تا بتوان حوادث کوچک و بزرگ را به اتکای آن موجه و منطقی دانست و همه را در درجه بلند و بی‌مانند خود تماشا کرد و جلوی چشم بصیرت دیگران گذارد.

بدیهی است نمی‌توان این واقعه را یک پیش‌آمد ساده تاریخی شمرد و روی آن نظر داد، و اگر هدف و علت قیام با چشم‌پوشی از این جهات بررسی شود، تحقیق و مطالعه ناتمام و نتیجه صحیح نخواهد داد.

۲. تشخیص هدف پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام، و شناختن مصلحت و علت کار و اقدام آنها، بر دیگران واجب نیست، و اگر در موضوعی حقیقت مصلحت و فلسفه آن دریافت نشد، ضرری به جایی نخواهد خورد؛ زیرا برحسب ادله عقلیه و نقلیه، پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام هر قدمی بردارند، از تکلیف الهی و وظیفه شرعی خود سرسوزنی خارج نمی‌شوند و هرکس مسلمان باشد - خواه شیعه یا از اهل سنت - نمی‌تواند در شرعی بودن قیام امام حسین علیه السلام و علم و دانایی او به احکام و عصمت او شبهه‌ای بنماید و در محیط اسلامی به خصوص نسبت به حضرت سیدالشهدا علیه السلام که از اصحاب کساء و اهل مباحله و به موجب حدیث متواتر ثقلین، و اخبار امان، و سفینه و غیرها عصمت و علمش ثابت است، بحث از



مقدمه: بررسی علل و هدف‌های قیام ..... ۳۳

این موضوع بی‌مورد است و جمله: «فَلَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ»<sup>۱</sup> پاسخ کسانی است که بخواهند در این موضوع سخنی بگویند یا زبان ایرادی باز کرده و چون و چرایی اظهار کنند؛ علاوه بر این، به صریح روایات متواتره اهل سنت و شیعه، پیغمبر ص این قیام را تصویب و تقدیر فرموده؛ بلکه خداوند نیز برحسب آنچه به پیغمبر ص وحی فرستاده این قیام را ستوده است، و اگر در آن ایرادی بود و این قیام و شهادت مطلوب خدا و رسول نبود و سزاوار بود، حسین ع آن را ترک کند و آماده شهادت نشود، پیغمبر ص حسین عزیزش را به آن راهنمایی می‌فرمود، و در این همه اخبار به آن اشاره‌ای می‌کرد، با اینکه کشندگان حسین ع را مورد نکوهش قرار داده از اینکه در اقدام حسین اشتباه کوچکی روی بدهد، کلمه‌ای نفرمود؛ هرچه فرمود و گله کرد، شکایت از امت و از کشندگان حسین بود و نسبت به حسین ع جز تمجید و تکریم و تقدیر و وعده درجات بلند و امر به یاری او<sup>۲</sup> چیزی نفرموده است. این همه اخبار از ناحیه حضرت رسول و امیرالمؤمنین ع؛ فرضاً اگر در مورد غیر حسین هم وارد می‌شده، دلیل بر کمال فضیلت و علو مقام او بود.

۳. برحسب اخبار معتبره، برنامه کار و دستورالعمل دوران امامت هر یک از امامان ع قبلاً تعیین شده و توسط پیغمبر ص به آنها سپرده شده، و هر کدام در عصر خود مکلف به وظایفی بودند و تعهداتی داشتند که طبق آن رفتار کردند؛<sup>۳</sup> و

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۰۹؛ خزاز قمی، کفایة الاثر، ص ۱۲۹.

۲. رجوع شود به: ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۱، ص ۱۱۲؛ ابن اثیر جزری، اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۴۹؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج ۱، ص ۲۷۱ (ترجمه انس بن حارث).

۳. رجوع شود به کافی شریف باب «إِنَّ الْأُمَّةَ ص لَمْ يَفْعَلُوا شَيْئاً وَلَا يَفْعَلُونَ إِلَّا بَعْدَ مِنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَمْرٍ مِنْهُ لَا يَتَجَاوَزُونَهُ» (کلینی، ج ۱، ص ۲۷۹)؛ و الوافی، باب «أَنَّ أَفْعَالَهُمْ مَعَهُودَةٌ مِنْ اللَّهِ تَعَالَى» (فیض کاشانی، ج ۲، ص ۲۶۱ (باب ۲۹)).

امروز هم حضرت ولی عصر برحسب همان وظیفه در پشت پرده غیبت غائب می باشد و تکلیف این بزرگواران علی التحقیق غیر از روش و تکلیف مردم عادی است. اینها حجج و بینات و صنائع پروردگارانند و کسی از این امت با ایشان قیاس نمی شود. اندکی از فضایل و مقامات آنها را از زبان علی علیه السلام در اینجا به طور نمونه می آوریم.

۱. «فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبَّنَا وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا».<sup>۱</sup>

۲. «لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ، وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا. هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ، وَعِمَادُ الْيَقِينِ، إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي وَبِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي، وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ، وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ، وَالْوَرَاةُ».<sup>۲</sup>

۳. «فِيهِمْ كَرَامَاتُ الْقُرْآنِ وَهُمْ كُنُوزُ الرَّحْمَنِ، إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا، وَإِنْ صَمَتُوا

لَمْ يُسَبِّحُوا».<sup>۳</sup>

۴. تعبد به شهادت و کشته شدن، یکی از اموری است که به صورت های مختلف در شرایع و ادیان سابقه دارد، و صحت تکلیف و تعبد به آن نه خلاف عقل است و نه خلاف نقل، به خصوص در مورد انبیا و اولیا که: ﴿عِبَادُ مُكْرَمُونَ﴾

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۸ (ج ۳، ص ۳۲). «همانا ما دست پرورده و ساخته پروردگار خود هستیم و مردم تربیت شده ها و پرورش یافته های ما هستند».

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲ (ج ۱، ص ۳۰). «کسی را از دین امت با خاندان رسالت و اهل بیت نمی توان مقایسه کرد و کسانی که نعمت هدایت اهل بیت بر آنها رسیده و جریان یافته، با آنان برابر نخواهند بود. عترت پیامبر اساس و پایه دین هستند و ستون های یقین اند، شتاب رونده باید به سوی آنها بازگردد و عقب افتاده باید به آنها ببیوندد. ویژگی های حق ولایت مخصوص آنها است و وصیت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در خصوص خلافت مسلمانان و میراث رسالت به آنها تعلق دارد».

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴ (ج ۲، ص ۴۴). «آیات کریمه قرآن درباره اهل بیت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد. آنان گنجینه های علوم خدای رحمان هستند. اگر لب به سخن بگشایند، راست گویند و اگر سکوت کنند، کسی بر آنها پیشی نجوید».

مقدمه: بررسی علل و هدف‌های قیام ..... ۳۵

لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ<sup>۱</sup>؛<sup>۱</sup> در حق آنها هم مانند فرشتگان صادق است و عمال خدا و مجاری و وسایل اجرای مشیت و سنن و امتحانات الهیه می‌باشند. ابراهیم خلیل - علی نبینا وآله وعلیه السلام - مأمور به ذبح فرزند عزیزش گشت و خود و جگرگوشه‌اش تسلیم فرمان خدا و متعبدانه در کمال اخلاص در مقام امتثال امر و اطاعت برآمدند، و ایرادهایی از قماش ایرادهای نویسنده شهید **جاوید** بر این تعبد به شهادت و کشته شدن وارد نیست؛ و الا اسماعیل هم می‌گفت این امر، امر حقیقی نیست و کشته شدن من که پیغمبر خدا هستم یا در آینده ممکن است پیغمبر و مصدر خدمات ارزنده‌ای شوم، و مردم را راهنمایی کنم، چه فایده‌ای دارد؟ چرا نیروی خداپرستان را ضعیف می‌کنی و جبهه آنها را از فرد برجسته‌ای مانند من محروم می‌سازی؟ برای چه من ذبح شوم؟ مگر حیات من برای دین خدا و برای مقاصد مشروع زیان‌بخش است؟ و مگر وجود من مانع از اصلاحات است؟ و از این رقم ایرادات و سخنان خام که در کتاب شهید **جاوید** دیده می‌شود بگویند، و اصلاً تسلیم نشود و خواب پدر و امری را که به او شده تأویل نماید یا اعتبار خواب را انکار کند، ولی به جای این گفتارهای بی‌ادبانه و... به پدر گفت:

﴿يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾<sup>۲</sup>.

داستان اصحاب اخدود نیز شاهد این مدعی است که در بعضی موارد به استقبال مرگ رفتن محبوب خدا است.

اصحاب اخدود مؤمنان را میان بازگشت به کفر و سوخته شدن در آتش، مخیر

---

۱. انبیاء، ۲۶-۲۷. «آنها (فرشتگان) بندگان شایسته اویند؛ هرگز در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند؛ و (پیوسته) به فرمان او عمل می‌کنند».

۲. صافات، ۱۰۲. «پدرم! هرچه دستور داری اجرا کن، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت».

## ۳۶ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

ساختند و آن مؤمنان با اخلاص سوخته شدن به آتش را بر کفر برگزیدند. خدا آنها را در قرآن یاد فرمود و عملشان را تصویب کرد.<sup>۱</sup>

در اسلام یاسر پدر عمار شهادت را بر بازگشت به کفر برگزید و تقیه نکرد تا کشته شد؛<sup>۲</sup> و عاصم بن ثابت و شش نفر دیگر از رفقاییش از ورود در ذمه کفار امتناع ورزیدند تا شهید شدند؛<sup>۳</sup> و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم عمل آنها را رد نفرمود و آنان را خطاکار نشمرد.<sup>(۲)</sup>

عمرو بن جموح انصاری چهار پسر مانند شیر داشت که در غزوات در رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله جهاد می کردند، و خودش با اینکه سخت لنگ بود، آرزومند شهادت بود؛ در غزوه احد پسرهایش خواستند او را از شرکت در جهاد منع کنند، گفتند خدا تو را معذور ساخته است. عمرو نزد رسول خدا آمد. عرض کرد پسرهایم می خواهند مرا از بیرون آمدن با شما مانع شوند. به خدا من می خواهم با همین پای لنگ وارد بهشت شوم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو معذوری و جهاد بر تو واجب نیست و به پسرهایش فرمود:

«مَا عَلَيْكُمْ أَنْ لَا تَمْنَعُوهُ؛ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَهُ الشَّهَادَةَ»؛ یعنی بر شما نیست که او را مانع شوید، بسا که شهادت روزی او شود.

عمرو اسلحه خود بگرفت و گفت: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي الشَّهَادَةَ وَلَا تُرِدَّنِي إِلَى أَهْلِي خَائِبًا»؛ خدایا شهادت را روزی من کن و مرا به سوی اهل و خانوادهام ناامید برنگردان.<sup>۴</sup>

۱. بروج، ۴.

۲. ابن اثیر جزری، اسد الغابة، ج ۴، ص ۴۴؛ ج ۵، ص ۹۸، ۴۸۱؛ و سایر کتب تراجم و تواریخ و تفاسیر.

۳. ابن اثیر جزری، اسد الغابة، ج ۳، ص ۷۳؛ و سایر کتب تراجم (ترجمه عاصم بن ثابت).

۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۴، ص ۲۶۱؛ ابن اثیر جزری، اسد الغابة، ج ۴، ص ۹۴؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابة، ج ۴، ص ۵۰۸ (ترجمه عمرو بن جموح)؛ ابن هشام، السيرة النبوية، ج ۳، ص ۶۰۷.

## مقدمه: بررسی علل و هدف‌های قیام ..... ۳۷

اگر شهادت فی حدنفسه مطلوب و محبوب نبود پیغمبر ﷺ به پسران عمرو این‌گونه نمی‌فرمود.

و بنا به نظر نویسنده شهید جاوید، می‌بایست پیغمبر ﷺ به او بفرماید شهادت چه فایده‌ای دارد، دعا کن از این غزوه برگردی تا در غزوه دیگر هم شرکت کنی و اسلام از وجود تو منتفع شود، کشته شدن تو چه سودی برای اسلام دارد؛ پس دعای تو این است که خدا کفار را بر تو مسلط کند تا به تو تهاجم کنند و تو را بکشند، اصلاً اشتیاق به شهادت چه معنایی دارد؟

اگر نویسنده شهید جاوید آنجا بود، لابد این ایرادها را می‌کرد و خودش هم هیچ‌وقت آرزوی شهادت نمی‌کرد.<sup>(۳)</sup>

پس معلوم شد فی‌الجمله در مواردی تعبد به قتل حتی با معلوم نبودن مصلحت آن بر مکلف، و در مواردی به ملاحظه حفظ مصلحت مهم‌تر یا دفع مفسده بزرگ‌تر واقع شده، بلکه مطلقاً رجحان و مطلوبیت شهادت ثابت است، و تعبد پیغمبر یا امام ﷺ به شهادت منطقی‌تر است و آنها بیش از دیگران آرزومند شهادت بوده‌اند.

و همین است معنی فرمایش عقيلة القریش ﷺ: «هُؤُلَاءِ قَوْمٌ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ»<sup>۱</sup>.

۵. مفسد اعمال و مظالم و ستم‌هایی را که یزید و دستگاه حکومتی او مرتکب شد، نمی‌توان به نتیجه حرکت و نهضت مربوط ساخت تا گفته شود چون کشتن امام ﷺ و تهاجم به حیات او برای اسلام غیر از خسارت و ضرر نتیجه‌ای نداشت. پس امام ﷺ برای شهادت به کربلا نرفت یا از شهادت خود اطلاع نداشت و برای شهادت قیام نکرد؛ زیرا شهادت امام ﷺ یک حساب دارد و مظالم بنی‌امیه و کشتن امام ﷺ حساب دیگر.

---

۱. ابن‌نما حلی، مثير الاحزان، ص ۹۰. در برخی منابع «كُتِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ» دارد. طبرسی، اعلام‌الوری، ج ۱، ص ۴۷۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶.

چه مانعی دارد امام علیه السلام مکلف باشد که قیام کند و از بیعت خودداری نماید. به کربلا برود و با اینکه امکان داشت با بیعت و تسلیم از خود دفع قتل نماید، تسلیم نگردد تا شهید شود و شهادت را پیش‌بینی کرده و مکلف به اجرای این برنامه شده باشد، و امام علیه السلام در قیام و اقدامی که نموده، اطاعت و فرمانبری خدا را کرده باشد، و یزید و دستگاهش در عمل خود معصیت خدا را کرده باشند؟

ما هرچه فکر می‌کنیم، میان این دو ناحیه ارتباطی نمی‌بینیم. امام علیه السلام مکلف بوده است با یزید بیعت نکند و خطراتی را که برای خود و عزیزانش این کار دارد، بپذیرد و به تسلیم و بیعت یا فرار از جهاد این خطرات را از خود دفع نکند و از شهادت استقبال نماید و این یک تکلیف معقول و خردپسند است که حتی در احکام موالی و عبید عرفی نیز نظایر آن بسیار است.

یزید و عمالش نیز مکلف بوده‌اند از امام علیه السلام اطاعت کنند و مرتکب قتل آن حضرت و هیچ عمل زشت و گناهی نشوند.

پس این اشکال وارد نمی‌شود که چون وجود امام علیه السلام مصدر خیر و برکت و در آینده منشأ اصلاحات می‌شد، چرا باید کشته شود و برای کشته شدن برود؛ زیرا این اشکال به کسانی که امام علیه السلام را کشتند و دست جامعه را از دامنش کوتاه کردند، وارد است؛ آنها نباید امام علیه السلام را بکشند و باید در پیشرفت و بسط ید و نفوذ کلمه امام علیه السلام همکاری کرده باشند؛ امام علیه السلام هم به حکم خدا نباید با بیعت و تسلیم قتل را از خود دفع کند.

همان‌طور که به یاسر پدر عمار یا شیعیانی که به دست معاویه و زیاد و حجاج کشته شدند، این ایراد وارد نیست که چرا به کفر برنگشتید تا در آینده اسلام از وجود شما استفاده کند، و به عاصم بن ثابت و رفقاییش کسی اعتراض نکرده و پیغمبر صلی الله علیه و آله نفرموده چرا امان را نپذیرفتند تا آزاد شوند و در رکاب پیغمبر خدا

جهاد کنند، به امام علیه السلام به طریق اولی کسی حق چنین اعتراضی را ندارد؛ زیرا آن حضرت مأمور و متعبد به قیام و کشته شدن بود، و درجه‌ای که برای او از این شهادت حاصل گشت، با هیچ وسیله دیگر حاصل نمی‌شد.

۶. از نظر دیگر اگر اقدام امام علیه السلام را تعبد محض هم ندانیم و روی آن مطالعه کنیم، می‌گوییم: مصلحت تسلیم نشدن امام علیه السلام و بالنتیجه شهادت بیش از مصلحت زندگی آن حضرت در حال تسلیم و بیعت با یزید بود. و مفسده بیعت و سازش با یزید و امضای حکومت او بیش از مفسده محروم شدن جامعه از برکات وجود امام علیه السلام در حال بیعت است.<sup>(۴)</sup>

پس شما نمی‌توانید بگویید قتل امام علیه السلام هم مصالح وجود امام علیه السلام را از مردم سلب می‌کند و هم مفسد عدم وجود آن حضرت را سبب می‌شود و چرا امام علیه السلام از مدینه و مکه به قصد کشته شدن و شهادت بیرون رفت؟ زیرا می‌گوییم در اینجا باید مفسد بیعت و تسلیم و تصویب حکومت یزیدی را از طرف امام علیه السلام با مصلحت وجود امام علیه السلام در حال تسلیم و تمکین و اطاعت از یزید، و به رسمیت شناختن حکومت او که کمر افناء و اعدام اسلام را به میان بسته بود، در نظر بگیریم و معلوم است در این زمینه مفسد بیعت و تسلیم یا مصالح بیعت نکردن و شهید شدن از مصلحت حیات با یزید به مراتب بیشتر بود و امام علیه السلام خود بهتر از هرکس این معنی را درک می‌کرد و تشخیص می‌داد. این حیات با ننگ بیعت با یزید زمینه هر قیام اصلاحی را از جانب اهل بیت از میان می‌برد و جامعه را از اینکه اهل بیت حمایت از حق و دفاع از اسلام نمایند مأیوس و ناامید می‌کرد؛ لذا امام علیه السلام شهادت را اختیار کرد و: «لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا»<sup>۱</sup> را زبان حال و مقال خود قرار داد.

---

۱. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۴۵. «مرگ را جز خوشبختی، و زندگی با ستمکاران را جز ننگ و خواری نمی‌بینم».

#### ۴۰ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

خلاصه آنکه اگر برای پیغمبر یا امام علیه السلام وضعی جلو بیاید که برحسب وظیفه رسالت یا امامت باید دست به اقدامی بزنند یا از طرف کفار به آنها پیشنهادی شود که نباید آن را بپذیرند و در آن تقیه جایز نباشد یا ترک تقیه محبوب و مطلوب، و ارجح و افضل باشد، و آن بزرگواران پیشنهاد را نپذیرند و به این جهت جانشان در خطر واقع شود، و استقامت ورزند و تسلیم نشوند تا شهید شوند، پیغمبر یا امام علیه السلام در این اقدام به عالی ترین مراتب سعادت و شهادت نایل، و دشمنان حق به شقاوت ابدی محکوم می گردند، خصوصاً اگر تسلیم نشدن و استقامت سبب هدایت و بیداری دیگران و مشخص شدن حق از باطل گردد، و این پایداری و گذشت موجب احیای دین شود.<sup>(۵)</sup>

این شهادت و کشته شدن از زندگی و حیات با قبول پیشنهادهای ننگین و نامشروع و در حال بیعت با عنصر پست و متجاهر به گناهی مثل یزید، اثرش برای احیای دین و هدف های اصلاحی و پیشبرد مقاصد انبیا و رسالت اسلام یقیناً بیشتر است.

شما گمان می کنید اینکه می گوئیم کشته شدن مطلوب امام علیه السلام بوده، مقصود این است که خود کشته شدن با صرف نظر از این آثار و فواید و از جنبه اینکه عملی صادر از شمر و سنان و خولی بوده، مطلوب امام علیه السلام بوده است، از این جهت مغلطه می کنید و می گوئید: پس آنها که امام علیه السلام را کشتند خواست او را انجام دادند، و اگر او را نمی کشتند به آنها التماس می کرد و خواهشمند می شد که بیاید مرا بکشید. نه آقای عزیز، واقعاً منطبق شما عجیب است! اینکه می گوئیم شهادت محبوب امام علیه السلام بوده و امام علیه السلام به آن اشتیاق داشته؛ یعنی در زمینه دوران امر میان بیعت با یزید و تصویب حکومت او و شهادت، البته شهادت محبوب است.



«لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا»<sup>۱</sup>.

۷. در موضوع نهضت امام علیه السلام که از موضوعات بی‌نظیر است نمی‌توان به مقیاس سایر موضوعات و دعوت‌ها و نهضت‌های سیاسی یا دینی اظهار نظر کرد؛ زیرا با حضرت دعوت‌های سیاسی و قیام برای طلب حکومت و استثمار و استعباد مردم در جوهر و حقیقت فرق دارد، و با قیام‌های دینی اگرچه در جوهر و ماهیت مشترکند، ولی تفاوت آن با سایر دعوت‌ها و قیام‌های دینی نیز زیاد است که همین تفاوت‌ها آن را نافذتر و شورانگیزتر ساخته است.

بنابراین نمی‌توان روی این واقعه بدون در نظر گرفتن این خصوصیات اظهار رأی نمود و این قیام را مانند یک قیام عادی تشریح و توصیف کرد؛ زیرا اگر آن را یک قیام عادی بشماریم، باید تمام تفصیلات آن را نیز عادی بدانیم؛ درحالی‌که به‌طور قطع نمی‌توانیم قسمت مهمی از جریان‌های این قیام مقدس را به‌طور عادی تفسیر و تعبیر کنیم.

در کدام قیام سابقه دارد بعد از آنکه سرنوشت قیام‌کننده معلوم و مسلم شده، نونهالان خردسال مانند جناب قاسم بن حسن را بدون هیچ‌گونه اضطرار و ناچاری ظاهری و بدون احتمال هیچ‌گونه اثری در فتح و پیروزی، اذن جهاد بدهند و در میان دریای شمشیر و تیر و نیزه فرستاده باشند؟

در کدام قیام سابقه دارد این‌گونه اطفال خردسال به روی مرگ بخندند و مشتاقانه به جهاد و استقبال مرگ شتافته باشند؟

در کدام قیام سابقه دارد ۷۳ نفر تشنه‌کام در برابر یک بیابان دشمن خونخوار این‌همه مردی و مردانگی و ثبات قدم و استقامت و فداکاری نشان داده باشند؟

در کدام قیام سابقه دارد پیروان و مریدان رهبر آن قیام دانسته باشند که تمام

---

۱. ابن‌شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۴۵.

## ۴۲ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

غرض دشمن کشتن رهبر آنها است و اگر او را بکشند به دیگران کاری ندارند و دانسته باشند که دفاع آنها از جان رهبر عزیزشان جز اتلاف نفوس خودشان ثمری ندارد؛ معذک پروانه‌وار گرد شمع وجودش را بگیرند و بسوزند و جهاد کنند تا آخرین نفر آنها را از دم شمشیر و تیر و نیزه بگذرانند؟<sup>۱</sup>

در کدام قیام سابقه دارد همسر مهربان شوهر عزیزش را به فداکاری تشویق کند و بگوید: «فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي، قَاتِلْ دُونَ الطَّيِّبِ ذُرِّيَّةَ مُحَمَّدٍ علیه السلام».<sup>۲</sup>

از کدام پیروان رهبران دینی این همه خلوص، و وفا، و فداکاری، و جانبازی دیده شده است؟

در کدام قیام سابقه دارد رهبر قیام با یقین به شهادت و پیش‌بینی کشته شدن و مخاطرات دشوار، زن و بچه و کودکش را با خود در میدان بلا برده باشد؟

خلاصه تفاوت این قیام و جهات امتیاز آن بسیار است، این امتیازات هر کدام حکایت از این دارند که این قیام یک مأموریت الهی و دارای سرّ و رمز ملکوتی بوده است که امام علیه السلام به آن تن داده و آن را پذیرفته است.

پس از بیان این چند نکته که شاید برای روشن شدن مطالب آینده سودمند باشد به قدری که وقت و فرصت اجازه می‌دهد و به اندازه استعداد و فهم کوتاه و درک ناقص خود بعضی علل و هدف‌های شهادت امام علیه السلام را در نهایت اختصار مورد بررسی قرار می‌دهم.

**اول:** آنچه از اخبار صحیحۀ متواتره استفاده می‌شود این است که امام علیه السلام متعبد

---

۱. به منطبق نویسنده کتاب **شهید جاوید**، جواب این پرسش‌ها چیست؟ چرا امام علیه السلام اصحاب و یاوران و اهل بیت خود را اکیداً از جهاد منع نکرد؟ چرا به آنها اجازه میدان رفتن و کشته شدن داد؟ کشته شدن آنها برای امام علیه السلام چه فایده‌ای داشت جز آنکه شهادت امام علیه السلام را چند دقیقه یا چند لحظه به تأخیر انداخت؟

۲. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۲۷؛ ابن‌اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۶۵؛ سماوی، ابصار العین، ص ۱۸۰. پدر و مادرم به فدایت! در راه خاندان پاک محمد علیه السلام نبرد کن.

## مقدمه: بررسی علل و هدف‌های قیام ..... ۴۳

به قیام و شهادت بوده و شهادت آن حضرت محبوب و مطلوب خداوند متعال بوده است و چنان‌که گفتیم، تعبد به شهادت امر بی‌سابقه‌ای نیست، و مانعی ندارد که امام علیه السلام به شهادت متعبد و مأمور شده باشد و یا اینکه قیام او منتهی به شهادت و کشته شدنش بشود، و رفتن به عراق و برگشتن از بین راه آینده‌ای آن‌چنان که کشته شدن و اسیری اهل و عیال در جلو دارد این راه را برود و از بیعت با یزید به تمام نیرو خودداری کند.

و به عبارت دیگر امام علیه السلام مأمور بود علیه یزید قیام کند و ابطال حکومت او را اعلان نماید، و امتناع خود را از این بیعت شوم علنی و آشکار سازد، و امر به شهادت و کشته شدن درحقیقت امر به استقامت و ثبات بود که بیعت و تسلیم را سپر بلا، و وسیله دفع خطر قتل قرار ندهد، و چنانچه می‌بینیم این فرمان، خود را به کشتن دادن نیست، اگرچه تعبد به آن هم جایز است؛ بلکه این فرمان، فرمان به کار و اقدامی است که به‌حسب وضع محیط منتهی به شهادت می‌شود و این تعبد به ملاحظه مصالح و آثاری که دارد هیچ‌گونه اشکال عقلی و شرعی ندارد، و تعبد به اسارت اهل و عیال نیز به همین معنی و بر اساس همین حکمت‌ها و مصلحت‌هایی است که در شهادت منظور است. حسین علیه السلام به چنین امتحان عظیمی ممتحن گردید و به نیکوترین وجهی از عهده امتحان برآمد و خدا را به چنین تعبد و تکلیفی پرستش کرده و فرمان‌پذیر شد، و همان‌طور که در روز عاشورا این آیه را تلاوت می‌کرد، به عهده‌ای که خدا بر او کرده بود و منتظر آن بود، وفا کرد.

﴿مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾<sup>۱</sup>.

۱. احزاب، ۲۳. «در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ای که با خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند.»

دوم: سیدالشهدا علیه السلام در قیام خود منظور و هدفی جز ادای تکلیف و اطاعت فرمان خدا نداشت؛ زیرا هرکس باید در حفظ دین و نوامیس الهیه، و دفاع از حریم شرع و احکام کوشا باشد، و هرگاه دین دستخوش تصرف و تغییر و تبدیل و تعطیل، و از جانب معاندین تهدید شد و شعائر آن از بین رفت، واجب است مسلمانان به یاری دین برخیزند و خطرات را از دین دفع و منکرات را انکار کنند. پرواضح است که حکومت مردی شریر و مشهور به فساد و فسق و فجور، و میگساری، و سگ‌بازی، و متجاهر به گناه و لهو و لعب و غنا مانند یزید برای اسلام بزرگ‌ترین خطر و ضربه بود که اگر بدون عکس‌العمل جلو می‌رفت، و از طرف کسی انکار نمی‌شد، مفسد آن جبران‌ناپذیر و سبب محو آثار اسلام می‌گشت.

تکیه زدن چنین نابکاری بر مسند خلافت پیغمبر، افکار را گمراه و عقاید را منحرف می‌ساخت. چه بسا کسان روی این اصل که جانشین پیغمبر نمونه و نماینده رفتار و اخلاق پیغمبر است با دیدن اعمال و حرکات یزید که خود را خلیفه پیغمبر می‌دانست، به ساحت قدس پیغمبر و برنامه‌های اسلام هم بدبین و بدگمان می‌شدند و اگر شخصیتی مانند حسین علیه السلام بر او انکار نمی‌کرد و خلافت او را باطل نمی‌شمرد، این اشتباه و گمراهی در دل‌ها قوت می‌گرفت و نظام اسلام خصوصاً در حکومت دگرگون و انمود می‌شد.

و از سوی دیگر هم وقتی خلیفه و زمامدار، متجاهر به فسق و فجور و شهوترانی و میگساری و ... می‌شد طبعاً به حکم:

إِذَا كَانَ رَبُّ الْبَيْتِ بِالذِّفِّ مُوَلِّعًا      فَشِيْمَةٌ أَهْلِ الْبَيْتِ كُلِّهِمْ رَقُصٌّ

چون که رب‌البیت ذف گیرد به کف      بیت و مافی‌البیت رقاضی کنند

سرتاسر عالم اسلام غرق در فحشا و فجور و نابکاری می‌گشت و خطری که از این راه متوجه ملت اسلام می‌شد جبران‌ناپذیر بود. کدام خطر برای هر قوم و

## مقدمه: بررسی علل و هدف‌های قیام ..... ۴۵

هر ملتی از شیوع فحشا و منکرات و هرزگی بدتر است؟ هر ملتی که گرفتار فساد و فسق و فجور و میگساری و شهوترانی، و ساز و آواز و رقص شد، ضعیف و ناتوان و به‌تدریج در امور آن اختلال ظاهر می‌شود تا از صفحه تاریخ حذف و منقرض شود.

اگر با قیام امام علیه السلام طشت رسوایی یزید بر زمین نمی‌افتاد، کشورهای اسلامی در فحشا و منکرات غرق می‌شد، و از نوامیس اسلام و عفت و پاک‌دامنی و تقوا و پرهیزکاری اثری باقی نمی‌ماند.

قیام حسین علیه السلام این اثر را هم داشت که یزید را در وجدان مردم کوبید و منفور عموم ساخت؛ به‌طوری‌که اسمش با هر ننگ و پستی و زشتی مرادف شد، و تقلید و پیروی از او ننگ و عار گردید.

نام و آوازه و حسن شهرت اسلام که دنیا را پر کرده و جهانیان را به آن متوجه ساخته و از دور و نزدیک شیفته اوضاع داخلی و نظام اسلام شده بودند، با انحراف خلافت از مسیر حقیقی و سلطنت یافتن مردی مثل یزید، جای خود را به بدنامی و حکومت دیکتاتوری اراذل و اوباش می‌داد، و اخبار دربار یزید و شهوت‌رانی‌های خلیفه و عمال او اسم اسلام را ننگین می‌کرد، و کسانی که نمی‌توانستند مطالب و حقایق را آن‌طور که هست بشناسند و تشخیص دهند، از اسلام متنفر می‌شدند؛ لذا استنکار شدید امام علیه السلام توأم با شهادت خود و اسارت اهل بیت علیهم السلام، اسلام را از بنی‌امیه و بنی‌امیه را از اسلام جدا ساخت، و اعمال و رفتار و کردار آنها را در خارج و داخل کشور از اعتبار ساقط کرد.

خطراتی که از ناحیه بنی‌امیه اسلام را تهدید می‌کرد و با قیام امام علیه السلام دفع شد، بیش از اینهاست، و اجمالاً برای اسلام کشنده‌تر از خلافت یزید و آن اوضاع و احوالی که جلو آمده بود خطری نبود، و برای قیام اگر فرضاً هیچ مصلحت و هدفی غیر از انکار علنی آن وضع در نظر نگیریم، باز هم قیام لازم و واجب بود، و اگر چه امام علیه السلام کشته

شد، اما حیات و زندگی جاودانه گشت، و به ملت اسلام عالی ترین درس آزادی خواهی و دینداری را تعلیم داد، و تاریخ سیاه بنی امیه را تا روز قیامت در معرض افکار و آرای مردم قرار داد که یکی از آثارش انفصال حکومت آنان از حکومت شرعی بود که حتی به قول یکی از نویسندگان اهل سنت علاوه بر اینکه اهل سنت و شیعه را خلافتی در انکار خلافت یزید نیست، قیام و شهادت امام علیه السلام در طرز تفکر اهل سنت نیز اثر کرد و نقطه تحولی در روش فکری آنان ایجاد شد؛ زیرا خلافت راشده را به اصطلاح خود تا شش ماه زمامداری امام حسن مجتبی علیه السلام پایان یافته تلقی کردند و حکومت بنی امیه را سرآغاز ملک و پادشاهی شمردند.<sup>(۶)</sup> و از آن تاریخ به بعد اگرچه اطاعت حکومت های جابره را برخی از مزدوران حکومت ها واجب می شمردند، اما حکومت را مبدأ و مظهر نظام اسلام و محقق اهداف دین معرفی نمی کردند.

اکنون بگویید چرا و چه مانعی دارد که امام علیه السلام برای چنین مقاصدی نهضت کند و چه اشکال دارد که خدا او را متعبد به چنین قیام و شهادتی برای این مصالح کرده باشد؟ و چه مانعی دارد اگر امام علیه السلام برای این مقاصد عالی قیام را با علم به انتهای آن به شهادت آغاز کرده باشد؟ و چرا این قدر دست و پا کنیم و رنج بیهوده بکشیم که امام علیه السلام را از پایان قیام ناآگاه معرفی کنیم.<sup>(۷)</sup> درود بر روان آن عالم بزرگواری که هدف و نتیجه نهضت امام علیه السلام را با این الفاظ پرمعنی شرح می دهد.

«وَلَوْلَا نَهْضَةُ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَأَصْحَابِهِ يَوْمَ الطَّفِّ لَأَقَامَ لِلْإِسْلَامِ عَمُودٌ، وَلَا أَخْضَرَ لَهُ عُوْدٌ، وَلَا مَاتَهُ أَبُو سُفْيَانَ، وَأَبْنَاؤُ مُعَاوِيَةَ وَيَزِيدُ فِي مَهْدِهِ، وَلَدَفَّنُوهُ مِنْ أَوَّلِ عَهْدِهِ فِي لَحْدِهِ»؛<sup>(۸)</sup>

۱. اگر قیام حسین علیه السلام و یاران او در روز طف (عاشورا) نبود، ستونی برای اسلام به پا نمی شد و برای آن شاخه ای سبز نمی شد و آن را ابوسفیان و فرزندان معاویه و یزید در گهواره اش می کشتند و در اول عمرش آن را در لحدش دفن می کردند.

تا اینکه می‌فرماید:

فَالْمُسْلِمُونَ جَمِيعًا بَلْ وَالْإِسْلَامُ مِنْ سَاعَةٍ قِيَامِهِ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ رَهِيْنُ شُكْرِ  
لِلْحُسَيْنِ عليه السلام وَأَصْحَابِهِ عَلَى ذَلِكَ الْمَوْقِفِ الَّذِي أَقْلُ مَا يُقَالُ فِيهِ:<sup>۱</sup>  
لَقَدْ وَقَفُوا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مَوْقِفًا إِلَى الْحَشْرِ لَا يَزِدَادُ إِلَّا مَعَالِيًا<sup>۲</sup>

یکی از نویسندگان اهل سنت پس از آنکه تفاوت و اختلاف شرایط و اوضاع عصر امام حسن مجتبی علیه السلام را با عصر امام حسین علیه السلام شرح داده، می‌گوید ما می‌توانیم بگوییم امام علیه السلام عازم بود با یزید بیعت نکند، هرچند کشته شود؛ زیرا ممکن نبود امام علیه السلام با یزید بیعت کند، و اگر بیعت می‌کرد، مردم او را امام به‌حق می‌شمردند، و او برای تغییر دین فرصت می‌یافت، از اینجاست که گفته شده است:

«إِنَّ الْحُسَيْنَ فَدَى دِينِ جَدِّهِ بِنَفْسِهِ وَأَهْلِهِ وَوَلَدِهِ، وَمَا تَزَلَزْتُ أَرْكَانُ دَوْلَةِ  
بَنِي أُمَيَّةَ إِلَّا بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ»<sup>۳</sup>

یعنی حسین علیه السلام جان خود و اهل و اولاد و خویش را فدای دین جدش کرد، و ارکان دولت بنی‌امیه متزلزل نشد مگر به کشتن حسین علیه السلام.

همین نویسنده در جای دیگر می‌گوید: دولت بنی‌امیه پس از شهادت آن حضرت، دیری نپایید و شصت و چند سال را به پایان نرساند، و کشتن امام علیه السلام درد کشنده‌ای شد که در اندام حکومت آنان جا گرفت تا سرانجام آن را به

---

۱. پس همه مسلمانان بلکه اسلام از اول پیدایی‌اش تا قیامت و روز رستاخیز در گرو شکرگزاری حسین و مدیون او و یاران او هستند در برابر این جایگاه و مقامی که هرچه درباره آن گفته شود کم است.

۲. حلی، دیوان، ج ۱، ص ۴۶؛ کاشف‌الغطاء، جنّة‌المأوی، ص ۱۷۶. آن بزرگمردان در آن روز در جایگاهی ایستادند که تا روز رستاخیز جز عظمت و سربلندی و افتخار چیزی نخواهد افزود.

۳. ابوعلم، اهل‌البیت، ص ۵۰۲-۵۰۳.

۴۸ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

هلاکت رسانید، و خونخواهی امام علیه السلام فریادی بود که دل‌ها و گوش‌های مردم به توسط آن فتح می‌شد.<sup>۱</sup>

آیا با توجه به این مصالح و اوضاع و احوال و ملاحظه مقام امام علیه السلام کسی می‌تواند در لزوم و ضرورت این قیام تردید کند؟ و آیا حتی با قطع نظر از مقام امامت اشکالی دارد که امام علیه السلام همین برنامه‌ای را که اجرا کرد با پیش‌بینی عاقبت کار انجام دهد؟

تفاوت نمی‌کند که فواید و آثار را نتایج قیام بگوییم یا هدف بشماریم، بحث لفظی نداریم، ممکن است به این تعبیر ادا کنیم که این فواید و آثار حکمت تعبد و تکلیف امام علیه السلام به شهادت است، و ممکن است بگوییم این فواید و آثار هدف قیام و قبول شهادت است.

به هر صورت در اینجا چون بنابر اختصار است، بیشتر از این توضیح لازم نیست و اگر کسی بخواهد از هدف‌ها و علل و نتایج و آثار قیام امام علیه السلام بیش از این آگاه شود، به کتاب‌هایی که در این موضوع نوشته شده مانند *نهضة الحسين* علیه السلام و *پرتوی از عظمت امام حسین* علیه السلام رجوع نماید.

---

۱. ابوعلم، اهل البیت، ص ۵۱۰.



### ۳. امام علیه السلام و تأسیس حکومت اسلامی

تأسیس حکومت حق و عدالت اسلامی از اهداف عالیّه دعوت اسلام و از عناصر عمده و مهم اجتماع اسلامی است که در هر عصر مسلمانان وظیفه دارند آن را در جبهه برنامه‌های اصلاحی و اسلامی خود قرار داده و در تأسیس آن کوشا باشند. این منطبق که دین از دنیا و سیاست از روحانیت و دولت از دیانت جدا است و منطقه حکومت نظام شرعی از مرز منطقه حکومت نظام عرفی بیرون است، منطبق خیانتکاران به اسلام و حربه دشمنان قرآن است. در اسلام دین از سیاست و حکومت و اجتماع جدا نیست و ماورای اسلام هیچ قانون و رژیم اعتبار ندارد. هدف اسلام حکومت خدا و حکومت احکام خدا در زمین و از میان بردن استعباد هر حکومت و حزب و قانون و رژیم غیراسلامی است. به نظر ما این آیه روشنگر اساس و پایه حکومت اسلامی است:

﴿تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup>

بنابراین، یقین است که قیام امام علیه السلام برای تأسیس حکومت اسلامی با مساعد بودن شرایط و اوضاع، لازم و واجب است و اگر کسی بگوید هدف قیام تأسیس حکومت نبود، مقصودش این نیست که تأسیس حکومت اسلامی در شأن امام علیه السلام نیست، و اگر کسی هم بگوید قیام امام علیه السلام سیاسی نبود غرضش این نیست که

---

۱. آل عمران، ۶۴. «ای اهل کتاب بیاید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خدای یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما بعضی دیگر را غیر از خدای یگانه به خدایی نپذیرد».

## ۵۰..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

سیاست به معنی مداخله در امور و نظارت در اجرای احکام و برقراری حکومت اسلامی کار امام علیه السلام نیست؛ بلکه منظورش نفی سیاست به اصطلاح زور و جاه طلبی و استثمار فردی یا جمعی است.

چنان که این هم صحیح نیست که چون سیاست از دیانت جداست، پس مرد خدا و روحانی نباید در امور سیاسی مداخله کند؛ زیرا مرد خدا کسی است که در امور مداخله نماید و به هر مقدار می تواند در حسن جریان امور اهتمام کند و امر به معروف و نهی از منکر نماید و با شجاعت وارد میدان خدمت به اسلام و جامعه شود و این سیاست عین دیانت است و از مهم ترین تکالیف اسلام است که هیچ گونه مسامحه ای در آن روا نیست.

اسلام شامل تمام مسائل زندگی اجتماعی و فردی است و شامل همه امور یعنی، دین، عقیده، وطن، حکومت، قانون، روحانیت، سیاست، صلح، جنگ و همه چیز است و هر کسی غیر از این گمان کند، به حقیقت دین پی نبرده و مفاهیم عالی اسلامی را از قرآن و سنت نگرفته و در گمراهی و ضلالت افتاده است.

حکومت اسلامی اگر تأسیس می شد، مردم طعم آزادی را می چشیدند، حقوق پامال شده ضعفا و طبقه سوم احیا می گردید، نظامات عدالت پرور و قوانین جهانی مترقی اسلام و اصول صحیح مساوات و برابری و برادری طبق تعالیم قرآن حکومت می یافت و مردم از اینکه محکوم به حکم عنصر جنایت و فسق و فحشا و شخص میگساری و سگبازی مانند یزید باشند، نجات می یافتند، و در تحت حکومت قرآن و فرمان خدا و قوانین خدا وارد می شدند و حکومت فردی و بشرپرستی و اختلافات به خداپرستی و اتحاد و برادری دینی و همرنگی و الغای امتیازات قبیله ای و قومی و جغرافیایی و... تبدیل می گشت، و حکومت جهانی اسلام که به هیچ کس و هیچ قوم و ملت و هیچ شهر و کشور جز به خدا انتساب

مقدمه: امام علیه السلام و تأسیس حکومت اسلامی ..... ۵۱

ندارد، راتق و فاتق امور می‌شد و حق و عدالت و فضیلت حاکم و مضمون ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾<sup>۱</sup> عملی و آشکار می‌گشت.

بنی‌امیه احکام خدا را بازیچه و مسخره کرده و هر طور می‌خواستند رفتار می‌کردند و تغییر و تبدیل می‌دادند؛ حتی در احکام عبادات اسلام نیز بدون پروا تصرف می‌نمودند مثلاً نماز جمعه را در روز چهارشنبه خواندند،<sup>۲</sup> و رسماً عرفه را در روز ترویبه و مراسم عید اضحی را در روز عرفه برگزار کردند.

﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾<sup>۳</sup>

وقتی حکومت اسلامی تأسیس شود، دست‌های ناپاک زیاده‌ها و ابن‌زیاده‌ها، و مغیره بن شعبه‌ها و مسلم بن عقبه‌ها و شمرها و خولی‌ها از خیانت و جنایت و تصرف در بیت‌المال مسلمین و تجاوز به نفوس و اعراض قطع، و دست‌های پاک افرادی مانند ابوذر، مقداد، سلمان، عمار، میثم، رشید، قیس بن سعد، حجر بن عدی، مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر مصدر کار می‌گردند.

یقیناً تحقق اهداف اسلام به نحو کامل جز در سایه حکومت اسلامی امکان‌پذیر نیست و فقط حکومت اسلامی مجری تمام‌عیار احکام خدا و محقق هدف‌های قرآن است؛ لذا امام حسین علیه السلام که از هرکس بیشتر به هدف‌های اسلام آگاه بود، وظیفه داشت مردم را به تأسیس چنین حکومتی دعوت فرماید، و آنها را از مسامحه‌ای که در این موضوع دارند و سبب این‌همه انحطاط و عقب‌ماندگی و فقر اخلاقی و مادی شده‌اند بترساند، و از آنها بخواهد با همکاری یکدیگر به‌پا خیزند و حکومت ستمگر را ساقط کنند و آمادگی خود را برای پیروی از هرکسی

۱. انعام، ۵۷. «حکم تنها از آن خداست».

۲. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۲.

۳. مائده، ۴۴. «و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرنند».

که به اتفاق آرای واقعی عمومی مسلمانان، و به نص و تعیین پیغمبر صلی الله علیه و آله شایسته تر برای زمامداری و اجرای طرح های عالی برنامه های الهی اسلامی بود اعلام کنند و او از مسلمانان بخواهد که وظایف خود را در این هنگام که ناپاکی مثل یزید حکومت یافته انجام دهند و حقوق خود را بگیرند.

امام این کار را کرد، و حجت را بر مردم تمام فرمود. با نامه ها، خطبه ها و سخنان رسا و وظیفه خود را انجام داد؛ **﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾**<sup>۱</sup>.  
اما این موضوع ابلاغ و ارشاد و اتمام حجت و اعلان بطلان حکومت یزید و لزوم قیام برای برکنار کردن آن، و دعوت از عموم برای احیای نظام حکومت اسلامی اگرچه یکی از جزئیات برنامه قیام امام علیه السلام بود، ولی تأسیس حکومت اسلامی را نوید نمی داد و امیدواری به آنکه مسلمانان قیام و جنبش عمومی نمایند و حکومت یزید را ساقط کنند نبود. علاوه بر علم امام علیه السلام و اخبار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اوضاع و احوال هم نشان می داد که این مقصود حاصل نخواهد شد و امام علیه السلام باید شخصاً وظایفی را که دارد و تعهداتی را که در برابر اسلام و آیین قرآن وجداناً و شرعاً و برحسب مقام امامت دارد، به نحو اوفی و اکمل انجام دهد و خطرات حکومت یزیدی را تا حد امکان دفع کند و افکار را روشن سازد.

بررسی اجمالی و مختصر در کتب حدیث و اخبار شیعه، و دقت در مضامین عبارات زیارات و احادیثی که راجع به علوم ائمه علیهم السلام رسیده و اینکه خداوند علم پیغمبر صلی الله علیه و آله را به آنان عطا فرموده است، ثابت و آشکار می سازد که امام علیه السلام از آینده ای که در جلو داشت آگاه بود و تأسیس حکومت اسلامی و پیروزی نظامی و ظاهری را پیش بینی نمی فرمود.

---

۱. انفال، ۴۲. «تا آنها که هلاک می شوند از روی دلیل و حجت باشد و آنها که زنده می شوند از روی دلیل روشن باشد».

مقدمه: امام علیه السلام و تأسیس حکومت اسلامی ..... ۵۳

معذک ما برای اینکه این موضوع را از مجرای کتب تاریخ مخصوصاً کتب  
اهل سنت نیز بررسی کرده باشیم، بر اساس تواریخ معتبره شیعه و اهل سنت  
مانند *ارشاد، اعلام الوری، کامل ابن اثیر و تاریخ طبری، تاریخ یعقوبی و اخبار  
الطوال* این بحث را دنبال می‌کنیم.

#### ۴. شرایط مساعد نبود

از نظر اوضاع و احوال عصر قیام، چنان که یادآور شدیم، اگر امام علیه السلام زمینه را مساعد می یافت، در تأسیس حکومت اسلامی با جدیت اقدام می فرمود.

ولی آیا شرایط و اوضاع مساعد بود؟

آیا تأسیس حکومت اسلامی امکان داشت؟

آیا برای امام علیه السلام نیروی نظامی قابل توجهی که بتواند حکومتی را که چنگال های استبداد و ستم خود را در اعماق کشورهای اسلامی فرو برده بود ساقط سازد، واقعاً فراهم می شد؟

آیا به عهد و پیمان مردم کوفه با آن سوابق گذشته و با آن همه تشنت و پراکندگی و با نفوذ دستگاه وحشت و ارباب و تطمیع و رشوه بنی امیه جای اطمینان و اعتماد بود؟ آیا اوضاع اجتماعی کوفه عوض شده بود و آن مردمی که علی علیه السلام از دستشان شکایت ها داشت و به آنها خطاب می فرمود: «يَا أَشْبَاهَ الرَّجَالِ وَلَا رِجَالَ، حُلُومُ الْأَطْفَالِ وَعُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ، لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرَكُمُ وَلَمْ أَعْرِفُكُمْ مَعْرِفَةً، وَاللَّهِ جَرَّتْ نَدَمًا، وَأَعْقَبَتْ سَدَمًا، قَاتَلَكُمُ اللَّهُ، لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا، وَشَحْنَةً صَدْرِي غَيْظًا»<sup>۱</sup> عوض شده بودند.

آیا حسین علیه السلام از پدر بزرگوارش نشنیده بود در آن موقعی که بیشتر کشورهای اسلامی تحت فرمانش بود و زمامدار رسمی مسلمانان بود که به این مردم خطاب می کرد:

---

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۷ (ج ۱، ص ۷۰). «ای مردنها که مرد نیستید! شما رفتار بچه گانه دارید و عقل هایتان مانند عقل های زنان است. دوست داشتم ای کاش شما را ندیده بودم! و هرگز شما را نمی شناختم. شناختن شما به خدا سوگند پشیمانی به بار آورد و اندوه را در پی داشت! خدا شما را بکشد که دلم را پر خون کردید و سینه ام را مالمال خشم نمودید».

«أَيُّهَا النَّاسُ الْمُجْتَمِعَةُ أَبْدَانُهُمْ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ»؛<sup>۱</sup>

تا سخن را به اینجا می‌رساند که می‌فرماید:

«أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ لَا أَصَدِّقُ قَوْلَكُمْ وَلَا أَطْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ وَلَا أُوْعِدُ الْعَدُوَّ

بِكُمْ»؛<sup>۲</sup>

آیا نشنیده بود که به آنها خطاب می‌فرمود:

«أَيُّهَا الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمْ، الْغَائِبَةُ عَقُولُهُمْ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ (إِلَى أَنْ قَالَ:)

لَوَدِدْتُ وَاللَّهِ أَنْ مُعَاوِيَةَ صَارَ فِتْنِي بِكُمْ صَرَفَ الدِّينَارِ بِالذَّرْهِمْ فَأَخَذَ مِنِّي عَشْرَةَ

مِنْكُمْ وَأَعْطَانِي رَجُلًا مِنْهُمْ (إِلَى أَنْ قَالَ: يَا أَشْبَاهَ الْإِبْلِ غَابَ عَنْهَا رُعَاتُهَا».<sup>۳</sup>

آیا این مردم تغییر رویه داده بودند یا تنزل و انحطاط فکری و اخلاقی آنها

بیشتر شده بود؟ آیا به قول و بیعت و وعده این مردم امام علیه السلام اعتماد داشت؟

آیا اوضاعی که جلو آمد نشان نداد که این مردم جز معدودی همان جمعیت

منافق و دنیاپرست سابق هستند؟

آیا اگر امام علیه السلام وارد کوفه می‌شد، به همان سرنوشت جناب مسلم گرفتار نمی‌گشت؟

آیا اگر کوفه هم فرضاً با ترور ابن‌زیاد مسخر می‌شد، پیروزی امام علیه السلام قطعی بود

و سپاه کوفه شام را فتح می‌کرد؟

---

۱. نهج البلاغة، خطبه ۲۹ (ج ۱، ص ۷۳). «ای مردمانی که بدن‌هایتان در کنار هم و مرام‌هایتان

پراکنده و گوناگون است».

۲. نهج البلاغة، خطبه ۲۹ (ج ۱، ص ۷۴-۷۵). «به خدا سوگند صبح کردم درحالی که سخن

شما را باور نمی‌کنم و به یاری شما امیدوار نیستم و دشمن را به وسیله شما نمی‌ترسانم و

تهدید نمی‌کنم».

۳. نهج البلاغة، خطبه ۹۷ (ج ۱، ص ۱۸۸-۱۸۹). «ای کسانی که بدن‌هایشان حاضر و

عقل‌هایشان ناپیدا و اندیشه‌هایشان گوناگون است... (تا اینکه فرمود): سوگند به خدا دوست

دارم که معاویه درباره شما با من دادوستد کند، مانند دادوستد صراف که یک دینار طلا بدهم

و یک درهم نقره بگیرم. ده نفر از شما را از من بگیرد و یک نفر از لشکریانش را بدهد... (تا

اینکه فرمود): ای کسانی که مانند شترهایی هستید که ساربانان از آنها دور شده است».

آیا پس از مرگ یزید و ضعف شدید و تزلزل حکومت بنی امیه که عبدالله بن زبیر به واسطه مساعدت اوضاع و عکس العمل شهادت امام علیه السلام قوت گرفت و در کوفه و عراقین و حجاز و قسمت های مهم بلاد اسلامی رسماً خلیفه گردید، سرانجام مغلوب نشد؟

آیا رجال سیاسی و آگاه مانند ابن عباس و ابن عمر و عبدالله بن جعفر و محمد حنفیه و جابر انصاری و ابوسعید و ابوواقد لثی و عمر بن عبدالرحمان و عبدالله بن مطیع که عقیده داشتند در تأسیس حکومت به دعوت مردم کوفه و اظهار علاقه آنها نمی توان اعتماد کرد، همه اشتباه می کردند؟!

و آیا پیش بینی آنها خطا از آب درآمد؟

و آیا آنها از این نامه ها و فرستادگانی که از کوفه می آمدند و اظهار علاقه های

آنها بی اطلاع بودند؟

پاسخ این گونه پرسش ها از نظر اهل تاریخ و اطلاع و جامعه شناس هر چه باشد این را تأیید می کند که اوضاع و احوال به هیچ وجه با تأسیس حکومت اسلامی مساعد نبود و امام علیه السلام هم چنین هدفی نداشت.

در این زمینه در آینده نیز توضیحات منطقی به نظر خوانندگان عزیز می رسد، و خلاصه سخن این است که با فراهم نبودن شرایط تأسیس حکومت اسلامی و وجود موانعی که رفع آنها در آن اوضاع امکان نداشت، تأسیس حکومت اسلامی نمی تواند هدف قیام باشد، و بزرگان و سران وارد به امور سیاسی در این رأی - یعنی ممکن نبودن پیروزی نظامی - متفق الکلمه بودند، و شهادت امام علیه السلام را پیش بینی می کردند و امام علیه السلام هم در پاسخ آنها اصل رأی و نظر آنان را رد نمی فرمود؛ بلکه تأیید می کرد و گاهی آنها را به خوابی که دیده بود، قانع می ساخت. با این حال که ما اگر از نظر احاطه علم امامت ملاحظه کنیم، امام علیه السلام



آینده را می‌دید، و اگر به‌طور عادی هم موضوع را بررسی نماییم، پیش‌بینی و آگاهی‌اش از اوضاع از دیگران کمتر نبود و مانند سایرین اوضاع را بررسی و آینده را پیش‌بینی می‌فرمود، پس چگونه ممکن است به قصد تأسیس حکومت اسلامی قیام کرده باشد؟ و چگونه می‌شود امام علیه السلام که شایسته‌ترین فرد برای زمامداری سیاسی و اجتماعی و روحانی بود، در چنین موضوع سیاسی اشتباه کند و حقایق اوضاع بر او پوشیده بماند و به وعده‌های مردم کوفه با آن سوابق، اعتماد کند، و با یک نیروی فرضی و وعده‌ای، نقشه ساقط کردن حکومتی را که تمام نیروهای مادی را قبضه کرده بود، طرح کند؟

باورکردنی نیست که امام علیه السلام چنین برنامه‌ای داشته است؛ زیرا در چگونگی و کیفیت علم امام علیه السلام هرگونه رأی و نظری باشد، در خصوص امام حسین علیه السلام یقین است که از شهادت خود در کربلا به دست بنی‌امیه خبردار بوده است و نظر به اخبار بسیاری که از جد و پدرش رسیده بود، می‌دانسته که تأسیس حکومت اسلامی در برنامه کار امامان علیهم السلام به استثنای مدت خلافت ظاهریه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت مجتبی علیه السلام، فقط در برنامه حضرت قائم آل محمد مهدی علیه السلام گذاشته شده است و همین خبرهایی که از شهادت آن حضرت در کربلا رسیده بود، برای اینکه پیش‌بینی ابن‌عباس و دیگران را تأیید و قطعی سازد، کافی بود.

به نظر ما همین موضوع که پیغمبر صلی الله علیه و آله مکرر از شهادت حسین علیه السلام خبر داد و گریه‌ها کرد و دختر محبوبه‌اش زهرا علیها السلام را در مصیبت او تسلیت می‌داد و از اینکه حسین علیه السلام حکومت اسلامی را تأسیس کند، سخنی نفرمود و با آن همه خبرهایی که از آینده فرزندان او می‌داد، در این موضوع چیزی نفرمود، دلیل این بود که تأسیس حکومت اسلامی به دست او انجام نخواهد گرفت، و کار و برنامه او همان قیام و شهادت است. اگر امام علیه السلام چنین برنامه مسرت‌بخشی داشت، جد بزرگوارش که

## ۵۸ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

مکرر خبر غم‌انگیز شهادت فرزند عزیزش را داد و فاطمه زهرا علیها السلام افسرده و اندوهناک شد، این خبر نشاط‌انگیز را هم به او می‌داد تا مژده این فتح، آرام‌بخش دل دخترش گردد.

پس چگونه پیغمبر که از جهاد علی علیه السلام با ناکثین و قاسطین و مارقین و از صلح امام حسن علیه السلام و شهادت علی و حسن و حسین و از وفات دخترش فاطمه و کشته شدن زید بن علی و حسین شهید فح<sup>۱</sup> و دیگران از اهل بیت و ذریه‌اش خبر داد این موضوع را فرمود؟ آیا علتی غیر از این داشت که این موضوع در برنامه زندگی امام حسین علیه السلام گذاشته نشده بود و شرایط آن مساعد نبود؟

آقای عزیز چطور این نظر پذیرفته می‌شود که امام حسین علیه السلام از شهادت خود خبر نداشت و از پایان این قیام ناآگاه بود، و هدفش تأسیس حکومت اسلامی بود، با اینکه نه شرایط مساعد بود و نه جای اعتماد به قول و وعده مردم کوفه بود و علاوه این همه ادله و امارات که در کتب شیعه و اهل سنت بیش از حد احصا است، بطلان این نظر را اکیداً روشن می‌سازد. انصاف این است که شما پس از هفت سال - به قول خودتان - رنج و زحمت باید قبول کنید که بیهوده رنج برده‌ای. شما نمی‌توانید تمام این کتاب‌ها و این اماراتی را که به‌طور قاطع نظر تأسیس حکومت اسلامی و مساعد بودن شرایط آن را باطل می‌کند، رد نمایید.

فرضاً کتاب **لهوف** را تضعیف کردید یا **تاریخ** ابن اعثم را نپذیرفتید، تواریخ معتبر و مستند و کتب و جوامع حدیث را که نمی‌توانید انکار کنید.

اکنون نظر یک دانشمند معاصر از اهل سنت را بشنوید. او می‌گوید: امام علیه السلام عازم بر بیعت نکردن با یزید بود؛ هرچند برای ترک بیعت، او را شهید نمایند؛ زیرا برای او بیعت با یزید جایز نبود (و تا اینکه می‌گوید): بیرون شدن امام علیه السلام از

---

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۸۸، ۲۸۹-۲۹۰.

مکه به سوی کوفه نه برای جاه و دنیا بود و نه برای تشکیل خلافت اسلامی، بلکه امام علیه السلام می‌خواست احکام خدا را که بدون شک مورد تجاوز و حمله واقع شده بود، برپا بدارد و در این قیام ندای ایمان را پاسخ داد.<sup>۱</sup>

در جای دیگر پس از تشریح این موضوع که امام علیه السلام نقشه محکمی را برای رسیدن به هدف‌های خود در آینده اجرا می‌کرد، می‌گوید:

اینکه بگوییم حرکت امام علیه السلام بر اساس نیل به این هدف‌ها و کوشش برای حصول این نتایج بوده است، صحیح‌تر از این است که حرکت امام علیه السلام را از نظر نیروی انتظامی بررسی کنیم؛ زیرا اگر امام علیه السلام خواهان فتح و پیروزی نظامی بود باید از حجاز برای خود نیرو و سپاه تهیه ببیند و با یاوران خود بیرون آمده باشد، و بعید است که حسین علیه السلام فتح و پیروزی نظامی خود را پیش‌بینی کرده باشد، بیش از آنچه شهادت را پیش‌بینی می‌نمود؛ با آنکه پیروزی نظامی برای پدرش و برادرش هم فراهم نشد، در حالتی که اوضاع در زمان آنها برای پیروزی مساعدتر بود.

و معقول نیست که امام علیه السلام به اهل عراق با اطلاعی که از مکر و بی‌وفایی آنها داشت، اعتماد کند تا اینکه می‌گوید: «فَضْلًا عَنْ أَنْ خُرُوجَهُ عَلَيَّ يَزِيدُ لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ حَيْضٌ عَنْهُ لِمَا فِي بَيْعَةِ يَزِيدَ مِنَ الْإِثْمِ الَّذِي لَا تُبْرِرُهُ تَقِيَّةٌ وَلَا يُشْفَعُ لَهُ عُذْرٌ».<sup>۲</sup>

و در صفحه دیگر پس از اینکه پاسخ خاورشناسان گمراه را می‌دهد می‌گوید:

حسین علیه السلام با عزم اکید عازم بر قیام بود، و شکست نظامی‌اش بر او پوشیده

نبود.<sup>۳</sup>(۸)

۱. ابوعلم، اهل البیت، ص ۵۰۲-۵۰۳.

۲. ابوعلم، اهل البیت، ص ۵۱۳. «زیاده بر اینکه چاره‌ای از قیام آن حضرت بر علیه یزید نبود؛ زیرا در بیعت با یزید گناهی بود که هیچ‌گونه تقیه‌ای آن را تجویز نمی‌کرد و هیچ عذری در آن پذیرفته نمی‌شد».

۳. ابوعلم، اهل البیت، ص ۵۱۴.

## ۵. امام علیه السلام آگاه بود

مدارک و مصادر معتبر تاریخی دلالت دارد بر آنکه امام علیه السلام از شهادت خود و حاصل نشدن پیروزی نظامی علم و آگاهی داشت، و می دانست که شرایط تأسیس حکومت اسلامی فراهم نیست؛ پس هدف آن حضرت از قیام اعلان بطلان حکومت یزید و احیای دین و رفع اشتباهات و انحرافات فکری و نجات نظام حکومتی اسلام و دفع ضربات کشنده حکومت یزید از دین بود. جمع آوری ادله و مدارک نامبرده محتاج به تتبع فراوان و تألیف کتابی جداگانه است. فقط ما برای اینکه معلوم باشد تأسیس حکومت اسلامی هدف قیام امام علیه السلام نبوده است، چند مورد را از خلال جریان نهضت امام علیه السلام و حواشی آن یادآور می شویم.

۱. به عبدالله بن زبیر در مکه فرمود: والله اگر من کشته شوم و یک وجب از مسجدالحرام بیرون باشم، دوست تر دارم از اینکه در آن کشته شوم، و اگر دو وجب از آن دورتر باشم و کشته شوم، خوش تر می دارم:

«وَأَيْمُ اللَّهِ لَوْ كُنْتُ فِي جُحْرِ هَامَةَ مِنْ هَذِهِ الْهَوَامِّ لَأَسْتَحْرِجُونِي حَتَّى يَقْتُلُوا بِي حَاجَتَهُمْ وَاللَّهِ لَيَعْتَدَنَّ بِي كَمَا اعْتَدَتِ الْيَهُودُ فِي السَّبْتِ»<sup>۱</sup>

«به خدا سوگند اگر من در هر پناهگاهی باشم مرا بیرون می آورند تا مقصود خود را انجام دهند؛ به خدا سوگند در بی حرمتی به من از حد بگذرند، چنان که یهود در مورد شنبه از حد گذشتند (و احترام شنبه را از بین بردند)».

ما داوری را برای شما خوانندگان عزیز می گذاریم و می پرسیم آیا می شود کسی

---

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۸۹؛ ابن اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۳۸.

که در هنگام رفتن به کوفه این گونه با سوگند و تأکید سخن می گوید و از شهادت خود خبر می دهد، به تأسیس حکومت و ساقط کردن بنی امیه امیدوار باشد؟

۲. كَانَ الْحُسَيْنُ يَقُولُ: «وَاللَّهِ لَا يَدْعُونِي حَتَّى يَسْتَخْرِجُوا هَذِهِ الْعَلَقَةَ مِنْ جَوْفِي، فَإِذَا فَعَلُوا سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يُدْلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ فُرَامِ الْأَمَّةِ. وَ (الْفُرَامُ) خِرْقَةٌ تَجْعَلُهَا الْمَرْأَةُ فِي قُبْلِهَا إِذَا حَاصَتْ»<sup>۱</sup>.

یعنی امام حسین علیه السلام می فرمود: «به خدا سوگند مرا رها نمی کنند تا خون قلبم را بیرون آورند. پس وقتی چنین کردند، مسلط می سازد خدا بر آنها کسی را که آنان را ذلیل نماید که از خرقه کنیز هم خوارتر گردند».

آیا کسی که این کلام را بر زبان داشت، و چنانچه ظاهر جمله «كان الحسين» است، آن را مکرر می فرمود، پیروزی نظامی خود و شکست دشمن را پیش بینی می کرد؟

۳. وقتی عبدالله بن جعفر و یحیی بن سعید، برادر استاندار مکه معظمه، اصرار در منع امام علیه السلام از رفتن به عراق کردند، جواب فرمود: «إِنِّي رَأَيْتُ رُؤْيَا فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَأُمِرْتُ فِيهَا بِأَمْرٍ أَنَا مَاضٍ لَهُ، عَلَيَّ كَانَ أَوْلِي. فَقَالَ لَهُ: فَمَا تِلْكَ الرُّؤْيَا؟ قَالَ: مَا حَدَّثْتُ أَحَدًا بِهَا، وَمَا أَنَا مُحَدِّثٌ بِهَا حَتَّى أَلْقَى رَبِّي»<sup>۲</sup>.

یعنی من رسول خدا را در خواب دیدم و به کاری مأمور شده ام که آن را انجام می دهم، خواه به زیانم باشد یا به سودم. گفتند: این خواب چیست؟! فرمود: آن را برای کسی نگفتم و برای کسی نخواهم گفت تا پروردگارم را ملاقات کنم.

شما پس از واقعه کربلا و مصیبات جانکاهی که بر امام علیه السلام وارد شد و اسارت

۱. ابن اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۳۹.

۲. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۹۲؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷۱؛ ابن اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۴۱ - ۴۲. و برحسب نقل *اسد الغابة* (ابن اثیر جزری، ج ۲، ص ۲۱) در پاسخ ابن عباس و ابن عمر و محمد بن حنفیه، و دیگران فرمود: «رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي الْمَنَامِ وَأَمَرَنِي بِأَمْرٍ فَأَنَا فَاعِلٌ مَا أَمَرَ».

## ۶۲..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

اهل و عیال آن حضرت، و آن صبر و استقامت و شجاعت و فداکاری که از امام علیه السلام ظاهر شد، غیر از این می فهمید که این خواب راجع به پایان این سفر، و دستورالعمل هایی در مورد این امتحان بی نظیر و آزمایش عظیم بوده است؟ به نظر ما حوادثی که بعد روی داد، همه روشنگر این خواب و تعبیر آن بود.

۴. وقتی عبدالله بن مطیع در بین راه عراق به محضر امام علیه السلام شرفیاب شد و صریحاً و با اصرار و سوگند آن حضرت را از رفتن به عراق منع کرد، امام علیه السلام به او پاسخ نداد که چون مقدمات تأسیس حکومت اسلامی فراهم شده، ناچار از رفتن می باشم؛ بلکه عبارت تاریخ این است: «فَأَبَى إِلَّا أَنْ يَمْضِيَ»؛ و فرمود: «لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا». و در مرتبه نخست که ابن مطیع امام علیه السلام را منع کرد فرمود: «يَقْضِي اللَّهُ مَا أَحَبَّ».

اگر امام علیه السلام در رد گفتار او که از شهادت و کشته شدن حضرت را بیم می داد، دلیل قانع کننده ای که موافق با منطق او باشد و احتمال یا اطمینان او را به شهادت امام علیه السلام رد کند داشت، می فرمود و او را قانع می کرد که کشته شدن در کار نیست و این احتمال ضعیف است؛ درحالی که می بینیم یا پاسخی به او نداد یا پاسخی فرموده که تلویحاً پیش بینی ابن مطیع را تأیید می کند، و اقلأً روشنگر این حقیقت است که امام علیه السلام به پیروزی اطمینان نداشته است.<sup>۱</sup>

۵. داستان زهیر نیز روشنگر این حقیقت است که امام علیه السلام عازم شهادت بوده و احتمال پیروزی نظامی، و موازنه دو نیرو هرگز در کار نبوده است؛ زیرا وقتی زهیر که آن همه اصرار به فاصله گرفتن از امام علیه السلام داشت، از محضر امام علیه السلام با چهره تابناک و بشارت زده و مسرور مراجعت کرد و همسرش را طلاق داد تا به

---

۱. ابن داوود دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۲۸ - ۲۲۹، ۲۴۶؛ طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۶۱، ۲۹۸؛ ابن اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۴۱.

مقدمه: امام علیه السلام آگاه بود..... ۶۳

کسانش ملحق شود و گفت: دوست ندارم به سبب من به تو غیر از خیر برسد، به اصحابش گفت: هرکس دوست می‌دارد از من پیروی کند، و الا این آخرین عهد من است و سپس حدیث سلمان را برای آنها نقل کرد، و از همراهانش خداحافظی کرد، و گفت: شما را در نزد خدا ودیعه می‌گذارم.<sup>۱</sup>

از این داستان شما چه می‌فهمید؟ چرا زهیر یک‌باره منقلب گردید و عوض شد؟ مگر امام علیه السلام به او چه فرمود؟ و چرا چهره‌اش تابناک و مسرور شد؟ آیا امام علیه السلام به او وعده فتح و پیروزی و امارت و ریاست داد و به او فرمود: بیا با هم برویم کوفه را بگیریم و تو استاندار کوفه یا مصر یا خراسان یا فرمانده ارتش باش؟ یقیناً چنین سخنانی بین امام علیه السلام و زهیر رد و بدل نشده است.

چرا زهیر زنش را طلاق داد؟ مگر هرکس به جهاد می‌رفت یا زهیر هروقت به جهاد می‌رفت، همسرش را طلاق می‌داد؟

اینکه به همسرش گفت: دوست نمی‌دارم به سبب من غیر از خیر به تو برسد، چه معنایی داشت؟

اگر امام علیه السلام برای تأسیس حکومت اسلامی که موازنه قوای طرفین، به قول نویسنده شهید جاوید، محرز بود می‌رفت، مگر زن زهیر از تأسیس حکومت اسلامی چه شر و ضرری می‌دید؟

چرا به همراهانش گفت: این آخرین دیدار من است و با آنها خداحافظی کرد؟ شما را به خدا سوگند درست در این داستان دقت کنید ببینید از آن چه می‌فهمید؟ آیا غیر از این می‌فهمید که زهیر در اثر دیدار و شنیدن مواعظ امام علیه السلام دانست که این راه به شهادت منتهی می‌شود، و امام علیه السلام یک مأموریت خاص الهی

---

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۷ - ۱۶۸؛ طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۹۸ - ۲۹۹؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷۲ - ۷۳؛ ابن اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۴۲.

۶۴ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

دارد و به سوی شهادت و فداکاری می رود، و شهادت در رکابش سعادت و رستگاری جاودانی است؟

غیر از این بود که زهیر دل از دنیا و نعمت های آن کند و خود را به خدا فروخت و آماده شهادت شد.

۶. در منزل ثعلبیه وقتی خبر شهادت مسلم بن عقیل رسید<sup>۱</sup> و به ظاهر هم معلوم شد اوضاع مساعد با تأسیس حکومت نیست، و شکست نیروی امام علیه السلام حتمی است، اگر امام علیه السلام به قصد شهادت به کربلا نمی رفت، چرا از همان جا مراجعت فرمود؟ و چگونه این راه - به قول شما - مجهول العاقبه را بدون اینکه قصد و هدفی داشته باشد ادامه داد، و به نظر ابتدایی و عاطفی و ظاهری بنی عقیل تسلیم شد؟ و آیا به نظر نویسندۀ شهید جاوید! اگر امام علیه السلام طبق جریان عادی سیر می کرد و وضع را مطالعه و بررسی می فرمود چگونه شد که به نظر آن همه شخصیت های نامی و سیاستمداران ورزیده در مدینه و مکه تسلیم نشد، و در اینجا به نظر بنی عقیل فوراً تسلیم شد؟ و شورایی را که به قول شما در صحرا تشکیل داد در مدینه یا مکه تشکیل نداد؟

آیا اینها همه دلیل نیست که امام علیه السلام مقصد و مأموریت و هدف دیگر داشت؟

۷. در منزل زباله که خبر شهادت عبدالله بن یقظر رسید و امام علیه السلام اعلام کرد هرکس مایل است برگردد؛ چون کراهت داشت از اینکه کسی با او همراهی کند، مگر آنکه از پایان کار آگاه باشد، و می دانست که اگر بدانند با او همراهی نمی نمایند، مگر کسانی که بخواهند با او مواسات نموده و کشته شوند، وقتی این اعلام شد مردم از راست و چپ متفرق شدند و غیر از افرادی که از مدینه با او

---

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۹۹؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷۴؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۷۳؛ ابن اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۴۲.



مقدمه: امام علیه السلام آگاه بود..... ۶۵

آمده بودند و تنی چند کسی باقی نماند،<sup>۱</sup> ولی امام باز هم به سیر خود ادامه داد. اینجا دیگر معلوم شد که بنی عقیل نمی‌توانند خون مسلم را بگیرند. امام علیه السلام کجا می‌رفت و چه مقصدی داشت؟ اگر بگویید مقصدش کوفه بود، با این اوضاع که جلو آمده بود، کوفه رفتن نه امکان داشت و نه جز گرفتاری نتیجه‌ای داشت؛ پس غیر از کربلا مقصد دیگر تصور نمی‌شود.

۸. وقتی فرستاده ابن اشعث و ابن سعد نامه آوردند و پیغام مسلم علیه السلام را رساندند که از حضرت تقاضای مراجعت کرده، امام علیه السلام به پیشنهاد او ترتیب اثر نداد و مراجعت نکرد و فرمود: «كُلُّ مَا حَمَّ نَازِلٌ وَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ الْإِخ»؛<sup>۲</sup> هر چه مقدر شده نازل می‌شود، ما جان‌های خود را در راه خدا پیشکش می‌سازیم.

آقای نویسنده محترم! بفرمایید این سخنان امام علیه السلام چه معنایی دارد؟ امام علیه السلام چرا جان خود را در راه خدا می‌دهد و از شهادت استقبال می‌کند و از رفتن منصرف نمی‌شود؟ این کلمات که شاهد قوت تصمیم است در این موقع که خطر نزدیک و قطعی است، دلیل این است که امام علیه السلام آگاهانه و مصممانه راه شهادت را پیش گرفته است.

۹. در بطن عقبه مردی حضور امام علیه السلام شرفیاب شد و آن حضرت را سوگند داد برگردد، و گفت: «فَوَاللَّهِ مَا تَقْدَمُ إِلَّا عَلَى الْأَسِنَّةِ وَحَدِّ السُّيُوفِ، الْإِخ»؛ به خدا سوگند وارد نمی‌شوی مگر بر نوک نیزه‌ها و دم شمشیرها.

امام علیه السلام فرمود: «إِنَّهُ لَا يُخْفَى عَلَيَّ مَا ذَكَرْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُغْلَبُ عَلَى أَمْرِهِ».<sup>۳</sup>

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۰۰ - ۳۰۱؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷۵ - ۷۶؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۷۳؛ ابن اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۴۲.

۲. ابن داوود دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۴۷؛ طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۸۱؛ ابن اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۳۳.<sup>(۹)</sup>

۳. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷۶؛ ابن اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۴۳. «همانا چیزی را که تو یاد کردی و گفתי بر من پوشیده نیست، اما خدای بزرگ بر امر و اراده‌اش نمی‌شود چیره شد».

## ۶۶..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

این کلام نیز صریح است بر اینکه امام علیه السلام شهادت را پیش‌بینی می‌کرد و به سوی شهادت می‌رفت. فرمود: بر من آنچه گفתי پنهان نیست؛ یعنی می‌دانم بر نوک نیزه و دم شمشیر وارد می‌شوم؛ ولی خداوند مغلوب امری که کرده است نمی‌شود. اشاره به اینکه امر خدا است و باید این امتحان و آزمایش و فداکاری انجام شود و من کشته خواهم شد یا اینکه مقصود این است که آنچه گفתי راست است و مرا می‌کشند، ولی بنی‌امیه نمی‌توانند نور خدا را خاموش کنند، و خدا در همین شکست ظاهری پیروزی واقعی ما را قرار داده، و با شمشیر و نیزه و کشتن من و اسیری اهل و عیالم خدا که مقصود و مطلوب من است، مغلوب نمی‌شود و بقای اسلام و احکام دین که هدف ماست، تضمین می‌شود و برحسب روایت ابن صباغ فرمود:

«لَا يَخْفَى عَلَيَّ شَيْءٌ مِّمَّا ذَكَرْتَ، وَلَكِنِّي صَابِرٌ وَمُحْتَسِبٌ إِلَى أَنْ يَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا  
كَانَ مَفْعُولًا»<sup>۱</sup>.

۱۰. شیخ مفید و طبرسی و ابن کثیر نقل کرده‌اند که در بطن عقبه فرمود:

«وَاللَّهِ لَا يَدْعُونِي حَتَّى يَسْتَحْرِجُوا هَذِهِ الْعَلَقَةَ مِنْ جَوْفِي فَإِذَا فَعَلُوا سَلَطَ اللَّهُ  
عَلَيْهِمْ مَنْ يُدِلُّهُمْ حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ فِرْقِ الْأُمَّمِ»<sup>۲</sup>؛

یعنی مرا رها نمی‌کنند تا خونم را بریزند و وقتی مرا کشتند، خدا بر آنها مسلط فرماید کسی را که آنها را از همه امم ذلیل‌تر سازد.

۱۱. مفید از علی بن الحسین علیه السلام نقل می‌نماید:

«خَرَجْنَا مَعَ الْحُسَيْنِ فَمَا نَزَلَ مَنْزِلًا وَلَا ارْتَحَلَ مِنْهُ إِلَّا ذَكَرَ يَحْيَىٰ بَنَ زَكَرِيَّا

---

۱. ابن صباغ مالکی، الفصول المهمة، ج ۲، ص ۸۰۲ «چیزی از آنچه که تو گفתי بر من پوشیده نیست، اما من شکیبیا هستم و خشنودی خدا را می‌خواهم تا خدا حکم کند و اجرا نماید کاری را که حتمی و شدنی است».

۲. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷۶؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۴، ص ۴۸۸؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۸۳. لفظ این کتاب «أَذَلَّ مِنْ قَرَمِ الْأُمَّةِ» است.

وَقَتْلُهُ؛ وَقَالَ يَوْمًا: مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنْ رَأَسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ إِلَيَّ  
بَغِيًّا مِنْ بَعَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ»<sup>۱</sup>

یعنی با حسین علیه السلام بیرون شدیم، در منزلی فرو نیامدیم و از آن کوچ نکردیم  
مگر آنکه یاد از یحیی بن زکریا و کشته شدن او می‌کرد و روزی فرمود: از  
خواری دنیا در نزد خدا این است که سر یحیی بن زکریا هدیه شد به سوی زن  
زناکاری از زنان زناکار بنی اسرائیل.

شما بگویند امام علیه السلام شهادت خود را پیش‌بینی نمی‌کرد، بگویند برای تأسیس  
حکومت به کوفه می‌رفت، پاسخ این حدیث معتبر را که مفید و طبرسی روایت  
کرده‌اند، چه می‌فرمایید؟

۱۲. شیخ مفید روایت کرده است که عمر بن سعد به امام علیه السلام گفت: یا اباعبدالله  
در نزد ما مردمانی سفیه می‌باشند، گمان می‌کنند من تو را می‌کشم؟ «فَقَالَ لَهُ  
الْحُسَيْنُ علیه السلام: إِنَّهُمْ لَيْسُوا بِسَفَهَاءَ وَلَكِنَّهُمْ حُلَمَاءُ؛ أَمَا إِنَّهُ تَفَرُّ عَيْنِي أَنْ لَا تَأْكُلَ بَرَّ الْعِرَاقِ  
بَعْدِي إِلَّا قَلِيلًا»<sup>۲</sup> امام فرمود: آنان سفها نیستند بلکه خردمنداند؛ آگاه باش که  
چشم مرا روشن می‌سازد اینکه تو از گندم عراق بعد از من نمی‌خوری مگر کمی.<sup>۳</sup>  
امام که از آینده خود و عمر بن سعد این‌گونه آگاهی داشت، چگونه از پایان  
سفر عراق آگاه نبود.

۱. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷۶.

۲. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۳۲.

۳. و مؤید این حدیث است روایتی که علی علیه السلام به عمر بن سعد فرمود: چگونه‌ای وقتی در  
ایستگاهی بایستی که میان بهشت و آتش مختار شوی، و آتش را برگزینی (متقی هندی، کنز  
العمال، ج ۱۳، ص ۶۷۴). و نیز مؤید این روایت است آنچه که مفید - رضوان الله علیه - نقل  
فرموده در الارشاد (ج ۲، ص ۱۳۱ - ۱۳۲) از عبدالله بن شریک عامری که گفت من می‌شنیدم از  
اصحاب علی علیه السلام که وقتی عمر بن سعد از در مسجد وارد می‌شد می‌گفتند این قاتل حسین بن  
علی علیه السلام است.

۶۸ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

۱۳. خطبه معروفه «حُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ، إِلَخ»،<sup>۱</sup> که هنگام حرکت به سوی عراق انشا فرمود، صراحت دارد بر اینکه آن حضرت به قصد شهادت و کشته شدن از مکه خارج شد و هیچ گونه توجیه و تأویل در این خطبه صحیح نیست، و ایرادات غیروارد نویسنده شهید جاوید در جای خود بررسی و پاسخ داده می شود.

۱۴. وقتی عمر بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام امام علیه السلام را از رفتن به عراق به علت مساعد نبودن اوضاع منع کرد، و نگرانی خود را از کشته شدن آن حضرت ابراز داشت، و ادله این نگرانی را به عرض رسانید، امام علیه السلام با اینکه نصیحت و خیرخواهی او را تصدیق فرمود و کلام او را خردمندانه شمرد، به رأیش عمل نکرد و رهسپار عراق شد.<sup>۲</sup>

۱۵. هنگامی که ابن عباس امام علیه السلام را از رفتن به عراق منع کرد و دلایل خود را به سمع مبارک آن حضرت رسانید، و پیشنهاد کرد به یمن هجرت فرماید؛ «فَقَالَ الْإِمَامُ الْحُسَيْنُ فِي قُوَّةٍ: آهَ سَبَقَ السَّيْفُ الْعَدْلَ»؛<sup>۳</sup> اشاره به اینکه در این موضوع این گونه پیشنهادها و سلامت جویی ها اثر ندارد و باید تسلیم امر خدا بود.

۱۶. در نامه ای که برای بنی هاشم هنگام توجه به عراق نوشت، مرقوم فرمود:  
«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ مَنْ لَحِقَ بِي اسْتَشْهَدَ، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحَ».<sup>۴</sup>  
این نامه نیز آگاهی امام علیه السلام را از پایان کار و اینکه هدف تأسیس حکومت

۱. ابن نما حلی، مثير الاحزان، ص ۴۱.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۸۶؛ طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۸۶ - ۲۸۷؛ ابن صباغ مالکی، الفصول المهمة، ج ۲، ص ۷۹۵-۷۹۶.

۳. ابوعلم، اهل البيت، ص ۵۰۶. امام حسین علیه السلام با قوت دل فرمود: «آه شمشیر بر ملامت و سرزنش پیشی گرفته است!».

۴. ابوعلم، اهل البيت، ص ۵۰۸. «پس از ستایش خدا و درود بر محمد و آل او به یقین هرکس به من بیوندد، به شهادت می رسد و هرکس از پیوستن به من عقب بکشد، به پیروزی نمی رسد».

مقدمه: امام علیه السلام آگاه بود..... ۶۹

نبوده، به صراحت و وضوح بیان می‌کند و پاسخ به توجیه و تفسیر ناصوابی که از این مکتوب نویسنده شهید جاوید کرده است، به موقع خود به نظر خوانندگان عزیز خواهد رسید.

۱۷. پیش از خروج از مدینه در روضه منوره بر سر قبر جدش فرمود:

«كَيْفَ أَنَسَى شِيعَتِي، وَأَنَا سَأُضَحِّي بِنَفْسِي مُخْتَارًا فِي سَبِيلِهِمْ»؛

یعنی چگونه شیعه‌ام را فراموش کنم و حال اینکه به زودی جانم را به اختیار در راه آنان قربان می‌کنم.

سپس از قبر جدا شد و به خود خطاب فرمود:

«لَقَدْ وَجَدْتُ وَرَاءَ هَذَا الْحِجَابِ مَا تَأَقَّتْ إِلَيْهِ نَفْسِي مُنْذُ زَمَنِ طَوِيلٍ،  
وَحَانَ مَوْعِدُ الْخَلَاصِ؛ وَقَدْ عَسَلْتُ يَدِي مِنَ الْحَيَاةِ، وَعَزَمْتُ عَلَى تَنْفِيدِ مَا  
أَرَادَ اللَّهُ».

یعنی در پشت این پرده آنچه را که از دیرباز جانم مشتاق آن بود، یافتم و موعد خلاص نزدیک شده، و به تحقیق دستم را از زندگی دنیا شسته و بر اجرای آنچه خدا اراده کرده است، عازم هستم.<sup>۱</sup>

۱۸. ابن صباغ نقل می‌کند که فرزدق به امام علیه السلام عرض کرد: چگونه به اهل کوفه

اعتماد می‌کنی، پس از آنکه عموزاده‌ات مسلم را کشتند؟ امام علیه السلام فرمود:

«أَمَّا إِنَّهُ صَارَ إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَرِضْوَانِهِ وَقَضَى مَا عَلَيْهِ وَبَقِيَ مَا عَلَيْنَا»؛

یعنی مسلم به سوی رحمت و رضوان خدا رفت و آنچه را بر او بود انجام داد و آنچه بر ما است (از شهادت) باقی مانده است و سپس این اشعار را انشاد کرد:

۱. ابوعلم، اهل البيت، ص ۵۱۴؛ صبحی، نظریة الامامة، ص ۳۳۶-۳۳۷. (۱۰)

۷۰..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً      فَإِنَّ ثَوَابَ اللَّهِ أَعْلَى وَأَنْبَلُ  
وَإِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَنْشِئَتْ      فَقَتْلُ امْرِئٍ فِي اللَّهِ بِالسَّيْفِ أَفْضَلُ

### إلخ<sup>۱</sup>

۱۹. بشر بن غالب روایت کرده است که ابن زبیر به حضرت عرض کرد که کجا می روی؟ به سوی مردمی که پدرت را کشتند و برادرت را طعن نیزه زدند؟ امام علیه السلام فرمود: اگر کشته شوم دوست تر دارم از آنکه احترام مکه هتک شود.<sup>۲</sup>  
۲۰. ابن عمر نامه ای به امام علیه السلام نوشت و امام علیه السلام را از اینکه به سوی قتلگاه می رود خبر داد و گفت: عایشه به من خبر داد: شنیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمود: حسین در زمین بابل کشته می شود.

امام علیه السلام فرمود: پس ناچار باید قتلگاه خود را ببینم.<sup>۳</sup>

۲۱. ابن کثیر و ذهبی روایت کرده اند: عمره بنت عبدالرحمان نامه ای به حضرت نوشت که امام علیه السلام را خبر می داد از اینکه به سوی قتلگاه خود می رود، و در آن نامه نوشت گواهی می دهم که عایشه برای من روایت کرد: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: حسین در زمین بابل کشته می شود. امام علیه السلام فرمود: پس چاره ای جز رفتن به قتلگاهم ندارم.<sup>۴</sup>

در جایی که زن ها با اینکه کمتر وارد در این گونه امور بودند، بدانند امام علیه السلام در این سفر به سوی شهادت می رود، بر خود امام علیه السلام حتماً پوشیده نبوده است.

---

۱. ابن صباغ مالکی، الفصول المهمة، ج ۲، ص ۷۷۴. «اگر دنیا پریها و ارزش شمرده شود، پس اجر و ثواب خدا برتر و باارزش تر است و اگر بدن ها برای مرگ آفریده شده است، پس کشته شدن انسان با شمشیر در راه خدا بهتر و بافضیلت تر است».

۲. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۹۳.

۳. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۹۶-۲۹۷.

۴. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۹؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۷۶.

مقدمه: امام علیه السلام آگاه بود..... ۷۱

۲۲. و نیز ذهبی از یزید الرشک از کسی که شخصاً با امام علیه السلام سخن گفته بود، روایت کرده است که خیمه‌هایی را در بیابان سرپا دیدم، به آنجا رفتم و آن حضرت را دیدم قرآن می‌خواند و اشکش بر گونه‌های مبارکش جاری بود. «فَقُلْتُ: بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ مَا أَنْزَلَكَ هَذِهِ الْبِلَادَ وَالْفَلَاةَ الَّتِي لَيْسَ بِهَا أَحَدٌ؟ قَالَ: هَذِهِ كُتُبُ أَهْلِ الْكُوفَةِ إِلَيَّ وَلَا أَرَاهُمْ إِلَّا قَاتِلِي فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ لَمْ يَدْعُوا اللَّهَ حُرْمَةً إِلَّا أَنْتَهُكُوهَا، فَيَسْلُطُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يُدْلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ فُرْمِ الْأَمَةِ؛ يَعْنِي مَقْنَعَتَهَا»<sup>۱</sup>.

و ابن‌کثیر نیز این حدیث را روایت کرده است.<sup>۲</sup>

یعنی عرض کردم: پدر و مادرم فدایت پسر پیغمبر چه چیزی تو را به این بلاد و بیابانی که کسی در آن نیست فرود آورد؟ فرمود: «این نامه‌های اهل کوفه است به من و نمی‌بینم آنها را مگر اینکه مرا می‌کشند. وقتی مرا کشتند نمی‌گذارند از برای خدا حرمتی را مگر اینکه آن را هتک می‌نمایند پس خدا بر آنها مسلط می‌سازد کسی را که آنان را ذلیل گرداند تا آنکه از مقنعه کنیز ذلیل‌تر گردند».

۲۳. حسن بن دینار از معاویة بن قره روایت کرده است که حسین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند در مورد من از حق درگذرند؛ همان‌طور که بنی‌اسرائیل در مورد روز شنبه از حق درگذشتند.<sup>۳</sup>

۲۴. نیز ذهبی هشت حدیث دیگر روایت می‌کند که دلالت دارد بر آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خود امام علیه السلام و جمع دیگری می‌دانستند که آن حضرت در عراق در کربلا شهید می‌شود.<sup>۴</sup>

۱. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۱۱-۱۲؛ همو، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۰۶.

۲. ابن‌کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۸۳.

۳. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۱۱-۱۲؛ ابن‌کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۸۳.

۴. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۹۲-۲۹۴.

۷۲ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

۲۵. حاکم از ابن عباس روایت کرده است که گفت: «مَا كُنَّا نَشْكُ وَأَهْلُ الْبَيْتِ مُتَوَافِرُونَ أَنَّ الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ بِالطَّفِّ».

یعنی ما شک نداشتیم و اهل بیت اتفاق داشتند بر اینکه حسین علیه السلام در طف شهید می شود.<sup>۱</sup>

۲۶. و نیز ذهبی و ابن کثیر و مسعودی از ابن عباس روایت کرده اند که حسین علیه السلام فرمود: هر آینه اگر کشته شوم در مکان چنین و چنان دوست تر دارم که به واسطه من به مکه بی حرمتی شود.<sup>۲</sup>

۲۷. ابن ابی الحدید می نویسد: میثم تمار با مختار در زندان ابن زیاد بودند و ده روز پیش از ورود امام حسین علیه السلام به عراق شهید شد. میثم از آزادی مختار در زندان به او خبر داد و هم به او خبر داد که به خونخواهی امام حسین علیه السلام قیام خواهد کرد و ابن زیاد را خواهد کشت.<sup>۳</sup>

وقتی میثم تمار که یکی از شاگردان این خانواده است از شهادت امام علیه السلام و این تفصیلات مطلع باشد، و خونخواه امام علیه السلام و قاتل عبیدالله زیاد را بشناسد، آیا ممکن است خود امام علیه السلام از شهادت خود آگاه نباشد؟

۲۸. برحسب آنچه ابن ابی الحدید و ابن عساکر و دیگران روایت کرده اند، پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام، بعضی کشندگان امام علیه السلام مانند سنان بن انس و شمر و عمر بن سعد، و حبیب بن حمار و خالد بن عرفطه را به اسم یا به رسم معرفی فرموده بودند و امام علیه السلام نیز آنها را می شناخت؛ چنان که در مورد عمر بن سعد نقل شد و همچنین در

۱. سیوطی، الخصائص الكبرى ج ۲، ص ۱۲۷.

۲. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۵؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۹۲-۲۹۳؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۷۲ - ۱۷۸.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۲، ص ۲۹۳.



مقدمه: امام علیه السلام آگاه بود..... ۷۳

مورد شمر نیز روایت کرده اند<sup>۱</sup> و زمین کربلا را هم می شناخت و با توجه به خبرهای شخص امام علیه السلام از شهادت خودش آیا به طور عقلایی می توان احتمال داد که امام علیه السلام از شهادت خود آگاه نبود، و به قصد تأسیس حکومت به عراق می رفت؟!

۲۹. ابن السکن، بغوی، ابن منده، ابونعیم، ابن عبدالبر، ابن اثیر، ابن حجر و ابن عساکر و دیگران از انس بن حارث صحابی (یکی از شهدای کربلا) روایت کرده که گفت:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ ابْنِي هَذَا، يَعْنِي الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ بِأَرْضٍ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَاءُ فَمَنْ شَهِدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلْيَنْصُرْهُ». فَخَرَجَ أَنَسُ بْنُ الْحَارِثِ فَقَتَلَ بِهَا مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.<sup>۲</sup>

یعنی شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: به درستی که این پسر من (حسین) در زمین کربلا کشته می شود، پس هر کس از شما که حاضر این پیش آمد باشد باید او را یاری کند؛ لذا انس بن حارث خارج گشت و در رکاب امام علیه السلام شهید شد.

#### چند نکته

از این روایت چند نکته استفاده می شود:

الف. انس بن حارث که از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، از شهادت امام علیه السلام آگاه بوده و می دانسته است که آن حضرت در کربلا کشته می شود و لذا برای اطاعت امر پیغمبر صلی الله علیه و آله برای یاری حسین علیه السلام به آن حضرت ملحق شد.

ب. یاری امام علیه السلام طبق این حدیث معتبر که برحسب قراین شکی در صدور آن

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۸۶-۲۸۷؛ سیوطی، الخصائص الکبری، ج ۲، ص

۱۲۵؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۷۱.

۲. ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۱، ص ۱۱۲؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۲۳-۲۲۴؛

ابن اثیر جزری، اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۲۳؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج ۱، ص ۲۷۱؛ سیوطی،

الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۱۲۵.

نیست واجب است، و برنامه‌ای که در این قیام از آغاز تا انجام اجرا کرد، مورد تصویب خدا و پیغمبر است.

ج. انس با اینکه می‌دانست به حکم این حدیث امام علیه السلام کشته می‌شود، برای یاری امام علیه السلام و فائز شدن به فیض شهادت به کربلا رفت و شهید شد و نگفت: کشته شدن من چه فایده‌ای دارد، و بهتر این است که من زنده بمانم تا در موقع مقتضی که شمشیر زدن من علیه بنی‌امیه مؤثر باشد، وارد پیکار شوم؛ چنان‌که این احتمال را هم نداد که شاید هنگام شهادت آن حضرت سفر دیگر و وقت دیگر باشد.

د. جایی که انس بن حارث جریان را بداند، و بداند که امام علیه السلام برای چه به کربلا می‌رود و پایان این حرکت به کجا منتهی می‌شود، و منتظر آمدن امام علیه السلام به عراق شد تا به درک سعادت شهادت نایل شود، به احتمالات غیرعقلایی ترتیب اثر ندهد؛ درحالی‌که شاید یک‌بار بیشتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیده بود، امام علیه السلام که خودش مکرر از جدّ و پدرش بدون واسطه و با واسطه شنیده بود و خصوصیاتش را برای او شرح داده بودند، علاوه بر علم امامت، معقول است بگوئیم از این اخبار علم به شهادت خود نداشت و با اوضاع و احوالی که همه نشان می‌داد رسیدن این موعد نزدیک است و با عدم وجود شرایط تأسیس حکومت امام علیه السلام غیر از شهادت احتمال دیگر بدهد؟

۳۰. سیوطی و ابن حجر و علی متقی که خود از رجال و محدثان اهل سنت می‌باشند، از بزرگان دیگر مانند ابن سعد، طبرانی، ابی داوود، حاکم، بغوی، احمد بن حنبل، ابی حاتم، عبد بن حمید، ابن‌احمد، ملا ابن‌راهویه، بیهقی، ابونعیم، خبر شهادت امام علیه السلام و وقوع آن را در کربلا ضمن روایات متعدده از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و از علی علیه السلام نقل کرده‌اند<sup>۱</sup> که معلوم می‌سازد شهادت سیدالشهدا علیه السلام در کربلا امری مسلم

۱. هیتمی، الصواعق المحرقة، باب ۱۱، فصل ۳، ص ۱۹۲-۱۹۳؛ سیوطی، الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۱۲۵-۱۲۷؛ متقی هندی، کنز العمال ج ۱۳، ص ۶۷۱-۶۷۳؛ یافعی، مرآة الجنان، ج ۱، ص ۱۳۴.<sup>(۱۱)</sup>

و معروف بوده، و یکی از علل مهم نگرانی زن و مرد از سفر امام علیه السلام همین اشتها بوده است.

مثلاً ابن عمر هنگام وداع با امام علیه السلام گفت: «أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ مِنْ قَتِيلٍ»<sup>۱</sup> با این وضع اصلاً احتمال اینکه قیام برای حکومت بوده غیرعقلایی و مردود است.

۳۱. برحسب آنچه ابوالفرج مروانی اموی اصفهانی (م. ۳۵۶ق) درضمن روایات متعدده‌ای - که هرکس به کتاب او رجوع نماید اطمینان به صحت آنها حاصل می‌کند - نقل کرده است وقتی محمد بن عبدالله بن حسن علیه السلام نامزد خلافت شد و جماعتی از بزرگان بنی‌هاشم با او بیعت کردند و چنان‌که نقل کرده است منصور خلیفه عباسی دو بار با او بیعت کرد. حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مکرر از عدم موفقیت او و کشته شدن او و برادرش خبر داد؛ چنان‌که از حکومت سفاح و منصور و سایر بنی‌عباس نیز صریحاً خبر داد و به عبدالله بن حسن فرمود: به خدا سوگند حکومت برای تو و پسرانت نمی‌باشد و برای اینها است؛ یعنی بنی‌عباس، و پسران تو کشته می‌شوند. و در روایت دیگر فرمود: این امر برای تو و پسرانت نیست، بلکه برای این (سفاح) است و پس از آن برای این یعنی منصور است و سپس برای فرزندان اوست.

و نیز روایت می‌کند که امام جعفر صادق علیه السلام هروقت محمد بن عبدالله بن حسن را می‌دید، دیدگانش پر از اشک می‌شد و خبر از کشته شدن او می‌داد و می‌فرمود: در کتاب علی علیه السلام، این از خلفای این امت نیست.<sup>۲</sup>

وقتی امام جعفر صادق علیه السلام نسبت به دیگران این‌گونه علم و آگاهی داشته باشد،

---

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۳؛ سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۲۵۱؛ زرنندی، نظم درر السمطين، ص ۲۱۴؛ صبان، اسعاف الراغبین، ص ۱۸۶-۱۸۷. «تو را به خدا می‌سپارم که کشته خواهی شد».

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۴۲.

آیا امام حسین علیه السلام از حال خودش و از گزارش حکومت یزید آگاه نیست؟ آیا این کتابی که در نزد حضرت صادق علیه السلام بوده و از موارث امامت بوده است، در نزد امام حسین علیه السلام نبوده است؟

سیدالشهدا علیه السلام به طریق اولی این کتاب و همه موارث امامت را در اختیار داشته و از این علوم باخبر بوده است؟<sup>(۱۲)</sup>

۳۲. علاوه بر محدثان بزرگ شیعه، جمعی از مشاهیر محدثان و مورخان اهل سنت مانند ذهبی و مقریزی و بیهقی و حاکم و ترمذی و ابن اثیر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر و ابن جریر و طبرانی و سیوطی در تفسیر آیه: ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾؛<sup>۱</sup> و آیه: ﴿وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ﴾؛<sup>۲</sup> راجع به ملک بنی امیه و مدت حکومت آنان روایت کرده اند که سند بعضی از آنها به شخص امام حسین علیه السلام و حضرت امام حسن علیه السلام منتهی می شود<sup>۳</sup> و بنابراین امام علیه السلام می دانست که هنگام پایان ملک بنی امیه نیست؛ پس چگونه قصد تأسیس حکومت اسلامی و ساقط کردن حکومت بنی امیه را داشت؟

۳۳. در تفسیر آیه: ﴿تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ﴾؛<sup>۴</sup> روایات بسیار داریم که تفصیل حوادث و وقایع سال در شب قدر به امام علیه السلام عرض می شود و این روایات در کتب معتبره حدیث و تفسیر تخریح شده و قابل انکار نیست؛ بنابراین حتماً

۱. قدر، ۳. «شب قدر بهتر از هزار ماه است».

۲. اسراء، ۶۰. «و ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم، فقط برای آزمایش مردم بود؛ همچنین شجره ملعونه (درخت نفرین شده) را که در قرآن ذکر کرده ایم».

۳. ابن اثیر جزری، اسد الغابة، ج ۲، ص ۱۴؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۹، ص ۲۲۰؛ ج ۱۵، ص ۱۷۶؛ ج ۱۶، ص ۱۶؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۷۲؛ مقریزی، النزاع والتخاصم، ص ۸۲-۸۳؛ سیوطی، الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۱؛ همو، تاریخ الخلفاء، ص ۹، ۱۳؛ ابن عقیل علوی، النصائح الکافیة، ص ۱۳۹ - ۱۴۳.

۴. قدر، ۴. «فرشتگان و روح در آن شب نازل می شوند».

مقدمه: امام علیه السلام آگاه بود..... ۷۷

در ضمن حوادث سال که به امام علیه السلام عرضه شده، تفصیل واقعه کربلا هم بوده است. با وجود این، چطور می توان احتمال داد که امام علیه السلام قصد تأسیس حکومت داشت و از شهادت خود آگاه نبود. (۱۳)

پوشیده نماند روایات و اخباری که دلالت بر علم امام علیه السلام به شهادتش در کربلا و در پایان این قیام و سفر به عراق دارد، در اصول و جوامع معتبره شیعه بسیار است، و روایاتی هم که به ملازمه و غیرمستقیم بر این موضوع و ردّ طرح کتاب **شهید جاوید** دلالت دارند از حد احصا خارج است.

تنها از کتاب معتبر و متقن **کامل الزیارات** شیخ اقدم ابی القاسم جعفر بن قولویه قمی (م. ۳۶۷ق) بیش از هفتاد بابش، به اخبار پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام از شهادت امام حسین علیه السلام و اخبار شخص امام علیه السلام از شهادت خودش و فضیلت زیارت و گریه و نوحه و انشاد شعر در مصائب آن حضرت و خصوصیات دیگر اختصاص دارد که هرکس این گونه اخبار را که در این کتاب قریب ششصد حدیث معتبر است، ببیند می فهمد که طرح سطحی کتاب **شهید جاوید** دون شأن امام علیه السلام است و تشریح این قیام و حرکت بی نظیر که سبب حصول این همه درجات و ثوبات و برکات شده، به این نحوی که در این کتاب بیان شده صحیح نیست. (۳۴)

## ۶. بررسی کوتاه پیرامون کتاب شهید جاوید

ما نمی‌خواستیم با کثرت مشاغل، پیرامون کتاب شهید جاوید بررسی و اظهار نظر نماییم؛ زیرا قلم‌هایی توانا در این موضوع حق سخن را ادا کرده و اشتباهات و انحرافات را روشن خواهند نمود؛ ولی نظر به اصرار جمعی از فضلا و کسانی که نظر می‌خواستند و حدیث شریف: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي، إِنْخ»<sup>۱</sup> را حجت قرار می‌دادند، به قدری که وقت و فرصت کم اجازه می‌دهد، مطالب آن را بررسی و تجزیه و تحلیل می‌نماییم.

به‌طور خلاصه اساس این کتاب این است که پس از مرگ معاویه، حکومت یزید در مقام تهاجم به امام علیه السلام برآمده و می‌خواست با زور سرنیزه و تهدید به قتل، از آن حضرت بیعت بگیرد. امام علیه السلام از بیعت امتناع کرد و برای دور شدن از محیط خطر و بررسی اوضاع، به مکه معظمه هجرت فرمود، و در آنجا پس از وصول نامه‌ها و فرستادگان مردم کوفه و اطمینان به تشکیل حکومت اسلامی، شروع به کار کرد، و نخست برای تحصیل اطمینان بیشتر، جناب مسلم را به کوفه فرستاد و مسلم پس از ورود به کوفه و رسیدگی به اوضاع گزارش به امام علیه السلام داد و آمادگی مردم را برای یاری امام علیه السلام و تأسیس حکومت اسلامی به عرض رسانید و درخواست کرد هرچه زودتر به کوفه عزیمت فرماید.

امام برحسب نامه مسلم و اعتماد به موازنه قوای نظامی با زن و بچه و عزیزانش بدون اینکه شهادت و شکست نظامی خود را پیش‌بینی کند، به سوی

---

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۴: ابن‌ابی‌جمهور احسائی، عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۷۰. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ...»؛ «وقتی بدعت‌ها در میان امت من آشکار شود...».

کوفه عزیمت کرد تا وقتی با سپاه حرّ روبه‌رو شد، و وضع را دیگرگونه یافت، در مقام صلح و سازش برآمده و درخواست کرد او را آزاد بگذارند تا به حجاز برگردد و متأسفانه این درخواست صلح جویانه پذیرفته نشد تا در زمین کربلا او را فرود آوردند، و در آنجا هم پس از ورود ابن‌سعد، امام علیه السلام براساس درخواست‌های سه‌گانه‌ای - که در بخش دوم<sup>۱</sup> به آن اشاره شده - پیشنهاد صلح داد و در این مرحله هم هیچ‌یک از پیشنهادهای آن حضرت پذیرفته نشد، و چون ابن‌زیاد تسلیم بدون قید و شرط امام علیه السلام را به امر و فرمان خود می‌خواست، امام علیه السلام تسلیم نشد و از جان خود دفاع نمود تا با کرامت و عزت نفس شهید گشت.

نویسنده شهید جاوید این‌طور نتیجه می‌گیرد:

۱. هدف منحصر به فرد امام علیه السلام از قیام تأسیس حکومت اسلامی بود و حوادث پیش‌بینی نشده یا حوادثی که قابل پیش‌بینی نبود، مانع از رسیدن به هدف گردید و لذا امام علیه السلام پس از روشن شدن وضع خواست برنامه را عوض کند و از نتایج خطرناک و آثار سوء قیام و زیان‌های آن برای اسلام جلوگیری کند و به این جهت پیشنهاد صلح داد؛ ولی پذیرفته نشد. درحقیقت دستگاه دولت با قبول نکردن پیشنهاد صلح، مسئولیت نتایج سوء قیام را به گردن گرفت و به‌هرحال این قیام نافرجام با آن وضع رقت‌بار پایان یافت، بدون اینکه قصد امام علیه السلام از مقاومتی که کرد، نجات اسلام یا اعلان بطلان حکومت یزیدی و جلوگیری از نقشه‌های خائنانه آنها باشد و درواقع قیام علیه حکومت و به منظور پیشبرد مقاصد عالیّه اسلام تا وقتی بود که با سپاه دشمن روبه‌رو نشده بود؛ ولی همین که سپاه حرّ را دید و دانست وضع چگونه است، فوراً نقشه قیام تبدیل به نقشه صلح شد.
۲. بنابراین امام علیه السلام از شهادت خود در پایان این نهضت بی‌اطلاع بود و شکست

## ۸۰..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

نیروی نظامی خود را اصلاً پیش‌بینی نمی‌کرد، و اخبار و تواریخی را که دلالت بر آگاهی امام علیه السلام و پیش‌بینی شهادت می‌نماید، باید رد کرد یا تأویل و توجیه نمود.

۳. مقاومت قوای امام علیه السلام در روز عاشورا به قصد یاری دین به مفهومی که بردهای اسلامی و جهاد مجاهدین داشت، و به قصد ترتب آثار و نتایجی که در کتاب‌ها و در زبان روایات و زیارات و بزرگان است، نبود، بلکه فقط دفاعی بود به منظور تسلیم نشدن به ابن‌زیاد که از جهت نفس مقاومت و ایستادگی و تن به زیر بار تسلیم ناکسی مانند او ندادن، قابل ستایش است.

۴. اگر از اول هم امکان تأسیس حکومت اسلامی پیش‌بینی نمی‌شد، امام علیه السلام با یزید بیعت می‌کرد یا به نحوی کنار می‌آمد و او را از خود راضی می‌نمود چون راه منحصر به فرد برای مقاصد اسلامی تأسیس حکومت بود.

۵. شهادت و مظلومیت‌گذاری و امتناع از بیعت و استقامت و عدم تمکین از حکومت یزیدی، به نظر نویسنده هیچ فایده‌ای و عکس‌عملی نداشت یا اگر داشت چون عکس‌العمل قهری بود نمی‌شود هدف قیام باشد.

۶. چون هدف قیام را منحصر در تأسیس حکومت می‌داند، کوشش می‌نماید این نظر را که امور دیگر هدف قیام باشد، ردّ کند، و امام علیه السلام را از پیش‌بینی اوضاع عاجز نشان بدهد و حتی احتمال این را که قیام و شهادت یک تعبد الهی و مأموریت خاص باشد نیز نمی‌دهد؛ با اینکه در کلمات بزرگانی مانند شیخ مفید که نویسنده به کلامش استناد کرده تصریح شده است.

۷. گاهی اخبار و احادیثی را با یک زورگویی مخصوص و با توجیهات غیرمنطقی و نامعقول ردّ می‌کند و گاهی اخبار و احادیثی را که می‌بیند علیه نظر او دلالت دارد، متعرض نمی‌شود و گاهی قسمتی از حدیث را ذکر می‌کند و قسمت دیگر را نقل نمی‌کند.



مقدمه: بررسی کوتاه پیرامون کتاب شهید جاوید ..... ۸۱

۸. بالأخره پس از این همه زحمات و هفت سال مطالعه، امام علیه السلام را در قیامی که کرده و منتهی به کشته شدن خود و یارانش و اسارت اهل و عیالش شده، معذور می‌شمارد و مانند کسی فرض می‌کند که برای تجارت مهمی با وسیله مورد اعتماد از راه امن به سفر برود و ناگهان در میان راه در اثر تصادف پیش‌بینی نشده‌ای تلف شود. البته چنین شخصی که به چنین سفری مبادرت کرده، معذور است؛ زیرا می‌خواست هزار میلیون سود تحصیل کند. تصادف و پیش‌آمد خلاف انتظار مانع شد و از این سفر سودی نبرد؛ بلکه قهراً سبب توجه زیان و ضرر به او گردید.

## ۷. اساس کتاب شهید جاوید باطل است

اگرچه از مطالبی که در فصول گذشته این مقدمه گفته شد، بطلان نقشه و اساس کتاب شهید جاوید معلوم می شود، مع ذلک به پاره‌ای از ایرادهایی که بر آن وارد است در اینجا جداگانه اشاره می کنیم.

۱. از نظر اصول مذهب شیعه و احادیث معتبره، چنان که قبلاً گفته شد، هریک از امامان علیهم السلام موظف به اجرای برنامه‌ای بوده‌اند که از طرف خدا به وسیله پیغمبر صلی الله علیه و آله به آنها رسیده بود و به صریح این اخبار برنامه امام حسین علیه السلام این نبود که قیام کند و حکومت اسلامی را تأسیس نماید، بلکه برنامه او قیام و شهادت بود و امام علیه السلام عالم به این برنامه بود.

بر حسب بابی از ابواب کتاب کافی شریف ائمه علیهم السلام هر کاری انجام دادند و هر کاری انجام بدهند به عهد و امر خدا می باشد.<sup>۱</sup>

۲. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله علاوه بر آنکه طبق این اخبار به امر خدا برنامه کار امامان را در اختیارشان گذارده بود، راجع به خصوص شهادت حسین علیه السلام مکرر خبر داد و در احادیث بسیار آن حضرت و همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام از مکان شهادت او نیز خبر داده بودند و این مطلب که شهادت در انتظار امام علیه السلام است معلوم و مسلم بوده است.

۳. چنان که از تواریخ معتبر نقل کردیم، امام علیه السلام شخصاً در مکه و در بین راه از شهادت خود مکرر خبر داد و حوادث و وقایع مکه و بین راه نشان می داد برنامه‌ای که باید اجرا شود تأسیس حکومت اسلامی نیست.

---

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۷۹، باب «أَنَّ الْأَئِمَّةَ لَمْ يَفْعَلُوا شَيْئاً وَلَا يَفْعَلُونَ إِلَّا بَعْدَ مِنْ اللَّهِ».

مقدمه: اساس کتاب شهید جاوید باطل است ..... ۸۳

۴. این نظریه که امام علیه السلام - العیاذ بالله - جاهلانه حرکتی کرد و وقتی ملتفت شد فسخ عزیمت فرمود و تقاضای صلح نمود، با مقام امام علیه السلام به هیچ وجه سازش ندارد و حسین فضیلت، شجاعت، حمیت و مردانگی هرگز این صلحی را که حقیقتش تسلیم و تقاضای عفو و قبول ذلت بود، پیشنهاد نمی کرد. هرگز امام علیه السلام حاضر نمی شد به نزد یزید برود و از فرد کثیف و آلوده ای چون او تملق بگوید و او را امیرالمؤمنین خطاب کند و امت جدش را در اشتباه بیندازد تا برود به مدینه و به اصطلاح دعاگو باشد.

نویسنده شهید جاوید می خواهد بگوید امام علیه السلام صلح جو بود. ما هم می گوییم امام علیه السلام صلح جو و اصلاح طلب بود، اما با این منطق شما صلح جویی ثابت نمی شود؛ زیرا صلح در صورتی است که نیروی پیشنهاددهنده صلح هنوز از کار نیفتاده باشد و به احتمال ضعیف، پیروزی آن محتمل باشد یا بتواند پیروزی طرف را تا مدتی به تأخیر بیندازد و او را گرفتار نگاه بدارد، ولی تقاضای صلح در شرایطی که تقاضاکننده در محاصره دشمن افتاده و دستش از همه جا کوتاه و در ظرف چند ساعت کارش تمام می شود، تقاضای عفو و تسلیم است و ساحت امام علیه السلام از آن منزّه و مبرا است که می فرمود:

«وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا»<sup>۱</sup>.

این منظره ای که شما از صلح جویی امام علیه السلام نشان می دهید ضعف و سستی و زبونی است و با روحیه آن مرد نیرومند و شجاع بی مانند که می فرمود:

«لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ، وَلَا أَفِرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ»<sup>۲</sup>؛

۱. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۴۵. «و زندگی با ستمکاران را جز ننگ و خواری نمی بینم».

۲. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۹۸. «نه به خدا دست بیعت را با خواری و زبونی به دست شما نمی دهم و مانند گریختن بندگان نمی گریزم».

و می خواند:

أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْحَبْرِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ      كَفَانِي بِهَذَا مَفْخَرًا حِينَ أَفْخَرُ<sup>۱</sup>

همان پیشنهاد بازگشت به حجاز تماماً للحجه در اثبات صلح جویی امام علیه السلام کافی است.

۵. آنچه را نوشته است که در صورت صلح نیروی امام علیه السلام دست نخورده باقی می ماند و ممکن بود در آینده از آن استفاده شود، قابل قبول نیست؛ زیرا اگر امام علیه السلام به این صلحی که شما مطرح کرده اید و ابن سعد به ابن زیاد نوشت تن درمی داد، وجهه ملی و محبوبیتی که در نفوس داشت از میان می رفت و چشم‌ها از او برداشته می شد و در آینده هم نمی توانست مصدر قیام و نهضتی بشود.

۶. ممکن است برخی از مطالعه این کتاب این طور استنباط کنند که امام علیه السلام – العیاذ بالله – مستبدانه و بدون اعتنا به مشورت و آرای دیگران شروع به کار کرد؛ زیرا اگر نظر امام علیه السلام به گفته شما تأسیس حکومت بود، بزرگان و سیاستمداران وقت همه آن را غیرممکن می شمردند و عقیده داشتند برای تأسیس حکومت نمی توان به دعوت و اظهار علاقه مردم کوفه اعتماد کرد.

آیا شما می گوید چگونه شد که امام علیه السلام با آنکه علی الفرض طبق جریان عادی سیر می کرد و وضع را بررسی می نمود، به نظر این سیاستمداران ورزیده اعتنایی نفرمود و شورایی را که به قول شما در صحرا تشکیل داد، در مکه تشکیل نداد؟ شما به کسانی که نهضت امام علیه السلام را با همین عینک شما برای تأسیس حکومت می بینند و آن را خودکشی بی موقع و بی اعتنایی به آرای سدیده می شمارند، چه پاسخ می دهید؟ غیر از این است که می گوئید من یک کتاب نوشته و هفت سال

---

۱. شبرای، الاتحاف بحب الاشراف، ص ۵۹-۶۱. «من پسر علی، آن مرد فرهیخته و دانشمند از خاندان هاشم. برای من در فخر و مباحثات همین بس وقتی افتخار می کنم».

مقدمه: اساس کتاب شهید جاوید باطل است ..... ۸۵

مطالعه کرده و ثابت نموده‌ام که قیام امام علیه السلام در شرایط مساعد واقع شد. اگر آنها که شاید خیلی بیشتر اطلاعات تاریخی داشته باشند و رأی و نظرشان بیشتر خریدار دارد بگویند استنتاجات شما باطل است، چه جواب می‌دهید؟

آری، تنها یک پیش‌آمد ناگهانی - به قول شما - امام علیه السلام را تا سرحد پیروزی جلو برد و آن هم فرصتی بود که برای ترور ابن‌زیاد پیدا شد، ولی این فرصت هم به قول شما پیش‌بینی نشده بود که امام علیه السلام روی آن حسابی کرده باشد؛ و فرضاً هم از این فرصت استفاده شده بود، باز هم پیروزی نظامی امام علیه السلام معلوم نبود.

اگر بگویید اسراری در بین بود که امثال ابن‌عباس از آن بی‌اطلاع بودند و اسرار جنگی را چون نباید فاش کرد، امام علیه السلام به آنها نفرمود؛ از این جهت آنها گمان می‌کردند شرایط مساعد نیست.

**جواب این است که اولاً:** این حرف ادعا است و غیر از اینکه مردم کوفه نامه‌ها نوشتند و فرستادگانی اعزام داشته بودند و مسلم هم گزارش داده بود، هیچ خبر دیگری نبود که ابن‌عباس نداند؛ به‌علاوه چه مانعی داشت لاقلاً امام علیه السلام این اسرار نظامی را با محارمی مثل ابن‌عباس و عبدالله بن جعفر و محمد حنفیه در میان بگذارد. آنها که جاسوس یزید نبودند که امام علیه السلام اسرار نظامی خود را از آنها پنهان فرماید.

بالآخره موضوع را در مرحله‌ای وارد ساخته‌اید که از یک طرف شما بگویید امام علیه السلام معذور است؛ زیرا پیش‌بینی تغییر وضع را نمی‌کرد و آنها بگویند - العیاذ بالله - معذور نیست یا به تعبیر مؤدبانه بگویند این توضیح شما برای معذوریت قانع‌کننده نیست؛ زیرا وضع آینده طوری نبود که پیش‌بینی آن دشوار باشد و به علاوه مردمان وارد همه پیش‌بینی کردند.

یا به تعبیر دیگر شما می‌گویید امام علیه السلام، ابن‌عباس، عبدالله بن جعفر، محمد

حنفیه و سایرین در این موضوع اجتهاد کردند. امام علیه السلام نظری داشت و دیگران نظر دیگر و بر آنها لازم نبود از رأی یکدیگر تقلید کنند. اجتهاد امام علیه السلام می‌بایست مطابق واقع و اجتهاد دیگران خلاف واقع از آب درآید، ولی پیش‌آمدهای پیش بینی نشده شرایط را به هم زد و اجتهاد آنها مطابق با واقع شد و اجتهاد امام علیه السلام با آنچه واقع شد موافق نشد؛ لذا امام علیه السلام معذور است.

این رأی خلاف عقاید شیعه و خلاف احادیث متواتره است.

شما در تشکیک اینکه امام علیه السلام از شهادت خود خبر نداشت فرض کنید مطلب را به جایی رساندید، اما در اینکه رأی امام علیه السلام در بیرون رفتن از مکان امنی مثل مکه معظمه و اعتماد به وعده اهالی کوفه، به فرض آنکه هدفش حکومت بود، صائب بوده و دیگران اشتباه کرده‌اند، ادله قانع‌کننده‌ای ندارید و استنباط شما یک استنباط شخصی می‌شود و در چنین موضوعی که جنبه عمومی و جهانی دارد، به علت آنکه دلیل قانع‌کننده ندارید، نمی‌توانید راهنمای مردم باشید.

پس فایده تخریبی کتاب شما از فایده تأسیسی آن بیشتر می‌شود؛ یعنی تخریب شما را ممکن است کسی بپذیرد و با شما هم‌صدا شود که غرض تأسیس حکومت بوده، ولی تأسیس شما را که نظر امام علیه السلام از نظر ابن‌عباس و دیگران برحسب اماراتی که در دست بود صائب‌تر بود، کسی نمی‌پذیرد؛ زیرا دلیل قانع‌کننده‌ای بر آن اقامه نکرده‌اید.

ولی ما می‌گوییم امام علیه السلام با نظر ابن‌عباس و دیگران موافق بود و آینده را پیش‌بینی می‌کرد، ولی از آنچه آنها از آن بر او می‌ترسیدند، باکی نداشت و شهادت در راه خدا را فوز عظیم و سعادت می‌دانست.

استاد محمد رضا نویسنده مصری می‌گوید: آن کسانی که امام علیه السلام را نصیحت می‌کردند که به کوفه نروند نظرشان صائب بود؛ زیرا بیمناک بر او بودند و کشته

مقدمه: اساس کتاب شهید جاوید باطل است ..... ۸۷

شدنش را پیش‌بینی می‌کردند و امام علیه السلام که به نصیحت آنها عمل نکرد، نه برای این بود که رأی آنها را خطا می‌دانست، بلکه چون از شهید شدن در راه خدا و میدان جهاد باکی نداشت، به نظر آنها عمل نکرد.<sup>۱</sup>

۷. هرچه نظر شما را در این کتاب قبول کنیم، نتیجه‌اش غیر از معذور بودن امام علیه السلام چیز دیگری نیست و عموم اهل سنت - غیر از بنی‌امیه و کسانی که با اهل بیت دشمنی دارند - یا موضوع را آن‌طور که باید بررسی نکرده‌اند، این عقیده را دارند و کسی پیدا نمی‌شود که نسبت گناه و خطای عمدی - العیاذ بالله - به امام بدهد؛<sup>۲</sup> زیرا در محیط اسلامی با سوابق و مناقب و فضایل امام علیه السلام این نسبت محکوم و غیر قابل طرح است. حتی کسانی که اعتراض می‌کنند هم امام علیه السلام را در اجتهاد و نظر خود معذور می‌شناسند. فقط موضوع را از نظر واقع و اوضاع و اشتباهی که - العیاذ بالله - احتمال می‌دهند روی داده باشد، بررسی می‌کنند و امثال ابن عباس را مصاب می‌شمارند.

پس در ناحیه شخص امام علیه السلام و لیاقت و صلاحیت او کسی ایراد ندارد و همه این را قبول دارند که امام علیه السلام اهل و صالح بود قیام کند و تأسیس حکومت اسلامی را با همکاری عموم از مردم بخواهد و امر به معروف کند و کسی نمی‌تواند امام علیه السلام را با آن پیشینه درخشان به ریاست‌طلبی متهم سازد. امام علیه السلام حقی را طلب کرد که از آن خودش بود و از او شایسته‌تر برای آن نبود و نیت و هدفش عالی و ارزنده بود. این مطالب مورد انکار احدی نیست.

---

۱. محمد رضا، الحسن والحسین سبطا رسول الله، ص ۱۵۸.

۲. در *شذرات الذهب* (عکری، ج ۱، ص ۶۸) می‌گوید: «نُقِلَ الْإِتِّفَاقُ أَيْضاً عَلَى تَحْسِينِ خُرُوجِ الْحُسَيْنِ عَلَى يَزِيدٍ». حتی ابن خلدون می‌گوید: حسین شهید و مشمول ثواب و برحق است تا اینکه می‌گوید: «وَمَنْ أَعْدَلَ مِنَ الْحُسَيْنِ فِي زَمَانِهِ فِي إِمَامَتِهِ وَعَدَالَتِهِ فِي قِتَالِ أَهْلِ الْأَرَاءِ؟ چه کسی در زمان خودش در امامت و پیشوایی‌اش و در عدالتش در جنگیدنش با اهل رأی و اندیشه دادگتر از حسین بود؟!». ابن خلدون، تاریخ، ج ۱، ص ۲۱۷ «مقدمه».

یکی از دانشمندان اهل سنت می گوید جمهور مسلمین اتفاق دارند بر اینکه حسین شهید شد و پدر شهدا است.<sup>۱</sup>

آنچه در نزد کسانی که مثل شما قیام را برای تأسیس حکومت گمان کرده اند مورد تردید واقع شده این است که اگر قیام برای این هدف بوده، چون شرایط مساعد نبوده است، پس آن طور که باید این موضوع مورد بررسی و مطالعه امام علیه السلام قرار نگرفته است.

در جواب این شبهه می گوئیم: اصلاً قیام برای تأسیس حکومت اسلامی نبوده است و شما اصرار می کنید که اوضاع مساعد بود. پس امام علیه السلام معذور بوده است. آنها که می گویند مساعد نبود، می گویند امام علیه السلام شخصاً اطمینان پیدا کرد که اوضاع مساعد است. اگرچه بعد خلاف آن ظاهر شد، ولی تکلیف امام علیه السلام این بود که طبق تشخیص خود عمل کند؛ هرچند با واقع مطابق نباشد. پس هم شما و هم آنها که می گویند شرایط مساعد نبود، امام علیه السلام را معذور قرار می دهید و هر دو نسبت جهل - العیاذ بالله - به آن حضرت می دهید.

پس شما کاری نکرده اید و مشکلی را حل ننموده اید. فقط سعی کرده اید بگوئید حساب امام علیه السلام درست بوده و شرایط و احوال مساعد، ولی ناآگاهی او از حوادث غیر قابل پیش بینی نقشه را به هم زد، از این جهت چون ناآگاه بود معذور است.

آن کس هم (ابن خلدون) که می گوید امام علیه السلام شخصاً ظن به پیروزی داشت، پس مجوّز قیام ظن به پیروزی بود؛ هرچند در حساب و بررسی اوضاع اشتباه روی داده باشد، می گوید امام علیه السلام معذور است. پس کسانی که قیام را به منظور تأسیس حکومت می دانند، همه در اصل معذوریّت اتفاق دارند و نسبت خطای

---

۱. ابوعلم، اهل البیت، ص ۵۲۱.



مقدمه: اساس کتاب شهید جاوید باطل است ..... ۸۹

عمدی به امام نمی دهند. پس شما بعد از هفت سال چه کار کردید؟ چه چیزی بر این موضوع افزودید؟ جز اینکه امام علیه السلام را معذور قرار داده‌اید.

آقای عزیز سخن از معذوریت امام علیه السلام به میان آوردن خلاف ادب است، خلاف اصول مذهب تشیع است.

اگر بگویید نظری که ما اظهار کرده‌ایم تازگی ندارد و رجال بزرگی مانند سید مرتضی علم‌الهدی علیه السلام، نیز همین نظر را تأیید کرده‌اند.

**جواب می‌دهیم:** معلوم است شما تحفه نوظهوری نیاورده‌اید و این رأی از هرکس باشد، به فرض آنکه هدف قیام را تأسیس حکومت اسلامی بشماریم، فقط بر اساس ظن شخصی امام علیه السلام به مساعد بودن شرایط، معذوریت او را در محیط عامه و کسانی که هدف قیام را نشناخته‌اند، قابل قبول می‌سازد، اما بر اساس مساعد بودن شرایط و احوال قابل قبول نیست.

به‌هرحال سید و امثال ایشان که از راه این احتمال در کتاب *تنزیه الانبیاء* وارد شده،<sup>۱</sup> غرضش فقط رفع ایراد، از اقدام امام علیه السلام است و اینکه در هر صورت امام علیه السلام مظلوم و مأجور و بنی‌امیه و قتلۀ او خطاکار بوده‌اند، نه اینکه خواسته باشد مثل شما مفاهیم عالی و هدف‌های واقعی قیام را که از اول از آن استنباط شده، با اصرار انکار کند. سید نظر دیگر داشته است و شما نظر دیگر. او می‌خواهد اهل سنت یا کسانی را که با افکار آنها انس ذهنی دارند، به‌رحال قانع کند و پاسخی بدهد که در نظر خود آنها پذیرفته باشد و شما می‌خواهید شیعه را از این نظر که شهادت سیدالشهدا علیه السلام برای نجات اسلام و هدف‌های عالی دینی بود، برگردانید و آن هدف‌های محقق و حاصل شده را انکار نمایید؛ بین تفاوت ره از کجا است تا به کجا.

---

۱. سید مرتضی، *تنزیه الانبیاء*، ص ۲۳۷-۳۳۱.

۹۰ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

۸. آثار سوء و نامطلوب کشتن امام علیه السلام را نباید به حساب قیام بیاوریم و بگوییم مصلحت حیات امام علیه السلام از مصلحت کشته شدنش یقیناً بیشتر، بلکه حیات امام علیه السلام سراسر مصلحت است و کشته شدنش اثری و ثمری جز محروم شدن مردم از برکات وجودش ندارد و این حیات امام علیه السلام است که منشأ اصلاحات و هدایت و ارشاد است و چگونه مرگ امام علیه السلام بهتر از حیاتش می شود؟! پس چگونه ممکن است هدف قیام شهادت و کشته شدن باشد؟

زیرا - چنان که قبلاً هم اشاره شد - این سفسطه و مغلطه است، باید مصلحت حیات امام علیه السلام را در حکومت یزیدی و در حال بیعت با یزید و تسلیم او بودن و او را امیرالمؤمنین خواندن با مصلحت اعلان بطلان حکومت یزید، و ارشاد افکار و جلوگیری از انحراف جامعه و دفاع از دین و امتناع از بیعت و مقاومت تا سرحد بذل جان و آن مصائب دلخراش مقایسه کرد، در این صورت است که امام علیه السلام شهادت را بر حیات اختیار می فرماید و «لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا»<sup>۱</sup> را برنامه کار خود قرار می دهد، و در اینجا است که امام علیه السلام نمی تواند در خانه بنشیند و باید قیام کند و وظایف خود را انجام دهد و به تعهداتی که در برابر اسلام دارد وفا نماید.

نویسنده دانشمند مصری توفیق ابوعلم می گوید: قیام امام علیه السلام علیه یزید اقدامی بود که چاره ای جز آن نبود و امام علیه السلام ناگزیر باید این قیام را بنماید؛ زیرا در بیعت یزید گناهی بود که هیچ گونه تقیه ای آن را تجویز نمی کرد و هیچ عذری در آن پذیرفته نمی شد.<sup>۲</sup>

۹. ایراد دیگر این است که در این کتاب کوشش شده است تا قیام امام علیه السلام را

۱. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۴۵.

۲. ابوعلم، اهل البیت، ص ۵۱۳.

مقدمه: اساس کتاب شهید جاوید باطل است ..... ۹۱

نافرجام و شکست خورده و بی‌ثمر بشناساند و کشته شدن امام علیه السلام را هم یک امر جزئی و فرعی که منشأ آن لجاجت و کینه‌توزی ابن‌زیاد و اباء و خودداری امام علیه السلام از تسلیم به شخص او بود معرفی کند؛ درحالی‌که این مطلب هم (بنابر صحت فرضی مطالب کتاب شهید جاوید) فی‌حدنفسه قابل تأمل است که چگونه امام علیه السلام از تسلیم شدن به یزید و نزد او رفتن امتناع نداشت و از تسلیم شدن به ابن‌زیاد خودداری می‌کرد؟

چگونه امام علیه السلام حاضر بود پس از این‌همه اعلان‌ها و اظهار شجاعت‌ها به شام برود و در آنجا رسماً - العیاذ بالله - از یزید عذرخواهی نماید تا یزید اجازه دهد که او برود و در خانه‌اش بنشیند و صحنه‌های انقراض اسلام را تماشا کند، و چگونه اینجا امام علیه السلام به قول شما مصلحت وجود خودش را نادیده گرفته و کشته شدن را که باز هم به گفته شما هیچ اثری نداشت، بر حیات ترجیح داد؟ چرا اینجا نمی‌گویید مصلحت وجود امام علیه السلام از مفسده تسلیم به ابن‌زیاد بیشتر بود و اصلاً کشته شدن امام علیه السلام به عنوان امتناع از تسلیم فایده‌ای نداشت؟ چرا اینجا حرف‌های مغلطه‌آمیز را به میان نیاورده‌اید؟!

اگر بگویید امام علیه السلام می‌دانست پس از تسلیم به ابن‌زیاد کشته خواهد شد؟ می‌گوییم شما که می‌گویید امام علیه السلام از آینده خبر نداشت، شاید کشته نمی‌شد و شاید حوادثی جلو می‌آمد و مانع از قتل او می‌شد؛ به‌علاوه چطور شد که امام علیه السلام از یزید اطمینان خاطر پیدا کرده بود که او را نخواهد کشت. چنین سخنی معقول نیست. امام علیه السلام می‌دانست که هم یزید و هم ابن‌زیاد هر کدام دست یابند - خواه بیعت کند، خواه نکند و خواه تسلیم بشود - به حیات او خاتمه می‌دهد. مگر پدر این یزید معاویه نبود که امام حسن مجتبی علیه السلام را با نیرنگ شهید کرد؟ مگر این یزید نبود که آن‌همه جنایات را مرتکب شد؟ خلاصه ما هرچه فکر می‌کنیم، این نقشه کتاب شهید جاوید با عقل و منطق و تحقیق سازگار نمی‌شود.

۹۲..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

۱۰. در تعلیل و تعیین هدف هر حادثه تاریخی ملاحظه انطباق علت و هدف با تمام جزئیات و تفصیلات آن واقعه لازم است و اگر بعضی جزئیات آن با علت و هدفی که تعیین شده، جور در نیاید، نمی توان آن را علت و هدف واقعه شمرد.

یکی از موارد ایراد بر کتاب **شهید جاوید** این است که از این جهت هم ناقص و ناستوار است و نمی تواند تفصیل این واقعه دلخراش را از ابتدا تا پایان به هدف تأسیس حکومت اسلامی یا با امتناع از تسلیم به ابن زیاد ارتباط دهد؛ مثلاً فرستادن فرزندان صغیر اهل بیت به میدان و اذن جهاد و کشته شدن به آنها دادن از نظر نویسنده **شهید جاوید** چطور تعلیل می شود؟ چرا امام علیه السلام به طور اکید و الزام همراهان خود را که کشته شدن هر یک از آنها برای حفظ جان امام علیه السلام چند دقیقه بیشتر اثر نداشت و برای حفظ دین و نجات اسلام هم به گفته نویسنده **شهید جاوید** هیچ ثمری نداشت، از کشته شدن منع نکرد و این همه نیرو را در آنجا از بین برد و اتلاف کرد.

انصافاً جریان های حوادث کربلا با این تعلیلات علیله سازگار نیست. شما از این راهی که می روید به مقصد نمی رسید.

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی      این ره که تو می روی به ترکستان است

بی جهت و بی فایده زحمت می کشید و عرض خود را می برید و زحمت دیگران را فراهم می سازید.

۱۱. شکی نیست در اینکه امام حسین علیه السلام در بین شهیدان راه حق دارای درجه ممتاز و صاحب مقام سیادت و آقایی است و به حق اطلاق سیدالشهدا، ابوالشهدا، مولی المجاهدین، ابوالاحرار، سید اهل الإباء، پیشوای شهیدان و رهبر آزادگان بر او صادق است، و فداکاری و ارزش شهادت اصحاب و یاران او حداقل کمتر از

مقدمه: اساس کتاب شهید جاوید باطل است ..... ۹۳

ارزش شهدای بدر و احد نیست، و مانند حضرت عباس درجه‌ای دارد که در روز قیامت جمیع شهدا بر آن غبطه می‌خورند.<sup>۱</sup>

تردیدی نیست که آن حضرت و یارانش این درجه و مقام را به سبب ازخودگذشتگی و فداکاری حائز شدند و این همه قرب و منزلت و مقام پیدا کردند، و اگر ما عمل و اقدام آن رادمردان و رهبر یگانه آنان را طوری توجیه و تفسیر کنیم که با این درجات و مقامات سازش نداشته باشد و اطلاق این عناوین را تعارف و مبالغه قرار دهد، خطا کرده و به آن شهیدان راه حق ستم روا داشته، بلکه ضمناً و غیرمستقیم خدا و پیغمبر را - العیاذ بالله - به خطا نسبت داده‌ایم. بنابراین می‌گوییم این درجاتی که در اخبار و احادیث برای امام علیه السلام و اصحاب و یاران و دوستان و شیعیان و عزاداران و زائران قبرش وارد شده، با آن مفاهیم عالی‌ای که از این حادثه جان‌خراش درک شده و هدف قیام شناخته‌اند، مناسب و شایسته و به‌مورد است.

حال اگر نظر نویسنده شهید جاوید را بگیریم و بگوییم امام علیه السلام برای تأسیس حکومت قیام کرد و سپس چون وضع عوض شد و امکان تأسیس حکومت از میان رفت، در مقام صلح‌خواهی برآمد و چون پیشنهاد صلح از او پذیرفته نشد، او را بین قتل و تسلیم بی‌قیدوشرط به ابن‌زیاد مخیر ساختند و امام علیه السلام از این گونه تسلیم آن هم به ابن‌زیاد سرباز زد و مقاومت و استقامت کرد تا با یارانش کشته شدند.

روی این فرض شهادت امام علیه السلام در راه تأسیس حکومت اسلامی و به منظور اجرای احکام خدا نبود؛ زیرا زمینه آن از بین رفته بود. فقط امام علیه السلام برای اینکه تسلیم بلاشرط نشود، تن به شهادت داد و ایستادگی کرد تا شهید شد. البته این هم یک معنی بلند و حاکی از همت عالی و باارزش و اهمیت است، و این

---

۱. صدوق، الامالی، ص ۵۴۸؛ همو، الخصال، ص ۶۸.

شهادت هم درخور تقدیر و تعظیم است، اما آن مفهوم عالی و وسیعی را که از جهاد فی سبیل الله متبادر به ذهن می شود و مجاهدان بدر و احد برای آن جهاد می کردند ندارد و مفهوم جهاد: **لِتَكُونَ كَلِمَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةٌ لِّهِ الْعُلْيَا**<sup>۱</sup>؛ از این گونه نبرد درک نمی شود. مسلم است اینکه شما فرض کرده اید جهاد است و آنها هم جهاد اما جهاد فی سبیل اللهی که آن همه اجر و فضیلت دارد و در قرآن به آن ترغیب شده این نیست، و الا «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ وَوَعِيَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ»<sup>۲</sup>؛ هرکس در راه حفظ شرافت خود؛ در راه حفظ مال یا حفظ عیال خود کشته شود شهید است؛ ولی دفاع از حریم دین و برای پیشبرد مقاصد عالیّه اسلام غیر از این است.

این جهاد به قول شما دفاع از شرافت شخصی و ذلت تسلیم به ابن زیاد است، نه جهاد برای احیای دین و دفاع از احکام و مصالح عموم، این مجاهد با مجاهد غزوه بدر و احد در یک ردیف نیست.

پس نویسنده کتاب **شهید جاوید** بگوید این همه عناوینی را که امام علیه السلام مظلوم برای فداکاری در راه دین به حق دارا شده، می خواهیم پس از ۱۳۰۰ سال از او سلب کنیم. اگر دایره فداکاری امام علیه السلام را این قدر تنگ می کنید که قصد هیچ فایده ای برای دین در آن فرض نمی کنید، چگونه آن را با مجاهدت ها و شهادت های شهدای بدر و احد قیاس می کنید و امام علیه السلام را سیدالشهدا می نامید؟ مگر اینکه بگویید ما این قیاس را نمی کنیم، و - العیاذ بالله - امام علیه السلام را هم سیدالشهدا نمی دانیم. اگر این را بگویی که یقیناً - ان شاء الله - نخواهید گفت، چه کار می کنید با این همه اخبار و روایات متواتره ای که در فضیلت عمل حسین و شهادت او رسیده است؟

۱. توبه، ۴۰. «و گفتار کافران را پایین قرار داد و سخن خدا بالا است».

۲. مغربی، دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۷۸؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۹۵؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۵۷؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۲۰، ۱۲۲-۱۲۳.

مقدمه: اساس کتاب شهید جاوید باطل است ..... ۹۵

چه کار می‌کنید با مفاهیم پرارزشی که از شهادت امام علیه السلام در اذهان شیعه و غیرشیعه از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله تا حال مجسم و ثابت است، و او را به واسطه این قیام و شهادت مفسخر دودمان رسالت و سیدالشهدا بالاستحقاق می‌شناسند.

شما خودتان فکر کنید ببینید چه عملی با این لقب مناسب است. ببینید آیا آن حسینی که شما معرفی کرده‌اید فقط برای تسلیم نشدن ابن‌زیاد، کشته شدن را بر زندگی برگزید صاحب این همه عناوین و درجات است؟

ما حسین را سیدالشهدا می‌دانیم و صاحب این مقامات برای اینکه دین را زنده کرد، برای اینکه در راه دفاع از دین شهید شد.

ما او را ابوالشهدا می‌دانیم برای اینکه تمام مفاهیم ارجمندی را که شهدای راه حق برای خاطر آن جان دادند نگاهداری کرد و نگذاشت خون شهیدان راه خدا و زحمات انبیا پامال شود.

خدا استجاب دعا را تحت قبه او و شفا را در تربت او و امامان و حضرت قائم آل محمد علیهم السلام را از فرزندان او قرار داده است. برای فداکاری او در راه دین بود که او «بَدَلٌ مُهَجَّتُهُ فِيهِ لَيْسَتْ تَقْدَرُ عِبَادَةُ مِنْ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ وَظُلْمَةِ الْجَهَالَةِ»<sup>۱</sup>

این شهادت شهادتی بود که خدا به مضمون: «وَأَكْرَمْتَهُ بِالشَّهَادَةِ»<sup>۲</sup> حسین را به آن گرامی و مکرم کرد. این شهادت وفای به عهد خدا بود، یاری دین خدا، یاری پیغمبر و یاری امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا، یاری حسن مجتبی علیه السلام و یاری اهداف پاک همه آن پیشوایان بود. سزاوار نیست ما با سفسطه و مغلطه مفهوم آن را این قدر کوچک و کم‌ارج قرار بدهیم.

---

۱. جان خود را در راه خدا فدا کرد تا بندگان او را از حیرت و سردرگمی ضلالت و گمراهی و تاریکی نادانی برهاند و نجات دهد.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۲۸؛ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۴۳؛ همو، کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۰. «و او را با شهادت کرامت بخشیدی و عزیز کردی».

## ۸. کتاب شهید جاوید و قیام‌های علما

موضوع حساس و قابل توجه دیگر این است که این کتاب با توجه یا با عدم توجه به کمک استعمار و سیاست‌های استعماری ضداسلامی شتافته و تلویحاً نهضت‌های علما را که بدون نیروی نظامی و مالی انجام گرفته در بخش دوم<sup>۱</sup> محکوم و غیرعقلایی معرفی می‌کند.

اگرچه در آینده پاسخ مطالب این بخش داده می‌شود، ولی در اینجا فقط تذکر می‌دهیم که زمینه‌چینی و مطالب بخش دوم اقلأً ممکن است افرادی را نسبت به قیام‌هایی که ملهم از تعالیم اسلام و حضرات ائمه علیهم السلام است به اشتباه بیندازد. به نظر ما این هم یکی از نواقص این کتاب است و مطالب این بخش جز ترویج خمود و سکوت و کناره‌گیری و برگزیدن حال انزوا و بی‌تفاوتی که در خصوص عصر ما برای جامعه مسلمان بسیار زیان‌بخش است، ثمری ندارد و دشمنان می‌توانند از این کتاب در میان جوامع اسلامی که از مکتب انقلابی حسینی درس فداکاری و شجاعت و آزادی، و علو همت و مبارزه با باطل و حمایت از حق و مقاومت در برابر بیدادگری آموخته‌اند، به‌عنوان یک مخدر و مسکن هیجان عواطف انسانی و احساسات آزادی‌خواهی استفاده نمایند.

این کتاب به عموم رجال ملی دنیا که در برابر حکومت‌ها اعتراضی می‌نمایند و مقاومتی نشان می‌دهند، اعلام خطر می‌کند، و همه را به جرم اینکه قیام علیه ظلم و قانون‌شکنی با تسلط ظالم نابهنگام و غلط و اخلال‌گری و جرم است محکوم می‌کند و مقاومت در برابر حکومت‌های مستبد را - همان‌طور که قاضیان

---

۱. از صفحه ۱۶۶ به بعد.



مقدمه: کتاب شهید جاوید و قیام‌های علما ..... ۹۷

عصر بنی‌امیه و بنی‌عباس فتوا می‌دادند - خروج علیه امنیت و مصلحت و به‌هم زدن نظم معرفی می‌کند.

مقاومت‌های فرساینده را که اکنون ملل استعمارزده برای برداشتن یوغ استثمار از گردن خود می‌نمایند و هزاران قربانی در این راه می‌دهند، باطل و غیرعقلایی و غیرشرعی می‌شمارد.

مثلاً قیام آن روحانی مسلمان را در آفریقا علیه تبعیض نژادی و ظلم و استعمار که منتهی به شهادت او شد و روشنگر اصول و مبانی عالیة اسلام در حمایت از حقوق انسان‌ها و محکم‌ترین مشتی بود که بر دهان تبلیغات پوچ و استعماری مسیون‌های مسیحی و کارمندان تبشیر دروغین در آنجا خورد و حقیقت دعوت اسلام را در بین سیاه‌پوستان آشکار ساخت، محکوم می‌کند.

گویی با این طرحی که در این کتاب ریخته، می‌خواهد برای همیشه فکر مخالفت و مقاومت در برابر ستم و زور را از خیال مردم بیرون سازد.

امام حسین علیه السلام هم که مظهر آزادی و شجاعت و قیام علیه ستمگر و حمایت از حقوق ضعفا و مردم متوسط بود - العیاذ بالله - در این کتاب به این صورت جلوه‌گر می‌شود که بالأخره حاضر شد برود به شام و با عنصر جنایت و خیانتی مثل یزید کنار بیاید و او را امیرالمؤمنین و صاحب‌الجلاله بگوید تا اجازه دهد برود در مدینه دعاگوی حکومت او باشد.

زحمت کشیدید. مطمئن باشید همان خاورشناسانی که شما می‌خواهید اشتباهاتشان را رفع کنید و مأموریت دارند که با نوشته‌های خود سنن اسلامی را تضعیف و به استعمار حکومت‌های خود بر شرق خدمت کنند، از این کتاب و فکر شما استقبال می‌کنند!

این است مکتب: «قَبِّلُوا يَدًا تَعْرِضُونَ عَنْ قَطْعِهَا»؛ ببوسید دست ستم و تجاوزی را که از بریدن آن عاجز هستید.

این است مکتبی که در زمان معاویه و یزید تقریباً عالم اسلام به سوی آن می‌رفت و بعد هم اساس فتوای اهل سنت بر اطاعت از خلفای جور و حرمت خروج بر آنها شد.

این است مکتبی که امام حسین علیه السلام با آن به مبارزه برخاست و شما با این طرح و این کتاب آن را زنده می‌کنید، و روح نهضت و قیام و همت را در مسلمانان می‌کشید.

صدای شیعه که در دوره سال به نام قیام امام حسین علیه السلام بلند است و از آن شعارهای مرگ بر ستمگر، مرگ بر یزیدهای نوعی، مرگ بر یاری‌کنندگان آنها، مرگ بر نظامات ضد اسلام، به گوش می‌رسد این فکر و منطق نامستقیم را محکوم می‌سازد.

آقای عزیز! نهضت‌ها از لحاظ هدف‌ها و نتایج و ثمراتی که از آنها منظور است فرق دارند و شرایط و عوامل آنها یکسان نیست.

نهضت به منظور تسلط شخص معین یا برای تأسیس حکومت غالباً نیاز به نیروی نظامی دارد؛ هرچند بدون آن هم با اتکا به آرا و احساسات ملی و رشد فکری جامعه، به‌خصوص در دنیای معاصر، گاهی به ثمر می‌رسد و افکار و آرای اجتماع و مبارزات منفی حاکم بر امور می‌شود.

اگر نهضت به منظور هدایت افکار و ابطال باطل یا بسیج کردن احساسات یا بیدار ساختن شعور دینی و غرور ملی یا شروع به مقاومت‌های فرساینده یا محکوم کردن مکتبی از مکتب‌های اجتماعی و سیاسی یا جلوگیری از تحلیل رفتن قوای معنوی و ایمان و فضایل و اخلاق جامعه باشد و بالأخره به اعتراف شما مثل قیام انبیا و اولیا باشد، به ثمر رسیدن آن همیشه محتاج به نیروی مادی نیست. نیروی معنوی، استقامت، شجاعت، فداکاری و جلب افکار و نفوذ در دل‌ها شرط اساسی موفقیت است.

این‌طور نیست که پیروزی در هر قیام محتاج به داشتن مسلسل و توپ و تفنگ و تانک و بمب و جنگ و نبرد باشد تا اگر رهبر نهضتی این وسایل را در اختیار نداشت، نهضتش غیرمنطقی و نامعقول باشد.

در نهضت تحریم تنباکو و قیام علیه مداخله بیگانه در امور کشور اسلامی مرحوم آیت‌الله میرزای شیرازی رحمته‌الله اسلحه و مهماتی در اختیار نداشت، ولی با اتکا به نفوذ روحانی و احساسات و افکار عمومی، آن نهضت عظیم را برپا کرد، تنباکو را تحریم نمود و با این مبارزه منفی دست بیگانه را از حریم ملت ایران کوتاه و از گسترش نفوذ آنان جلوگیری فرمود. این قیام نیازی به نیروی نظامی ندارد.

وقتی رهبر اسلام که عهده‌دار حفظ حیثیات و آبرو و شرافت دین و اجتماع اسلامی است، تشخیص داد دین و احکام دین مورد هجوم معاندین واقع شده یا به شعائر اسلام خطر قطعی متوجه گشته و ضربات ازپادراورنده بر پیکر اسلام وارد می‌شود و دوران جاهلیت و مراسم و شعائر کفار ترویج می‌گردد و سکوت او و هر مسلمان و تماشاچی شدن این صحنه دشمن را که می‌خواهد قصدش را انجام دهد، و هیچ‌گونه عکس‌العملی ظاهر نشود، بی‌باک‌تر و مصمم‌تر می‌سازد، توهین به اسلام و خیانت به امانتی است که عهده‌دار حفظ آن هستیم، باید به حمایت از دین برخیزد و وظیفه شرعی جامعه را به‌طور صریح به آنها ابلاغ کند. فرضاً در این قیام و تحریم مرحوم میرزا پیروز نمی‌شد. استعمار و دادن امتیاز به بیگانگان و عمال آنان منفور و ننگین و محکوم می‌گردیدند و آن امتیاز تحمیلی و خائنانه معرفی می‌شد.

غرض این است که همیشه نمی‌توان به اسم اینکه قدرت و نیروی مادی نیست ساکت نشست، و مدافعه با حملاتی را که به اسلام می‌شود با این عذر ترک کرد و با پیروی از چنین مکتبی که عقل و شرع و تقیه مشروعه آن را تجویز نمی‌نماید، دست دشمنان را باز گذاشت تا با نوامیس دین و شعائر اسلام هرچه

## ۱۰۰ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

می خواهند انجام دهند. این فکر بسیار خطرناک است و قیام امام علیه السلام از این جهت که با این فکر هم مبارزه می کند، حائز اهمیت است.

امام دید شخصی مشهور به فساد، هرزگی، رذالت و دنائت اخلاقی، میگسار، سگباز، مجمع و مرکز شنائع و قبائح بر اریکه خلافت پیغمبر و رهبری مسلمین تکیه می کند و او را ولی امر و امام و واجب الاطاعه خواهند شمرد و خروج بر او را خروج از دین معرفی می کنند و «وَاعْتَصِمُوا بِطَاعَةِ اللَّهِ وَطَاعَةِ أُمَّتِكُمْ»<sup>۱</sup> در حقش می گویند.

اگر حکومت او بدون سروصدا و ابراز مخالفتی رسمیت پیدا کند و امام واجب الاطاعه شمرده شود و اطاعتش را هم ردیف اطاعت خدا و او را مصداق: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ»<sup>۲</sup> قرار دهند، از اسلام اثری باقی نخواهد ماند؛ زیرا وقتی با حضور شخصیت یگانه ای مثل امام علیه السلام که نور مهتدین و رجای مؤمنین بود، یزید زمامدار مسلمانان شود و امر دین و دنیای مردم به دست او افتد و مورد استنکار کسی واقع نشود، بر دامن اسلام و مسلمانی توهینی وارد می شد که تا ابد رفع آن ممکن نبود.

لذا امام علیه السلام تصمیم گرفت با یزید بیعت نکند و اگر خود یک تنه و تنها هم باشد، علیه او قیام کند و این ضربت را با شهادت خود که انعکاسش سراسر عالم اسلام و قلوب مسلمانان را تحت تأثیر قرار می دهد، دفع کند و این فکر را که خروج بر حکومت های جابره، خروج از دین و قیام علیه امنیت عمومی است، محکوم سازد و شرعی نبودن آن را به طوری که همه مردم بفهمند اعلام سازد و الحق این کار را کرد.

۱. به فرمان بری از خدا و فرمان بری از پیشوایان چنگ بزنید.

۲. نساء، ۸۳ «اگر آن را به پیامبر و پیشوایان بازگردانند».

با آن قیام شورانگیز، با شهادت خود و اسارت اهل بیت و تسلیم نشدن در برابر یزید، توهینی را که به جهان اسلام و به نظام اسلام وارد شد، رفع کرد. اگر حکومت یزید بدون استنکار شدید امام علیه السلام و حادثه خونین کربلا، و واقعه حرّه که جزئی از عکس‌العمل جنایت‌های بنی‌امیه در کربلا بود، رسمیت یافته بود، اجتماع اسلام ننگین می‌شد، و در برابر ملل دیگر مسلمانان سرافکننده و شرمنده می‌گشتند، و به عجز تعالیم اسلام از تربیت افراد فداکار و غیور و حق‌پرست و فضیلت‌خواه تفسیر می‌شد و مکتب نهضت و تحرک آن به مکتب سکوت و سازش با استثمارگران و اصل: «قَبَلُوا يَدًا تَعَجَزُونَ عَنْ قَطْعِهَا»<sup>۱</sup> تبدیل می‌گردید. و مضمون این شعر ایمان و دین مردم می‌شد:

فَإِنْ تَأْتُوا بِرَمْلَةٍ أَوْ بَهْنِدٍ نُبَايِعُهَا أَمِيرَةَ مُؤْمِنِينَ<sup>۲</sup>

امام قیام کرد و این عار و ننگ را شست و به جهان اسلام و دنیا فهماند که این افراد تربیت‌شدگان مکتب دین و زمامدار مسلمانان و مجریان احکام قرآن نیستند و حسابشان از این حساب‌ها جداست.

این یک موضوع به‌تنهایی ارزش داشت که امام علیه السلام خودش و کسانش را در میدان شهادت و اهل‌بیتش را در معرض اسارت قرار دهد تا صدای مخالفت و اعلان مشروع نبودن حکومت‌های یزیدی را نتوانند محو کنند و این صدا جاودان بماند. امام در این ناحیه نیز موفقیتش چشم‌گیر و بسیار باارزش شد. علاوه بر آنکه افکار شیعه و مذهب تشیع را حفظ کرد در روش فکری عموم مسلمانان اثر گذاشت و نزد اهل سنت نیز خلافت را شده با پایان یافتن خلافت ظاهری

۱. ببوسید دست ستم و تجاوزی را که از بریدن آن عاجز هستید.

۲. مقدسی، البدء والتاریخ، ج ۶، ص ۸؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۸. «اگر رمله یا هند را بیاورید ما به عنوان امیر مؤمنان با او بیعت می‌کنیم».

## ۱۰۲..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

حضرت مجتبی علیه السلام، ختم گردید، و امثال آنان را از اینکه مرجع امور شرعیه جامعه باشند و اعمال و رفتارشان مورد تأسی و پیروی باشد و روش حکومتی آنها را نمونه روش و نظام حکومتی اسلام بدانند، منفصل کرد.

پس آشکار شد که این شرایطی که برای قیام ابتدایی یا قیام دفاعی در بخش دوم نگاشته در مورد قیامی مثل قیام امام علیه السلام یا نهضت‌های علمای اعلام - که با توجه به تکالیف و مسئولیت خطیری که در برابر اسلام دارند انجام می‌دهند - صادق نیست. این طور نیست که در هر قیام اگر جمعی کشته شوند و رهبر قیام دستگیر یا کشته شد آن قیام شکست خورده باشد و رهبر آن از نظر عقل چون نیروی کافی برای کوبیدن طرف نداشت، مسئول باشد.

از نظر قلم‌ها و زبان‌های مزدور هرکس غالب شد و نیروی کافی داشت، حافظ امنیت و مانع اخلال به نظم و هرکس مغلوب شد اخلالگر و به هم‌زننده نظم شمرده می‌شود؛ ولی این منطق صحیح نیست که ما بگوییم هرکس حاضر نشود به حکومت مثل یزید رأی بدهد و با او بیعت نکند، اخلالگر است و نظم و امنیت را به هم زده است.

کدام امنیت و کدام نظم؟ نظم و امنیتی که پاسدارش ابن‌زیاد و شمر و مسلم بن عقبه و خولی و حجاج‌ها باشند، عین بی‌نظمی و ناامنی است. این امنیت به هرگونه ناامنی تبدیل شود، مقدمه وصول به امنیت واقعی و حکومت قانون خواهد بود.

این امنیت نیست که بنی‌امیه بر اوضاع مسلط باشند و سرنیزه سربازان آنها از سینه مردم لحظه‌ای دور نشود. این امنیت نیست که حکم یک فرد بر مال و جان و نوامیس مردم جاری و نافذ باشد و حاکم هرچه اراده کرد انجام دهد و اگر خواست دختر کسی را ببرد یا به هرکس دیگر بدهد، فاعل ما یشاء باشد و آب از

مقدمه: کتاب شهید جاوید و قیام‌های علما ..... ۱۰۳

آب تکان نخورد و قوای امنیتی مسلط بر اوضاع و نظم را نگاه دارند و نگذارند کسی زبان به گله و شکایت باز کند.

نه آقای محترم! امام حسین علیه السلام برای این گونه نظم احترامی قائل نبود؛ زیرا بقای این نظم یعنی بقای بیدادگری و بشرپرستی. نظمی که امام علیه السلام می‌خواست و در نظرش محترم بود، نظمی است که در آن فقیر و غنی و یزید و یک نفر عرب بیابانی یکسان باشند. نظم اسلامی و نظم توحید، نظمی که در سایه آن گروهی برخوردار و گروهی محروم و گروهی حاکم و گروهی محکوم نباشند، این نظم محترم است و امام علیه السلام و هر رهبر روحانی برقراری آن را می‌خواهد.

خلاصه اینکه در نهضت‌ها و قیام‌هایی که هدف، بزرگداشت شرف و فضیلت و حق و نگاهداری نتایج زحمات انبیا و اولیا است، این حساب‌هایی که نویسنده شهید جاوید کرده، میزان نیست و قوه و نیروی مادی و موازنه قوای مادی طرفین شرط جواز قیام نیست و گاه با یقین به شکست ظاهری قیام واجب می‌شود؛ چون هدف و غرض حاصل می‌شود.

## ۹. نکته قابل توجه

چون اساس کتاب **شهید جاوید** این است که قیام امام علیه السلام منحصرأً برای تأسیس حکومت اسلامی بود و هدف دیگر در کار نبوده است، بنابراین وقتی این اساس ویران گردید و معلوم شد برحسب اصول مذهب تشیع و طبق بررسی و دقت در تواریخ معتبر شیعه و سنی و توجه به اوضاع اجتماعی و اصول جامعه‌شناسی این نظریه صحیح و قابل قبول نیست و اهل سنت و خاورشناسان را نمی‌توان به آن قانع ساخت و حوادث و وقایع این قیام را از آغاز تا پایان بر این اساس نمی‌توان تعلیل و تفسیر کرد، طبعاً صحت این نظریه تأیید می‌شود که امام علیه السلام در این قیام مأموریت فوق‌العاده‌ای داشت و برنامه خاصی را اجرا می‌کرد، و علیه حکومت ضد اسلامی یزید دست به مبارزه‌ای زد که در دنیای عصر ما در مبارزات ضد استعماری و دیکتاتوری شبیه آن را گاهی بعضی رهبران آزادی‌خواه به عنوان مبارزه منفی انجام می‌دهند.

البته اینکه گفتیم شبیه، از باب تنگی قافیه و برای اشاره به عرفی و عقلی بودن نوع این مبارزات است که اگرچه دیگران خود را مرد این میدان‌ها نمی‌دانند، اما زبان تحسین و تقدیر همه باز می‌شود و کار آنها را بشردوستانه و نمایش فطرت پاک بشری می‌دانند و هیچ‌گونه قوانین حقوقی هم این مبارزات را محکوم نکرده است. برای فداکاری‌های صحنه تاریخی کربلا تا حال و تا ابد در جهان شبیه و نظیری پیدا نشده و نخواهد شد. این مأموریت الهی امام علیه السلام بود و چنان‌که مکرر گفتیم، هدف او اطاعت خدا و نجات اسلام و احکام قرآن و حفظ دین از ضربت کشنده حکومت یزیدی و جلوگیری از انحراف فکری، و گمراهی و ضلالت و منفصل ساختن یزید از رهبری اسلامی بود.



این مفاهیم و درس‌های عالی که در عین حال همه تجلی یک حقیقت و عنوان یک هدف است، همه در قیام و شهادت امام علیه السلام منظور بوده و قیام امام علیه السلام پشتیبان و پشتوانه دین شناخته می‌شود و سبب احیای اسلام و شعائر دین است. بدیهی است چنین قیام، نافرجام و شکست‌خورده و بی‌ثمر محسوب نمی‌شود و روزبه‌روز بر عظمت آن افزوده می‌شود و در دل‌ها بهتر قرار می‌گیرد و همه را عاشق و دلباخته و شیدای فداکاری امام حسین علیه السلام می‌سازد. و در بین اهل سنت هم این منطق و این تعلیل روزبه‌روز بهتر نفوذ می‌کند و علمای بزرگ و نویسندگان عالی‌قدر آنها از این نظر بیشتر تحت تأثیر این واقعه بی‌نظیر واقع شده و به نظر اهمیت و احترام به آن نگاه می‌کنند. این نظر نویسنده کتاب **شهید جاوید** امروز طرفدار ندارد و مناسب با افکار متوجه و آزاد مسلمانان جهان و برادران اهل سنت در این عصر نیست. نظر نویسنده کتاب **شهید جاوید** مناسب دوران‌های اختناق فکری بنی‌عباس و آن اعصار تاریک است که اصولاً این افکار آزادی‌خواهی و الفاظ حریت، قیام، انقلاب، دفاع از حقوق و مبارزه با فردپرستی و دیکتاتوری و استبداد طرفدار نداشت، بلکه جرم محسوب بود. آن روز در آن محیط گاهی نمی‌توانستند حقیقت قیام امام علیه السلام را شرح دهند؛ زیرا مردم به مبارزه علیه بیدادگری خلفا تحریک و تهییج می‌شدند و دستگاه‌ها راضی نبودند که قیام امام علیه السلام به این نحو در اذهان عامه شیعه در کتاب‌هایی که در بحث با مخالفان می‌نوشتند، ناچار از نظر ظاهری موضوع قیام را بررسی می‌نمایند. ولی آقای عزیز! امروز این‌طور نیست. جهان اسلام تشنه درس‌های فداکاری امام علیه السلام است. نوابغ و پرچمداران نهضت‌های حقیقی مسلمانان همه مایلند از این مکتب الهام بگیرند. شما در این عصر آمده‌اید و - به قول خودتان - هفت سال

۱۰۶..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

زحمت کشیده‌اید یک فکر کهنه کناررفته را دوباره می‌خواهید زنده کنید. چرا؟  
خودتان بهتر می‌دانید!

شیخ محمد عبدالباقی یکی از علمای ازهر (مصر) می‌گوید: امام حسین علیه السلام عاقبت‌بین و دوراندیش بود و هر چیز را به حق و از روی صحت و دقت ارزیابی می‌کرد. قیام او علیه یزید که نصف زمین در فرمان حکومت او بود و نیم میلیون ارتش در اختیار داشت، با توجه به قدرت نظامی او و با علم به اینکه خودش سپاه و یآوری ندارد، انجام گرفت. اهل عراق را می‌شناخت که همان‌ها هستند که پدرش را واگذاشتند و خلاصه از همه اوضاع و احوال (سیاسی و اجتماعی و نظامی) بااطلاع بود.

قیام او برای حفظ آبرو و شرافت اسلام بود که حکومت یزید آن را هدر کرده و کرسی خلافت را با نیروی اسلحه و خدعه و رشوه غصب کرده بود. حسین علیه السلام قیام کرد. او اول جوانمرد اسلام در آن عصر و اول مسئول حفظ میراث و احکام اسلام بعد از پدر و برادرش بود. ممکن نبود از عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرد مجاهد و شخصیت باایمان و غیرتی باشد و آن‌همه تجاوز و اهانت به تعالیم اسلام را ببیند و سکوت کند و چشم پپوشد. قیام کرد تا ستمگر را ستمگر بگوید. قیام کرد تا به فیض شهادت برسد. قیام کرد تا حق را پیروز و باطل را مغلوب سازد.<sup>۱</sup>

---

۱. عبدالباقی، الثائر الاول فی الاسلام الحسین سیدالشهداء، ص ۱۲.

## ۱۰. تذکر و رفع اغفال

هنگامی که بررسی‌های مختصر ما پیرامون کتاب **شهید جاوید** پایان یافته بود، توضیحی از نویسنده محترم به دستم رسید که در آن مقام علم و عصمت امام علیه السلام را تصدیق کرده و اعتراف نموده است طبق روایات فراوان، پیغمبر و امام عالم بما کان و ما یکون هستند، و سپس می‌گوید: چون یکی از اهداف این کتاب جوابگویی به گفته‌های اهل سنت و خاورشناسان کج‌اندیش بوده، از این‌رو مباحث با صرف نظر از علم غیب و از نظر مجاری طبیعی مطرح شده و این منافات ندارد با اینکه امام علیه السلام بدانند در همین سفر شهید می‌شود؛ ولی درعین حال طبق مجاری عادی عمل کند. نیز این کتاب نه تنها مقام امام علیه السلام را پایین نیاورده، بلکه به تصدیق علمای صاحب نظر مقام امام علیه السلام را خیلی بالاتر از آنچه مردم عامی تصور می‌کنند، بالاتر برده و مکتب مبارز سرور مجاهدین را به صورتی زنده و متحرک و قابل پیروی مجسم کرده است، الخ.

این است توضیح نویسنده درباره نوشته‌اش.

مطلبی که ما تذکر می‌دهیم این است که ما هم - ان شاء الله تعالی - به شما سوءظن نبرده‌ایم که خدای نخواستہ در عصمت امام تردیدی دارید و در مورد علم پیغمبر و امام اگرچه سخن شما صریح نیست که طبق این روایات عقیده داشته باشید امام عالم بما کان و ما یکون است، مع ذلک ما در آن هم شما را مأمون‌الرأی می‌شماریم و عرض می‌کنیم بسیار خوب از توضیح شما متشکریم، ولی منتظریم که باز هم توضیح بدهید و خودتان رفع این مناقشات را بفرمایید.

۱۰۸ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

اما ما برای اینکه این توضیح شما سبب خوش بینی افراد به مطالب کتاب نشود، راجع به همین توضیح نامه چند توضیح را از جنابعالی می خواهیم:

۱. هدف های دیگر شما از طرح این نظر چیست؟

۲. اگر غرض جواب گفتن به اهل سنت و قانع کردن خاورشناسان است، چرا این همه در این کتاب اصرار به ردّ نظرهای دیگر دارید و چرا این قدر دست و پا می کنید که اخبار و تواریخی را که دلالت دارد بر اینکه امام علیه السلام هدف دیگر داشته و روایاتی را که دلالت می کند بر اینکه امام علیه السلام عالم به شهادت خود در پایان این قیام بوده، ردّ کنید یا توجیه نمایید.

اگر شما موضوع را از نظر ظاهر و مجاری طبیعی بررسی می کنید، رد این اخبار یا نظرهای دیگر چه لزوم دارد؟ چرا می خواهید ثابت کنید منحصراً هدف قیام تأسیس حکومت بوده است؟ اینکه با علم امام علیه السلام سازگار نیست. بررسی موضوع قیام در یک سطح عادی چه ارتباط با تضعیف این روایات و تضعیف کتاب این و آن دارد؟ مگر منافات دارد که - به قول خودتان در توضیح نامه - این مطالب صحیح باشد و در سطح عادی قیام را بررسی کنید؟

معنی بررسی در سطح عادی و طبیعی این است که فرضاً خاورشناسان یا اهل سنت قبول نکنند که هدف قیام مطالب دیگر بوده و امام علیه السلام برنامه ای داشته و اجرا کرده است، ما هم تنزلاً با آنها می رویم و مطلب را در سطح عادی که آنها می گویند در این سطح بوده، بررسی می کنیم، نه اینکه دلیل اقامه کنیم که این موضوع حتماً در سطح عادی طبیعی واقع شده و هدف منحصر به تأسیس حکومت بوده و بگوییم اخباری که دلالت بر علم امام علیه السلام به شهادت خود در این قیام دارد، ضعیف است و مورد اعتماد نیست.

۳. چرا اصرار دارید قیام را نافرجام معرفی کنید و بی اثر و ثمر بخوانید؟

همان‌طور که سید مرتضی علیه السلام برای جواب گفتن به اهل سنت این موضوع را در سطح پایین‌تر مطالعه کرده و به آنها جواب داده و نسبت به اخبار و آرا و تعلیلات دیگر سخنی نفرموده، شما هم می‌خواستید راه ایشان را بروید و فقط این موضوع را اگر می‌توانستید تکمیل و تحقیق کنید که طبق مجاری عادی؛ اوضاع مساعد برای قیام امام علیه السلام بود، ولی اثبات اصل این نظر که قیام در سطح طبیعی و عادی واقع شده و در سطح دیگر نبوده است، مربوط به شما نیست. شما فقط روی این فرض باید به اهل سنت و خاورشناسان جواب بدهید.

۴. آنچه شیعه در این موضوع می‌گویند نیز از نظر راه‌های عقلی و قوانین حقوقی صحیح و معتبر است، و این‌گونه قیام‌ها و فداکاری‌ها را دنیای معاصر ما در مبارزه با دیکتاتوری و استعمار که به تدریج ثمربخش می‌شود، می‌ستاید و با قوانین حقوقی مخالفت ندارد که شما می‌گویید من آن را از نظر مجاری طبیعی و راه‌های عقلایی و قوانین حقوقی بررسی کرده‌ام؛ یعنی دیگران از این نظر بررسی نکرده و راه‌های عقلایی را کنار گذاشته‌اند؟!

۵. اگر مقصود شما پاسخ‌گویی به اهل سنت است چرا (در صفحه ۷) این نظر را که مبتکر آن نیستند، فرضیه‌ای می‌شمارید که ممکن است در آینده مثل فرضیه گالیله تایید گردد؛ درحالی‌که طبق این توضیح‌نامه قبول کرده‌اید که این نظر با علم امام علیه السلام به اینکه در این سفر شهید می‌شود، منافات ندارد؛ یعنی این یک نظر صوری است که برای اقناع خصم طرح شده و لذا با علم امام علیه السلام منافات ندارد. بنابراین، تأیید آن در آینده یعنی چه؟

۶. اینکه نوشته‌اید این کتاب مقام امام علیه السلام را پایین نیاورده و بلکه خیلی از آنچه مردم عامی تصور می‌کنند بالاتر برده، محتاج به توضیح است؛ اگر غرض شما از مردم عامی کسانی باشند که گمان می‌کنند امام علیه السلام برای ریاست و حکومت دنیایی قیام کرد، چون اوضاع مساعد نبود سر در سر این کار داد، قبول است. این نظر

## ۱۱۰ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

شما از تصور آنها بالاتر است؛ و اگر مراد شما از عوام همین عوام ملت شیعه است که در دوره عمر برای امام علیه السلام گریه می کنند و بر سر و سینه می زنند و او را شهید راه خدا و راه دین و مظهر فداکاری و جانبازی و مردم حق می شمارند، کتاب شما مقام امام علیه السلام را پایین آورده است.

۷. اما اینکه در توضیح نامه خودستایی کرده و نوشته اید این کتاب مکتب امام علیه السلام را به صورت زنده و متحرک و قابل پیروی مجسم کرده است، این هم متأسفانه اشتباه است.

زیرا این مکتب که اگر شرایط و اوضاع برای پیروزی مساعد باشد باید قیام کرد و جلو رفت تا آنجا که امام علیه السلام از تصمیم خود به واسطه عوض شدن وضع برگشت و خواهان صلح شد، محتاج به تعلیم و تاسی و نشان دادن نمونه نیست؛ چون هرکس برای هر هدفی که دارد، در زمینه فراهم بودن شرایط اقدام می کند و عموم افراد مبارز که به پیروزی سیاسی یا دینی یا ملی خود اطمینان داشته باشند، قیام می کنند و حاجت به نشان دادن نمونه برای تحریک عزائم و همت های آنها نیست و اگر هم بخواهند نشان بدهند بهتر نشان دادن یک نمونه فاتح و پیروز است.

این مکتب که شما می سازید و می خواهید مکتب امام علیه السلام را به آن متهم کنید، علاوه بر آنکه سبب نشاط افراد مبارز نمی شود، سبب سستی و بدگمانی به آینده است و آنها را از کار بازمی دارد؛ زیرا این احتمال را برای آنها پیش می آورد که ممکن است قیام ما هم مثل فلان قیام در اثر حوادث پیش بینی نشده شکست خورده و نافرجام شود. شما خودتان بگویید این چه صورت زنده و متحرک و قابل پیروی است که مجسم کرده اید؟!

و نتیجه این مکتب این می شود: در صورتی که فتح و پیروزی فوری برای جبهه آزادی خواه و گروه خداپرست و حق طلب فراهم نمی شود، باید با ستمگر -

اگرچه یزید باشد - کنار آمد و عذری به دست داده‌اید که هرکس به نام حفظ فرصت‌های بعد دست ظالم و استعمارگر و دیکتاتور را با گرمی بفشارد. ما هرچه فکر می‌کنیم در این مکتب که شما معرفی می‌کنید، نه تحرکی و نه قابلیت پیروی و نه افتخاری می‌بینم. مکتب متحرک و قابل پیروی مکتب زنده و جهاد و مقاومت و قیام امام حسین علیه السلام است که کمترین توصیف آن این است:

إِنْ كَانَ دِينَ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمَّ إِلَّا بِقَتْلِ يَاسُوفَ خُذِيْبِي<sup>۱</sup>

۸. اگر نظر شما از نوشتن این کتاب بررسی آن از نظر مجاری طبیعی و عادی در برابر اهل سنت بوده، پس چرا هفت سال بیهوده زحمت کشیده‌اید و از آغاز همان نظر سید مرتضی علیه السلام را تأیید و تشریح نکردید؟! شما در این هفت سال زحمت، چه کاری انجام داده‌اید؟ جز این است که چند خبر را تضعیف یا توجیه کرده‌اید؟ بیشتر بررسی‌های شما صرف اثبات انحصار هدف قیام به تأسیس حکومت شده و معذک می‌گویید با علم امام علیه السلام منافات ندارد. هفت سال زحمت کشیده‌اید، ولی برای رکن اساسی این جواب که مساعد بودن شرایط برای تأسیس حکومت باشد، هیچ چیزی نیاورده و دلیل قانع‌کننده‌ای اقامه نکرده‌اید و آنچه را هم راجع به مساعد بودن شرایط در مقام جواب به اهل سنت و خاورشناسان گفته‌اید، صحیح یا باطل، چیزی بیش از پیشینیان نیاورده‌اید و هفت سال یا هفت ماه یا هفت روز، بلکه هفت ساعت هم وقت لازم ندارد. انصافاً این توضیح نامه را هم هرکس می‌بیند و با مطالب کتاب مقایسه می‌کند، باز به غلط و اشتباه‌کاری شما بیشتر پی می‌برد.

عَصَمْنَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ مِنَ الزَّلَلِ وَالْخَطَايَا وَالْهَفَوَاتِ<sup>۲</sup>.

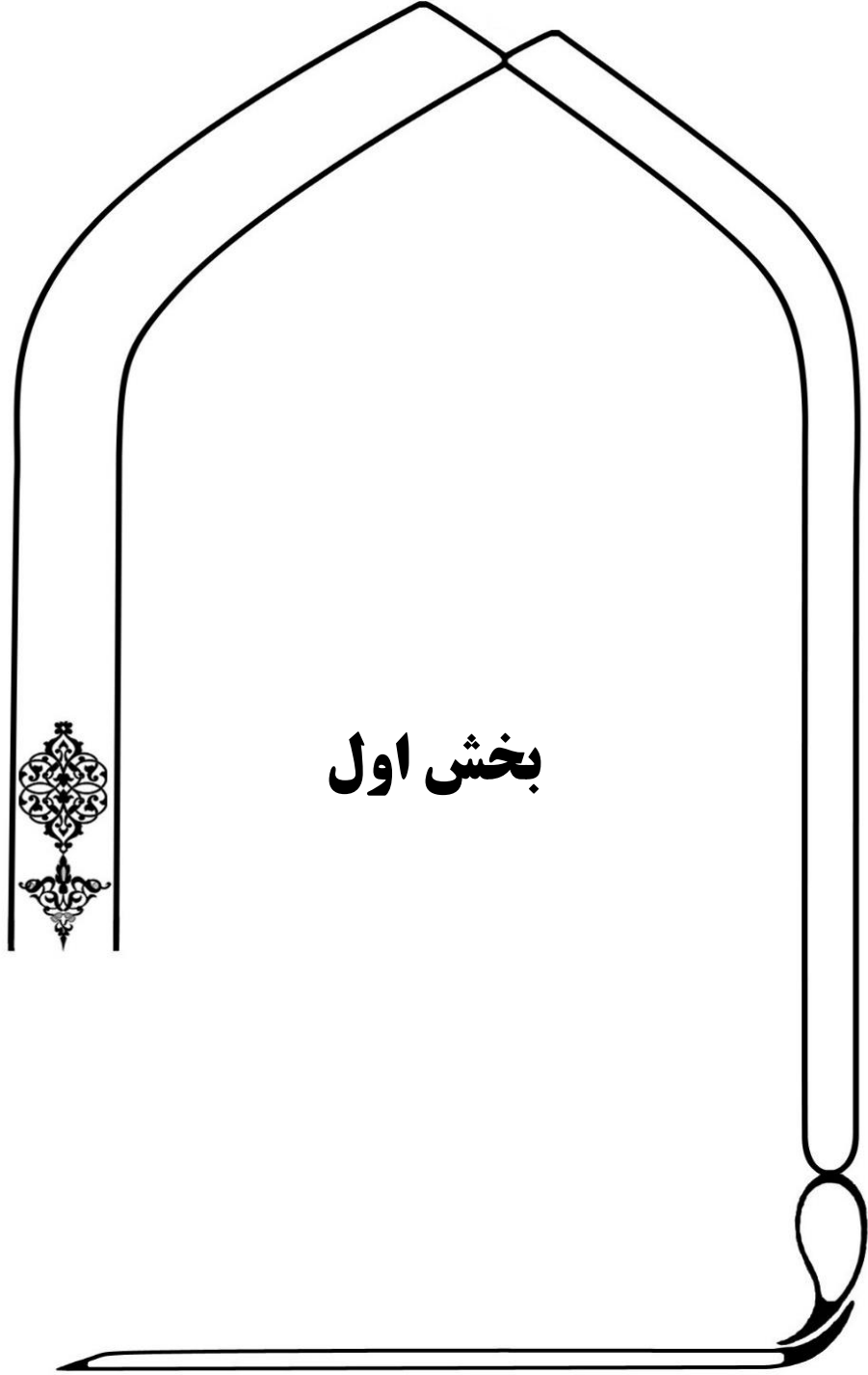
۱. «اگر دین محمد جز با کشته شدن من زنده و پابرجا نمی‌شود، ای شمشیرها مرا دربرگیرید».

۲. خدا ما و شما را از لغزش‌ها و اشتباه‌ها و سقوط‌ها نگهداری کند.

۱۱۲..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

تا اینجا مقدمه و بررسی های کلی ما به پایان می رسد و اینک به یاری خداوند  
متعال وارد بررسی تفصیلی کتاب **شهید جاوید** به ترتیب بخش های پنج گانه آن  
می شویم و مقدمه آن را هم در ضمن بخش اول، مورد نظر قرار می دهیم.





**بخش اول**



## ۱. اهدای کتاب (چند نکته)

۱. در اهدای کتاب (صفحه ۵) می‌گوید:

تقدیم به تو ای فرشته آزادی و عدالت که در برابر تجاوز نیروهای مسلح ابلیسی، و قانون‌شکنی تسلیم نگشتی، و به خاطر امضا نکردن حکومت ضد قرآن جباران در پیش چشم خانواده‌ات به خاک و خون آغشته گشتی.

ما می‌پرسیم، چرا امام علیه السلام به خاطر امضا نکردن حکومت ضد قرآن به خاک و خون آغشته شد؟ جز برای این بود که در آن حال دفع مفسده امضای حکومت ضد قرآن را از حفظ مصلحت حیات خود مهم‌تر می‌دانست؟

چرا امام علیه السلام تصمیم به شهادت گرفت؟ جز برای اینکه اگر تسلیم می‌شد و بیعت می‌کرد تا کشته نشود، آنچه را از دست می‌داد، به مراتب گران‌بهاتر از چیزی بود که نگاه می‌داشت؟

و اگر کشته می‌شد و به خاک و خون آغشته می‌گشت، آنچه را به دست می‌آورد و نگهداری می‌فرمود مهم‌تر بود از آنچه از دست داد؟

ظاهر این جمله این است که امام علیه السلام با اراده و اختیار خود شهادت و کشته شدن را بر تسلیم و بیعت برگزید و در برابر تجاوز نیروهای مسلح ابلیسی و قانون‌شکن تسلیم نگشت تا کشته شد.

آنها هم که می‌گویند امام علیه السلام به قصد شهادت بیرون رفت، بیش از این نمی‌گویند که امام علیه السلام خطرات عدم تسلیم و امضا نکردن حکومت یزیدی را به خود خرید و با علم به اینکه به خاطر عدم تسلیم و بیعت نکردن شهید می‌شود، شهادت را استقبال کرد و دین اسلام را نجات داد و این مکتب پرشور و پرفیض فداکاری در راه دین و عقیده را تأسیس کرد.

۱۱۶..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

آیا این جمله نویسنده شهید جاوید پاسخ به سخنانش در (صفحه ۸) نیست که می گوید: امامی که باید خون مقدس و پرحرارتش در رگ هایش بجوشد و به اجتماع انسانی حرارت بدهد... چرا آن حضرت می خواست این خون پاک و پرحرارت روی خاک بیابان بریزد؟ الخ.

آیا همین جمله جواب این سخنان نیست که امام علیه السلام به خاطر امضا نکردن حکومت ضد قرآن به این همه مصائب تن داد و به ریخته شدن خون خود و یارانش راضی شد؟

آیا این موضوع که امام علیه السلام به اختیار خود شهادت را بر تسلیم و بیعت برگزید که در اینجا قبول کرده اید، با موازین عقلایی تطبیق دارد یا نه؟ اگر تطبیق ندارد و امضا کردن حکومت ضد قرآن را برای شخصیتی مثل امام علیه السلام برای اینکه خونس در رگ هایش بجوشد و در بیابان نریزد، عقلایی می دانید؟ پس این جمله یعنی چه؟ و چرا عاقبت امام علیه السلام به قول شما راضی شد خونس ریخته شود و تسلیم نشد؟ و اگر با موازین عقلایی تطبیق دارد، پس شما چه حرفی دارید؟ چرا یک کتاب نوشته و هفت سال زحمت بیهوده کشیده اید تا ثابت کنید امام علیه السلام پای تسلیم نشدن و بیعت نکردن تا سرحد شهادت نایستاده بود و می خواست - العیاذ بالله - با یزید صلح کند و دست در دست او بگذارد؟

و اگر می گوئید از اول امام علیه السلام می خواست با قیام خود حکومت اسلامی را تأسیس کند و در مرحله بعد که وضع دگرگون شد، برنامه اش را تسلیم نشدن و بیعت نکردن قرار داد و استقامت کرد تا شهید شد، پس چرا به کسانی که می گویند از اول برنامه این بود، این همه ایرادهای غیروارده را نموده اید؟

میان شما و آنها در این ایرادها چه فرق است؟ شما می گوئید در وسط کار برنامه تسلیم نشدن و امضا نکردن حکومت جلو آمد. آنها می گویند از اول چون دورنمای اوضاع، تأسیس حکومت اسلامی را نشان نمی داد، برنامه امام علیه السلام این بود،

و امام علیه السلام هم به علم امامت و هم به اخباری که از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده بود، این موضوع را می دانست.

و به فرض شما، باز هم به شما این اشکال وارد می شود که پس مذاکرات صلح و پیشنهادهای سه گانه که در بخش دوم این همه در اطرافش سروصدای بی معنی راه انداخته اید، یعنی چه؟

ضمناً متوجه باشید که این فرمایش صحیحی را که در اینجا کرده اید که امام علیه السلام به خاطر امضا نکردن حکومت ضد قرآن به خاک و خون آغشته گشت، با آنچه در بخش دوم<sup>۱</sup> می گوئید که امام علیه السلام به خاطر صلح حاضر شد دست به دست یزید بدهد، ولی ابن زیاد نپذیرفت و چون تسلیم بی قید و شرط امام علیه السلام را به خودش طلبید، حضرت مقاومت نمود تا کشته شد، منافات دارد؛ پس اینجا می گوئید به خاطر امضا نکردن حکومت ضد قرآن کشته شد و آنجا می گوئید با اینکه امام علیه السلام پیشنهاد صلح و رفتن به نزد یزید را داد، پذیرفته نشد و به خاطر اینکه از تسلیم به ابن زیاد سرباز زد، کشته شد.

۲. در صفحه ۶ می گوئید امامی که می داند کشته می شود، چگونه ممکن است تصمیم بگیرد که با نیروی نظامی خویش یزید را بکوبد؟ ما هم می گوئیم تصمیم جدی با علم به شکست نظامی معنی ندارد و باید یا منکر علم امام علیه السلام به کشته شدن بشوید یا بگوئید امام علیه السلام با نیروی نظامی نمی خواست یزید را بکوبد، و اگر دعوت می کرد و مدد و کمک می خواست، معنایش این نبود که می خواست و می دانست یا اطمینان داشت که با نیروی نظامی پیرویش امکان پذیر است. غرضش از دعوت ارشاد و امر به معروف و ابلاغ تکلیف قیام علیه حکومت یزید و اتمام حجت بود، بلکه می دانست خودداری از بیعت، یزید را در افکار می کوبد،

---

۱. صفحه ۲۰۴ به بعد، موضوع پیشنهادهای سه گانه و مذاکرات صلح.

و جنایاتی را که آنان به خاطر امتناع او از بیعت مرتکب می‌شوند، آنها را در پیشگاه وجدان عموم محکوم و بطلان بنی‌امیه و انفصال آنها را از خلافت شرعی اسلامی آشکار می‌سازد.

۳. در صفحه ۷ کتاب را به عنوان یک فرضیه عرضه می‌دارد. ما عرض می‌کنیم در مسائل دینی اظهار کردن فرضیه مقابل عقاید مسلمة محکمه سبب انحراف و گمراهی و اشتباه‌کاری می‌شود. این‌گونه مسائل مثل مسائل طبیعی و فیزیک و شیمی و تاریخ و هیئت نیست. مسئله، مسئله عقیده و مذهب است، و فرضیه در اینجا معنی ندارد. باید هم‌اکنون یا مردود شناخته شود یا مقبول، و مرور زمان در مثل این موضوع تأثیری ندارد و در مسائل اعتقادی نمی‌توان به انتظار آینده ماند.

## ۲. عقده گشوده

۴. در صفحه ۸ آنچه را در اینجا نوشته است، از همان قماش ایراداتی است که در نکته‌ای<sup>۱</sup> از نکته‌هایی که در بررسی علل قیام یادآور شدیم و گفتیم این ایرادها اگر بجا باشد، به داستان ذبح اسماعیل و نظایر آن نیز وارد می‌شود. ما می‌گوییم: امام علیه السلام می‌خواست خون پرحرارتش در پای نهال اسلام بریزد و نهال دین توحید را از خشک شدن و آفت حکومت یزیدی نجات دهد.

امام علیه السلام می‌خواست خورش در آن بیابان بریزد تا آن بیابان جاودان مظهر بزرگ‌ترین نمایش خداپرستی و افتخارات انسانی و قبله واقعی آزادمردان جهان گردد.

امام علیه السلام مصیبت اسارت بانوان بزرگ‌ترین حرم‌سرای فضیلت و عفت و عصمت را متحمل شد تا جهانیان بدانند که در راه دین و حفظ اسلام و حقوق عالی بشری همه چیز و همه عناوین و احترامات شخصی را باید فدا کرد، و همه بدانند

---

۱. صفحه ۳۸-۳۹ همین کتاب.

که بنی امیه به هیچ یک از مقدسات و شعائر احترام نمی گذارند و از هتک تمام آداب و سنن باک ندارند.

امام علیه السلام برای آن خونش را فدا کرد و اهل بیتش را در معرض اسیری قرار داد که به امر خدا قیام کرد و به امر خدا به سوی عراق آمد و هر کار و برنامه ای که اجرا کرد، به امر خدا بود.

شما مغلظه کاری می کنید و حال تعجب و استفهام به خود می گیرید و چنان وانمود می نمایید که امام علیه السلام می خواست خونش ریخته شود و خانواده اش اسیر گردند و کار و هدف دیگر نداشت و مقصود بالذاتش کشته شدن خود و اسیری خانواده اش بود؛ سپس می پرسید چرا باید چنین خون پاکی ریخته شود؟ و چرا باید به حیاتی که مصدر خیر و برکت است پایان داده شود؟

با کمال جسارت می گوئید: چرا باید اهل بیت اسیر شوند و در معرض تماشای دیدگان حریص اراذل در آیند؟

آیا کسی این طور گفته است یا شما مغلظه می کنید؟ امام علیه السلام نمی خواست بانوان سراپرده عصمت در معرض تماشای دیدگان مردم در آیند. امام علیه السلام می دانست با اسارت آنها مردم از اشتباه بیرون می آیند و نتایج شهادتش تکمیل می شود و خطبه های امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیه السلام مردم را بیدار و به حقایق آشنا می سازد. اگر فقط امام علیه السلام می خواست خونش ریخته شود و آثار امتناع از بیعت و شهادت و اسارت اهل بیت منظورش نبود، در همان مکه می ماند تا خونش را بریزند. اگر فقط می خواست کشته شود، چرا در آغاز کار با خود به استانداری مدینه جمعیت برد تا اگر پیش آمدی روی داد و قصد قتلش را کردند وارد شوند و دفاع کنند. امام علیه السلام از بیعت خودداری نکرد تا او را بکشند. امام علیه السلام از بیعت خودداری کرد برای اینکه بیعت را گناه و همکاری با محو اسلام می دانست و با اینکه عالم بود این مخالفت به قیمت جان عزیزش تمام می شود مخالفت کرد و خطر جانی را خریدار شد.

اگر بنا به این ایرادهای واهی باشد، شبیه آن در کارهای خدا و پیغمبر هم می شود گفت و به امام علیه السلام هم ایراد کنید چرا اجازه داد جوان رشیدی مانند علی اکبر که شبیه ترین مردم به پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و شجاع باایمانی مانند حضرت عباس و نونهال نوری چون قاسم و سایر بنی هاشم و اصحاب به میدان بروند و خونی را که باید در رگ هایشان بجوشد، روی خاک بیابان بریزند؟ هر کدام از اینها اگر زنده می ماندند در آینده پشتوانه اسلام و مسلمانان بودند. ولی پاسخ همه این چراها این است که این خون پرحرارت که باید در رگها بجوشد، گاهی هم باید برای حفظ مصالح عالیه و در راه خدا و قرآن روی خاک بیابان ریخته شود و شهادت آن رادمردان فداکار جاودان پشتوانه اسلام و قرآن باشد. قیام امام علیه السلام یک برنامه الهی و مأموریتی بود که حکمت و علت آن کوبیدن بنی امیه و آشکار شدن بطلان آنها و جدا شدن حق از باطل و نتایج عالیّه دیگر بود.

### ۳. مقدمه کتاب شهید جاوید

۵. آنچه در مقدمه کتاب نوشته راجع به گروه بندی نویسندگان کتاب حاضر همان نظر اول را تأیید می کند، و اگرچه نویسنده شهید جاوید ظاهراً در صدد آن برآمده اما متأسفانه نتیجه مطالب کتابش تأیید آن نظر و عدم توجه به خیراندیشی و مآل بینی بزرگانی مانند ابن عباس است.

و چنان که مکرر گفتیم، این کتاب بر اساس نظری که مطرح کرده و نقطه ای که باید ثابت و روشن شود - یعنی مساعد بودن شرایط برای تأسیس حکومت اسلامی - ادله قانع کننده ای نیاورده و کاملاً از این جهت ناقص است و بیشتر به حواشی و فروع و رد نظریات دیگران پرداخته که در نتیجه نظر اول تأیید می شود.

و اما صاحبان نظر دوم هم نخواستند قیام را یک اقدام و عمل بی فلسفه و بی نتیجه شمرده و آن را تعبد محض مانند بعضی امور تعبدیه ای که ما فرضاً از حکمت و فایده آن بی اطلاع باشیم، بدانند.



## بخش اول: مقدمه کتاب شهید جاوید ..... ۱۲۱

کتاب‌های تاریخ و حدیث و دعا و زیارات و ادب و شعر شیعه مشحون به فواید و فلسفه قیام است.

بلی، ممکن است این دسته بگویند امام علیه السلام در این قیام قصدش تعبد و فرمانبری بود، به این معنی که فقط برای اطاعت و امتثال امر خدا قیام کرد؛ مانند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که این همه آثار و نتایج عظیمه بر بعثت و رسالتش مترتب شد، اما پیغمبر صلی الله علیه و آله در این نهضت و حرکت، مقصود اصلیش امتثال امر و ادای رسالت الهیه بود؛ و این به آن معنی نیست که قیام سیدالشهدا از حد فکر بشر بالاتر است و به اصطلاح عقل‌های عادی چنین اقدامی را تجویز نمی‌کنند و آن را انتحار و خودکشی بی‌ثمر و - العیاذ بالله - نابخردانه می‌بینند و فقط از جهت عقیده به مقام عصمت و امامت آن را در افق عالی‌تر می‌گذارند تا به مقام عصمت خدشه‌ای وارد نشود.

نه، این‌طور نیست. قیام سیدالشهدا علیه السلام معقول و مفاهیم و اهداف آن در دسترس فکر بشر قرار گرفته و همواره از آن استفاده کرده و حقایق بزرگ و ارزنده درک می‌نمایند. فطرت و عقل انسان بهترین مفسر این قیام است و هیچ محتاج به این نیست که شما با این منطق و طرح ناقص و علیل آن را معقول و منطقی معرفی نمایید.

و اما کلام سید بن طاووس - علیه الرحمة - که در (صفحه ۱۰) به آن اشکال کرده‌اید، به نظر ما بسیار تحقیقی است و با عدم درک مصلحت قیام امام علیه السلام ارتباط ندارد. ایشان در مقام این هستند ثابت کنند قبول شهادت یک امر شرعی و باسابقه و مطابق موازین است و عقل و شرع امر به آن را برای مصالح مهمه تجویز می‌نمایند و اشکالی ندارد که شارع مقدس کسی را مأمور به کسب فیض شهادت نماید.

و اصولاً وقتی شخص مراجعه به کتب تاریخ و آیات و اخبار می‌نماید،

۱۲۲ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

تحصیل شهادت به وسیله جهاد فی سبیل الله امر راجح و مهمی است که هر کس به قصد کسب فوز به شهادت و کشته شدن به جهاد برود، عملش مشکور است و پیغمبر صلی الله علیه و آله شخصاً مردم را به این کار تشویق می کرد.

التماس شهادت و اشتیاق به آن از فضایل بزرگ است و هر مسلمانی طالب آن بوده است؛ هر چند غرض و فایده از تشویق و ترغیب به این فداکاری تحریص دیگران و ایجاد نشاط و اقبال بر جهاد و ثبات در امر دین باشد، ولی کسانی که جهاد می کردند و به استقبال مرگ می رفتند، جز به رضای خدا و امتثال فرمان نظر نداشتند و مثل نویسنده **شهید جاوید** نباید به آنها بگویید شما چرا مشتاق شهادت بودید؟! شهادت چه فایده ای دارد؟ و کشته شدن شما غیر از ضرر اثری ندارد.

سید بن طاوس - رضوان الله علیه - مقصودش این است که قیام امام علیه السلام برای طلب شهادت و نیل به این فضیلت و سعادت عظمی بوده است.

حال اگر کسی نتواند باور کند که امام علیه السلام طالب فیض شهادت بوده و با دیدی بسیار تنگ و نزدیک بین قیام امام علیه السلام را ببیند، تقصیر سید بن طاوس نیست.

او امام علیه السلام را امام می داند و علاوه پرورش یافته بیت وحی و خاندانی می بیند که همه به شهادت انس و افتخار داشته و از آن استقبال می کردند.

پس هیچ مانعی ندارد که امام علیه السلام از مدینه و مکه به قصد شهادت بیرون شده باشد؛ مانند مجاهدانی که برای شهادت به جهاد می رفتند و در عین حال هشیارانه از خود دفاع می کردند؛ بلکه تعبیر دفاع از خود هم در اینجا صحیح نیست؛ کسی که برای شهادت می رفت، از خودش دفاع نمی کرد، بلکه از اسلام دفاع می نمود.

۶. در صفحه ۱۳ نویسنده منطق کر شو، کور شو، به تو چه! را دستاویز قرار داده و خواسته است از این راه در دل افرادی که تحت تأثیر یک سلسله تبلیغات

بخش اول: مقدمه کتاب شهید جاوید ..... ۱۲۳

و حمله‌های ناجوانمردانه به اسلام و علما واقع شده‌اند و با این منطق به دین و مظاهر دین حمله می‌کنند، وارد شود و این چماق جهل و بی‌اطلاعی از منطق دین را بر سر متدینین بکوبد و خود را یک نفر متفکر آزاد و دیگران را جامد و خشک و متعصب معرفی کند؛ درحالی‌که این منطق در اسلام نیست و آزادی بحث و تحقیق همواره برای هرکس محفوظ بوده است.

آقای نویسنده این عصر را عصر علم و تحقیق، آزادی منطق و بیان و اعصار بالنسبه اسلامی را عصر کور شو، کر شو، به تو چه، می‌داند تا خود را نوپرست و متجدد، و دیگران را مرتجع و کهنه‌پرست بخواند و با همه ادعایی که دارد، منطق پوچ و توخالی مطبوعات و قلم‌های مسمومی را که علیه اسلام تبلیغ می‌نمایند، انتخاب کرده است.

#### ۴. امام علیه السلام و محیط سیاسی اسلام

۷. در صفحه ۱۹ آنچه را که از آمادگی سیاسی اسلام نوشته، کاملاً به‌عکس بوده و ما در مقدمه این کتاب توضیح دادیم که محیط هرگز برای جنبش و نهضت به قصد تشکیل حکومت مهیا نبود و علت آنکه پاره‌ای قیام امام علیه السلام را نابهنگام می‌دانند، همین است که چون غرض را تشکیل حکومت اسلامی فرض می‌کنند و عوامل و شرایط آن را در اجتماع آن روز نمی‌بینند و موانع آن را که هر یک سد استواری در برابر این مقصود بوده، ملاحظه می‌نمایند، خرده‌گیری کرده، اعتراض می‌کنند و یکی از بهترین ادله بر اینکه اوضاع نامساعد بود اینکه نه قیام امام علیه السلام این نتیجه را داد، و نه قیام‌های دیگران - مانند ابن‌غسیل و ابن‌زبیر - با اینکه زمینه مساعدتر شده بود، به جایی منتهی نشد.

#### ۵. تثبیت حکومت

۸. آنچه را که در صفحه ۲۲ نوشته است (بیعت امام علیه السلام با یزید یعنی بیعت

۱۲۴ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

اکثریت) صحیح است. اگر مردم آزاد بودند به غیر از امام علیه السلام به احدی رأی نمی دادند؛ حتی به نظر ما اگر پیروزی امام علیه السلام صدی بیست هم محتمل بود، بسیاری از خون آشامان کربلا مثل عمر بن سعد و شیب بن ربیع، شاید در گروه امام علیه السلام وارد می شدند؛ ولی آنها اوضاع اجتماعی و اخلاقی و سیاسی را چنان می دیدند که پیروزی امام علیه السلام را جزو محالات عادی می شمردند؛ لذا برای دنیای خود و کسب ریاست و حفظ مقام، دین را ترک کرده و به سوی کفر و باطل شتافتند. افکار عمومی همه با امام علیه السلام بود و بیعت امام علیه السلام یعنی بیعت اکثریت و لذا امام علیه السلام نمی توانست به چنین بیعتی تن در دهد و از اول آماده شهادت گردید.

### ۶. چرا امام علیه السلام بیعت نکرد؟

۹. در صفحه ۳۸ و ۳۹ برای اینکه امام علیه السلام نمی توانست خلافت یزید را بپذیرد و بیعت کند، عللی را که ذکر کرده است، دلیل این است که امام علیه السلام با یزید بیعت نمی کرد و خلافت او را تصویب نمی نمود؛ هرچند به بهای جانش و ریخته شدن خونسش تمام شود و از اول مصمم بود که در امتناع از بیعت، تا سرحد شهادت پیش برود؛ به علاوه شما که در اینجا با صراحت و اقامه شش دلیل، می گوئید امام علیه السلام نمی توانست با یزید بیعت کند، چگونه در بخش دوم می گوئید امام علیه السلام پیشنهاد بیعت داد؟

### ۷. استغاثه مردم

۱۰. در صفحه ۴۰، قیاس عصر امام به عصر امیرالمؤمنین علیه السلام از جهات متعدده مع الفارق است؛ به علاوه امیرالمؤمنین علیه السلام در یورش و شورش علیه حکومت عثمان شرکت نفرمود و رهبری شورشیان را نپذیرفت و با آنها در کشتن عثمان همکاری نکرد. وقتی حاضر به تشکیل حکومت اسلامی شد که عثمان کشته شده بود و حکومتی روی کار نبود و معارض رسمی حکومتی نداشت.

اگر امام علیه السلام نیز پس از شورش مردم و قتل یزید یا لااقل تصرف کوفه و اخراج حاکم یزید، چنانچه بعضی پیشنهاد می‌دادند، حکومت را قبول کرده و قیام می‌نمود و سرانجام به مقصد نایل نمی‌شد، این قیاس صحیح بود و دفع ایراد از فکر و نظر این نویسنده می‌کرد.

اما متأسفانه چنین نشد. اهل کوفه پیشنهاد می‌کردند که امام علیه السلام بیاید و عامل یزید را از کوفه خارج کند.

ولی شورشیان علیه عثمان پس از آنکه کار را تمام کرده و خلیفه نالایق را از میان برداشتند، از علی علیه السلام خواستند زمام امور را که در آن شرایط تقریباً بلامانع بود، به دست بگیرد. این دو موضوع چه ارتباطی به هم دارد؟

۱۱. در صفحه ۴۱ که این همه از آزادی خواهان کوفه سخن به میان آورده، همه‌اش حرف بود و آینده روشن کرد که جز عده‌ای انگشت‌شمار همه دروغ‌گو و آزادی‌کش بودند و همه آنها را می‌شناختند. چگونه امام علیه السلام آنها را نمی‌شناخت و به آنها اعتماد می‌کرد؟

وانگهی کوفه هرچند یکی از مراکز حساس جهان اسلام بود، اما در مقابل دنیای وسیع و کشورهای پهناور اسلامی که تحت قلمرو حکومت یزید جبار بود و ارتش و مالیاتش در اختیار او بود، چیزی نبود که در چنین نهضتی بتواند جلو برود؛ علاوه بر اختلافات و اوضاع و احوال سیاسی گوناگونی که در آنجا حکومت داشت و افکار را گمراه می‌ساخت و مانع از تشکیل مردم تحت پرچم واحد می‌گشت.

فرضاً هم از مردم کوفه چند هزار نفر ایستادگی می‌کردند، عاقبت آنها هم کشته می‌شدند؛ چنان‌که در واقعه عین‌الورده با اینکه اوضاع کاملاً مساعدتر شده و مردم به واسطه شهادت امام علیه السلام و اسارت اهل بیت بیدار شده بودند، تمام آن مردم شجاع و فداکار را از دم شمشیر گذراندند.<sup>۱</sup>

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۴۶۱-۴۷۴؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۹۴.

## ۸. نظر فرزدق

۱۲. در صفحه ۴۲ توجیهاتی که از گفتار فرزدق شده باطل و بی پایه است. آیا جمله «سَيُوفُّهُمْ مَعَ بَنِي أُمِّيَّةَ»،<sup>۱</sup> غیر از این می گوید مردمانی که در دل، شما را می خواهند، شمشیر بر روی شما می کشند و با بنی امیه هستند؟ آیا غیر از این بود که فرزدق با این دو جمله مؤدبانه به حضرت عرض کرد شما در کوفه یآوری ندارید؟ فرزدق می گوید الآن وضع این طور است، امید پیروزی به هیچ وجه نیست، و آن کسان که توقع کمک از آنها دارید، شمشیرهایشان به روی شما کشیده شده است. پس منافق یعنی چه؟

آیا اینها بودند نیروهای به قول شما ملی که با حسین علیه السلام بیعت کردند؟ آقای عزیز توجه داشته باش! فرزدق در این بیان رسماً اعلام داشت که روزنه امیدی اصلاً نمایان نیست، و قیام برای تشکیل حکومت حتماً و قطعاً بی نتیجه است، و به سوی شمشیرهای کشیده رفتن هیچ اثری جز کشته شدن ندارد.

شما متوقع هستید فرزدق در این موقع از این صریح تر چه بگوید و اوضاع را چگونه تشریح کند یا از این کلمه چه می فهمیم؟

و اگر به شما بگویند امام علیه السلام باید در این هنگام اگر قصد تشکیل حکومت دارد، فکر دیگری بکند و در رأی خود تجدیدنظر نماید و به عراق نرود، نه اینکه به سخن مثل فرزدق بی اعتنایی کند و به راه خود برود، چه جواب می دهید؟

آیا آن کسان که جاهلانه به قیام امام علیه السلام معترض هستند و آن را یک عمل مطالعه نشده محسوب نموده اند، از این گفتار شما تأیید نمی شوند؟ خودتان بگویید سخن آنها بیشتر در افکار پذیرفته می شود یا گفتار شما؟ داوری با خودتان است!

---

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۹۰؛ ابن اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۴۰. «شمشیرهایشان با بنی امیه است».

## ۹. عوامل پیروزی

۱۳. در صفحه ۴۳ آنچه راجع به ضعف حکومت نگاشته، تا حدی قابل تصدیق است؛ یعنی طبعاً حکومتی که تازه روی کار آمده، با سوءسابقه زمامدار آن ضعیف است؛ اما این ضعف با آنکه سراسر جهان پهناور اسلام تحت حکومت سران و عمال بنی امیه بود و در شهرها فرمانده و استاندار بودند، به حدی نبود که شورش و انقلاب شهر کوفه بتواند آن را از پای درآورد و مردمی که از حکومت ناراضی بودند، آمادگی برای یک شورش واقعی نداشتند.

حکومت از جهت اینکه زمامدار تازه پیدا کرده ضعیف بود، ولی از جهت آنکه نفوذ بنی امیه گسترش یافته و همفکران آنها با تطمیع و تهدید زیاد شده و سیاستمداران بزرگ را به زانو درآورده یا از بین برده و کشته بودند، در اوج قدرت بود.

به نظر ما قدرت معاویه در آغاز خلافت علی علیه السلام و هم در هنگام شهادت آن حضرت و مبدأ خلافت حضرت مجتبی علیه السلام به مراتب از قدرت یزید ضعیف تر بود و قدرت مادی و نظامی آن دو امام از قدرت مادی نظامی امام حسین علیه السلام افزون تر بود؛ مع ذلک آن همه دشواری ها جلو آمد و اکثریت مردم امتحان خوبی ندادند. و امام مجتبی علیه السلام دانست با آن مردم و آن شرایط تشکیل حکومت اسلامی و کوتاه کردن دست بنی امیه با زور سرنیزه و قدرت نظامی میسر نیست.

چگونه سیدالشهدا علیه السلام با اتکا به همان مردم و اعتماد به آنها، تأسیس حکومت اسلامی را عملی می شمرد.

و اما اینکه نوشته اید بسیاری از سیاستمداران ورزیده اطمینان نداشتند یزید بر اوضاع مسلط گردد و حق با آنان بود؛ زیرا در همان آغاز، الخ.

کدام سیاستمدار منظور است؟ همین عبدالله بن زبیر که شاهد آورده اید با

## ۱۲۸..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

اینکه خود را نامزد خلافت کرد، جرئت مخالفت با یزید را نداشت و به حرم پناهنده شد و در آنجا ماند تا مأموران یزید او را دستگیر نمایند یا به قتل نرسانند؛ معذک شورش نکرد تا وقتی سیدالشهدا علیه السلام شهید شد و زمینه انقلاب به این علت فراهم گشت. و اگر یزید نمرده بود، به طور قطع او را از بین می برد و مکه به سرنوشت مدینه مبتلا می شد.

و گسترش نفوذ ابن زبیر بعد از مرگ یزید به علت انقلاب های متعدده ای بود که در اثر شهادت امام حسین علیه السلام رخ داد و عاقبت هم به آن وضع کشته شد. همچنین انقلاب نجده بن عامر به دنبال شهادت سیدالشهدا علیه السلام و استفاده از انعکاس آن در قلوب مردم روی داد.<sup>۱</sup>

غرض اینکه این امور شاهد این نمی شود که تأسیس حکومت اسلامی طبق موازین عادی و نظامی امکان پذیر بوده است و جواب کسانی که تأسیس حکومت را براساس موازین عادی و نظامی غیرممکن می دانند، نمی شود.

۱۴. در صفحه ۴۴ رنجش مردم را از دستگاه از عوامل پیروزی شمرده است، ولی این رنجش چیزی نبود که با شرایطی که برای حکومت مسلط بر اوضاع فراهم بود قابل قیاس باشد و استان ها و کشورهایی را که تحت حکومت بنی امیه بود، به شورش در آورد.

### افکار عمومی!

۱۵. در صفحه ۴۵ افکار مردم را از عوامل پیروزی امام علیه السلام می شمارد. ما هم می گوئیم افکار عمومی مسلمانانی که علاقه به اسلام داشتند با حسین علیه السلام بود، ولی این افکار مؤثر نبود و در هنگام آزمایش نتوانست مردم را از پول و مقام و قدرت بنی امیه جدا کند.

---

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۱۸.



## بخش اول: عوامل پیروزی ..... ۱۲۹

در آن روزگار امور مادی - مانند این عصر - فوق‌العاده فریبده شده و مردم به خاطر مال و مقام با فکر و ایمان خود هم می‌جنگیدند و وجدان خود را می‌کشتند. وضع طوری بود که کسانی که از حکومت معاویه ضربات سخت خورده و فرزند و بچه‌هایشان را سربازان او کشته بودند، به طمع مال و پول‌های او به سوی او رفتند.

مسئله افکار عمومی و رنجش مردم نمی‌تواند در چنین قیام بزرگی که لااقل اگر به پیروزی می‌رسید، یکصد هزار نفر تلفات آن پیش‌بینی می‌شد مؤثر باشد، و هرگز حکومتی مانند حکومت علی علیه السلام در برابر معاویه در این زمان تأسیس نمی‌شد و اگر علی علیه السلام هم در این عصر بود، تشکیل حکومت را عملی نمی‌دید. ما هرچه فکر می‌کنیم هیچ دلیل تاریخی قانع‌کننده‌ای نداریم که اگر کوفه را حضرت متصرف می‌شد - چنان‌که نویسنده شهید **جاوید** ادعا کرده - سراسر عالم اسلامی به جز شام به حمایت آن حضرت برمی‌خاست؛ ولی نویسنده چون می‌خواهد مطلب خود را به کرسی قبول بنشانند، هرچه دلش می‌خواهد، می‌گوید و استنتاج می‌نماید، و نمی‌دانم چگونه شده است که شام را استثنا کرده است؟ نه، با عللی که شما می‌سازید شام را هم ضمیمه کنید و بگویید یزید و بنی‌امیه در خانه‌هایشان خفه می‌شدند.

### یک دلیل روشن!

۱۶. و اما استشهاد در صفحه ۴۵ و ۴۶ به سخن شریک بن اعور به نظر ما پیش‌بینی او صحیح نبود و اگر ابن‌زیاد کشته می‌شد باز هم کوفه مسخر نمی‌گشت و اتباع بنی‌امیه و جیره‌خواران دست از فتنه و تحریک و تهدید مردم برنمی‌داشتند و اگر هم کوفه مسخر می‌شد، گشودن دوباره آن با روحیه‌ای که مردم داشتند، آسان بود. این سخنان شریک بن اعور اگرچه از صفای روح و خلوص نیت او حکایت داشت، اما به وعده و دلگرمی دادن و تقویت قلب جناب مسلم بیشتر شباهت دارد.

۱۳۰ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

به هر صورت اینجا هم نویسنده باید پاسخ بدهد که چرا نایب حسین علیه السلام از چنین فرصتی که سراسر عالم اسلام غیر از شام را مسخر امام علیه السلام می ساخت، استفاده نکرد، به سخن هانی یا زنها، ابن زیاد را به این آسانی از سر راه مقصود برنداشت؟ ولی به نظر ما مسلم در این موقع متوجه بود و وضع برایش روشن شده بود و می دانست که فاصله با پیروزی بسیار زیاد است و از شریک بن اعور هم مانند دیگران کار مهمی ساخته نمی شود؛ و ترور ابن زیاد یک عمل خلاف نزاکتی است که از او سر می زند، و شرافت و مردانگی، و صراحت اهل بیت را لگه دار می سازد، و کار هم یکسره نمی شود و سراسر عالم اسلام هم مسخر نمی گردد؛ لذا خودداری کرد و به حدیث «الْإِسْلَامُ قَيْدُ الْمُتَّكِّ»<sup>۱</sup> تمسک جست.

به علاوه این سخنان شریک بن اعور از تغییر اوضاع کوفه و بصره مشروط به ترور ابن زیاد و استفاده از این فرصت بود و این فرصتی نبود که به قول شما پیش بینی شود و امام علیه السلام به ملاحظه آن برای تأسیس حکومت قیام کرده باشد.

### ارتش داوطلب!

۱۷. در صفحه ۴۷ می گوید یکی از عوامل پیروزی نظامی امام علیه السلام ارتش داوطلب بود. ما واقعاً از نحوه بررسی نویسنده شهید جاوید تعجب می کنیم. کدام ارتش داوطلب؟ کدام قوه نظامی؟ چرا این قدر مغلطه می کنید؟ این ارتش داوطلب که به قول شما با ارتش تسخیری خیلی فرق دارد و تا سرحد جانبازی پیکار می کند، کجا بودند که در کوفه حتی شنیده نشد یک نفر از آنها در هنگام خروج مسلم با او مانده باشد تا کشته شود؟!

بلی، به زبان خیلی ادعا کردند و گفتند و بیعت کردند؛ مثل همان افرادی که با

---

۱. امین عاملی، اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۶۱۹. «اسلام مانع کشتن به صورت غافلگیرانه است (اسلام دستها را بسته است که اقدام به ترور کنند)».

## بخش اول: عوامل پیروزی ..... ۱۳۱

حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن علیه السلام بیعت کردند، اما در مقام عمل طور دیگر از آب درآمدند و در مقام عمل مسلم را تنها گذاشتند که یک نفر از این ارتش داوطلب پیدا نشد مسلم را در شب آخر عمرش به منزل راه بدهد! نویسنده روی ارتش و قدرت نظامی وعده‌ای کوفه خیلی حساب کرده؛ درحالی که سیاستمداران مانند محمد حنفیه و ابن عباس روی آنها هیچ حسابی نمی‌کردند.

این گونه ارتش و قوه نظامی صد هزار که سهل است یک میلیون هم اگر باشد، در قدم اول عقب می‌نشیند، وانگهی صد هزار به نظر ما مبالغه است، و از کوفه آن روز صد هزار سرباز بر نمی‌خاست و ارتش علی علیه السلام تنها از کوفه نبود، بلکه از نقاط دیگر هم ضمیمه شده بود.

به هر حال، آنچه اوضاع و احوال و رفتار مردم کوفه نشان داد این بود که اگر شخص امام علیه السلام هم به کوفه آمده بود، به همان سرنوشت مسلم بن عقیل یا سخت‌تر از آن گرفتار می‌شد و قشون داوطلب از بالای بام‌ها او را سنگباران می‌نمودند!

### یک دلیل زنده!

۱۸. در صفحه ۴۹ باز هم از امکان پیروزی نظامی سخن گفته و به نامه شبت بن ربیع و عمرو بن حجاج و در آخر هم به گزارش جناب مسلم استشهد کرده است! استشهدا نویسنده به نامه امثال عمرو بن حجاج و شبت بن ربیع عجیب است؛ زیرا اینها از افرادی بودند که به نفاق و پستی و دورویی معروف بودند و دروغ نوشتند که ارتش گوش به فرمان آماده پشتیبانی شما است. ارتشی که سرانش مثل عمرو بن حجاج و شبت بن ربیع با آن سوابق ننگین و مؤذنی سجاج باشند، کجا را می‌توانند بگیرند؟ و چگونه لیاقت همکاری و هم‌صدایی با پسر پیغمبر و رهبر آزاد مردان داشتند؟ و مسلم بن عقیل هم به نظر ما بر افکار و آرا و ضعف

روحیه و پلیدی این افراد آگاه شد و از همان آغاز ورودش در کوفه، مرد مخلص و آگاهی مانند عابس ضمن عرض ادب و جانبازی و فداکاری او را تلویحاً از بدی اوضاع و بی وفایی مردم آگاه ساخت و به او اخطار کرد که به آینده و به مردم نمی توان خوش بین بود. عابس گفت: من تو را از مردم خبر نمی دهم؛ زیرا من از آنچه در ضمیرشان است آگاه نیستم (و اگر «لا اعلم» را از باب افعال بخوانیم، معنی این می شود که آنچه را در ضمیر آنهاست اعلام نمی کنم) و تو را از جانب ایشان فریب نمی دهم. به خدا سوگند تو را از تصمیم خود می گویم. به خدا سوگند البته دعوت شما را جواب می دهم و با شما و با دشمن شما جنگ می کنم و با شمشیرم در راه شما آن قدر جهاد می کنم تا کشته شوم و با این فداکاری جز ثواب خدا، خواهان چیزی نیستم.<sup>۱</sup>

دقت در این بیانات روشن می سازد که چگونه عابس از پرگویی های مردم و لاف هایی که می زدند بیزار بوده و آینده را تاریک می دیده است. بدیهی است در آن موقع مناسب نبود عابس صریح تر از این بگوید.<sup>۲</sup>

به هر حال آنچه به حدس قطعی می توان گفت این است که از این گونه تذکرات و اخطارات واقع بینانه به جناب مسلم بیش از این عرض شده، و ایشان هم گزارشی که دادند از همان ظواهر و ابراز احساسات و اخبار از بیعت کذایی بود. بدیهی است مسلم نمی توانست گزارش بدهد که مردم بیعت نکرده اند یا دروغ می گویند یا معلوم نیست وفادار بمانند؛ زیرا احتمال بی وفایی مردم کوفه محتاج به تذکر نبود و در مکه بزرگان خدمت امام علیه السلام معروض می داشتند. بهترین

---

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۶۴.

۲. این جناب عابس در روز عاشورا در میدان ابراز وفا و فداکاری کلاه خود را از سر بیفکند و زره از تن برون کرد. حال بر نویسنده کتاب **شهید جاوید** است که این کار را مطابق منطق خود توجیه و تفسیر کند.

## بخش اول: عوامل پیروزی ..... ۱۳۳

گزارشی که وضع مردم کوفه را نشان می‌دهد که قول و وعده آنها به هیچ وجه قابل اعتماد نیست و این حساب‌های نویسنده شهید جاوید همه بی‌پایه است. آخرین پیام و گزارش مسلم است که در آن فقط از نفاق و تکذیب مردم کوفه شکایت کرده است.

### نیروی نظامی امام علیه السلام بیش از یزید!

۱۹. در صفحه ۵۱، مقایسه نیروی نظامی یزید که همه جیره‌خوار و مزدور حکومت ستمگر او بوده و خود را به دنیا فروخته بودند با نیروی امام علیه السلام که از عالم حرف و وعده تجاوز نکرده و اکثر همان‌ها بودند که اوصافشان را از زبان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیان کردیم و حتی معلوم نشد از آن گروه بسیار که با مسلم بیعت کردند یک نفر با مسلم شهید شده باشد، مقایسه غلطی است.

یزید نیرویی منظم و مجهز که دنیای اسلام - از جمله کوفه و بصره - را قبضه کرده، در اختیار داشت و نیروی امام علیه السلام جز وعده مردم کوفه چیز دیگر نبود که آن هم اکثریت قریب به اتفاق دروغ‌گو و منافق بودند؛ چنان‌که مسلم هم گزارش داد. ۲۰. به‌طور کلی حساب‌هایی که در صفحه ۵۱ روی نیروی امام علیه السلام و موازنه قوای طرفین کرده، همه‌اش بی‌پایه و مبنی بر احتمالات سست و حدس‌های واهی و استنتاجات نامقبول است و پس از سیزده قرن نمی‌توان این حدس‌ها و حساب‌های فرضی را مدرک و مستند چنان قیام عظیم و بی‌نظیر شمرد.

### ۱.۱۰ احساس مسئولیت

۲۱. آنچه تحت این عنوان و عنوان تاریخ مکرر می‌شود در صفحه ۵۲ تا ۵۴ نوشته، بیشتر خطابه و لفظ و عبارت‌پردازی است. بر امام علیه السلام بود که به صدای استغاثه‌کنندگان جواب بدهد و جواب هم داد. بر امام علیه السلام بود که مردم را امر به معروف نماید و از آنها بخواهد که علیه حکومت ضد اسلام یزید قیام کنند. بر

۱۳۴..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

امام علیه السلام لازم بود که مسلمانها را بیدار و آگاه سازد و بر امام علیه السلام بود که آمادگی خود را برای دفاع از اسلام با همکاری مسلمانان اعلام سازد.

ولی امکان تشکیل حکومت اسلامی و واقعیت آن مطلبی است و اتمام حجت و هدایت و دعوت مردم و انجام وظیفه مطلب دیگر، نظایر این اقدام و پاسخ گویی و اتمام حجت در تاریخ انبیا و اولیا سوابق زیاد دارد و مکرر تذکر دادیم که قیاس موقعیت امام علیه السلام با موقعیت پدر بزرگوارش قیاس مع الفارق است.

و تعجب در این است که قیام امام علیه السلام و نیروی او را با نیروی جدش در فتح مکه مقایسه کرده، با این قضاوت که نیروی پیغمبر صلی الله علیه و آله بیش از ده هزار نفر نبود، ولی ارتش حسین علیه السلام بیش از صد هزار نفر بود! نیروی پیغمبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه از خارج بود ولی نیروی عظیم امام علیه السلام در خود شهر کوفه بود!

واقعاً عجیب است این طرز فکر و این نحو بررسی در مطالب تاریخ! انسان متحیر می شود که چه اسمی روی آن بگذارد و بگوید؟ چه حال یا چه چیز علت می شود که شخص این گونه بیندیشد؟ آخر عزیز من! مگر واجب است شعر بگویی که در قافیه اش گیر کنی؟ کدام قشون و کدام نیرو با حسین بود که با نیروی نظامی پیغمبر در فتح مکه مقایسه شود؟ کدام متخصص در فنون جنگی و ارتشی؟ آن ارتش گوش به فرمان و مطیع و فاتح پیغمبر صلی الله علیه و آله را که تحت فرماندهی رسول خدا همه دژها را فتح کرده و جنگ های بزرگ را پشت سر گذاشته، با نیروی نظامی وعده ای اهل کوفه مقایسه می کند. کدام صد هزار نفر نیرو برای امام علیه السلام در کوفه بود؟ پس این صد هزار نفر چرا برنخاستند شهر را بگیرند؟ در شهری که صد هزار نفر سرباز باشد، هر شهری باشد آن شهر در دست قشون است، دیگر فتح کردن لازم نیست! واقعاً سبب شرمندگی است که این منطق های غیرمستقیم اظهار شود.

بخش اول: احساس مسئولیت ..... ۱۳۵

پیغمبر ﷺ وقتی برای فتح مکه می آمد که قریش و نیروی ضد اسلام در تمام تلاش ها و نیروها شکست خورده و قوه مقاومت در خود نمی دیدند. فقط شهر مکه باقی مانده بود که آن هم به آسانی تسلیم شد، ولی کوفه برای امام ﷺ اولین شهری بود که می بایست فتح شود و از آنجا اقدامات آغاز گردد.

امام از خارج مثل جدش قشون و نیرو نداشت که برای فتح کوفه ببرد در داخل هم جز وعده و گزافه گویی نبود. فتح مکه را با فتح کوفه نمی توان مقایسه کرد. برادر عزیز صد هزار سرباز هرطور بود کلک ابن زیاد را می کند و امام ﷺ را وارد کوفه می کرد.

شما با یک سلسه اگرها، اگر این طور شده بود، آن طور می شد، اگر کوفه مسخر می گشت، بصره فتح می شد، و اگر بصره ساقط می شد، حجاز و یمن هم تسلیم می شدند و اگر آنجاها تسلیم می شدند آذربایجان و مصر و نقاط دیگر مسخر می شد، برای امام ﷺ نیرو درست می کنید؛ بنابراین چرا صد هزار نفر می گوئید صد میلیون بگوئید.

معلوم است هرکس بود با قشون صد میلیونی باید با یزید بجنگد و شر آن خبیث را از مردم دفع کند. پس بهتر این است که این طور بگوئید: بر حسین ﷺ لازم بود با نیروی صد میلیون نفری به آشفتگی و هیجان عمومی پایان دهد و مسئولیت را رسماً به عهده بگیرد.

اما با این الفاظ و حسابها امکان تأسیس حکومت اسلامی ثابت نمی شود و عقلا و خردمندان و اهل تتبع و اطلاع نظر شما را منطقی و معقول نمی شمارند.

## ۱۱. امکان پیروزی

۲۲. در صفحه ۵۵ به علمای بزرگ شیعه نسبت داده است که امام ﷺ تا وقتی که با حرّ بن یزید برخورد کرد، امید کامل به پیروزی داشت.

در علمای شیعه کسی را نمی‌شناسیم که به‌طور قاطع این نظر را تأیید کرده باشد و بر خلاف اصول شیعه فرمایشی فرموده باشد. بلی، بعضی از علما که در پاسخ اهل سنت و ردّ ایرادهای آنها گاه پاسخ اقلناعی می‌داده‌اند و از همان مجاری و اصول مقبوله نزد خودشان جواب اعتراضات آنها را می‌فرمودند، فرموده‌اند.

و آقای نویسنده **شهید جاوید** هم اگرچه در کتاب آن را به عنوان نظر اساسی از سید و شیخ - رحمة الله علیهما - نقل کرده و کوشش می‌کند ادله تاریخی برای نظر آنها به دست بدهد، ولی در توضیح‌نامه‌ای که اخیراً انتشار داده قبول کرده است که آن بزرگواران در مقابل اهل سنت این‌گونه نظر داده‌اند. بنابراین، ادله‌ای که اقامه کرده - به اعتراف خودش - خودبه‌خود ساقط می‌شود و فرضاً حدیث یا نقلی دلالت بر این موضوع داشته باشد باید توجیه شود و حمل بر ارشاد و امر به معروف و دعوت به اصلاح و همکاری برای برانداختن یزید گردد.

پس در مقام جواب به اهل سنت<sup>(۱۴)</sup> یا خاورشناسان، آنچه سید فرموده و در کلمات خود اهل سنت نیز دیده می‌شود، کافی است؛ زیرا همین قدر که محتمل باشد امام علیه السلام با حصول ظن شخصی به پیروزی یا اتکا به مطالعه و بررسی و به دست آوردن اوضاع واقعی قیام کرده، راه اعتراض بسته می‌شود و در زمینه‌ای که کسی قیام امام علیه السلام را برای تأسیس حکومت بگوید، شرعاً و عقلاً هم غیر از این نمی‌تواند باشد که یا ظن شخصی برای امام علیه السلام به پیروزی حاصل شده و یا با اتکا به بررسی و واقع امور و حصول اطمینان شرعاً بر خود قیام را واجب دید و به تکلیف خود عمل فرمود.

بنابراین، در مقابل کسی که این فرض را قبول دارد - مثل اهل سنت - این همه بسط سخن، جمع‌آوری دلیل و حتی ردّ آرای دیگر لازم نیست، چون معذور بودن امام علیه السلام به همین مقدار که سید بیان فرموده، ثابت می‌شود. فقط بنابر اینکه شرایط را مساعد فرض کنیم، احتمال اشتباه در قیام هم مرتفع می‌شود.



ولی اشکال ناآگاهی از حوادث پیش‌بینی نشده جلو می‌آید که نویسنده کتاب اگر این نظر را یک نظر اساسی و واقعی بداند، ناچار باید ملتزم به آن بشود و اخبار متواتره‌ای را که دلالت بر آگاهی امام علیه السلام از شهادت خود دارد، منکر شود. به‌هرحال، غرض از اطالۀ سخن در اینجا روشن شدن این حقیقت است که این طرح و فرضیه جز در مقابل اهل سنت و اقناع آنها اثری ندارد و علاوه بر آنکه اقناع - بلکه الزام آنها - از طرق منطقی‌تر ممکن است این طرح با واقع و آنچه در خارج اتفاق افتاده، تطبیق نمی‌کند.

و از سید علیه السلام هم این سخن قبول نمی‌شود که وقتی امام علیه السلام شنید مسلم کشته شده - همان‌طور که ظاهر تاریخ است - تسلیم گفته بنی‌عقیل شد و به چنان خطر عظیم و فراموش‌نشدنی برای خود و خاندانش و زن و بچه‌اش تن داد. آیا این عذر درست است؟ باید از کسانی که می‌گویند امام علیه السلام تا آن وقت آینده را پیش‌بینی نکرده بود پرسید! و سؤال کرد حال که آینده روشن شد چرا دنبال همان را گرفت و رفت؟

ما به حضور مبارک سید با کمال ادب عرض می‌کنیم شما در پاسخ هرکس این نظر را داده باشید، کامل نیست و از مثل حضرت شما بعید است! چگونه امام حسین علیه السلام که می‌فرمود اگر در تمام جهان پناهگاهی نیابم با یزید بیعت نمی‌کنم، خواهش می‌کند که اجازه دهند نزد یزید بروم و دست در دست او بگذارد؟ این قابل قبول نیست.<sup>۱</sup>

خلاصه کلام سید مرتضی علیه السلام در اینجا اگرچه به یک سلسله معاذیر در برابر عامه برای اثبات معذوریت امام علیه السلام در منطق آنها متمسک شده و در اثبات

---

۱. پوشیده نماند که عبارت سید ظاهر در این است که این موضوع را به‌طور یک نقل غیرمعتبر ذکر فرموده است و مثل ایشان به این‌گونه اخبار آحاد جز در مقام اقناع طرف هرگز اعتماد نمی‌فرماید.

۱۳۸..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

معدوریت و عدم ورود اعتراض بر قیام احتمال همین معاذیر هم کافی است، اما ادله ایشان و همچنین توضیحات نویسنده **شهید جاوید** این موضوع را که در این موقع تشخیص امام علیه السلام واقعی تر و شدیدتر از تشخیص دیگران بوده ثابت نمی سازد و نهایت امر این است که بگویند معلوم نیست کدام یک از این دو رأی با واقع و با مزاج عصر مطابق بوده است و در جواب اهل سنت هم اثبات این معنی لازم نیست.

تمام کتاب **شهید جاوید** به همین کلام سید در **تنزیه الانبیاء** دور می زند، نهایت این است که چون به اقرار خود نویسنده **شهید جاوید** ایشان در برابر عامه و اهل سنت فرموده است، اشکالاتی را هم که از نظر اصول شیعه یا تواریخ معتبره بر آن وارد است لابد می پذیرند؛ زیرا سید اخبار قطعیه را که شیوخ شیعه روایت کرده و دلالت بر علم امام علیه السلام به پایان قیام و شهادت دارد، رد نخواهد کرد. اما نویسنده کتاب **شهید جاوید** این نظر را به قول خودش برای اهدافی طرح کرده و می خواهد آن را پابرجا و رأی صحیح منحصر به فرد قرار بدهد؛ لذا همه نوع اشکالی بر او وارد می شود و از همه بالاتر این است که بنابر این طرح، شهادت امام علیه السلام که طبق اخبار معتبر این همه آثار در دنیا و به خصوص در آخرت بر آن مرتب شده که بر شهادت هیچ یک از شهدای راه خدا این آثار مرتب نشده است، از ارزش و اعتبار و درجه ای که دارد می افتد.

به هر حال هر کس مقاتل معتبر و کتب حدیث را مطالعه کند، برایش یقین حاصل می شود که امام علیه السلام از پایان این اقدام آگاه بوده و آنچه انجام داده، از ارسال نامه ها و فرستادگان و دعوت مردم و پیشنهاد بازگشت به حجاز، همه برای اتمام حجت بوده است که یک امر با سابقه در سیره انبیا و اولیا و بلکه از سنن الهیه است، و روشن ترین بیان برای این حقیقت کلام خود امام علیه السلام است:

«مَنْ خَادَعَنَا فِي اللَّهِ أَنْخَدَعْنَا لَهُ»<sup>۱</sup>.

شیخ اجل جعفر بن قولویه قمی، استاد سید مرتضی و شیخ طوسی، در کتاب *کامل الزیارات* روایت کرده است از حضرت ابی جعفر علیه السلام که حسین علیه السلام وقتی از مکه بیرون می‌رفت ابن‌زبیر به آن حضرت عرض کرد: «يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَدْ حَضَرَ السَّحْجُ وَتَدَعُهُ، وَتَأْتِي الْعِرَاقَ؟» یعنی حج را ترک می‌کنی و به عراق می‌روی. فَقَالَ: «يَا ابْنَ الزُّبَيْرِ لَأَنْ أُدْفَنَ بِشَاطِئِ الْفُرَاتِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُدْفَنَ فِي بَيْتِ الْكَعْبَةِ»<sup>۲</sup> یعنی اگر در شاطی‌الفرات دفن شوم، دوست‌تر دارم از اینکه در فناء کعبه دفن شوم. و اما مسئله پیشنهاد قتل ابن‌زبیر به جناب مسلم که در کلام سید مذکور شده، به نظر ما گواه این است که شرایط مساعد نبوده و مردم کوفه شجاعت و لیاقت آنکه در نهضت برای تأسیس حکومت به آنها اعتماد شود، نداشته و آماده آنکه شخصاً با ابن‌زبیر طرف شوند یا عامل یزید را بکشند نیستند و از عواقب آن بیمناک‌اند؛ لذا این پیشنهاد به شخص مسلم داده شد.

درحالی‌که با مقام مسلم که نایب امام علیه السلام و فرمانده قوا بود و ترور و آدم‌کشی ناگهانی مناسب نبود، باید این کار به یک نفر از همان صد هزار قشون کتاب *شهید جاوید* که می‌گوید نیرومندتر از نیروی نظامی یزید بود، واگذار شود. آیا کسی نبود که این کار را متصدی شود؟ آیا یک نفر محرم سرّ و شجاعی در میان این صد هزار نفر پیدا نمی‌شد که این کار را عهده‌دار شود؟ ممکن بود غلام هانی یا دیگری آن را انجام دهد، ولی راستش این است که وضع طوری بود که نه به کسی اعتماد داشتند چنین پیشنهادی را بنمایند و نه افراد مورد اعتماد و نه اکثریت از آن نیروی به قول نویسنده نظامی دست به چنین کاری می‌زدند.

۱. سبط ابن‌جوزی، تذکرة الخواص، ص ۲۲۳. «هرکس در راه خدا از در نیرنگ و فریب با ما وارد شود، برای خدا آن خدعه را به جان می‌خریم».

۲. ابن‌قولویه قمی، کامل الزیارات، ص ۷۳.

۱۴۰..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

روحیه‌ها ضعیف بود و جز معدودی که آنها هم معلوم نشده در این مواقع حساس و در هنگام تنهایی و مظلومیت مسلم چرا نتوانستند و نیامدند در راه او فداکاری کنند، همه مرعوب دستگاه حکومت اموی و ارتش یزید بودند.

آیا این دلیل نیست که مردم کوفه مردمی نبودند که در راه امام علیه السلام فداکاری کنند و با همت و نیروی آنها تأسیس حکومت اسلامی امکان یابد؟

۲۳. ادله‌ای که از صفحه ۵۵ اقامه کرده، برای تأیید پاسخ سید مرتضی علیه السلام به اهل سنت با صرف نظر از مقام امامت و عقاید شیعه، و حدیث ثقلین و سفینه و غیرها و دلایل استواری که مطلع بودن امام علیه السلام را از شهادت ثابت می‌نماید تا حدی سربه‌راست است.

اما این ادله برای اثبات اینکه هدف امام علیه السلام در قیام تأسیس حکومت بوده و از شهادت خود در پایان این قیام ناآگاه بود کافی نیست؛ زیرا این اقدامات و فرمایش‌ها و نامه‌های امام علیه السلام همه اتمام حجت بوده است و با توجه به شواهد و قضایا و اخباری که از پیغمبر صلی الله علیه و آله در دست بود و با توجه به مطالب گذشته در فصل «امام آگاه بود»، از مقدمه این کتاب نمی‌توان این امور را دلیل فرمایش سید قرار داد و آن‌همه ادله‌ای که ما در این کتاب آورده‌ایم، قرینه است بر اینکه اگر فرضاً ظاهر خبری مؤید دعوی نویسنده **شهید جاوید** باشد آن ظاهر مراد و مقصود نیست و طبق این‌همه قراین باید توجیه شود.

این اخبار را کاملاً می‌توان حمل بر اتمام حجت و نحو آن کرد، اما اخباری که دلالت دارد بر اینکه امام علیه السلام با علم به شهادت به عراق رفت قابل توجیه و تأویل نیست. چرا از اینکه امام علیه السلام اتمام حجت بفرماید با اینکه قرآن مجید و اعمال و روش انبیا و اولیا آن را تأیید و تصویب می‌کنند، گریزان هستید؟

### یک مقایسه!

۲۴. آنچه از صفحه ۶۲ راجع به مقایسه اطلاعات ابن عباس با تحقیقات حضرت مسلم نگاشته، صحیح نیست و به علاوه اطلاعات او و تحقیقات مسلم با هم منافات ندارد؛ زیرا هر چند ابن عباس از کوفه دور بود، ولی احوال آنجا بر او پوشیده نبود. او کاملاً وارد و بصیر به اوضاع سیاسی و اجتماعی و مجرب و آزموده و پخته بود و اگر جناب مسلم اوضاع کوفه را از نزدیک بررسی کرد، او از اوضاع تمام کشور و بلاد قلمرو حکومت آگاه و مطلع بود. او کسی نبود که بتوان او را بی اطلاع شمرد. او از تمام جریان‌های مهم سیاسی کوفه و عراق و شام باخبر بود. چگونه نمی‌توانست از تحولات فکری عراق، و به قول شما نسل جدید اطلاع پیدا کند. ابن عباس در عراق (بصره) حکومت کرده و قبایل و رؤسای آنها را می‌شناخت.

نسل جدید هم از نسل قدیم اگر بدتر نبود، بهتر نشده بود و در این مدت بیست سال اگرچه بعضی بیدار شده بودند، اما وابستگان به سیاست بنی‌امیه بیشتر و در جامعه نفوذ کامل یافته بودند.

نمی‌دانم این چه منطقی است که نویسنده پیش گرفته و بر اساس یک مشت الفاظ توخالی می‌خواهد حقایق را تحریف کند و تعجب است در اینجا این گونه از جناب مسلم دفاع می‌کند و بررسی‌های او را صحیح می‌داند و بیعت و اظهار ارادت مردم کوفه را که مثل آفتاب بی‌حقیقت بودن آن آشکار شد و خود مسلم در آخرین گزارش به آن تصریح کرد و نظر ابن عباس را تأیید نمود، واقعی و منشأ اثر می‌شمارد، اما یک کتاب می‌نویسد برای اینکه امام علیه السلام را معذور معرفی نماید و به دست دشمنان دستاویز برای حمله ناجوانمردانه به شعائر تشیع می‌دهد.

کار امام علیه السلام در جنبه‌های عادی جزئیات و اسراری نداشت که کسی از آن

۱۴۲ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

باخبر نباشد و ابن عباس نداند این حرف‌ها چیست و این گفتارهای بی‌معنی یعنی چه؟ همه می‌دانستند و پیش از وقت پیش‌بینی می‌کردند که مردم کوفه راحت نمی‌نشینند، و امام علیه السلام را دعوت می‌کنند و اکثر به دروغ اظهار وفا و فداکاری می‌نمایند و سپس هم از دور آن حضرت متفرق می‌شوند، اینها اسرار و مطالب محرمانه نبود که ابن عباس نداند و فقط امام علیه السلام بداند؛ به‌علاوه چه مانعی داشت امام علیه السلام این اسرار را با آنها که - چنان‌که گفتیم - قطعاً جاسوس یزید نبودند در میان بگذارد تا با او همفکر شده و بلکه همکار گردند؟!

علاوه‌براین اصلاً آنچه را ابن عباس در درگاه امام علیه السلام به عرض می‌رسانید گزارش مسلم و اطلاعاتی را که او به دست آورده بود، رد نمی‌کرد. ابن عباس نمی‌گفت مردم کوفه به مسلم بیعت نکرده‌اند یا اظهار احساسات ننموده‌اند؛ او می‌گفت روی این احساسات و این بیعت برای تأسیس حکومت و ساقط کردن یزید هیچ حسابی نباید کرد و این همان چیزی بود که مسلم هم بالأخره به رأی‌العین دید و گزارش داد. ابن عمر هم همین را می‌گفت، دیگران هم همین را. آنها یقین داشتند امام علیه السلام کشته می‌شود و این سفر به شهادت منتهی می‌گردد. پیغمبر خبر داده بود و این افراد از آن مطلع بودند، وضع هم گواهی می‌داد، لذا مثل عبدالله بن عمر وقتی با آن حضرت وداع می‌کند به صراحت و قاطعیت می‌گوید: «أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ مِنْ قَتِيلٍ»؛<sup>۱</sup> و امام علیه السلام هم سخن او را رد نمی‌کند و نمی‌فرماید در این موقع این چه سخنی است که می‌گویی و این موضوع در این سفر نیست یا محتمل است در این سفر کشته نشوم.

۲۵. آنچه در صفحه ۶۵ زیر عنوان خیال باطل نگاشته، خیال باطل است؛ زیرا اولاً: مقایسه جنگ احد و جنگ صفین با قیام امام حسین علیه السلام صحیح نیست؛ آن

---

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۳؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۰۱-۲۰۲.

## بخش اول: امکان پیروزی ..... ۱۴۲

جنگ‌هایی بود که طرفین سپاه فرمانبر در اختیار داشته و احتمال پیروزی هر یک بر دیگری عقلایی و عرفی بوده، و پیش‌بینی و ارزیابی اوضاع نظامی در این جنگ‌ها با حوادث ناگهانی و زیر پرده ارتباط ندارد، و نمی‌توان پیش‌بینی نکردن این‌گونه حوادث را دلیل نارسایی پیش‌بینی فرمانده و ناآگاهی او گرفت.

مانند اینکه فرمانده همه‌گونه پیش‌بینی‌های لازم را بنماید، ولی ناگهان یک سپاه تازه‌نفس به کمک طرف وارد صحنه نبرد شود. اینجا می‌توان گفت در جنگ احد پیش‌بینی پیغمبر ﷺ درست بود و پیش‌بینی عبدالله بن ابی منافق صحیح نبود؛ بلکه او شاید پیش‌بینی هم نمی‌کرد و غرضش تضعیف روحیه مسلمانان بود.

ولی پیش‌بینی وضع بنی‌امیه و قدرت نظامی و نفوذ و سلطه آنها و پیش‌بینی شکست قیام علیه آن حکومت به اتکای وعده‌های پوچ و توخالی مردمی که چندین بار عهدشکنی و بی‌وفایی خود را آشکار کرده بودند، کار دشواری نبود. فرضاً هم دشوار بود، بر مردان سیاسی و وارد پنهان نبود و در این پیش‌بینی با آن‌همه خبرهای پیغمبر اکرم ﷺ از شهادت حسین ﷺ در عراق و در کربلا نباید دو شخصیت وارد به اوضاع و احوال مثل امام ﷺ و فرضاً ابن‌عباس دو نوع نظر بدهند؛ زیرا مقدمات یکی بود و اوضاع هم در نظر همه یک نوع دیده می‌شد.

لذا ما می‌گوییم آنها هر دو این پیش‌بینی را می‌کردند، ولی حسین ﷺ وظیفه داشت که بیعت نکند و تسلیم نشود و تا سرحد شهادت جلو برود و استقامت ورزد.

**ثانیاً:** این حرف صحیح نیست که پیغمبر ﷺ جاهل به وضع جنگ احد بود و از آنچه پیش‌آمد کرد، آگاه نبود. پیغمبر ﷺ مطلع بود، ولی مأمور بود در این‌گونه امور به‌طور عرف و عادت و ظاهر رفتار کند و علوم غیبی خود را به کار نبرد؛ زیرا در این صورت نقض غرض می‌شد و ﴿لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾<sup>۱</sup> مصداق پیدا نمی‌کرد. علم پیغمبر ﷺ هم در این جهت مثل علم خدا است. چنان‌که بر خدا حتی به

۱. انفال، ۳۷. «(اینها همه) به خاطر آن است که خداوند (می‌خواهد) ناپاک را از پاک جدا سازد».

اعتراف شما لازم نبود، اصحاب را از وضع جنگ مطلع سازد، بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم لازم نبود این جریان را به اطلاع آنها برساند، و بر اساس وحی و علم غیب کارها را جلو برد و هر کجا جنگ را می برد جنگ کند، و هر کجا شکست می خورد جنگ نکند و هر کس را کشته نمی شود به جنگ بفرستد، و هر کس را کشته می شود نفرستد. این روش با مصلحت بعث رسل و تربیت جامعه منافی است و هر جوابی در مورد علم خدا به این امور بگویید، در مورد علم پیغمبر و امام ما همان را می گوئیم.

لذا ما می گوئیم منافات ندارد که پیغمبر عالم به سرنوشت جنگ احد باشد، ولی در مقام تدارک و عمل بیش از یک فرمانده عادی و آگاه و متوجه به فنون نظامی کاری انجام ندهد و لذا به طور قاطع مثل خبرهای پیروزی های دیگر خبر از پیروزی نداد<sup>۱</sup> و بلکه فرمود: «لَكُمْ النَّصْرُ مَا صَبَرْتُمْ»<sup>۲</sup> اگر صبر کنید پیروزی برای شما است، بلکه طبق اخبار متعدده در تفسیر طبری شکست و شهادت عمویش حمزه را پیش بینی می کرد.<sup>۳</sup>

امام علیه السلام هم در قیام مقدسی که فرمود پیش بینی اوضاع را کرد و می دانست پیروزی نظامی برای او فراهم نخواهد شد و این طور نبود که حوادث پشت پرده را که مردم عادی نمی توانند پیش بینی کنند نتواند پیش بینی نماید حاشا و کلا؛ نه

۱. ولی مثلاً در مورد فتح خیبر به دست علی علیه السلام به طور قطع و جزم فرمود: «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ عَدَا رَجُلًا يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ، يُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ»؛ «حتماً فردا پرچم را به دست مردی می سپارم که خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبرش او را دوست دارند که خدا با دست او فتح و پیروزی را نصیب مسلمانان می کند». ابن بطریق، عمدة صحاح عيون الاخبار، ص ۱۴۲، ۱۴۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱۲.

۲. واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۲۱۴؛ ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۳۸؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۴، ص ۲۲۶؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ج ۴، ص ۱۸۶؛ خضری بک، نور الیقین، ج ۱، ص ۹۲.

۳. طبری، جامع البیان، ج ۴، ص ۱۶۶-۱۶۹.



بخش اول: امکان پیروزی ..... ۱۴۵

شکست نیروی نظامی امام علیه السلام مربوط به حوادث پشت پرده بود و نه امام علیه السلام از پیش بینی آن حوادث عاجز بود.

### ارتش داوطلب چه شد!

۲۶. در صفحه ۷۰ آنچه پیرامون ارتش داوطلب امام علیه السلام نوشته است، جز یک قیاس مع الفارق با ارتش امیرالمؤمنین علیه السلام نیست.

آخر عزیزم شما که می گوید صد هزار نفر ارتش امام حسین علیه السلام و نیروی نظامی او بود. شما که می گوید در آن روزگار داشتن اسلحه ممنوع نبود و این صد هزار نفر همه مسلح به سلاح روز بودند. شما که می گوید اگر یزید تمام سپاهانش را تجهیز می کرد بیش از این نمی توانست به جنگ با امام بفرستد. شما که می گوید در جنگ صفین نفاق و اختلاف رابطه ارتش را با علی علیه السلام قطع کرد و مثل اینکه می خواهی بگویی در کوفه و در این صد هزار نفر که معلوم می شود آمار و شناسنامه های همه را خدمت شما داده اند، یک نفر منافق نبوده است.

پس بفرمایید بدانیم چگونه سربازان ابن زیاد که از شام هم نیامده بودند و لابد غیر از این صد هزار نفر مردم مخلص صددرصد وفادار بودند، چطور توانستند صد هزار مسلح را کنترل کنند که نفس از آنها بلند نشود؟

بنابراین اگر صد هزار نفر نیروی امام علیه السلام بود، پس ابن زیاد از میان غیر اینها چقدر سرباز می توانست تهیه کند؟ ده هزار، بیست هزار که بیشتر نمی توانست، آنها را هم به کربلا فرستاد. پس این صد هزار نفر شمشیرزن مرده بودند قیام کنند و کار ابن زیاد را که با ده هزار هم در آن موقع که افرادش بیشتر در کربلا بودند، تمام کنند؟

اگر اینها منافق نبودند و نفاق رابطه آنها را با امام علیه السلام نبریده بود، پس آن احتجاجات امام علیه السلام به آنها در روز عاشورا به کی متوجه بود؟

نه آقای من! منافق بودند، دروغ گفتند، غیر از آن عده معدود که خود را به کربلا رساندند یا تنی چند که فرضاً نتوانستند، همه بازیگر و در میدان همکاری با امام علیه السلام نبودند، و این لشکری که در کربلا بود، از همان مردم متشکل شد. با این وصف شما می‌گویید رابطه ارتش علی علیه السلام به واسطه نفاق و اختلاف با فرمانده قطع شد و در اینجا برای دگرگونی اوضاع شد، دگرگونی اوضاع همین بود که اینها به قول خود عمل نکردند، خیانت کردند، شمشیرهایشان را برای کشتن امام علیه السلام کشیدند و مسلم هم همین را به امام علیه السلام گزارش داد.

شما گمان می‌کنید همه آن مردم مسلم بن عوسجه یا حبیب بن مظاهر بودند؟ نه، آنها از همان وقت که مسلم را تنها گذاشته و نامردی خود را نشان دادند، سراغ کار خود رفتند، و سپس هم کربلا آمدند و آب را به روی اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله که میهمانان آنها بودند بستند و به اطفال خردسال و شیرخواران هم ترحم نکردند و امام علیه السلام زمان خود را شهید نمودند.

### آیا مسلم مسئول بود؟!؟

۲۷. آنچه از صفحه ۷۱ راجع به جناب مسلم نوشته، در این جهت صحیح است که فرمانده قابل و لایق و نامی بود، ولی ارتشی که به قول شما نیروی نظامی او بود، قابل اعتماد نبود، و گفتم اگر امام علیه السلام به ظاهر با آنان روش اعتمادکننده داشت، اتمام حجت بود. نیروی نظامی مسلم از یک اکثریت فاسد، جیره‌خوار و طماع و ترسو تشکیل شده بود و به محض اینکه تبلیغات ابن‌زیاد و تطمیعات و تهدیداتش شروع شد خود را باختند و فروختند و رفتند و این موضوعی نبود که قابل پیش‌بینی نباشد، چون مکرر از اهل کوفه این روش دیده شده بود.

برگشتن ورق مایه چندان نمی‌خواست. تهدید و تطمیع وضع را تغییر داد و معلوم شد که نیروی به قول شما صد هزار نفری از آن هم که سیاستمداران

پیش‌بینی می‌کردند، ضعیف‌تر هستند، وگرنه نباید دستگیر شدن دو نفر یا برافراشتن پرچم امان صد هزار نفر مسلح را به این زودی بیعت‌شکن و شرافت‌فروش معرفی کند. این همان چیزی بود که ابن عباس پیش‌بینی می‌کرد، گزارش مسلم هم آن را نمی‌توانست نفی کند و از نظر امام علیه السلام هم پنهان نبود و اگر بخواهید بگویید امام علیه السلام آن را پیش‌بینی نمی‌کرد، لغزش بزرگی را پذیرفته‌اید، نه فقط از جهت آنکه علم امام علیه السلام را منکر شده‌اید، بلکه از جهت آنکه بینش و بصیرت امام علیه السلام را با اوضاع از ابن عباس کمتر شمرده‌اید.

### دو مشکل!

۲۸. در صفحه ۷ راجع به دو مشکل سخن دنبال شده است؛ درحالی که با اندک توجه مرتفع می‌شود.

**مشکل اول** یعنی ارتباط قصر با خارج به این جهت بود که نیرویی که آنجا را محاصره کرده بود، نامنظم بود؛ مانند شورش‌های عمومی و ناگهانی که در اثر غلیان احساسات گاهی آغاز می‌شود، و رعد و برقی می‌کند و خودبه‌خود فرو می‌نشیند. این شورش هم این‌گونه بود و جناب مسلم هم بیش از اینها نمی‌توانست آن را بسیج سازد و کنترل کند و از ارتباط قصر با خارج جلوگیری کند. او تمام قدرت خود را به کار برد و شجاعت و رشادت خود را اظهار کرد، آخرین تلاش خود را نمود و مردم را به شورش وادار ساخت.

ولی این شورش نظامیان سربازان نبود و معلوم نیست از آن صد هزار سرباز مسلح چند نفر در این شورش وارد بودند. شاید اکثر بی‌اسلحه بودند. این شورش‌ها نمی‌تواند کاری انجام دهد و پایداری کند و به‌زودی ساکت و آرام می‌شود؛ به‌علاوه ممکن است همین شورشیان متعرض ورود و خروج سران قبایل به قصر نمی‌شدند و این دلیل این است که مردم تصمیم به قلع‌و‌قمع عبیدالله زیاد نگرفته بودند، و آزادی‌هایی را می‌خواستند.

**مشکل دوم** نیز از همین جا حل می شود؛ زیرا مسلم علیه السلام نیرویی نداشت و نیروهای دولتی اگرچه در برابر شورش عقب نشینی کردند اما بر اوضاع مسلط بودند و با اشراف و متنفذین شهر ارتباط داشتند و با وسایل و عمال و کارآگاهایی که همه جا داشتند، شهر در اختیارشان بود و می توانستند یک شبه همه را با تطمیع و تهدید راضی و ساکت کنند و جز عده معدودی که معلوم نیست در آن موقع به چه جهت مسلم را تنها گذاردند، بقیه بی وفایی و عهدشکنی اختیار کردند و کسانی نبودند که توقع ثبات و استقامت از آنها بجا باشد. آنها برای همیشه از مسلم و آقایش جدا شدند.

به هر حال قدر مسلم این است که مسلم تنها ماند و معلوم نشد کسی در راه یاری او و هانی با نفوذ و شخصیتی که در کوفه داشت، کشته شده باشد.<sup>۱</sup> این جریان هم نشان داد که کوفه نمی توانست علیه بنی امیه قیام کند و شهر در اختیار عمال و کارگردانان حکومت است.

بعد از شهادت و آن اهانت ها به جسد پاک و نازنینش هم از این مردم به قول شما یاران فداکار، جنبش و عکس العملی ظاهر نشد و بر فرض که ملاقات مسلم با افرادی مانند مسلم بن عوسجه و حبيب امکان پذیر می شد، بر خلاف تصور این نویسنده کاری انجام نمی گرفت و ستاد جدید تشکیل نمی شد؛ چنان که امکان آنکه مسلم را شبانه از آن گیرودار خلاص سازند هم نبود.

آقای عزیز! شهر و اکثر متنفذین با حکومت بودند. حال به طمع یا ترس بود کاری نداریم. سوار باایمان و یار فداکار و سرباز سلحشوری که در راه نجات مسلم همکاری کند، پیدا نمی شد. به قدری انحطاط اخلاقی و علاقه به مادیات

---

۱. برحسب تاریخ طبری (ج ۴، ص ۲۷۶، ۲۸۴-۲۸۵) پس از کشته شدن مسلم و هانی، عبدالاعلی کلبی را که کثیر بن شهاب دستگیر کرده بود و عماره بن صلخب اسدی را نیز گردن زدند.

مردم را پست و ذلیل کرده بود که حاضر نبودند کمترین فداکاری از خود نشان بدهند و اقبالاً چند نفری در کوفه از آن صد هزار نفر نیروی نظامی و یاران فداکار (به قول شما) استقامت کنند و مثل خود مسلم پایدار بمانند. همه کنار رفتند و خانه و منازلشان را در اختیار عمال حکومت گذاشتند و با آنها تشریک مساعی کردند، از بالای بامها بر سر آن مرد خدا و میهمان بسیار عزیز سنگ می ریختند؟! باز شما بگویید: «الْكُوفِيُّ لَا يُوفِي»؛<sup>۱</sup> بی اساس است، انصافاً که عجب وفا کردند!

### مردم شناسی!

۲۹. آنچه از صفحه ۸۰ راجع به مردم شناسی و روحیه جامعه‌ها به منظور دفاع از ملت کوفه نگاشته صحیح نیست؛ زیرا به شهادت تاریخ اوضاع اجتماعی و اخلاقی مردم کوفه بیش از شهرهای مشابه در انحطاط بوده، و وقتی انقلاب آنجا را با شهرهای دیگر مثل انقلاب مدینه قیاس کنیم مردم کوفه را ناستوار و عهدشکن می بینیم.

کسانی که در رکاب علی علیه السلام جنگیدند، همه اهل کوفه نبودند، و آن قبایل و عشایری که مردانه فداکاری کردند و به مولای متقیان علیه السلام ارادت می ورزیدند مانند قبیله همدان مشهور هستند، و جمله‌ای که از آن حضرت نقل کرده‌اید، خطاب به مجاهدین و سربازان واقعی جنگ است که از کوفه و غیر آن بودند.

به علاوه، چرا خطبه‌های پر از شکایت و گله علی علیه السلام را از این مردم فراموش کرده‌اید که آرزومند بود معاویه با او معامله کند و یک نفر از شامیان را بدهد و ده نفر کوفی بگیرد.

آیا جامعه شناسی شما بهتر است یا علی علیه السلام که خود علاوه بر مقام امامت، وضع

---

۱. اهل کوفه وفا نمی کنند (کوفه‌ای وفا نمی کند).

۱۵۰ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

متزلزل و متلون و نفاق کوفیان را می دید؟ اکنون به مراتب از زمان علی علیه السلام بدتر شده بودند و معاویه حتی بسیاری از هواخواهان آن حضرت را نیز با پول و تطمیع و رشوه به سوی خود کشانده یا ساکت کرده بود.

لذا آنها که جامعه شناس بودند می گفتند اگر غرض تأسیس حکومت اسلامی باشد، با مردم کوفه این کار انجام پذیر نیست و به آنها نمی باید اعتماد نمود و اگر این مردم که به قول نویسنده شهید جاوید نیرومندتر از افراد مسلح بنی امیه بودند، راست می گویند شهر را متصرف شوند و عامل یزید را بیرون کنند، سپس امام علیه السلام را دعوت نمایند.

### دو شاهد تاریخی!

۳۰. اما اینکه در صفحه ۸۵ دو شاهد تاریخی آورده، به هیچ وجه گواه صدق ادعای او نیست؛ زیرا اولاً: علت پیشرفت این انقلابات، بلکه علت پیدایش آنها، همان شهادت امام علیه السلام و عکس العمل مظلومیت او و اسارت اهل بیت در قلوب بود؛ ثانیاً: انقلابات دیگر، مثل انقلاب مدینه و قیام ابن زبیر مشوق مردم کوفه و مانع از کنترل اوضاع این شهر بود؛ لذا تا مدتی مختار پایداری کرد، ولی سرانجام او هم ضربت بی وفایی مردم کوفه را خورد.

و به هر حال اوضاع برای آن انقلابات هم از جهت فکری و اجتماعی و هم از جهات سیاسی کاملاً مساعد شده بود؛ معذک آنها هم سرانجام شکست خورده و از میان رفتند.

### تصور صحیح!

۳۱. در صفحه ۸۶ تصور صحیحی که نگاشته دور از صحت و تحقیق است. اکثریت کسانی که بیعت کردند منافق بودند و جزو همان اقلیتی که در کربلا پایداری کردند و معدودی که نتوانستند خود را برسانند، دیگران مرد فداکاری

## بخش اول: امکان پیروزی ..... ۱۵۱

نبودند، دلیلش این است که اگر از این صد هزار نفر بیست هزار نفر می‌خواستند به امام علیه السلام ملحق شوند، به هر قسم بود اقلأً چند هزار نفر خود را می‌رساندند و علی‌الظاهر همه رفتند و در خانه‌ها نشستند تا خبر شهادت پسر پیغمبر علیه السلام را شنیدند. بعد هم که سر آن حضرت را با اهل بیت به کوفه آوردند ممکن بود یک‌باره شورش کنند و عکس‌العمل نشان بدهند و کاری نکردند.

### آیا سرانجام پیروز می‌شد؟

۳۲. در صفحه ۸۶ از پیروزی نظامی امام علیه السلام و اینکه اگر کوفه تسخیر می‌شد پیروز می‌گردید سخن می‌گوید.

پاسخ این است که اگر کوفه فرضاً تسخیر می‌شد باز هم پیروزی امام علیه السلام معلوم نبود، بلکه معلوم‌العدم بود؛ زیرا اولاً تنها شهر کوفه در برابر قدرت نظامی حکومت اموی توانایی مقاومت نداشت و به‌فرض که از بصره هم به آنان کمک می‌رسید، کافی برای مقاومت نمی‌شد و اگر چند صباحی هم ایستادگی می‌کرد، سرانجام سقوط می‌نمود.

یعنی اگر ما فرض کنیم امام علیه السلام زودتر از ابن‌زیاد به شهر کوفه رسیده بود و مردمی که با مسلم بیعت کردند با شخص امام علیه السلام بیعت می‌نمودند، باز برای مقاومت با نیروهای نظامی دولتی کافی نبود؛ و ما اگر خیلی مبالغه کنیم، چون حساب امام علیه السلام از حساب مسلم جدا بود، شاید چند روزی شهر مقاومت می‌کرد و عده‌ای تا سرحد شهادت ایستادگی می‌کردند؛ ولی سرانجام شکست می‌خورد و جز همان عده قلیل کسی وفاداری نمی‌کرد.

حوادث بعد هم نشان داد که کوفه به تنهایی و با ضمیمه شدن بصره هم نمی‌تواند انقلاب را به ثمر برساند، و عبدالله زبیر هم که با حکومت مقابله کرد، اولاً: برای این بود که جای امنی را مقرر خود قرار داد؛ ثانیاً: از شهادت امام علیه السلام

۱۵۲ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

استفاده تبلیغی زیادی کرد، و اگرچه تا حدی با استفاده از آن مکان مقدس مقاومت کرد اگر یزید نمرده بود، شهر مکه هم به سرنوشت مدینه گرفتار می شد و عاقبت هم که به دست حجاج کشته گشت.

**بعد از یزید!**

۳۳. در صفحه ۸۸ زیر عنوان بعد از یزید می نویسد: اگرچه مرگ یزید قبلاً پیش بینی نمی شد، اما مقاومت حکومت حسینی این نتیجه را داشت سه سال بعد که یزید می مرد، جهان اسلامی مسخر او می شد و خلیفه بدون معارض می گشت.

**جواب این است که اولاً:** قبول نداریم که امام علیه السلام مرگ یزید را پیش بینی نمی کرد و از این گونه اموری که در آینده واقع می شود اطلاع نداشت. مگر امیرالمؤمنین علیه السلام از زنده ماندن معاویه تا بعد از شهادت خود و تسلط او خبر نمی داد؛ مگر حضرت صادق علیه السلام از خلافت سفاح و منصور، و امام رضا علیه السلام از مرگ هارون و مکان دفن خود و اینکه پیش از مأمون رحلت می کند خبر ندادند؟ شما چگونه این امور مسلمه را تلویحاً یا تصریحاً انکار می کنید؟ و از کجا به طور مسلم می گوید مرگ یزید پیش بینی نمی شد؟ یعنی امام علیه السلام پیش بینی نمی کرد؟

**و ثانیاً:** اگر مرگ یزید پیش بینی نمی شد، امام علیه السلام هم نمی توانست روی آن در قیام برای تأسیس حکومت حساب کند و به پیروزی خود امیدوار شود.

**و ثالثاً:** حکومتی که با نیروی سست عنصر و گریزپای اهل کوفه تشکیل می شد، نمی توانست در برابر حکومت نظامی و دولتی یزید تا سه سال مقاومت کند، و هرطور بود به زودی قدرت سرنیزه و سپاهیان که از همه استانها فراخوانده می شدند انقلاب و نهضت را سرکوب می کرد.

**و رابعاً:** این هم که نوشته اید عبدالله بن زبیر در برابر قدرت عظیم امام علیه السلام تسلیم می شد صحیح نیست؛ زیرا عبدالله که از محرکین اساسی جنگ جمل و



## بخش اول: امکان پیروزی ..... ۱۵۳

شورش علیه امیرالمؤمنین علیه السلام بود و از عصر آن حضرت تا حال خود را نامزد خلافت کرده بود کسی نبود که تسلیم امام علیه السلام شود و قطعاً با آن مکر و خدعه‌ای که از او معروف است اگر پیروزی امام علیه السلام را در شرف وقوع می‌دید، علیه آن حضرت حتی با سازش موقتی با یزید وارد کار می‌شد و پس از یزید هم عبدالله ساکت نمی‌گشت و بین او و امام علیه السلام تصادم و نبرد روی می‌داد. اینها اموری است که هر شخص وارد به تاریخ و تجزیه و تحلیل آن کاملاً درک می‌کند.

### وحدت سیاسی!

۳۴. آنچه در صفحه ۸۹ زیر عنوان وحدت سیاسی نگاشته صحیح است، ولی بیش از فرض و به نحو قضیه شرطیه نیست. اگر حکومت حسینی تشکیل شد چنین و چنان می‌شد؛ اگر حکومت فرزندش امام زین‌العابدین علیه السلام، و حکومت باقری و حکومت جعفری و حکومت موسوی و رضوی هم تشکیل می‌شد، تمام این برکات و فواید حاصل می‌گشت؛ در ترتب این آثار بر این حکومت‌ها کسی شک ندارد.

### به کوفه نمی‌رفت!

۳۵. از صفحه ۸۹ به بعد درصدد این است که ثابت کند اگر از نظر مجاری طبیعی پیروزی نظامی مسلم نبود، امام علیه السلام به کوفه نمی‌رفت.

ما می‌گوییم با اینکه معلوم بود از نظر مجاری طبیعی امام علیه السلام پیروز نمی‌شود و خودش هم آگاه بود، و ما این دو جهت را کاملاً روشن کردیم، امام علیه السلام به سوی کوفه رفت و طبق همان اوضاعی که پیش آمده و مکاتیب رسیده و بیعتی که با مسلم کرده بودند، مقتضی بود امام علیه السلام حجت را بر آنها تمام نماید و دعوت آنها را بپذیرد و آنچه می‌نوشت و انجام می‌داد، بر اساس همین اتمام حجت و هدایت مردم به حقیقت بود، و ادله‌ای که اقامه شده است، دلالت بر مدعی ندارد.

### پاسخ دلیل ۱

البته امام علیه السلام باید به مسلم دستور دهد که اگر مردم کوفه آماده نیستند، مراجعت کنند؛ زیرا در این صورت حجت بر آنها تمام شده و امام علیه السلام نایب خود را فرستاده و آنها هم حاضر به همکاری نشده‌اند، و اگر مسلم مراجعت می‌کرد و می‌گفت کوفیان زیر وعده زده‌اند، امام علیه السلام به سوی آنها حرکت نمی‌کرد؛ ولی معنایش این نیست که امام علیه السلام از اوضاع کوفه بی‌اطلاع بود؛ زیرا اگر به آنها جواب می‌داد که شما دروغ می‌گویید از مثل آن حضرت صحیح نبود، و پیشی گرفتن و شتاب در رفتن هم مقتضی نبود.

به‌علاوه، در این امور عادیه انبیا و اوصیا طبق روش معمول عمل می‌کردند، و مأمور به ظاهر بوده و عمال خدا در زمین بوده‌اند، چنان‌که خدا می‌دانست مثلاً مسلمان‌ها در جنگ احد شکست می‌خورند و آنها را توسط وحی باخبر نساخت تا جلو شکست را بگیرند. پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز مأمور نبود که این‌گونه علوم را که با قضا و قدر الهی ارتباط دارد، همه‌جا به دیگران بگوید. امام علیه السلام هم همان روش پیغمبر صلی الله علیه و آله را دارد. مضافاً بر اینکه این‌گونه اوامر مشروطه دلالتی بر تحقق یا عدم تحقق شرط ندارد، گاهی امرکننده عالم به تحقیق شرط است و گاهی عالم به عدم تحقیق آن و نظیر این اوامر در اوامر الهیه و قرآن مجید زیاد است.

### پاسخ دلیل ۲

جوابش از جواب دلیل اول معلوم می‌شود. در اینجا با علم به تحقیق شرط، امام علیه السلام می‌فرماید اگر مسلم نوشت می‌آیم، مانند ﴿وَإِنْ جَادُلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>، قضیه شرطیه در اینجا مفهوم ندارد که شما به مفهوم آن تمسک می‌کنید؛ وانگهی

---

۱. حج، ۶۸. «و اگر آنان با تو به جدال برخیزند، بگو خدا از کارهایی که شما انجام می‌دهید آگاه‌تر است.»

بر فرض مفهوم صدق قضیه شرطیه مستلزم صدق طرفین نیست، به این معنی که اگر مسلم ننویسد امام علیه السلام به عراق نمی‌رود؛ اما این معنایش این نیست که مسلم نمی‌نویسد و امام علیه السلام به عراق نمی‌رود. این قضیه شرطیه با علم به نوشتن مسلم و رفتن به عراق منافات ندارد.

### پاسخ دلیل ۳

جمله‌ای که از خطبه امام علیه السلام نقل کرده، ظاهر در مقصود او نیست و ظاهر در این است که می‌فرماید چرا درحالی که چنین بود دست از ما کشیدید، نه اینکه چرا درحالی که چنین بود ما را رها نکردید و دست از ما نکشیدید، و فرضاً هم ظاهر در معنی دوم باشد، بیش از این دلالت نمی‌کند که اگر شما به سوی ما نمی‌آمدید، ما را رها می‌کردید و دعوت نمی‌نمودید ما به سوی شما نمی‌آمدیم. چون شما بر ما حجتی نداشتید و بر ما اتمام حجت بر شما به پذیرفتن دعوت لازم نمی‌شد. این جمله هیچ دلالتی بر مساعد بودن اوضاع برای تشکیل حکومت و اینکه امام علیه السلام پیش‌بینی عهدشکنی و بی‌وفایی آنها را نمی‌کرد ندارد.

### سؤال

۳۶. راجع به سؤالی که در صفحه ۹۲ طرح کرده، اولاً: به حسب وضع عادی رجایی که برای پیغمبر صلی الله علیه و آله در غزوه احد و برای علی علیه السلام در صفین بود، برای امام علیه السلام نبود؛ زیرا طبق اوضاع و احوال پیروزی در احد و صفین مظنون‌الحصول بلکه نود درصد محتمل بود و در قیام امام علیه السلام پنج درصد بلکه صددرصد احتمال پیروزی نظامی نبود و اگر این احتمال پیروزی به‌طور عادی می‌رفت کسانی مانند عییدالله حرّ کنار نمی‌رفتند.

ثانیاً: چنان که مکرر گوشزد کردیم، آن بزرگواران مأمور بودند طبق ظاهر و مجاری عادی رفتار کنند، و رجائی هم که اظهار می‌کردند طبق همان مجاری

## ۱۵۶ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

عادی بود، وگرنه شما خودتان از پیغمبر صلی الله علیه و آله (در صفحه ۶۶) نقل کردید که فرمود: «لَكُمْ النَّصْرُ مَا صَبَرْتُمْ»<sup>۱</sup>؛ و ما گفتیم این فرمایش به شکست اشعار دارد؛ علاوه اگر سیره ابن هشام<sup>۲</sup> را ملاحظه فرمایید، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شهادت حضرت حمزه و گروهی از مسلمانان را در این غزوه پیش بینی می کرد و به طور اجمال از آن خبر داد.

و در همین تفسیر طبری روایات متعدده ای به تفاریق موجود است که همه دلالت بر آگاهی پیغمبر صلی الله علیه و آله از آینده جنگ احد دارد<sup>۳</sup> با وجود این چگونه در این غزوه امیدوار به فتح بود.

و اما فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد اشغال مصر بیان اقتضای عادی وضع و توبیخ بر مسامحه و تقصیر مردم در اطاعت از امام علیه السلام است؛ یعنی وضع ما این طور بود که اگر شما کوتاهی و مسامحه و سستی نمی کردید، پیروزی از آن شما بود؛ ولی صبح کردیم درحالی که این فرصت ها و زمینه های مساعد از دست داده شد.

از این گونه عبارات و شبیه آن حتی در وحی خدا هم دیده می شود؛ مثل: ﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى﴾<sup>۴</sup>. این عبارات با علم و آگاهی به واقع امر منافات ندارد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را از جهادش با ناکثین و قاسطین و مارقین خبر داده بود و هرکس تاریخ خلافت ظاهری علی علیه السلام را بخواند این قدر می فهمد که اگرچه برحسب عرف و عادت و ظواهر امور در محاربات علی علیه السلام امیدواری به

---

۱. اگر صبر کنید، پیروزی با شماست.

۲. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۳، ص ۵۸۳.

۳. طبری، جامع البیان، ج ۴، ص ۱۶۶-۱۶۹. نیز رجوع کنید به: واقدی، المغازی، ج ۱، ص ۲۱۴؛

ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۸؛ صالحی شامی، سبل الهدی، ج ۴، ص ۱۸۶.

۴. طه، ۴۴. «به نرمی با او سخن بگوئید شاید متذکر شود یا (از خدا) بترسد».

پیروزی و فتح بود، ولی علی علیه السلام از پایان این محاربات اطلاع داشت و حتی مقتولین را می‌شناخت و می‌دانست که مثلاً ذی‌الثدیه در جنگ نهروان کشته خواهد شد و می‌دانست که معاویه بر اوضاع مسلط می‌شود و آنچه کرد بر اساس وظیفه و تکلیفی بود که به گردنش افتاد و مأموریتی که باید انجام دهد؛ زیرا به حسب ظاهر حجت را بر او تمام کردند، و اگر امام علیه السلام قبول مسئولیت نمی‌کرد، مفسد آن بسیار می‌شد و کشتار بیش از آنچه در این جنگ‌ها واقع شد، واقع می‌شد، و بسا که در همان مدینه قتل‌عامی واقع می‌شد که همه چیز اسلام در خطر می‌افتاد و معاویه با خیال راحت نقشه‌های خود را اجرا می‌کرد و به‌علاوه امتحاناتی که باید از این امت بشود انجام نمی‌گرفت. این کلام از خود علی علیه السلام است در خطبه شقشقیه:

«أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَّءَ النَّسَمَةَ، لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ، وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ، وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَى كِطَّةٍ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا»<sup>۱</sup>.

۱. نهج البلاغة، خطبه ۳ (ج ۱، ص ۳۶-۳۸). «سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید! اگر حضور فراوان بیعت‌کنندگان نبود و یاران حجت را بر من تمام نمی‌کردند و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که در برابر شکم‌بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌ساختم».

## ۱۲. تأسف شدید

۳۷. ما نمی توانیم یا اینکه نمی خواهیم بعضی مطالب را به طور روشن بنگاریم، در اینجا تأسف شدید و نگرانی خود را از طرز فکر و برخورد نویسنده شهید جاوید با حقایق، اظهار نکنیم. هر چه می اندیشیم به علت اشتباه کاری های ایشان پی نمی بریم. چرا می خواهند مردم را به اشتباه بیندازند؟ و چرا می خواهند این نظر نامقبول خود را با قلب حقایق در اذهان وارد کنند؟

ملاحظه فرمایید در همین بحث برای اینکه ثابت کند پیغمبر صلی الله علیه و آله در جنگ احد امیدوار بود بر دشمن غالب شود، از آن همه اخباری که در همین تفسیر طبری روایت شده و دلالت دارد بر آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله از پایان جنگ آگاه بود، چشم پوشیده است و فقط به یک خبری که صدرش دلالت بر گفته او دارد و ذیلش دلالت بر عکس آن می کند تمسک کرده، صدر را آورده و ذیل را حذف کرده است.

ما چه بگوییم؟ بگوییم در موقع مطالعه دید چشمش تا اینجا کار می کرده و از اینجا به بعد از کار افتاده است؟ یا بگوییم ایشان ملتفت مضمون ذیل خبر نشده است؟ داوری با شما. اینک متن حدیث را در دسترس شما می گذاریم.

«إِنَّكُمْ سَتَظْهَرُونَ فَلَا تَأْخُذُوا مَا أَصَبْتُمْ مِنْ غَنَائِمِهِمْ شَيْئاً حَتَّى تَفْرُغُوا»<sup>۱</sup> یعنی شما بر دشمن غالب می شوید، ولی از غنائم آنها چیزی تصرف نکنید؛ یعنی به غنائم مشغول نشوید تا فارغ شوید و جنگ با فتح پایان یابد.

آقای عزیز! این فرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله رجاء نبود و خبر قطعی از پیروزی و فتحی بود که در ابتدا نصیب مسلمانان شد و چون می دانست طمع به غنائم سبب می شود که اصحاب عبدالله بن جبیر حراست کمینگاه را رها کنند، آنها را نهی فرمود.

این جمله «إِنَّكُمْ سَتَظْهَرُونَ»، که خبر از یک فتح قطعی ابتدایی مسلمانها

۱. طبری، جامع البیان، ج ۴، ص ۱۶۹.

بخش اول: تأسف شدید ..... ۱۵۹

است، با اینکه در دنبالش حضرت اشعار می‌فرماید با اینکه طمع در غنائم سبب فتنه و امتحان می‌شود، چه مربوط به این بحث است؟ ولی نویسنده شهید جاوید ذیل خبر را رها کرده و ابتدای آن را نوشته است تا خواننده را در اشتباه بیندازد!

### ۱۳. این تصور از کجاست؟

۳۸. از صفحه ۹۳ وارد این موضوع می‌شود که چون بین مردم شایع است امام علیه السلام از مدینه به قصد کشته شدن حرکت کرد و تا آخر کار در تعقیب همین هدف بود ما باید بدانیم این تصور از کجا و منشأ آن چیست؟ پس می‌گویید منشأ این تصور ظواهر نقل‌هایی است که لازم است به بررسی آنها پردازیم؛ سپس نقل‌هایی را که به قول او در پیدایش این تصور نقش اساسی داشته است، شرح می‌دهد.

ما می‌گوییم شما چرا این قدر مغلطه می‌کنید. چهره یک حقیقت تابناکی را بی‌جهت تیره نشان می‌دهید؟ و افکار ساده را گمراه می‌سازید؟ مردمی که می‌گویند امام علیه السلام به قصد کشته شدن رفت، نمی‌گویند رفت تا خود را به کشتن بدهد و دست روی دست بگذارد تا بیایند او را بشکند و تا آخر کار هدفش این بود که شمر یا سنان یا خولی را پیدا کند تا او را بکشند و به هدفش برسانند! چرا شما قیافه شهادت در راه خدا را این‌طور نشان می‌دهید؟ قصد شهادت و کشته شدن که همه باید آرزومند آن باشیم و در دعا طلب می‌کنیم و «قَتْلًا فِي سَبِيلِكَ»<sup>۱</sup>؛ یک مسئله است و خود را به کشتن دادن که عقلاً و شرعاً مذموم است مسئله دیگر. شما چرا در این کتاب این قدر سعی دارید این دو موضوع را در اذهان مردم به یکدیگر مشتبه سازید؟ و هدف مقدس امام علیه السلام را به این صورت مجسم کنید؟

---

۱. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۷۴؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۹؛ کفعمی، البلد الامین، ص ۲۲۲، ۶۱۷؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۲۵. «کشته شدن در راه خود را نصیب من بفرما».

۱۶۰..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

امام علیه السلام برای شهادت رفت، می دانست در پایان این قیام و نهضت و اعلان مخالفت با یزید شهادت و کشته شدن است. کسب فیض شهادت در راه خدا یکی از اعظم ثوابات و افضل قربات است و این کشته شدن محبوب و مطلوب خدا است. پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم را به آن تحریص می کرد که جهاد کنند تا کشته شوند. این سعادت نصیب هر کس بشود غنیمت است. وقتی بنا باشد فداکاری یک نفر سبب بقای دین یا قوت قلب و ثبات مجاهدین یا ایجاد رعب در نفوذ معاندین شود، این کشته شدن محبوب و مطلوب است. تاریخ غزوات و جنگ های صدر اسلام را بخوانید ببینید چگونه آرزومند شهادت بودند و برای کسب این فیض به جهاد می رفتند.

اگر کسی از مدینه به کربلا برود، به دریا برود، به آسمان برود، به هر کجا برود برای اینکه به چنین فوزی نایل شود، بیجا و بی مورد است. شهادت فی سبیل الله علاوه بر آنکه به همین عنوان مطلوب است، سبب پیشبرد مقاصد اسلام و نجات دین می شود. تفاوت نمی کند اثری که بر شهادت مرتب می شود فوری باشد یا در آینده حاصل شود، اثرش شکست قشون دشمن باشد یا شکست فکر و عقیده دشمن؛ بالأخره هرچه تحت عنوان شهادت و جهاد فی سبیل الله باشد، از اقرب قربات است. امام حسین علیه السلام به کربلا رفت برای جهاد فی سبیل الله؛ این حرف و این عقیده کجایش اشکال دارد؟ و از این بهتر عقیده ای که با کرامت مقام امام علیه السلام و همت بلند او سازگار باشد چیست؟ این سیره تمام مجاهدین بوده است.

پس اگر امام به قصد شهادت و جهاد فی سبیل الله بیرون شده باشد، چه اشکالی دارد؟

اگر امام علیه السلام فداکاری نکند و در راه دین از بذل جان مضایقه نماید از دیگران چه توقع می توان داشت؟



بخش اول: این تصور از کجاست؟ ..... ۱۶۱

ما که در این کار هیچ اشکال و ایرادی نمی‌بینیم و آن را نشان ایمان استوار و تمام و کامل امام علیه السلام که مجسمه ایمان و خلوص نیت و اسلام‌خواهی بود، می‌دانیم.

### تذکر

چنان‌که در مقدمه این کتاب و در ضمن پاسخ‌هایی که تاکنون به مطالب کتاب **شهید جاوید** داده شده، مکرر گفته‌ایم موضوع مساعد نبودن شرایط و احوال برای قیام و آگاهی امام علیه السلام از شکست نظامی و شهادتش روشن و واضح است و ادله و شواهد منطقی و تاریخی آن زیاد است، و نیازی به استشهاد به جز خواب امام علیه السلام یا فرشته‌ها و امثال آن نیست و کتاب **شهید جاوید** نیز از اساس باطل است؛ خواه این نقل‌ها را که در مقام رد برآمده معتبر بدانیم یا رد کنیم.

بدیهی است اگر نویسنده می‌خواست همان نظر سید مرتضی علیه السلام را در برابر اهل سنت تحکیم و تشریح کند، هیچ احتیاجی به تضعیف این نقل‌ها نداشت.

ولی متأسفانه نویسنده چون در مقام این است که چهره درخشانی را که قیام امام علیه السلام در برابر چشم بصیرت ملت شیعه دارد عوض کند و به چهره — به قول خودش — سنی‌پسند (اگرچه آنها هم نپسندند) درآورد، وارد جرح این قسم اخبار شده است. فرق او با سید مرتضی این است که ایشان در کمال ادب اهل سنت را به منطق خودشان قانع می‌سازد و ایشان با یک فکر تمام شیعی و با ملت شیعه به ستیزه غیرمنطقی و بی‌فایده برخاسته است.

و چون اصرار دارد بلکه در اذهان تصرف کند، و این مفاهیم ارجمندی را که دنیای معاصر هم برای آن فوق‌العاده ارزش قائل است، از دایره هدف قیام امام علیه السلام خارج سازد و آن را یک قیام شکست‌خورده و به هدف نرسیده معرفی کند، اینجا این اخبار را پیش کشیده و ارائه می‌کند که منشأ پذیرش نظری که جمهور شیعه بر آن اتفاق دارند این چند خبر است و لذا وارد تضعیف و رد آنها شده است. ما

۱۶۲ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

با اینکه اعلام می‌کنیم که این نقل‌ها در تجسم چهره درخشان شهادت امام علیه السلام در اذهان شیعه نقش اساسی نداشته و این تفکر و عقیده شیعی مستند به اخبار معتبره دیگر و تواریخ اهل سنت و شیعه و عبارات ادعیه و زیارات و منطوق صحیح و خردپسند است برای روشن شدن ذهن خوانندگان و مغلطه‌کاری‌هایی که در این فصل شده است، این نقل‌ها را هم بررسی می‌نماییم.

#### ۱۴. خواب امام علیه السلام

۳۹. از صفحه ۹۴ در مقام تضعیف خبر خواب امام علیه السلام در کنار مرقد مطهر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله برآمده، و مثل اینکه هر نقلی را که متضمن خوابی باشد ضعیف می‌داند، و با خواب بیگانگی دارد، و اگر در پاورقی توضیح مختصر را نداده بود گمان می‌رفت خواب انبیا و اولیا را هم غیرمعتبر می‌داند، و مضحک این است که تفضل فرموده و در تعیین تکالیف امام علیه السلام وارد نشده و الا اجتهادی می‌کرد، و به زور و اصرار می‌گفت امام علیه السلام هم باید تابع اجتهاد من باشد و مثلاً به خواب خود ترتیب اثر ندهد.

آن کسی که این خواب مورد بحث را نقل می‌کند می‌گوید امام علیه السلام آن را حجت دانست و از آن لزوم ادای تکلیف شرعی خود را فهمید و خواب انبیا و اوصیا مانعی ندارد متضمن امر و فرمان باشد و خودشان تعبیرش را بهتر از هرکس می‌دانند چنانچه در مورد ابراهیم است که فرمود:

﴿فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾<sup>۱</sup>

---

۱. صافات، ۱۰۲. «هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید، گفت پسر من در خواب دیدم که تو را ذبح می‌کنم، نظر تو چیست؟ گفت: پدرم هرچه دستور داری اجرا کن، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت».

### گفتار ابن اعثم!

ادله‌ای که در ردّ خواب مورد بحث اقامه کرده با پاسخ آن به شرح ذیل است:

۱. مورخانی که در طبقه ابن اعثم یا قبل از او بوده‌اند، این مطالب را ذکر نکرده‌اند و چون ابن اعثم مردی از اهل سنت است و نزد علمای اهل سنت مورد اعتماد نبوده پس نمی‌توان به نقل او اعتماد کرد.

جواب این است که مجرد تفرد شخص به ذکر خبری موجب بی‌اعتباری آن نمی‌شود و عدم ذکر بعضی از مورخین به خصوص اهل سنت، دلیل بر ضعف نیست، و ابن اعثم اگرچه برحسب ظاهر از اهل سنت بوده اما آنها او را به جرم تشیع و اینکه اخبار فضایل اهل بیت را روایت کرده، تضعیف کرده‌اند؛ و مؤلف *الکنی واللقاب* هم ضعف او را از یاقوت نقل کرده<sup>۱</sup> که حالش در دشمنی با شیعه معلوم است، و عبارتی که از *معجم الأدباء* نقل شده اگر مشعر به مدح او نباشد، دلالت بر ضعف او ندارد.<sup>۲</sup> محدثان متعصب عامه هرکس را شیعه بوده یا اخبار فضایل را نقل می‌کرده تضعیف می‌کرده‌اند؛ درحالی که هیچ علتی در او غیر از تشیع یا روایت احادیث فضایل نبوده؛ مع‌ذلک از عبارت یاقوت اعتبار کتاب‌های او تلویحاً معلوم می‌شود و ابن اعثم هرکس باشد و هرچه ضعیف و مغرض باشد از امثال ابن کثیر صاحب *تاریخ* و ابن خلدون به مراتب معتبرتر است.

۲. نویسنده *شهید جاوید* می‌گوید: ابن اعثم مطالب خیالی را با مطالب تاریخی مخلوط کرده است، ولی نویسنده در اینجا بیشتر از یک حدس شخصی اظهار نکرده است، و غیر از این مورد و دو خواب دیگر مواردی را نشان نداده است، تا

۱. محدث قمی، *الکنی واللقاب*، ج ۱، ص ۲۱۵.

۲. یاقوت در *معجم الأدباء* (ج ۱، ص ۲۰۲) می‌گوید: «كَانَ شِيعِيًّا وَهُوَ عِنْدَ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ ضَعِيفٌ»؛ او شیعی بوده و او نزد اصحاب حدیث ضعیف است. به نظر ما این عبارت مشعر به مدح و تعلیل تضعیف او به تشیع است.

ما هم در آن نظر کنیم و در عبارات *مقتل خوارزمی* هم هرچه فکر کردیم اختراع این داستان را نفهمیدیم و این همه دانشمندان و ادبا که این داستان را تا حال خوانده‌اند با کمال تخصصی که در سخن‌شناسی داشته‌اند، چنین حدسی نزده‌اند.

آنچه در دلیل ۳ و ۴ و ۵ نوشته نیز مردود است؛ زیرا نویسنده به قول خودش نه صفحه از *مقتل خوارزمی* را که متضمن مطالب و خبرهای متعدده می‌باشد و یقیناً از مصادر مختلفه اخذ شده یک خبر فرض کرده و در رد این قسمت یعنی موضوع خواب امام علیه السلام تعارضی را که بین این اخبار است که اتفاقاً با موضوع خواب معارضه‌ای ندارد، به علت اینکه همه را یک خبر فرض کرده، دلیل رد قرار داده است؛ چون خبر گزارش شام و وصول جواب و توقف حضرت را در این مدت در مدینه بر خلاف نقل‌های دیگر دیده و آن را جزء خبر خواب فرض کرده، خبر خواب را هم رد کرده است؛ درحالی که فقط باید همان خبر را اگر قابل جمع نیست رد کند.

و عمده دلیل او بر رد این حکایت خواب همین است که حضرت بعد از جریان احضار چیزی در مدینه نماند، به اختلاف یک شب یا دو شب ماندند، درحالی که برطبق چیزی که ایشان آن را ضمیمه خبر خواب کرده، باید در حدود پانزده روز و بیشتر در مدینه بعد از جریان احضار توقف فرموده باشند.

و پاسخش این است که اشتباه فرموده‌اید. این خبر با خبر خواب دو خبر است و به هم ارتباط ندارند. شما آنها را یک خبر تصور کرده‌اید و بر اساس آن تصور باطل دلیل بر رد خبر خواب تراشیده‌اید.

ما به ترجمه کتاب ابن‌اعثم (چون متن عربی آن در دست نیست) به دقت مراجعه کردیم. تاریخ‌نگار چنان‌که رسم بسیاری از مورخان است، مطالب را طبق نظر خود به هم ربط داده و تلفیق کرده است، و خبر خواب هم در ردیف مطالب دیگر نقل شده؛ ولی به‌طور یقین این خبر مربوط به داستان نامه به شام نیست، و

بخش اول: خواب امام علیه السلام ..... ۱۶۵

تاریخ خواب که بعد از این نامه یا قبل بوده، از آن استفاده نمی‌شود، و صحت خبر خواب هیچ وابستگی به صحت داستان نامه به شام ندارد؛ چون روایتش جدا است که چون در مقام نقل پشت آن خبر نوشته شده، ایشان به سهو و یا به عمد هر دو را بلکه چند صفحه مطلب را یک خبر قرار داده است و من در تعجبم با اینکه عدم ارتباط روایت خواب با مطالب قبل واضح است، چرا نویسنده این‌طور مغلطه کاری کرده است!

و دلیل واضح بر اینکه خبر خواب ربطی به نقل ارسال نامه و گزارش به شام ندارد و مجموعاً یک خبر شمرده نمی‌شوند این است که خود ابن‌اعثم هم آن را جداگانه و تحت عنوان مستقل ذکر کرده است.

مراجعه فرمایید به صفحه ۳۴۵ ترجمه تاریخ ابن‌اعثم، سطر آخر، چنین می‌نگارد: ذکر شکایت امیرالمؤمنین حسین بن علی بر سر تربت سرور عالمیان محمد مصطفی - علیه التحیه والسلام - سپس خبر خواب را ذکر کرده است.

خوب آقای عزیز! این خبر را با اخبار سابقه چگونه یک خبر قرار می‌دهید و چرا با رد آنها این خبر را رد می‌کنید؟ این است آیین بررسی و تحقیق علمی و تاریخی؟!

این خبر با اخبار دیگر هیچ معارضه‌ای ندارد، مگر اینکه توقف حضرت را تا سه شب شمرده است که این مقدار اختلاف جزئی سبب ضعف اصل خبر نمی‌شود؛ به خصوص که بین روایات دیگر نیز مختصر تعارضی هست؛ چون در بعضی نقل‌ها خروج حضرت را از مدینه در همان شب و در بعضی دیگر دو شب بعد و در بعضی نوشته شده که با ابن‌زبیر در مسجد بودند و در بعضی دیگر ذکری از مسجد نیست. این‌گونه اختلافات در مطالب و نقل‌های تاریخی زیاد اتفاق افتاده که ممکن است ناشی از اجتهاد مورخ یا عدم اهتمام به حفظ دقیق

۱۶۶ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

جزئیات وقایع یا اشتباه بعضی ناقلین باشد. مهم نیست، و نقل اصل و متن حوادث را از اعتبار ساقط نمی‌کند.

به‌هرحال این نقل از بسیاری از نقل‌هایی که نویسنده در مطالب کتابش به آنها استناد جسته، از حیث اعتبار کمتر نیست و دلیل دیگر بر اعتبار خبر خواب امام علیه السلام و اینکه خبر خواب غیر خبر ارسال نامه به شام است، این است که دیگران هم این خواب را مستقلاً روایت کرده‌اند.

به‌هرحال از آنچه ذکر شد اطمینان حاصل می‌شود که نسبت جعل این خبر به ابن‌اعثم و خیال‌بافی او یک نسبت غیرمنطقی و واهی است و دلیلی ندارد که یک نفر مثل ابن‌اعثم این خواب را جعل کند و در کتاب خود بنویسد.

#### تاریخ ابن‌اعثم و کتاب‌های دیگر!

۴۰. از صفحه ۱۰۰ راجع به کتاب‌های دیگر که خواب امام علیه السلام را نقل کرده‌اند سخن گفته و رد کرده است.

از جمله *امالی صدوق* علیه السلام را می‌نویسد که از محمد بن عمر بغدادی حافظ معروف از حسن بن عثمان بن زیاد تستری روایت کرده<sup>۱</sup> و می‌گوید این حسن بن عثمان به نقل *الغدیر* کذاب است.<sup>۲</sup>

ما می‌گوییم در این نقل اگرچه اشتباهاتی دیده می‌شود، اما این اشتباهات به‌خصوص در اعلام در تواریخ زیاد واقع شده و لطمه‌ای به متون وقایع نمی‌زند و در مورد حسن بن عثمان که به نقل *الغدیر* او را راوی کذاب شمرده است، پوشیده نماند که مستند *الغدیر* کتب عامه است و بعید نیست که این مرد هم به واسطه روایت اخبار فضایل مورد طعن واقع شده باشد و بر فرض هم که ضعیف

۱. صدوق، الامالی، ص ۲۱۵-۲۱۷.

۲. امینی، الغدیر، ج ۵، ص ۳۳۵.

بخش اول: خواب امام علیه السلام ..... ۱۶۷

یا مجهول باشد، نقل مثل صدوق به واسطه محمد بن عمر بغدادی حافظ و اعتماد صدوق بر آن سبب جبر ضعف می شود و بهر حال این نقل اگرچه مضطرب است، ولی نقل خواب امام علیه السلام را که ابن اعثم روایت کرده و به خبر گزارش ولید به یزید و وصول نامه ارتباط ندارد تا حدی تأیید می کند؛ چنان که نقل *روضه الصفا* و کاشفی و محمد بن ابی طالب حسینی و *معادن الحکمة* و *مقام* و غیره نیز دلیل اعتماد آنها به خبر خواب است.

#### ابن اعثم کیست؟

۴۱. در صفحه ۱۰۵ آنچه راجع به ابن اعثم نوشته است که از اهل سنت بوده است. می پرسیم او سنی تر بوده و در کتابش دروغ و افترا بیشتر است یا ابن کثیر صاحب *البدایة والنهایة*؟ یا ابن خلدون؟ او بیشتر مذاهب اهل سنت را ترویج کرده یا ابن اثیر صاحب *کامل*، و طبری صاحب *تاریخ* و *تفسیر*، و دینوری، و ابن قتیبه، و یاقوت حموی و ذهبی و رشیدرضا از سنّانی که شما کتاب های آنها را مدرک قرار داده اید؟

کسانی که مستقیماً به شیعه حمله کرده و منکر فضایل اهل بیت علیهم السلام و حتی از یزید با وقاحت هر چه تمام تر دفاع کرده اند، کتابشان و نقلشان را مدرک و معتبر می دانید، اما تاریخ نگاران منصف اهل سنت و دوستدار اهل بیت، مانند صاحب *روضه الصفا* و ابن اعثم و هر کس گفته باشد امام علیه السلام برای جهاد فی سبیل الله و ادراک فضیلت شهادت قیام کرد، قول و نقلش معتبر نیست.

اما جمله «والخلفاء الراشدون» که نقلش را شما از یک نفر اهل سنت دلیل بر عدم اعتبار کتابش گرفته و اماره بر این قرار داده اید که برای ترویج افکار اهل سنت از دروغ و تهمت خودداری نکرده است و مثل اینکه در مدارک کتاب خود از این جانبداری ها از دیگران ندیده اید.

اولاً: در مذاکرات محمد حنفیه با امام علیه السلام در ترجمه ابن اعثم این جمله «والخلفاء الراشدون» ترجمه نشده است، و در مقتل خوارزمی چگونه اضافه شده است؟ خدا عالم است، ما نمی توانیم مثل شما فوراً اضافه کردن آن را به خوارزمی نسبت بدهیم، ولی در کلام امام علیه السلام در مقام وصیت در ترجمه ابن اعثم این جمله موجود است.

ثانیاً: بر فرض اینکه این جمله کلام امام علیه السلام باشد، آیا مانعی دارد که مراد از خلفای راشدین در مثل این عبارت که نام علی مرتضی علیه السلام ذکر شده است «أَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي مُحَمَّدٍ وَأَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَسِيرَةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ»؛<sup>۱</sup> ائمه اثنی عشر خلفای راشدین مهدیین علیهم السلام باشد. همه کس می داند که حسین علیه السلام کلمه ای را که پدرش در داستان شورا و تعیین خلیفه پس از قتل عمر با اینکه می دانست دستاویز دشمن برای غصب خلافت و سپردن آن به عثمان می شود از گفتنش جداً خودداری کرد، نمی گوید.

و این مقدار از مذهب اهل بیت علیهم السلام در آن زمان مسلم بود که سیره خلفای ثلاثه را حجت نمی دانستند؛ به علاوه تبعیت از سیره علی علیه السلام با تبعیت از سیره آنها محال است، پس بر فرض صدور، این کلام ظاهر است در همین معنایی که گفتیم؛ به هر حال این کلام وضع و جعل باشد یا نباشد این قدرها مهم نیست و کتاب ابن اعثم را به خصوص در نقل موضوعی که ترویج مذهب اهل سنت را نمی کند و دلیل بر فضل اهل بیت است، از اعتبار نمی اندازد.

و اما سخنی را که از امام علیه السلام خطاب به ابن عمر نقل کرده است معلوم نیست که خودش آن را وضع کرده باشد. به همین کتاب سیر اعلام النبلاء ذهبی که از مدارک مورد اعتماد نویسنده است مراجعه کنید ببینید چه کرده و رسوایی را در

---

۱. خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۲۷۳.



بخش اول: خواب امام علیه السلام ..... ۱۶۹

دفاع از جنایتکاران و دشمنان اهل بیت به کجا رسانده است و حتی ترجمه همین عبدالله عمر را ببینید چگونه از این فرد نالایق و دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام توصیف و تمجیدهای دروغ می کند و او را امام علیه السلام و قدوه و شیخ الاسلام می خواند.<sup>۱</sup> چطور شد که *سیر اعلام النبلاء* مدرک است، اما *تاریخ ابن اعثم* مدرک نیست؟

۴۲. از جمله اعلام و بزرگانی که خواب امام علیه السلام را روایت کرده اند، ابن شهر آشوب - علیه الرحمة - است. برحسب روایت ایشان، امام علیه السلام به هنگام نماز روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید که او را از آنچه بر او وارد می شود خبر می دهد. امام علیه السلام عرض کرد مرا حاجتی به بازگشت به دنیا نیست؛ مرا به سوی خود گیر. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَأَبْدَنَّ مِنَ الرَّجُوعِ حَتَّى تَذُوقَ الشَّهَادَةَ»؛<sup>۲</sup> چاره ای از بازگشت نیست تا شهادت

را بچشی.

مصادر کتاب *مناقب ابن شهر آشوب* چنان که از ابتدای کتابش معلوم است، صدها کتاب تاریخ و حدیث و تفسیر و فضایل شیعه و اهل سنت است؛ مع ذلک چون یکی از طرق خود را منتهی به ابن اعثم معرفی کرده و نویسنده *شهید جاوید* به طور جزم می گوید: ابن شهر آشوب خواب ابن اعثم را به طور سربسته نقل کرده است!

ما می گوئیم اگر ابن شهر آشوب خواب را از کتاب ابن اعثم گرفته، چرا این طور ملخص و مختصر می ساخت با اینکه مطالب آن دلالت بر فضیلت امام علیه السلام دارد؟ روایت ابن اعثم این است که شبی از شبها امام حسین علیه السلام از سرای خویش بیرون آمده و به سوی روضه مطهر حضرت محمد مصطفی رفت،<sup>۳</sup> الخ؛ و

۱. ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۳، ص ۲۰۳-۲۳۹.

۲. ابن شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، ج ۴، ص ۸۸.

۳. ابن اعثم کوفی، *الفتوح*، ج ۵، ص ۱۸-۱۹.

۱۷۰ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

روایت ابن شهر آشوب این است که روزی نماز می خواند،<sup>۱</sup> الخ. نمی توان گفت که مثل ابن شهر آشوب خواب را از ابن اعثم گرفته باشد و این گونه تصرف بی وجه در آن کرده باشد و اگرچه این دو عبارت قابل جمع است، ولی در مقام نقل از کتابی این گونه تصرف و تغییر جایز نیست؛ پس یقیناً ابن شهر آشوب این روایت را از اصل و مأخذ معتبر دیگری گرفته است و بفرض که مأخذ او و مأخذ ابن اعثم یکی باشد، دلیل بر این است که روایت خواب امام علیه السلام بر خلاف آنچه نویسندگان تصور کرده، خبر مستقل و جداگانه ای است، و چنان که ترجمه تاریخ ابن اعثم داد می زند ارتباط با خبر گزارش به یزید و وصول نامه او ندارد، و نقطه اساسی اشتباه نویسندگان همین جاست که به ترجمه ابن اعثم مراجعه نکرده و در نقل خوارزمی هم دقت ننموده؛ لذا مطالب و نقل های متعدده را نقل واحد شمرده است.

۴۳. در صفحه ۱۰۷ نوشته است به فرض محال که خواب دیدن امام علیه السلام کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله آن طور که ابن اعثم گفته صحیح باشد، از آن استفاده دستور نمی شود، الخ.

می گوئیم چگونه امر و دستور استفاده نمی شود؟ شما خواب را در ترجمه ابن اعثم<sup>۲</sup> یک بار دیگر با اندکی دقت بخوانید ببینید دستور استفاده می شود یا نه؟

#### قابل توجه

۴۴. خوابی که ابن اعثم و دیگران روایت کرده اند، هرگز زیربنای فکری تلقی نشده و مفاهیم عالی های که از شهادت امام علیه السلام استفاده شده و هدف هایی که در این قیام مقدس بر حسب عقیده و درک صحیح و مستند و مستدل شیعه منظور بوده،

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۸۸.

۲. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۱۹.

بخش اول: خواب امام علیه السلام ..... ۱۷۱

مأخوذ از روایات کثیره صحیحه و شواهد تاریخی استوار است که این خواب صحیح باشد یا نباشد، تفاوتی در استحکام رأی عمومی شیعه نمی‌کند. ما فقط از نظر علمی و فنی تا این مقدار در پیرامون آن بررسی کردیم، وگرنه در اثبات اصول مطالبی که در مقدمه گفته‌ایم و بطلان طرح نویسنده شهید جاوید نیازی به این اخبار نداریم.

### قابل توجه بیشتر

این است که با اینکه در این فصل این همه در بی‌اعتباری تاریخ ابن‌اعثم اصرار کرده است، در موارد متعدده به واسطه مقتل خوارزمی به تاریخ ابن‌اعثم اعتماد کرده است. حتی به فصل نهم آن، که متضمن نقل خواب امام علیه السلام است و به همین قسمت آن (از صفحه ۱۸۰ تا ۱۸۹) که در اینجا رد کرده است (در صفحه ۳۴۳) اعتماد و استدلال کرده است.

## ۱۵. خواب دیگر

### یک تذکر!

۴۵. چنان‌که در مقدمه گفتیم، شیخ مفید و ابن‌اثیر جزری و طبری روایت کرده‌اند وقتی عبدالله بن جعفر و یحیی بن سعید، برادر استاندار مکه، از امام علیه السلام با اصرار درخواست می‌کردند که از رفتن به عراق صرف‌نظر فرماید و از خطراتی که این سفر برای امام علیه السلام داشت بیمناک بودند، امام علیه السلام در جواب فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیده‌ام و در آن خواب به کاری مأمور شده‌ام که انجام می‌دهم، خواه به زیان من باشد یا به سود من.

گفتند: این خواب چگونه بوده است؟ فرمود: برای کسی نگفته‌ام و برای کسی نخواهم گفت تا پروردگارم را ملاقات کنم.<sup>۱</sup>

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۹۱-۲۹۲؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۶۹؛ ابن‌اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۴۰.

۱۷۲..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

نویسنده شهید جاوید در صفحه ۱۰۷ زیر عنوان «تذکر» این خواب را مختصراً از طبری نقل نموده است و می گوید: این خواب غیر از خوابی است که ابن اعثم روایت کرده است، ولی درباره این خواب توضیحی نداده است؛ لذا ما هم می گوئیم البته این خواب غیر از آن خواب است، ولی انصاف بدهید آیا از این خواب استفاده نمی شود که امام علیه السلام یک مأموریت و برنامه سرّی داشته است؟

آیا پس از حوادثی که جلو آمد و امام علیه السلام شهید شد و اهل بیت اسیر شدند، فهمیده نمی شود که این مأموریت ارتباط با این حوادث داشته است؟  
آیا می توانید احتمال بدهید خواب این بوده است که باید برای تأسیس حکومت اسلامی قیام کنی و نیروی نظامی کوفه را برای کوبیدن یزید بسیج کنی و یزید و ابن زیاد را خلع سلاح نمایی؟ پس اگر امر این بود، چرا امام علیه السلام انجام نداد؟

آیا اگر از این مطالب بود گفتنش محرمانه به عبدالله جعفر اشکالی داشت؟ با اینکه علی الظاهر به قول شما امام علیه السلام به سوی کوفه می رفت.

آیا از جمله «لِي أَوْ عَلِيٍّ»<sup>۱</sup> نمی فهمیم که امام علیه السلام می خواسته به آنها که امام علیه السلام را در مخاطره می دیدند و شهادتش را پیش بینی می کردند، جواب بدهد که این مأموریت است و باید انجام شود؟

آیا از این جمله نمی فهمید که برنامه تأسیس حکومت اسلامی در بین نبوده است؟ و از جمله «حَتَّى أَلْقَى رَبِّي»<sup>۲</sup> فهمیده نمی شود که پایان این برنامه ملاقات با خدا بوده است؟

---

۱. «به سود من باشد یا به ضرر من».

۲. «تا با پروردگارم ملاقات کنم».

## بخش اول: خواب دیگر ..... ۱۷۳

آیا غیر از این است که بیان تفصیلات این خواب و برنامه‌ای که دارد، چون سراسرش مصیبت و غم و اندوه و گرفتاری و داغ جوانان و رسالت اهل و عیال و تشنگی و مصائب دیگر است، مصلحت نبود و آن خاندان عزیز و بانوان محترمه و اطفال کوچک را پیش از وقت نگران و ناراحت می‌ساخت؟

ما که به حدس قوی و با اطمینان می‌گوییم این امر که به آن مأمور شده بود، برنامه‌ای بود که اجرا کرد، امر شهادت، امر اسارت، امر این‌همه مصائب بود، و به‌طور یقین هرچه بوده است طبق این خواب (صرف‌نظر از ادله دیگر)، امام علیه السلام از پایان این سفر آگاه بوده، و چیزی که هدف نبوده و مأمور به آن نشده بود، تأسیس حکومت اسلامی بوده است؛ وگرنه چرا امام علیه السلام در بین راه این‌همه از یحیی بن زکریا یاد می‌کرد؟ چرا می‌فرمود: امر بر من پنهان نیست؟

### قابل توجه نویسنده شهید جاوید

در صفحه ۱۰۷، سطر ۶، جسارت را به مقام علمای پرهیزکاری که این خواب امام علیه السلام را روایت کرده‌اند، از حد گذرانیده‌اید. بهتر است خودتان با دقت این دو سطر را بخوانید و متوجه باشید که عفت قلم را آن هم نسبت به بزرگانی امثال سید بن طاووس و ابن شهر آشوب و محدث قمی و محمد بن ابی طالب حسینی و مؤلف *معادن الحکمة* حفظ کنید.

### ۱۶. داستان فرشته‌ها

۴۶. در صفحه ۱۰۸ داستان فرشته‌ها را از کتاب *دلائل الامامة* نقل کرده<sup>۱</sup> و می‌گوید: ممکن است کسی با دیدن آن نقل گمان کند امام حسین علیه السلام از مکه به قصد کشته شدن حرکت فرمود و سپس آن را تضعیف می‌نماید.

۱. طبری امامی، دلائل الامامة، ص ۱۸۸-۱۹۰.

ما می‌گوییم نویسنده شهید جاوید مثل کسانی که تتبع شواذ می‌نمایند و در جست‌وجوی نقاط ضعف باشند کوشش کرده است یک نقلی را که امکان طعنی در آن باشد بیابد و با رد آن نقل و مغلطه‌کاری وانمود کند دلیل دیگری بر آگاهی امام علیه السلام از شهادتش در این نهضت نیست، و امام علیه السلام را - العیاذ بالله - از جریانی که جلو آمد و از پیش‌بینی اوضاع عاجز و جاهل معرفی کند، و متوجه نشده است که اگر افراد بی‌اطلاع فریب این مغلطه را بخورند، کسانی که اندک اطلاع از تاریخ و حدیث دارند، می‌دانند در موضوعی که روایات بسیار در کتب شیعه و سنی آن را ثابت می‌سازد و امام علیه السلام شخصاً مکرر از جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله و از پدرش علی علیه السلام شنیده بود که او را می‌کشند و در کربلا شهید می‌سازند، و مظلوم خواهد شد، و می‌دانست که اگر تأسیس حکومت اسلامی به دست او امکان‌پذیر بود، لااقل یک بار پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن خبر می‌داد، تضعیف خبر *دلائل الامامة* یا چند خبر دیگر جایی را خراب نمی‌کند.

در همین موضوع داستان فرشته‌ها، فرضاً این حدیث به واسطه ذیلش تضعیف شد، چه جواب می‌دهید از روایت دیگر که شیخ مفید به سند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است؟ که چون حضرت از مدینه طیبه بیرون رفت، فوج‌های بسیار از ملائکه بر آن حضرت سلام کردند و گفتند خدا جدت را به ما در موطن بسیار یاری کرد و اکنون ما را به یاری تو فرستاده است. امام علیه السلام فرمود: وعده‌گاه موضعی است که مدفن من و محل شهادت من است و آن کربلا است وقتی آنجا وارد شدم نزد من بیایید، الخ.<sup>۱</sup>

۱. ابن طاووس، اللهوف، ص ۴۱ (به نقل از کتاب *مولد النبوی و مولد الاوصیاء* شیخ مفید)؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰؛ محدث قمی، نفس المهموم، ص ۷۰؛ همو، منتهی الآمال، ص ۷۰۵. راجع به این حدیث در فصل قصه فرشته‌ها و جن‌ها جداگانه بررسی می‌نماییم.

## ۱۷. حدیث ام سلمه

۴۷. باید دانست که اخبار کثیره‌ای ام سلمه از پیغمبر اکرم ﷺ راجع به شهادت سیدالشهدا ﷺ و مکان شهادت آن حضرت روایت کرده است که محدثان و مورخان اهل سنت و شیعه بالاتفاق این احادیث را تخریح کرده، و وقتی کتب حدیث و تاریخ را بررسی می‌کنیم، شکی در صحت این روایات و حیات ام سلمه تا پس از شهادت امام ﷺ طبق همین احادیث باقی نمی‌ماند.

تعدادی از این روایات را علامه امینی رحمته الله در کتاب *سیرتنا و سنتنا* تخریح کرده است.<sup>۱</sup> هم‌اکنون کتاب‌های زیادی از اهل سنت در مکتبه مختصر حقیر موجود است که همه این احادیث را روایت کرده‌اند.

پس ام سلمه می‌دانسته که امام ﷺ در عراق شهید می‌شود. امام ﷺ هم علاوه بر علم امامت نمی‌شود که از این همه روایاتی که زن و مرد از پیغمبر ﷺ روایت کرده‌اند و خودش هم از آن حضرت شنیده بود، بی‌اطلاع باشد. اوضاع و احوال هم توجه خطر را به جان امام ﷺ نشان می‌داد.

طبع این جریان اقتضا می‌کند حال که امام ﷺ عازم عراق شده، ام سلمه با آن علاقه و ارادتی که به حضرت دارد که او را از فرزند خودش عزیزتر می‌داشت، برایش پیغام فرستاده باشد و بر اساس احادیثی که از پیغمبر ﷺ شنیده، تقاضا کند که از سفر عراق صرف‌نظر نماید.

مسعودی هم در *اثبات الوصیه* همین را نقل کرده است<sup>۲</sup> که از آن استفاده می‌شود و امام ﷺ هم مثل جدش پیغمبر ﷺ از شهادت خود و از مکان آن اطلاع داشت و می‌دانست به کجا می‌رود؛ ولی چون متضمن علم امام ﷺ به شهادت و

۱. امینی، سیرتنا و سنتنا، ص ۶۳-۷۸، ۸۹-۱۱۲.

۲. مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۱۶۵-۱۶۶.

پایان این سفر بوده، این همه مورد اشکال شما شده است؛ و اگر دلالت می‌کرد بر اینکه امام علیه السلام آینده را پیش‌بینی نمی‌کرد و ام‌سلمه هم خبر نداشت، و به امام علیه السلام توصیه کرده بود که برای تأسیس حکومت به عراق برود، در نظر شما بی‌اشکال می‌شد، کتاب *اثبات الوصیة* معتبر می‌گردید و سند نداشتن دلیل بر ضعف نمی‌شد، و گفته‌های آنان که وفات ام‌سلمه را قبل از شهادت امام علیه السلام معین کرده‌اند، همه مردود می‌شد، چون آنچه فهمیده می‌شود ملاک صحت و سقم احادیث و تواریخ در این مورد، این است که با این طرح علیل شما موافق یا مخالف باشد. نه آقای عزیز! این‌طور بررسی و تحقیق صحیح نیست. بررسی و تحقیق را بدنام نکنید.

اما کلام در صحت این حدیث به‌طور مختصر این است که ما مکرر گفته‌ایم که یکی از طرق اعتماد بر حدیث وجود اشباه و نظایر آن در روایات صحیحه و اعتضاد سند و متن آن به اسناد و متون دیگر است. این متن اگرچه بدون سند روایت شده، ولی با توجه به روایاتی که از ام‌سلمه نقل شده و دلالت بر حیات او تا پس از شهادت امام علیه السلام دارد، مورد اطمینان است و فرضاً این کتاب *اثبات الوصیة* از مسعودی نباشد، از هرکس باشد معلوم است که مؤلف آن یک نفر از اهل تتبع و اطلاع و محیط به اخبار و احادیث بوده است<sup>۱</sup> و مجرد اینکه مواردی در کتاب پیدا شود که با اخبار دیگر موافق نباشد یا عدم حجیت آن معلوم باشد، دلیل بی‌اعتباری تمام مطالب کتاب نیست و چنان‌که قبلاً هم تذکر دادیم، کمتر کتابی است که از این نقیصه خالی باشد. وانگهی عدم ذکر سند در مطالب تاریخی مضر به اعتبار و اعتماد بر نقل آن نیست؛ علاوه بر این، مدرک منحصر به

---

۱. تاریخ پایان تألیف *اثبات الوصیة* چنان‌که از صفحه ۲۷۳ استفاده می‌شود، سال ۳۳۲ هجری قمری است.



بخش اول: حدیث ام سلمه ..... ۱۷۷

**اثبات الوصیة نیست و علامه مجلسی - علیه الرحمة - در بحار<sup>۱</sup> و قطب راوندی در خرائج<sup>۲</sup> نیز آن را روایت کرده‌اند، و از متن نقل این دو بزرگوار آشکار است که از اثبات الوصیة آن را نگرفته‌اند.** رد این حدیث با اعتضادش به شواهد و قرائن دیگر جایز نیست، و نویسنده هم چون نسبت به این دو کتاب نمی‌توانسته چیزی بگوید و در انتساب آنها به علامه مجلسی و قطب راوندی - علیهما الرحمة - تردید کند، به‌طور اجمال و به نحوی که خواننده در اشتباه بیفتد، به آن دو کتاب اشاره کرده و گذشته است.

واقعاً این روش تحقیق عمیق عجیب و بی‌سابقه است. چرا روایت بحار و خرائج را رها کرده‌اید و این روایت اثبات الوصیة را مطرح ساخته‌اید؟

#### معنای حدیث

راجع به معنای حدیث در صفحه ۱۱۵ می‌گوید: اگر بگوییم مضمون حدیث این است که امام علیه السلام از همان مکه به قصد قربانگاه خود در کربلا حرکت کرده است، با گفتار و کردار امام علیه السلام مخالف می‌شود؛ زیرا مسلم است امام علیه السلام از مکه به قصد کوفه حرکت کرد، نه به قصد کربلا.

**جواب می‌گوییم:** اگر کسی بگوید امام علیه السلام به قصد کوفه و برای تأسیس حکومت حرکت کرد، با کردار و گفتار آن حضرت، و با خبرهایی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام از شهادت امام علیه السلام در کربلا داده بودند و با اوضاع و احوال و مزاج سیاسی و اجتماعی آن عصر مخالف است.

تعجب است! شما که خواب امام علیه السلام را برحسب نقل طبری و دیگران قبول دارید که فرمود: به کاری مأمور شده‌ام که انجام خواهم داد و آن خواب را به

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۱.

۲. قطب راوندی، الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۲۵۳-۲۵۴.

۱۷۸..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

کسی نگفته و نخواهم گفت؛ با اینکه برنامه‌ای که امام علیه السلام اجرا کرد تقریباً پرده از روی آن خواب برداشت و معلوم شد که مأموریت امام علیه السلام فوق‌العاده بوده است، مع‌ذلک می‌گویید مسلم است که امام علیه السلام از مکه به قصد کوفه حرکت کرد! اگر امام علیه السلام مأموریتش رفتن به کوفه بود با اینکه به قول شما علی‌الظاهر هم به سوی کوفه می‌رفت، چرا به عبدالله بن جعفر نفرمود مأمورم به کوفه بروم؟ اینکه یک امر سرّی و محرمانه نبود.

#### پاسخ به پرسش‌ها

در صفحه ۱۱۶ برای اینکه ثابت کند امام علیه السلام به قصد کوفه می‌رفت نه کربلا و ضمناً جهل امام علیه السلام را - العیاذ بالله - نسبت به جریان‌هایی که جلو می‌آمد در اذهان وارد سازد، نه پرسش به این شرح مطرح کرده است.

۱. اگر امام علیه السلام قصد داشت از مکه به کربلا برود، چرا مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد؟

جواب: مگر نمی‌شود امام علیه السلام خود قصد کربلا داشته باشد و مسلم را به کوفه اعزام فرماید. این اعزام متضمن مصالح مهمی بود که نظر به آن مصالح لازم بود و در اوایل بخش سوم همین کتاب حاضر تحت عنوان «مصالح اعزام مسلم علیه السلام» مصلحت‌های اعزام او را مطالعه فرمایید.

۲. چرا به اتکای نامه مسلم حرکت کرد؟ چون مسلم آمادگی کوفه را گزارش داده بود، نه کربلا را.

جواب: به اعتراف شما در (صفحه ۱۳۳) برای این از مکه حرکت فرمود که به دست عمال یزید گرفتار نشود، و برحسب روایات برای این حرکت کرد که خونس در مکه ریخته نشود و احترام حرم هتک نگردد.

و اگر به اتکای نامه مسلم حرکت کرد، پس چرا برحسب اقرار خودتان در

صفحه ۲۶۱ پس از وصول نامه مسلم با اینکه از امام رضی الله عنه تقاضا کرده بود در حرکت تعجیل فرمایند، چهارده روز در مکه توقف فرمود؟ و چرا پس از آنکه آخرین گزارش مسلم متضمن خبر عهدشکنی مردم کوفه و تقاضای مراجعت به مکه رسید، مراجعت نفرمود؟

۳. چرا به عبدالله زبیر فرمود: من قصد رفتن به کوفه دارم؟

۴. چرا ابن عباس به امام رضی الله عنه گفت به کوفه نرو؟

۵. و چرا عبدالله بن مطیع به آن حضرت گفت به کوفه نرو؟

**جواب:** آنچه در الفاظ مثل ابن عباس و ابن مطیع سخن از منع از رفتن به کوفه گفته شده برای این است که رفتن امام رضی الله عنه را به کوفه و عراق خطرناک می دانستند، و از طرفی هم می دیدند امام رضی الله عنه متوجه استان کوفه است، و غرضشان منع امام رضی الله عنه از رفتن به شهر کوفه نبود، بلکه غرضشان بازداشتن امام رضی الله عنه از حرکت به سوی عراق بود. همین عبدالله بن مطیع وقتی حضرت از مدینه عازم مکه بود (و به قول شما تصمیم رفتن به عراق را نداشت)، به حضرت عرض کرد: «فَإِيَّاكَ أَنْ تَقْرُبَ الْكُوفَةَ»<sup>۱</sup> جمعی هم که حضرت را از رفتن به کوفه منع می کردند، برای همان اخبار بود که از شهادت او در کربلا شنیده بودند.

به هر حال غرض اشخاصی که امام رضی الله عنه را از رفتن به کوفه منع می کردند شهر کوفه نبود، غرضشان استان عراق بود؛ لذا مانند دو لفظ مترادف گاهی عراق و گاهی کوفه می گفتند.

ابن عباس به ابن زبیر گفت: هَذَا حُسَيْنٌ يُخْرَجُ إِلَى الْعِرَاقِ.<sup>۲</sup>

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۶۱. «مبادا به کوفه نزدیک شوی». شاهد اینکه لفظ کوفه و عراق به طور مترادف استعمال می شده این است که در همین عرایض ابن مطیع، *البدایة والنهایة* می نویسد: «فَأَمْتَعْنَا بِنَفْسِكَ وَلَا تَسِرْ إِلَى الْعِرَاقِ؛ ما را از وجود خودت بهره مند کن و به سوی عراق نرو». ابن کثیر، *البدایة والنهایة*، ج ۸، ص ۱۸۵.

۲. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۸۸. این حسین است که به سوی عراق می رود.

و به امام علیه السلام عرض کرد: قَدْ أَرْجَفَ النَّاسَ أَنَّكَ سَائِرٌ إِلَى الْعِرَاقِ.<sup>۱</sup>

و نیز عرض کرد: إِنَّ أَهْلَ الْعِرَاقِ قَوْمٌ عَدِرٌ.<sup>۲</sup>

عبدالرحمن مخزومی به حضرت عرض کرد: إِنَّكَ تُرِيدُ الْمَسِيرَ إِلَى الْعِرَاقِ.<sup>۳</sup>

امام علیه السلام فرمود: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَمْضِيَ مَعَنَا إِلَى الْعِرَاقِ».<sup>۴</sup>

فرمایش امام علیه السلام به ابن زبیر: «لَقَدْ حَدَّثْتُ نَفْسِي بِإِتْيَانِ الْكُوفَةِ»<sup>۵</sup>، نیز به همین معنی است؛ چنان که در ذیل همین خبر است که امام علیه السلام فرمود: «إِنَّ هَذَا لَيْسَ شَيْءٌ يُؤْتَاهُ مِنَ الدُّنْيَا أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ أَخْرَجَ مِنَ الْحِجَازِ إِلَى الْعِرَاقِ».<sup>۶</sup>

درحقیقت مردم کوفه، یعنی سران عراق دعوت کرده بودند که حضرت به عراق تشریف فرما شود؛ چون کوفه مرکز عراق بود، در سخنان به آنجا اشاره می شد.

علاوه بر این رفتن و اتیان به مکانی ملازم ورود به آن مکان نیست.

اگر کسی شخصی را دعوت کند، و آن شخص می داند او مرد ضیافت و میهمان پذیر نیست، وقتی برود در منزلش را می بندد و به میهمان اهانت می کند؛ مع ذلک چون اصرار می نماید با علم به این موضوع برای اتمام حجت و اینکه معلوم شود به دروغ اظهار علاقه و دعوت می نماید و دعوت او را قبول کند، و بگوید فلان روز به خانه یا به شهر یا محل شما می آیم، با علم به اینکه او را راه نمی دهد و در به رویش می بندد، منافات ندارد.

۶. چرا از بین راه به مردم کوفه نامه نوشت که من همین روزها به کوفه می آیم؟

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۸۷. مردم را نگران ساخته اینکه شما به سوی عراق می روید.

۲. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۸۸. به یقین اهل عراق گروهی بی وفا هستند.

۳. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۸۷. همانا شما اراده رفتن به سوی عراق را کردی.

۴. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۹۰. «هرکس دوست داشته باشد همراه با ما به سوی عراق برود».

۵. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۸۸. «من رفتن به کوفه را به خودم بازگو کرده ام».

۶. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۸۸. «همانا این شخص چیزی در دنیا نزد او محبوب تر از این نیست که من از حجاز به سرزمین عراق بروم».

بخش اول: حدیث ام سلمه ..... ۱۸۱

**جواب:** در نامه مرقوم نفرمود: من همین روزها به کوفه می آیم، بلکه مرقوم فرمود: «فَإِنِّي قَادِمٌ عَلَيْكُمْ فِي أَيَّامِي هَذِهِ»؛<sup>۱</sup> یعنی من همین روزها بر شما وارد می شوم، و امام علیه السلام به این وعده ای که داد عمل کرد، بر آنها وارد شد؛ نهایت آنها با آن میهمان عزیز بر خلاف وعده هایی که داده بودند، رفتار کردند.

۷. چرا بعد از رسیدن خبر قتل مسلم برحسب نقل *الارشاد*، با اصحاب مشورت

فرمود به کوفه بروم یا نه؟

**جواب: اولاً:** برحسب نقل دینوری وقتی در این موقع از حضرت خواسته شد که مراجعت فرماید، چون در کوفه یار و شیعه ای ندارد، پسران عقیل بدون اینکه امام علیه السلام از آنها نظر بخواهد گفتند: «مَا لَنَا فِي الْعَيْشِ بَعْدَ أَخِينَا مُسْلِمٍ حَاجَةً، وَلَسْنَا بِرَاجِعِينَ حَتَّى نَمُوتَ».<sup>۲</sup>

و برحسب نقل طبری هم وقتی آن دو مرد اسدی خبر شهادت مسلم و هانی را به عرض رساندند، پسران عقیل (باز هم بدون آنکه از طرف امام علیه السلام موضوع در مشورت گذاشته شود) گفتند: «وَاللَّهِ لَا نَبْرُحُ حَتَّى نُدْرِكَ ثَأْرَنَا أَوْ نَذُوقَ مَا ذَاقَ أَخُونَا».<sup>۳</sup>

امام علیه السلام فرمود: خیری در زندگی پس از اینان نیست. بعضی هم گفتند تو مانند مسلم نیستی. اگر به کوفه بروی، مردم به سوی تو شتابان تر می شوند.<sup>۴</sup>  
ابن کثیر نیز قریب به این مضمون نقل کرده است.<sup>۵</sup>

شما برای اینکه می بینید اگر بخواهید این نقل ها را هم بنویسد با نقل *الارشاد*

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۹۷.

۲. ابن داوود دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۴۷. «ما پس از برادرمان مسلم نیازی به زندگی نداریم و ما بر نمی گردیم تا بمیریم».

۳. به خدا سوگند از جا تکان نمی خوریم تا خون مسلم را بگیریم و یا چیزی را که برادرمان چشید، بچشیم.

۴. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۹۹-۳۰۰.

۵. ابن کثیر، البدایة والنهاية، ج ۸، ص ۱۸۲.

صورت معارضة پیدا می کند و زمینه صحنه سازی ها و مغلطه کاری هایی را که در (صفحه ۲۷۳) به نام شورای صحرا مرتکب شده اید از میان می رود، و از جواب این اشکال که چرا امام علیه السلام در این موقع که معلوم شد تأسیس حکومت امکان پذیر نیست مراجعت نکرد، عاجز می شوید، هم در اینجا و هم در آنجا از این نقل ها صرف نظر کرده اید و تحقیق عمیق خود را به این نحو دل بخواهی دنبال می کنید و علاوه پیش دستی کرده، اشکال هم می کنید.

ثانیاً برحسب نقل **الارشاد** هم حضرت مشورت فرمود که به کوفه بروم یا نروم فقط به فرزندان عقیل توجه کرد و فرمود: «مَا تَرُونَ؟» یعنی رأی شما چیست؟ آنها هم جواب دادند به خدا سوگند بر نمی گردیم تا خون خود را بگیریم یا از آنچه او چشید، بچشیم.<sup>۱</sup>

در اینجا نه رفتن به کوفه مطرح شد و نه جای آن بود که امام علیه السلام آن را مطرح کند؛ زیرا شهر کوفه تحت حکومت مطلقه ابن زیاد بود و راه ها همه بسته، ورود و خروج تحت کنترل شدید بود؛ لذا وقتی عرض کردند شما مثل مسلم نیستید و اگر وارد کوفه شوید مردم شتابان تر به سوی شما می آیند، حضرت سکوت فرمود؛ چون می دانست وارد شدن به کوفه امکان ندارد، و مردم هم با او چگونه رفتار می کنند.

به هر حال این نظر خواستن امام علیه السلام از بنی عقیل برحسب روایت **الارشاد** ملاطفتی نسبت به آنها و اتمام حجت برای آماده کردن همراهان برای رفتن به سوی مقصد بود. اگر فرضاً بنی عقیل رأی به بازگشت می دادند ممکن بود با حل بیعت به آنها اجازه بازگشت بدهد و خود به سوی مقصد روانه شود؛ زیرا امام علیه السلام چنان که مکرر گفتیم - مأموریتی داشت که فرمود باید انجام دهم.

---

۱. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷۵.

«إِنِّي رَأَيْتُ رُؤْيَا وَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَنِي بِأَمْرٍ، وَأَنَا مَاضٍ لَهُ، وَكَلَسْتُ بِمُخْرِ بِهَا أَحَدًا حَتَّى الْآقِي عَمَلِي»<sup>۱</sup>.

وگر نه معقول نیست با اوضاعی که جلو آمده و سرنوشت سفر معلوم شده بود، اگر غرض تأسیس حکومت اسلامی بود، فقط به اتکای این گفتار بنی عقیل چنین سفری را دنبال کند و هستی خود و عزیزانش را با علم و اطمینان به عدم حصول مقصود (یعنی حکومت اسلامی) بیهوده در خطر اندازد.

پس این اقدامات امام ﷺ اتمام حجت و امتحان و آماده کردن بیشتر یاران برای فداکاری بود که در ضمن، اصحاب و همراهانش از افراد ضعیف‌الایمان و دنیاپرست و بی‌ثبات تخلص شوند.

لذا به نقل ذهبی در همین جا که به قول شما این مشورت را انجام داد، به اصحابش فرمود: می‌بینید آنچه را به ما می‌رسد و نمی‌بینم این قوم را، مگر آنکه ما را وامی‌گذارند؛ پس هرکس دوست می‌دارد بازگردد، برگردد.<sup>۲</sup>

۸. چرا بعد از دگرگونی اوضاع کوفه، آن حضرت در حضور حرّ بن یزید و

اصحابش فرمود: من برمی‌گردم؟

۹. چرا بعد از آنکه از جلب موافقت حرّ مایوس شد، کاروان خود را به طرف

حجاز به حرکت درآورد تا بازگردد؟

**جواب:** پیشنهاد بازگشت، و حرکت دادن کاروان به سوی حجاز - چنان‌که

مکرّر از آن در این کتاب جواب داده‌ایم - اتمام حجت بوده، و گر نه می‌دانست او

را رها نمی‌کنند تا شهید نمایند. اگر می‌خواست برگردد، پیش از آمدن حرّ که

مانعی از بازگشت نبود، برمی‌گشت.

---

۱. ابن‌کنیر، البدایة والنهائة، ج ۸، ص ۱۷۶. «من خوابی را دیدم و دیدم رسول خدا مرا دستوری داد و من برای انجام آن دستور می‌روم و آن خواب را به کسی بازگو نمی‌کنم تا به آن علم برسم و آن را به‌جا بیاورم».

۲. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۱۱.

مکرر گفته ایم که سیره انبیا و اولیا، بلکه سنت الله بر آن قرار گرفته است: ﴿لَنَلَّا  
يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ﴾<sup>۱</sup>.  
لذا در پاسخ عمر بن سعد فرمود: «مَنْ خَادَعَنَا فِي اللَّهِ انْحَدَعْنَا لَهُ»<sup>۲</sup>.

### پرسش‌های دیگر

اینجا پرسش‌های نویسنده شهید جاوید و پاسخ‌های آنها به پایان رسید. اکنون ما هم چند پرسش در این زمینه برای روشن شدن موضوع و اینکه معلوم شود امام علیه السلام به قصد کربلا می‌رفت و قصد تأسیس حکومت اسلامی نداشت، مطرح می‌کنیم و چون به مناسبت اینکه نویسنده شهید جاوید مطالب را تکرار کرده، این‌گونه پرسش‌ها در این کتاب مکرر شده، با تقاضای پوزش از خوانندگان محترم، در اینجا فقط بر اساس مطالب چند صفحه از کتاب *الاجبار الطوال*<sup>۳</sup> از ایشان پرسش می‌نماییم.

۱. اگر امام علیه السلام به کوفه می‌رفت، چرا وقتی خبر شهادت مسلم و هانی رسید و معلوم شد در کوفه یاوری ندارد به حجاز برنگشت؟ اگر به کربلا نمی‌رفت، پس کجا می‌رفت؟

۲. چرا وقتی فرستاده ابن اشعث و ابن سعد در منزل زباله خبر شهادت مسلم و هانی و قیس بن مسهر را آوردند و آخرین گزارش مسلم را از بی‌وفایی و عهدشکنی مردم و تقاضای بازگشت امام علیه السلام به حرم خدا رساندند، مراجعت نفرمود؟

---

۱. نساء، ۱۶۵. «تا برای مردم در پیشگاه خدا حجت و سخنی نباشد».

۲. سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۲۲۳. «هرکس در راه هدف (خدا) برای ما نیرنگ کند، برای خدا آن نیرنگ را تحمل می‌کنیم».

۳. ابن داوود دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۴۶-۲۴۸.



۳. چرا آن‌گاه که مردی از بنی عکرمه به آن حضرت خبر داد ابن‌زیاد مابین قادسیه تا عذیب را افراد و سرباز گذارده که تا امام علیه السلام برسد او را دستگیر سازند و عرض کرد: برگرد فدایت شوم، به خدا سوگند نمی‌روی مگر به سوی شمشیر و نیزه، به آنان که نامه نوشته‌اند اعتماد نکن؛ زیرا همان‌ها به جنگ تو از دیگر مردم پیشی می‌گیرند، مراجعت نکرد؟

با اینکه با این جمله کوتاه او را تصدیق کرد فرمود: «قَدْ نَاصَحْتَ وَبَالَغْتَ فَجَزَيْتَ خَيْرًا»<sup>۱</sup>. یعنی در نصیحت مبالغه کردی (حق نصیحت را ادا نمودی) پاداش خیر داده شوی.

چرا به این نصیحت اعتنا نفرمود؟ آیا باز هم به کوفه می‌رفت؟ یا به کربلا می‌رفت؟ و برنامه‌ای را که داشت اجرا می‌کرد؟

۴. اگر امام علیه السلام برای تأسیس حکومت به کوفه می‌رفت، چرا وقتی زهیر که از آغاز از برخورد با امام علیه السلام کراهت داشت، به محضرش شرفیاب شد و به‌زودی به سوی همراهان خود با چهره درخشان برگشت و زنش را طلاق داد و گفت: «إِنِّي وَطَّئْتُ نَفْسِي عَلَى الْمَوْتِ مَعَ الْحُسَيْنِ علیه السلام»؛ من آماده شده‌ام با حسین کشته شوم، و به اصحابش گفت: «مَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الشَّهَادَةَ فَلْيَقِمْ، وَمَنْ كَرِهَهَا فَلْيَتَقَدَّمْ»<sup>۲</sup>؛ هرکس از شما دوستدار شهادت است بماند و هرکس آن را ناخوش می‌دارد برود. «فَلَمَّ يُقِمُّ أَحَدٌ وَخَرَجُوا مَعَ الْمَرْأَةِ وَأَخِيهَا حَتَّى لَحِقُوا بِالْكُوفَةِ»<sup>۳</sup>؛

کسی از آنها با زهیر نماند و همه به کوفه رفتند.

۵. اگر امام علیه السلام به کوفه می‌رفت لازم نبود زهیر زنش را با برادرش به کوفه بفرستد.

۱. ابن‌داوود دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۴۸.

۲. ابن‌داوود دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۴۶-۲۴۷.

۳. ابن‌داوود دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۴۷.

۱۸۶ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

۶. و اگر تأسیس حکومت اسلامی منظور بود، چرا زهیر به همراهانش گفت هرکس شهادت را دوست می دارد بماند؟

۷. اگر امام علیه السلام به قربانگاه نمی رفت، زهیر از کجا به شهادت خود یقین کرد؟  
غیر از این بود که امام علیه السلام او را در جریان برنامه ای که داشت گذاشت، و گرنه هیچ عامل دیگر این گونه زهیر را تغییر نمی داد.

۴۸. در صفحه ۱۱۹ وارد این بحث شده است که در بعض نسخه های بحار «لَمَّا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ مِنَ الْمَدِينَةِ»<sup>۱</sup> ضبط شده و اشتباه است؛ چون وقتی در مدینه بود تصمیمی درباره سفر عراق نگرفته بود.

عرض می کنیم با اینکه مهم نمی دانیم که این نسخه صحیح باشد یا نسخه دیگر، می گوئیم شما اشتباه می کنید.

این تصمیمات امام علیه السلام چطور بر شما روشن شده است؟ یک جا می گوئید در مدینه تصمیم نداشت؛ یک جا می گوئید مسلم است امام علیه السلام از مکه به قصد کوفه حرکت کرد؛ یک جا می گوئید در کربلا تصمیم به مقاومت و کشته شدن گرفت؟

شما و هرکس که قبول داشته باشد، امام علیه السلام طبق روایت مفید و طبری و ابن اثیر و ذهبی و ابن کثیر مأموریت سری داشت، چگونه از تصمیمات امام علیه السلام از پیش خود خبر می دهید و احتمال نمی دهید که برنامه تمام کارها همین طور که انجام شد، قبلاً تعیین شده باشد.

چه مانعی دارد که امام علیه السلام از این جریان، اگرچه از طریق روایات پیغمبر صلی الله علیه و آله و همین شرفیابی در خواب هم باشد، مطلع باشد؟

---

۱. وقتی تصمیم گرفت که از مدینه بیرون برود.

چقدر در این کتاب روی این جهت که امام علیه السلام جاهل به جریان‌هایی که جلو آمده بود بدون دلیل در مقابل این همه ادله پافشاری می‌کنید؟

جواب خدا و پیغمبر و فاطمه زهرا و امام علیه السلام را در این اظهارات چه می‌دهید؟ آقای عزیز! مگر در همین تواریخی که مدرک خود قرار داده‌اید، نخوانده‌اید که از زمان معاویه مردم عراق به امام علیه السلام مراجعه می‌کردند. این موضوع مراجعه اهل عراق به امام بی‌سابقه نبود و پس از مرگ معاویه شروع نشد. خروج امام علیه السلام از مدینه خودبه‌خود اعلام می‌کرد که امام علیه السلام به عراق خواهد رفت؛ لذا چنان‌که گفته شد، ابن مطیع حضرت را وقتی به سوی مکه می‌رفت، از رفتن به کوفه منع می‌کرد.

واضح بود که وقتی امام علیه السلام به مکه می‌رود، مردم کوفه او را دعوت می‌کنند. حضرت به سوی مکه رفت تا از آنجا به عراق برود و برنامه‌ای که داشت اجرا نماید.

مردم کوفه بیست سال بود ادعا می‌کردند، احتجاج می‌نمودند، قیام علیه بنی‌امیه را به خاندان رسالت پیشنهاد می‌کردند، اکنون موقع آن است که در یک میدان امتحان وارد شوند. امام علیه السلام از مدینه به مکه رفت تا به سوی عراق برود. ام سلمه هم که در مدینه بود، پس این همه اصرار به اینکه لفظ «المدینه» در این خبر اضافه شده معنی ندارد، جز اثبات اینکه امام علیه السلام - العیاذ بالله - مطلب واضحی را که ام سلمه و دیگران پیش‌بینی می‌کردند و از آن باخبر بودند، پیش‌بینی نفرمود.

و چون دیده‌اید خبر **بحار** را نمی‌توانید رد کنید و تازه باید قبول کنید که امام علیه السلام از مدینه به قصد عراق حرکت کرد درحالی‌که مدعی هستید به قصد بررسی اوضاع به مکه رفت، ناچار این‌گونه تشبثات را می‌نمایید!

### ۱۸. حدیث «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يُرَاكَ قَتِيلاً»

۴۹. از صفحه ۱۲۰ حدیث: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ، الخ»، را مطرح کرده و به علت اینکه در غیر از **لهوف** روایت نشده و در پانزده کتاب از منابع تاریخی ذکر نشده و به علت معارضه آن با نقل طبری و با روایت **کامل الزیارات** و **دلائل الامامة** و به علت ضعف مضمون آن را رد می کند.

**جواب:** عدم ذکر این حدیث در کتاب های نامبرده که اکثر از اهل سنت است، دلیل بر عدم نمی شود و کتاب هایی که این حدیث در آن نقل نشده، بیش از اینها است، ولی این دلیل برای رد حدیث نمی شود؛ زیرا این کتاب ها در مقام استقصای تمام مطالب نبوده اند و اصول شیعه در دست اکثر این نویسندگان نبوده و اگر بوده است، به عللی از آنها نقل نمی کرده اند.

و بدیهی است نمی توان - العیاذ بالله - به مثل سید با آن جلالت قدر و عظمت مقام و زهد و تقوا و معنویت نسبت جعل داد. سید اگر هم نام اصلی را که از آن، این حدیث را گرفته است ذکر نکرده بود، ما می گفتیم یقیناً از کتاب و اصل معتبری اخذ کرده است و اینکه نویسنده **شهید جاوید** می نویسد؛ پس از آنکه در این پانزده کتاب یادی از آن نشده، در کتاب **لهوف** آن را می بینیم، جسارت و بی ادبی به سید است.

**سید** - چنان که نویسنده هم نقل کرده - این حدیث را از اصل احمد بن حسین بن عمر بن یزید ثقه که از اصحاب حضرت صادق علیه السلام و حضرت کاظم علیه السلام بوده اخذ کرده است. بنابراین، این کتابی که سید این را از آن نقل فرموده، از تمام پانزده کتابی که نویسنده یاد کرده، اسبق و اقدم و معتبرتر است، و نهایت احتیاط سید که به آن اشتها دارد از همین جا معلوم می شود که با اینکه کتاب را اصل

---

۱. ابن طاووس، **اللهوف**، ص ۴۰. «همانا خدا اراده کرده است تو را کشته ببیند».

بخش اول: حدیث «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلاً» ..... ۱۸۹

احمد بن حسین می دانسته مع ذلک آنچه را هم به اشتباه روی آن نوشته شده، تذکر داده است؛ بنابراین شکی باقی نمی ماند که منبع اصلی این خبر کتاب **لهوف** نیست بلکه اصل احمد بن حسین است که از اصول معتبره است و این خبر اگرچه در اصطلاح مرسل است؛ چون سید مشایخ خود را تا احمد بن حسین ذکر نکرده، اما در اصطلاح دیگر که یکی از انحای تحمل حدیث وجاده است،<sup>۱</sup> این حدیث مرسل نیست، و مثل این است که ما حدیثی را از **کافی** یا **تهذیب** نقل کنیم، بلکه بالاتر و محکم تر است؛ بنابراین بر خلاف ادعایی که نویسندگان کرده، کتاب معتبر و حدیث نیز مورد اعتماد و اطمینان و راویش مجهول نیست و رد آن هم جایز نمی باشد.

نویسنده **شهید جاوید** گمان کرده است ما قول داده ایم که هرچه سید روایت کرده است رد کنیم؛ اگرچه منتهی به تکذیب و نسبت جعل و وضع به آن بزرگوار شود. حاشا و کلا نمی توانیم بزرگانی مثل سید را به چنین گناهان متهم سازیم. اما معارضه روایت سید از اصل احمد بن حسین ثقه با روایت طبری، جوابش این است که اگر مقام، مقام معارضه باشد، نقل سید با اینکه مأخذ آن را که یکی از اصول شیعه است، معرفی کرده است بر نقل طبری که ناقل اولش معلوم نیست چه کسی بوده، یقیناً ترجیح دارد، و اینکه نوشته است نقل ابی مخنف نیز مثل نقل **لهوف** مرسل است، صحیح نیست؛ زیرا اولاً در اینجا در مقام مقایسه باید **لهوف** را با **تاریخ طبری** ملاحظه کرد؛ زیرا **لهوف** از اصل احمد بن حسین ثقه روایت کرده، و طبری از **مقتل ابی مخنف**. در اینجا در مقام ترجیح، طبق اصول شیعه روایت سید معتبر است و پس از آن **مقتل ابی مخنف** با اصل احمد بن حسین ثقه ملاحظه می شود. در اینجا هم اگرچه ترجیح با اصل است، این قدر هست که خبر

---

۱. شهرزوری، مقدمه ابن الصلاح، ص ۲۱۷؛ شهید ثانی، الرعاية في علم الدراية، ص ۲۹۷.

۱۹۰..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

ابی مخنف از شخص مجهول الهویه و مجهول الاسمی نقل شده، و احمد بن حسین ثقه که صاحب اصل است، شخصاً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است. پس باید نقل طبری را طرح کرد و نقل لهوف را مدرک قرار داد.

علاوه بر اینکه چنانکه از تاریخ ذهبی<sup>۱</sup> استفاده می شود، محمد حنفیه پس از حرکت امام علیه السلام از مدینه به مکه آمد و در نقلی مراجعت او تا خروج امام علیه السلام از مکه دیده نشده است.

احتمال دیگر نیز در نقل طبری هست و آن این است که عبارت نقل به معنی باشد و جمله «وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَنْفِيَّةِ بِالْمَدِينَةِ»<sup>۲</sup> را بعضی روات از اجتهاد خود توضیحاً اضافه کرده باشد، و این احتمال بعید نیست؛ زیرا امثال آن در کتب تواریخ و اخبار زیاد دیده می شود، و بر اهل فن پوشیده نمی ماند، و مؤید این احتمال این است که در کتب دیگر مثل صواعق ابن حجر<sup>۳</sup> و الاتحاف شبراوی<sup>۴</sup> نقل شده است:

«لَمَّا بَلَغَ مَسِيرُهُ أَخَاهُ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنْفِيَّةِ كَانَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَسْتٌ (طَشْتُ) يَتَوَضَّأُ فِيهِ فَبَكَى حَتَّى مَلَأَهُ مِنْ دُمُوعِهِ»<sup>۵</sup>.

و عبارت تذكرة الخواص نیز ظاهر است در اینکه محمد هنگام حرکت امام علیه السلام به سوی عراق در مکه بوده است.<sup>۶</sup>

اما معارضة روایت لهوف با روایت ابن قولویه جوابش این است که روایت

۱. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۹.

۲. محمد حنفیه در مدینه بود.

۳. هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۱۹۶.

۴. شبراوی، الاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۳۲.

۵. وقتی رفتن آن حضرت به برادرش محمد بن حنفیه رسید، جلوی چشمش تشتی بود که در آن وضو می گرفت. پس آن قدر گریه کرد که آن را اشک چشمانش پر کرد.

۶. سبط ابن جوزی، تذكرة الخواص، ص ۲۱۷.

بخش اول: حدیث «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا» ..... ۱۹۱

ابن قولویه بیش از این دلالت ندارد که امام علیه السلام از مکه به برادرش چنین نامه‌ای نوشته است، و در آن ذکری از هنگام حرکت نیست. ممکن است، بلکه مظنون این است که پس از ورود به مکه این نامه را مرقوم فرموده و محمد حنفیه - چنان‌که از کلام ذهبی استفاده می‌شود - به مکه آمده باشد.

و روایت *دلایل الامامة* به ظن قوی غیر از روایت ابن قولویه است و در نامه‌ای که در آن نقل شده، نامی از محمد حنفیه برده نشده، و از جمله شواهد تعدد این روایت و تعدد موضوع آنها این است که لفظ روایت *دلایل* این است: «لَمَّا فَصَلَ مُتَوَجِّهًا إِلَى الْعِرَاقِ»<sup>۱</sup> و لفظ کتاب *کامل الزیارات*: «كَتَبَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ مِنْ مَكَّةَ»<sup>۲</sup> است و از این دو جمله استفاده می‌شود که دو نامه از حضرت صادر شده است و این احتمال کاملاً قریب است، به‌خصوص با اینکه این مکتوب حضرت را *بصائر الدرجات*<sup>۳</sup> نیز به نقل *بحار*<sup>۴</sup> و کلینی در کتاب *الرسائل* نیز به نقل *بحار*<sup>۵</sup> هر دو از حمزة بن حمران از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده‌اند، و در روایت هر دو مثل *دلایل الامامة* نامی از محمد حنفیه نیست. فقط روایت ابن قولویه که احتمال دادیم غیر از این روایت باشد و منتهی به زراره می‌شود نام محمد را دارد و بنابراین هیچ منافات با روایت *لهوف* ندارد و نمی‌توان مضمون این دو روایت را به هم وارد ساخت و با روایت *لهوف* معارض شمرد، و هیچ بعدی ندارد که دو نامه از حضرت صادر شده باشد؛ یکی از مکه و دیگری موقع حرکت یا پس از حرکت به سوی عراق.

۱. طبری امامی، *دلایل الامامة*، ص ۱۸۸. «هنگامی که حضرت از مکه به سوی عراق حرکت کرد».

۲. ابن قولویه قمی، *کامل الزیارات*، ص ۷۵. «حسین بن علی از مکه نامه نوشت».

۳. صفار، *بصائر الدرجات*، ص ۴۸۱-۴۸۲.

۴. مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۴۲، ص ۸۱.

۵. مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۴۴، ص ۳۳۰.

۱۹۲ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

نکته قابل توجه این است که نویسنده شهید جاوید در اینجا برای رد روایت لهوف به کتاب کامل و دلائل الامامة استشهاد کرده، اما روایات کثیره‌ای را که در این دو کتاب است و همه دلالت دارند بر اینکه امام علیه السلام از قتلگاه و از شهادت خود در این سفر آگاه بود و به تأسیس حکومت اسلامی امیدوار نبود فراموش کرده، و از آنها سخنی به میان نیاورده است.

### ۱۹. جمله معترضه و گرفتاری نویسنده شهید جاوید

۵۰. پس از اینکه در اینجا از راه ناچاری برای رد خبر «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَكَ قَتِيلًا» به روایت کامل الزیارات و دلائل الامامة تمسک می‌کند، متوجه می‌شود که در اشکال سخت‌تر افتاده است و این دو روایت هم مثل روایت «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ، إلخ»؛ دلالت بر این دارد که امام علیه السلام به قصد تأسیس حکومت اسلامی بیرون نشد و شهادت خود و اصحابش را به‌طور یقین پیش‌بینی می‌فرمود. اینجا برای اینکه زحمات هفت‌ساله‌اش هدر نرود، دست به تصرف در معانی الفاظ حدیث زده و آن را به‌طوری که عقل و عرف نمی‌پسندد، به دلخواه خود زیر عنوان جمله معترضه (صفحه ۱۲۷) معنی می‌کند، می‌گوید: اینکه امام علیه السلام نوشت: کسی که به من ملحق شود شهید می‌شود و کسی که ملحق نشود به فتح نمی‌رسد، دو احتمال دارد: یکی اینکه امام علیه السلام خبر داده باشد که کاروان ما و هرکس به ما ملحق شود شهید می‌شوند؛ دوم اینکه هرکس به من ملحق شود در معرض شهادت خواهد بود؛ یعنی احتمال دارد کشته شود.

سپس احتمال اول را رد می‌کند و احتمال دوم را می‌پذیرد.

ما می‌گوییم این نامه: «فَإِنَّ مَنْ لَحِقَ بِي اسْتُشْهِدَ وَمَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِي لَمْ يُدْرِكِ الْفَتْحَ»،<sup>۱</sup> مضمونش با روایتی که در صفحه ۱۰۸ نقل کرده و به آن ایراد نموده یکسان

۱. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات، ص ۷۵.



بخش اول: جمله معترضه و گرفتاری نویسنده شهید جاوید ..... ۱۹۳

نیست تا آن ایرادها اینجا تکرار شود، بلکه این نامه خطاب به کسانی است که به آن حضرت نپیوسته بودند که اگر بپیوندند کشته می‌شوند؛ چون این سفر سفر شهادت است و اگر ملحق نشوند به فتح نمی‌رسند.

و بفرض احتمال دوم را که شما پذیرفته‌اید بپذیریم، باز هم روایت صریح است بر اینکه حضرت به سوی شهادت می‌رفت.

شما به چه مناسبت در معرض شهادت بودن را به احتمال کشته شدن معنی می‌کنید؟

مگر این را کسی نمی‌دانست یا کسی یقین داشت که هرکس به امام علیه السلام ملحق شود کشته نمی‌شود و از بنی‌هاشم کسی بود که یقین داشته باشد که هرکس با آن حضرت برود کشته نمی‌شود تا نیازی باشد به اینکه امام علیه السلام بفرماید احتمال شهادت می‌رود؟ مگر این بنی‌هاشم نبودند که شهادت امام علیه السلام را پیش‌بینی می‌کردند؟

پس ما هرچه بخواهیم دست‌کم بگیریم باید بگوییم همین حدیثی که شما به آن استناد جسته‌اید و همین مکتوب امام علیه السلام دلالت دارد بر اینکه مرگ و شهادت برای تمام کسانی که با آن حضرت بودند پیش‌بینی می‌شده است؛ زیرا به لفظ عموم می‌فرماید: «مَنْ لَحِقَ بِي اسْتُشْهِدَ»؛ هرکس به من ملحق شود در معرض شهادت است. معرضیت شهادت اقلأً با احتمال شهادت معنی ندارد؟ و اگر غرض همان احتمال عادی بود که محتاج به بیان نبود، و کسی که قتل خود و اصحاب خود را پیش‌بینی نمی‌کند و امید به تأسیس حکومت دارد، این‌گونه کسان و بستگان خود را دعوت به همکاری نمی‌کند و نمی‌گوید هرکس با من می‌آید باید برای معرض قتل شدن بیرون بیاید؛ چون غیر از این خبری نیست.

برای اخبار از سرنوشت این نهضت و حرکت چه بیانی بهتر از این بیان است؟

می‌خواهید شما بپذیرید، می‌خواهید نپذیرید.

۱۹۴ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

و شاهد معتبر بر این مطلب اگرچه احتیاج به شاهد ندارد، عبارت *بصائر الدرجات* است که مؤلف آن محمد بن حسن صفار که اقدم از ابن قولویه و کلینی بوده به سال ۲۹۰ قمری وفات کرده است. لفظ ایشان که در نهایت اعتبار می باشد این است: «مَنْ لَحِقَ بِي مِنْكُمْ اسْتَشْهِدَ مَعِيَ»؛<sup>۱</sup> هرکس به من ملحق شود با من شهید می شود.

### سخنی در معنای حدیث!

۵۱. در صفحه ۱۲۸ راجع به معنای حدیث شریف سخن پردازی و مغلطه کاری های مکرره را از نو تکرار کرده و منطق حدیث را گیج کننده و غیر قابل درک می شمارد!

گمان کرده است معنای «خدا خواسته است حسین را کشته ببیند»، این است که کشته شدن آن حضرت و اسیری اهل و عیالش بالذات مطلوب خدا است و کشتن آن حضرت گناه نیست، و شمر و سایر کشندگان امام علیه السلام امر و خواست خدا را اجرا و اطاعت کردند.

آفرین بر این فهم و درک! آفرین بر این ذوق و درک مستقیم! من واقعاً نمی توانم خود را قانع کنم که یک نفر شخص مستقیم و عاقل فکرش این گونه نامنظم و غیرمتعارف کار کند.

برادر من! چرا این قدر دور می افتی؟ این کلام فصیح را که به دست هرکس بدهید معنای صحیح و منطقی و معقول آن را بدون فکر درک می کند، به غلط تفسیر می کنی در فهم هر سخن و استظهار از هر کلام، باید علاوه بر الفاظ، قراین حالیه و مقالیه و عقلیه آن را نیز در نظر گرفت.

پر معلوم است، و هیچ کس غیر از شما چنین احتمالی نداده که از این کلام امر

---

۱. صفار، *بصائر الدرجات*، ج ۱، ص ۴۸۲.

بخش اول: جمله معترضه و گرفتاری نویسنده شهید جاوید ..... ۱۹۵

تشریحی به کشتن امام علیه السلام و اسیر کردن اهل و عیالش استفاده می‌شود و خدا به امر تشریحی فرمان کشتن امام علیه السلام را داده است. هیچ‌کس نگفته است، معنی حدیث این است که وجود حسین علیه السلام مانع پیشرفت اسلام است و به حکم «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ» باید این مانع برداشته شود.

معنی حدیث این است که تو باید از دین تا سرحد شهادت دفاع کنی و حمایت‌نمایی تا در این راه کشته شوی. تو باید با یزید بیعت نکنی، و ایستادگی و مقاومت نشان بدهی، اگرچه سرانجام در این راه کشته می‌شوی، تو نباید تسلیم یزید و ننگ بیعت او بشوی و برای حفظ جان و دفع مرگ، تن به بیعت او بدهی.

برای اینکه با یزید بیعت نمی‌کنی، تصمیم به کشتن تو می‌گیرند و تو باید کشته شدن را تحمل کنی و بیعت نکنی.

این کشته شدن مطلوب است؛ یعنی تن دادن به این کشته شدن و قبول آن همه بلا و مصیبت و همکار یزید نشدن محبوب و مطلوب است، جهاد است، نصرت دین است، اطاعت امر خدا است. این همان است که در صفحه ۱۳۱ نوشته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر بخواهد دستوری بدهد باید بفرماید برو برای حمایت اسلام؛ چون خدا خواسته است تو را حامی اسلام ببیند.

این جمله «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ...» نیز همین معنی را می‌رساند، نهایت به بیان وافی‌تر و مؤکدتر، و هرکس از آن می‌فهمد که برو، خدا خواسته است تو را شهید راه حمایت از اسلام ببیند. خدا به تو دستور حمایت از اسلام داده و این حمایت به قیمت بذل جان و شهادت تو حاصل می‌شود.

و اما اینکه نوشته است این دستور جدیدی لازم ندارد؛ جوابش این است که دستور جدید برای این بود که جان حسین علیه السلام و کسان و عزیزانش در معرض

خطر قطعی واقع شده که دفع آن جز با امضای حکومت یزید و تصویب انحرافات و مفسد بزرگ دیگر ممکن نبود، ناچار بود یا راهی را که به شهادت منتهی می شود برود و یا با یزید بیعت کند و با آن همه مظالم و ضربتی که از این حکومت کثیف و مشرک و کفر به اسلام متوجه شده، مقاومت نکند.

امام در خطرناک ترین وضع قرار گرفته بود، لذا تأکید روشی که داشت با این جمله بلیغه که متضمن عالی ترین دستور فداکاری در راه دین است «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا» بسیار بجا و به مورد بود. این جمله طلایی و جمله نورانی و پرمعنای «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا» حقیقت و روح برنامه امام علیه السلام است. جریانی که جلو آمد و مظاهری که مردم از مظلومیت امام علیه السلام و اسارت اهل بیت دیدند و عکس العمل شدیدی که در نفوس عامه پیدا شد و خطبه و بیانات بلیغه اهل بیت همه حکمت های برجسته و بی نظیر این مشیت الهیه را آشکار ساخت.

### اشکال دیگر

۵۲. در صفحه ۱۳۲ به این جمله اشکال کرده است: «فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ اِزْتَحَلَ الْحُسَيْنُ علیه السلام»؛<sup>۱</sup> چون امام علیه السلام طبق نقل *ارشاد* و طبری روز ترویه عمره ای به جا آورد و هنگام ظهر - بر حسب نقل طبری - از مکه خارج شد، پس این نقل که امام علیه السلام سحر از مکه حرکت فرمود، با عمل آن حضرت منطبق نمی شود.

### جواب

۱. این جمله «فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ، إِخْرَجَ»، و نقل طبری و *ارشاد* هر سه از عمل امام علیه السلام حکایت دارند. شما به میل خودتان یک نقل را می گیرید و می گوئید نقل دیگر با عمل امام علیه السلام منطبق نیست و اگر روایت «فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ» را می گرفتید،

۱. ابن طاووس، اللهوف، ص ۴۰. «پس هنگام سحر حسین علیه السلام کوچ کرد».

بخش اول: جمله معترضه و گرفتاری نویسنده شهید جاوید ..... ۱۹۷

می‌گفتید نقل *ارشاد* و طبری با عمل آن حضرت منطبق نیست، و با فرمایش حضرت صادق علیه السلام هم که این حدیث را فرموده‌اند موافق نیست. این نحو استدلال بیش از تکرار دعوا چیزی نیست.

۲. طبق روایت طبری از ابی مخنف، از ابی جناب، از عدی بن حرمله، از عبدالله بن سلیم و مذری بن مشمعل که حرکت امام علیه السلام را هنگام ظهر روز ترویه نقل کرده‌اند، محل اولین شرفیابی عبدالله بن سلیم و مذری به محضر مبارک آن حضرت بین حجر و باب بوده است.<sup>۱</sup>

و برحسب روایت دیگر، طبری از ابی مخنف به همین سند، اولین شرفیابی این دو نفر در صفح اتفاق افتاد.<sup>۲</sup>

پس یکی از این دو نقل یقیناً خلاف واقع است و هر دو به علت تعارضی که دارند، از درجه اعتبار ساقط می‌گردند و این حرف که حرکت امام علیه السلام هنگام ظهر اتفاق افتاد، از اساس بی اعتبار می‌شود.

و احتمال اینکه ملاقات این دو نفر با امام علیه السلام در صفح پس از بازگشت آنها از حج یا انصراف از حج و التزام رکاب امام علیه السلام واقع شده باشد، با روایت دیگر طبری به عین این سند از مذری و عبدالله بن سلیم سازگار نیست؛ زیرا برحسب این نقل، این دو نفر می‌گویند: پس از انجام حج با شتاب در منزل زرود به امام علیه السلام ملحق شدیم.<sup>۳</sup>

پس بنابر این روایت، رفع تعارض این دو نقل طبری به احتمالی که گفته شد، صحیح نیست و روایت حرکت امام علیه السلام در هنگام ظهر از درجه اعتبار ساقط و قابل اعتماد نمی‌باشد، و باید به همان روایت اصل احمد بن حسین از حضرت صادق علیه السلام اعتماد کرد.

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۸۸-۲۸۹.

۲. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۹۰.

۳. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۹۹.

۱۹۸..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

۳. معلوم نیست که امام علیه السلام در روز ترویبه عمره به جا آورده باشد؛ زیرا روایت معاویه بن عمار<sup>۱</sup> بیش از این دلالت ندارد که حضرت در ذی الحجّه عمره ای به جا آورد، بلکه ظاهر است در اینکه پیش از ترویبه عمره را به جا آورد، و دلالت دارد بر اینکه حضرت اراده حج نداشتند، نه اینکه حج را تبدیل به عمره مفرده فرموده باشند، چنان که ظاهر عبارت *ارشاد* است.<sup>۲</sup>

علاوه، روایت ابی الجارود از حضرت ابی جعفر علیه السلام<sup>۳</sup> و روایت ابراهیم بن عمر یمانی<sup>۴</sup> دلالت دارند بر اینکه یک روز پیش از ترویبه به سوی عراق حرکت فرمود. بنابر این جمله: «فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ اِرْتَحَلَ» با هریک از این روایات معتبره قابل انطباق است و هیچ اشکالی بر آن وارد نمی شود.

۴. فرضاً نقل طبری را بگیریم، منافات ندارد که سحر از منزل برای حرکت به عراق ارتحال فرموده باشد و سپس برای طواف و وداع با کعبه معظمه و دیدارهایی که اشخاص از آن حضرت می نمودند، خروج ایشان از مکه هنگام ظهر واقع شده باشد، و چون از سحر متلبس به ارتحال گشت، حقیقتاً یا مجازاً به قرینه مشارفت در خبر «ارْتَحَلَ» فرموده باشند.

#### باز هم اشکال

۵۳. در صفحه ۱۳۳ اشکال دیگر کرده است، می گوید: اینکه در خبر *لهوف* فرموده است محمد حنفیه در شبی که امام علیه السلام قصد داشت صبح آن از مکه خارج شود، خدمت حضرت رسید،<sup>۵</sup> با گفتار مورخان که گفته اند امام علیه السلام روز ترویبه احرام حج

۱. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۵۳۵؛ طوسی، الاستبصار، ج ۲، ص ۳۲۸، ح ۱۱۶۳.

۲. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۶۶-۶۷.

۳. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات، ص ۷۳.

۴. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۷۵.

۵. ابن طاووس، اللهوف، ص ۳۹.

بخش اول: جمله معترضه و گرفتاری نویسنده شهید جاوید ..... ۱۹۹

بست تا مثل حجاج دیگر به عرفات برود، و چون ناگهان احساس خطر کرد، از حج منصرف شد و عمره‌ای به‌جا آورد و حرکت فرمود، سازگار نیست.

### جواب

۱. اگرچه با تأمل در جواب از اشکال سابق جواب این اشکال هم معلوم می‌شود؛ مع‌ذلک عرض می‌کنیم: تعجب است از شما که روایت سید را از اصل احمد بن حسین ثقه از حضرت صادق علیه السلام به استناد گفته مورخان رد می‌کنید و اصول شیعه را در اعتبار اخبار کنار می‌گذارید.

این مورخان که گفتارشان بر حدیث معتبر منقول از امام علیه السلام در نظر شما ترجیح دارد، چه کسانی می‌باشند؟ اگر مقصودتان به استناد نقل طبری ابو مخنف است، با اینکه در جواب اشکال سابق عدم اعتبار نقل او را در این موضوع ثابت کردیم، گفتارش دلالتی بر اینکه امام علیه السلام احرام حج بست و عدول از حج به عمره فرمود، ندارد؛ بلکه جمله «وَقَصَّ مِنْ شَعْرِهِ وَحَلَّ مِنْ عُمَرَتِهِ»؛<sup>۱</sup> ظاهر است در اینکه از اول حضرت قصد عمره فرموده بود.

و اگر مقصودتان شیخ شیعه و افتخار فرقه محقه شیخ مفید علیه السلام است،<sup>۲</sup> بدیهی است با کمال احترامی که از آرای ایشان داریم، از پذیرفتن این نظرشان چون با روایات معتبره تطبیق نمی‌شود و فی‌حدنفسه هم کلام احدی را غیر از معصومین علیهم السلام حجت نمی‌دانیم، معذرت می‌خواهیم.

۲. روایت لهوف را چه قبول کنید و چه قبول نکنید، برحسب روایت کافی و استبصار و کامل الزیارات، امام علیه السلام قاصد حج نبود و به این جهت عمره به‌جا آورد که اراده حج نداشت.

---

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۸۹. چیزی از موهایش را کوتاه کرد و از احرام عمره خارج شد.

۲. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۶۶ - ۶۷.

۲۰۰..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

۳. این نقل که امام علیه السلام ناگهان روز ترویه تصمیم به حرکت گرفته باشد، مخالف است با تاریخ *الاخبار الطوال*<sup>۱</sup> که می گوید ابن عباس پس از آنکه امام علیه السلام تصمیم خود را در حرکت به عراق به او خبر داد، روز سوم دوباره شرفیاب محضر امام علیه السلام شد و هم مخالف است با جواب امام علیه السلام به ابن عباس برحسب نقل طبری که فرمود: «إِنِّي قَدْ أَجْمَعْتُ الْمَسِيرَ فِي أَحَدِ يَوْمَيَّ هَذَيْنِ»<sup>۲</sup>؛ یعنی تصمیم دارم که امروز یا فردا حرکت کنم.

و چنان که از ملاقات دیگر ابن عباس با امام علیه السلام برحسب نقل طبری، معلوم می شود این سخن را امام علیه السلام یک روز پیش از حرکت به سوی عراق فرمود.<sup>۳</sup> پس معلوم شد که تصمیم به حرکت در روز ترویه و به علت احساس خطر در آن روز نبوده است.

۴. راجع به استنادی که به نقل *لهوف و حجة السعادة*<sup>۴</sup> از مقتل ابی عبیده نحوی معمر بن مثنی کرده است، و شاید به اعتبار اینکه در *لهوف* به نام، و در *حجة السعادة* به کنیه یاد شده است، ابو عبیده معمر بن مثنی را دو شخص گمان کرده باشد، عرض می کنیم: در اینجا نویسنده *شهید جاوید* هیچ اشکالی نکرده است و نگفته است چون تواریخ دیگر این موضوع مهم، یعنی ورود عمرو بن سعید را با لشکر انبوه در روز ترویه نوشته اند و *لهوف* در این نقل متفرد است و نقل *حجة السعادة* نیز مأخذش علی الظاهر *لهوف* است، نمی توان به آن اعتماد کرد.

۱. ابن داوود دینوری، *الاخبار الطوال*، ص ۲۲۳-۲۴۴.

۲. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۸۸.

۳. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۸۸.

۴. پوشیده نماند که رقم صفحه *حجة السعادة* را نویسنده *شهید جاوید* اشتباه کرده است؛ زیرا رقم صفحه مربوط به این موضوع صفحه ۱۰ است؛ مگر اینکه غیر از طبع قدیم طبع دیگر شده باشد.



بخش اول: جمله معترضه و گرفتاری نویسنده شهید جاوید ..... ۲۰۱

اینجا از آن قماش ایرادهایی که به ابن‌اعثم و تاریخ او می‌کند. حرفی به میان نیاورده نمی‌گوید ابوعبیده نحوی از خوارج و از فرقه اباضیه بود و وقتی مرد، احدی در تشییع جنازه او شرکت نکرد.<sup>۱</sup>

اینجا نقل سید از معمر بن مثنی خارجی مورد اعتماد نویسنده شهید جاوید است، ولی نقل ایشان از اصول معتبره شیعه از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام، و در مثل حدیث «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ» معتبر نیست.

اگر این نقل اشاره‌ای به علم امام علیه‌السلام به شهادت داشت، نویسنده شهید جاوید زمین را به آسمان می‌دوخت، و از این کتاب و آن کتاب جمع‌آوری و اشکال می‌کرد و هرگز آن را نمی‌پذیرفت و دست از سر ابوعبیده برنمی‌داشت.

ولی چون این نقل ابی‌عبیده اشکال او را به حدیث مروی از امام صادق علیه‌السلام به گمانش تأیید می‌کند، به آن استناد می‌نماید و تحقیق عمیقش را در اینجا کار می‌گذارد.

#### نتیجه حدیث

۵۴. نتیجه بحث این است که حدیث «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا»، مورد وثوق و اعتماد است و اشکالاتی که بر آن شده غیرموجه است، و حدیث ابن‌قولویه در *کامل الزیارات* و طبری در *دلائل الامامة* و کلینی در *رسائل* و محمد بن حسین صفار - رضوان الله تعالی علیهم - در *بصائر طرح* و نظر نویسنده شهید جاوید را دایر به اینکه امام علیه‌السلام به قصد تأسیس حکومت اسلامی بیرون شد و آگاه از شهادت خود در این سفر نبود، به‌طور صریح و قاطع رد می‌نماید.

---

۱. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۵۷، ۴۴۹؛ خوانساری، روضات الجنات، ص ۷۵۶؛ محدث قمی، الکنی واللقاب، ج ۱، ص ۱۱۹.

## ۲۰. خطبه «خُطَّ الْمَوْتُ» و صراحت آن بر علم امام علیه السلام به شهادت

۵۵. از صفحه ۱۳۶ پیرامون خطبه معروف: «خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ، إِنْخ»،<sup>۱</sup>

عنان قلم را رها کرده و تا آنجا که توانسته توسن لجاجت را رانده و باطل گویی و مغلظه کاری کرده و آشکارا حق را انکار نموده و به یک سلسله

۱. ابن نما حلی، مثير الاحزان، ص ۴۱. «ثُمَّ قَامَ خَطِيبًا فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَمَا شَاءَ اللَّهُ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ خَطَّ الْقِلَادَةَ عَلَى جِيدِ الْفَتَاةِ، وَمَا أَوْلَاهَنِي إِلَى أَسْلَافِي اِشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ، وَخَيْرَ لِي مَضْرَعٌ أَنَا لِأَقْبِهِ كَأَنِّي وَأَوْصَالِي يَنْقَطِعُهَا عُسْلَانُ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَكَرْبَلَاءَ، فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشًا جُوفًا، وَأَجْرِبَةً سُغْبًا، لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ، رَضَا اللَّهُ رَضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ، نَصْرًا عَلَى بَلَائِهِ، وَيُؤَفِّقُنَا أَجُورَ الصَّابِرِينَ، لَنْ تَشُدَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ لِحْمَتُهُ، وَهِيَ جُمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ، تَقْرَأُ بِهِمْ عَيْنُهُ، وَيَبْجِزُ بِهِمْ وَعَدُّهُ، مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ، وَمُوطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيَزْحَلْ، فَإِنِّي رَاحِلٌ مُضِيحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ». «ستایش از آن خداست و آنچه خدای یکتا بخواهد، همان خواهد شد، و نیرویی جز به خواست و اراده او نیست. هان ای همراهان و دوستان، مرگ و هجرت از این سرای فناپذیر به سرای ماندگار برای فرزندان انسان به سان گردنبندی است که بر گردن دختران جوان آویخته و آراسته است، و راستی که مرا به دیدار نیاکنم شور و شوق وصف ناپذیر است؛ درست همان شور و اشتیاقی که یعقوب به دیدار یوسف داشت؛ و برای من شهادتگاهی برگزیده شده است که سرانجام در آنجا فرود آمده و آن را دیدار می کنم و در آنجاست که سر بر بستر شهادت می گذارم؛ تو گویی من هم اکنون پاره پاره های پیکر خویش را می نگریم که درندگان و گرگان دشت «نواویس» و «کربلا» از پیکرم جدا ساخته و شکم های گرسنه و انبان های تهی و خشکیده خود را آکنده می سازند. من بر این باورم که هرآنچه و هر رویدادی برای آن روز با قلم تدبیر و تقدیر حکیمانه نوشته شده است، ناگزیر تحقق خواهد یافت و از آن گریزگاهی نیست. خشنودی خدا خشنودی ما خاندان وحی و رسالت است؛ ما بر امتحان او شکیبایی می ورزیم و او پاداش صابران را به ما ارزانی می دارد. ما بر این عقیده ایم که میان پیامبر خدا و پاره های پیکر او - که فرزندان او باشند - هرگز جدایی نخواهد بود، بلکه همگی آنها در بهشت پرتراوت و زیبای خدا در کنار هم گرد خواهند آمد؛ چراکه آنان مایه روشنی چشم پیامبر هستند و وعده و نوید (او نیز در مورد جهان گستر شدن دین و آیین خدا و پیامبرش) به وسیله آنان تحقق خواهد یافت. هان به هوش باشید که هرکدام از شما آماده است تا در راه ما قطره قطره خون قلبش را ایثار کند و جان خویش را در راه شهادت و دیدار خدا نثار نماید، بر اوست که بار سفر ببندد و همراهی ما را برگزیند؛ چراکه من به خواست خدا بامداد فردا حرکت خواهم کرد».

بخش اول: خطبه «خُطَّ الْمَوْتُ» و صراحت آن بر علم امام علیه السلام به شهادت ..... ۲۰۳

احتمالات بعیده غیرعقلانیه تمسک جسته است.

صراحت خطبه در اینکه امام علیه السلام با علم به شهادت از مکه بیرون شد، قابل هیچ گونه تردیدی نیست، و اگر اندکی انصاف داده بود، به جای این جمله (از ملاحظه این خطبه ممکن است کسی تصور کند که امام حسین علیه السلام از مکه به قصد قربانگاه خود در کربلا حرکت کرده نه به قصد کوفه و برای تشکیل حکومت) می گفت از ملاحظه این خطبه ممکن نیست کسی احتمال بدهد که امام علیه السلام عالم به قربانگاه خود در کربلا نبوده و یا احتمال بدهد که قصد تشکیل حکومت داشته است؛ بلکه یقین حاصل می کند که امام علیه السلام علم یقینی به شهادت خود در همین سفر و قیام در کربلا داشته است، و موضوعی که در بین نبوده، امید به تشکیل حکومت و پیروزی نظامی بر دشمن است.

مع ذلک ما ایرادهای او را به این خطبه یکایک با پاسخ می نگاریم تا خوانندگان از نامستقیم بودن فکر این نویسنده آگاه شوند.

نخستین ایرادی که کرده است این است که خوارزمی این خطبه را در *مقتل* خود در حوادث روز عاشورا نوشته است، و جمله: «وَمَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتُهُ»<sup>۱</sup> که در *لهوف* ذکر شده در نقل خوارزمی نیست؛ سپس می گوید: چون از طرفی به علت مجاری طبیعی عوامل پیروزی برای امام علیه السلام فراهم شده، آن حضرت به قصد تشکیل حکومت حرکت فرمود، نه به قصد شهادت، و طبق قراین، چون روز عاشورا خطر مرگ برای امام علیه السلام قطعی شده بود و در این خطبه خبر از شهادت خود می دهد در روز عاشورا که از نظر مجاری طبیعی شهادت حتمی شده ایراد فرمود، نه در مکه.

## جواب

اولاً: سید بن طاووس در *لهوف*<sup>۲</sup> و علامه جلیل علی بن عیسی اربلی در *کشف*

۱. «و هرکس که خواسته باشد جان خود را در راه ما پیش کش (تقدیم) کند...».

۲. ابن طاووس، *اللهوف*، ص ۳۸.

۲۰۴ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

الغمة<sup>۱</sup> و شیخ جلیل حسین بن محمد بن نصر حلوانی در *نزهة الناظر*<sup>۲</sup> به طور جزم فرموده اند این خطبه را حضرت هنگامی که عازم بیرون رفتن به سوی عراق شد، قرائت فرمود.

و ثانیاً: عبارت و الفاظ این خطبه مثل آفتاب در وسط روز گواهی می دهد که در موقع خروج از مکه، انشا شده و مناسبتی با روز عاشورا ندارد.

و ثالثاً: جمله: «وَحَيْرٌ لِي مَصْرَعٌ أَنَا لَا قِيَه»<sup>۳</sup>؛ خبر از آینده و حوادث پشت پرده و مصرع و مکان و زمانی است که از زمان و مکان انشای خطبه دور باشد، نه حادثی که تا دوسه ساعت بعد اتفاق می افتد، و نه مصرع و قتلگاهی که الآن حاضر و مشهود است.

و رابعاً: جمله: «كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَقَطَّعَهَا عُسْلَانُ الْفُلَوَاتِ، بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَكَرْبَلَاءَ فَيْمَلَانَ مَنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا، وَأَجْرِبَةً سَغْبًا»<sup>۴</sup>؛ در روز عاشورا خبر نامعلومی نبود که امام علیه السلام بفرماید؛ چون آن روز مطلب معلوم بود و به علاوه در شب عاشورا و پیش از آن هم خبر داده بود و جمله: «بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَكَرْبَلَاءَ فَيْمَلَانَ مَنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا، وَأَجْرِبَةً سَغْبًا لَا حِيصَ عَنْ يَوْمٍ حُطَّ بِالْقَلَمِ»<sup>۵</sup>، که در روایت *كشف الغمة* و *لهوف* و *نزهة الناظر* است، صریح در پیش گویی و خبر از آینده است و به مجرد اینکه در نقل خوارزمی نیست، انکار اعتبار آن صحیح نیست، و به حسب میزان علمی هم

۱. اربلی، *كشف الغمة*، ج ۲، ص ۲۹.

۲. حلوانی، *نزهة الناظر*، ص ۸۶.

۳. «برای من مصرعی و جای مرگی اختیار شده است که من بی گمان باید به آن برسم».

۴. حلوانی، *نزهة الناظر*، ص ۸۶؛ اربلی، *كشف الغمة*، ج ۲، ص ۲۹؛ مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۴۴، ص ۳۶۷. «گویا با چشم خود می بینم که گرگ های بیابان ها در سرزمینی در میان نوایس و کربلا اعضای مرا قطعه قطعه کرده و شکم های گرسنه خود را سیر و انبان های خالی خود را پر می کنند».

۵. حلوانی، *نزهة الناظر*، ص ۸۶؛ اربلی، *كشف الغمة*، ج ۲، ص ۲۹؛ مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

بخش اول: خطبه «خُطَّ الْمَوْتُ» و صراحت آن بر علم امام علیه السلام به شهادت ..... ۲۰۵

که باشد، اصل عدم زیاده بر اصل عدم نقیصه مقدم است، و نمی توان گفت این دو جمله را صاحب *کشف الغمّة* و مؤلف *لهوف* و مؤلف *نزّهة الناظر* که از اعلام قرن پنجم است، جعل کرده اند.

و خامساً: تأیید نقل خوارزمی به اینکه عوامل پیروزی در مکه فراهم بود و امام علیه السلام به قصد تشکیل حکومت حرکت فرمود عجیب است؛ زیرا میان دعوا نرخ طی کردن صحیح نیست.

و عجیب تر این است که می گوید: روز عاشورا خطر مرگ برای امام علیه السلام قطعی شده بود؛ یعنی تا پیش از روز عاشورا امام علیه السلام از شهادت خود آگاه نبود؛ درحالی که مطلب این است که امام علیه السلام باخبر بود و از اول خطر مرگ قطعی بود و این خطبه هم یکی از شواهد است، شما در مقام رد این خطبه به اصل ادعای خود تمسک می کنید و این خطبه اصل ادعای شما را رد و باطل می نماید.

و سادساً: راجع به جمله: «مَنْ كَانَ بِأَذْلًا فِينَا مُهَجَّتَهُ»، که در نهایت صراحت حرکت امام علیه السلام را برای شهادت اعلام می دارد، سخت به دست و پا افتاده، و عدم نقل خوارزمی را دلیل قرار داده بر اینکه این جمله جزء این خطبه نیست. در جای دیگر مثلاً پس از رسیدن خبر قتل مسلم فرموده و در زمان های بعد که سخنان امام علیه السلام را جمع کرده اند، این جمله بعد از خطبه نوشته شده و رفته رفته جزء آن محسوب شد و سپس می گوید بعض کتاب ها مثل *نهج البلاغة* و *تحف العقول* در جمع آوری سخنان معصوم را بدون ذکر مورد و تاریخ دنبال هم قرار داده و سپس نمونه ای را از *تحف العقول* از کلام امام حسین علیه السلام نشان می دهد.

پاسخ این است که فی الجمله گاهی اتفاق می افتد که نوشته شدن سخنان معصوم یا هر گوینده دیگر در یک جا و بدون فاصله، برای کسانی که در علم حدیث و سخن شناسی حاذق و ماهر نیستند، سبب اشتباه می شود؛ اما در این دو

کتابی که نوشته، چنین اشتباهی برای کسی پیش نیامده و موردی را هم نشان نداده و حتی در این نمونه‌ای که یاد کرده، این اشتباه واقع نشده است.

و هرکس خطبه: «إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا»، را از امام حسین علیه السلام نقل کرده، سخن: «إِنَّ النَّاسَ عِبِيدُ الدُّنْيَا»<sup>۱</sup> را فرمایش دیگر شمرده و ذیل آن شمرده‌اند.

بلی، امثال نویسنده شهید جاوید که یا از تاریخ و احادیث اطلاع کافی نداشته باشند یا بخواهند حقایق را تحریف و بر اساس یک سلسله گمان‌ها و اجتهادهای ناستوار و خردناپسند اظهار نظر نمایند، این احتمالات را القا می‌نمایند؛ به‌هر حال این احتمالات، عقلایی و منطقی نیست و بدون تردید جمله: «مَنْ كَانَ بَاذِلًا»، جزء این خطبه است.

و راجع به احتمال اینکه این جمله را در جای دیگر مثلاً پس از وصول خبر شهادت مسلم فرموده باشد، می‌گوییم: در هیچ‌یک از کتب مقتل نقل نشده که پس از رسیدن خبر شهادت مسلم چنین سخنی فرموده باشد، و صدور این کلام در وقتی که آن حضرت در حال کوچ و حرکت و سیر بود، «فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ»، بی‌مورد است. این جمله جمله‌ای است که فقط مناسب هنگام حرکت از مکه است و در بین راه و حال حرکت به سوی عراق و در روز عاشورا مناسبتی برای انشای این خطبه پیدا نمی‌شود، ولی چون نویسنده چشم‌های خود را روی هم گذارده است، هرچه دلش می‌خواهد می‌گوید و در بی‌پایگی منطق و بررسی‌های او همین قسمت از کتابش کافی است.

### دلیل دیگر

۵۶. آنچه در صفحه ۱۴۰ به عنوان دلیل دیگر بر رد ذیل خطبه نوشته است نیز صحیح نیست؛ زیرا کسی نگفته است خطبه را حضرت در روز حرکت انشا

---

۱. همانا مردم بندگان دنیا هستند.

بخش اول: خطبه «خُطَّ الْمَوْتُ» و صراحت آن بر علم امام علیه السلام به شهادت ..... ۲۰۷

فرموده، بلکه روز قبل از حرکت ایراد کرده است و اینکه می‌گویید تا روز ترویبه، یعنی همان روز حرکت حضرت عازم عراق نبود و آن روز محرم به احرام حج گردید و سپس منصرف شد و عمره به جا آورد؛ جوابش سابقاً گفته شد که اصلاً امام علیه السلام در این موقع محرم به احرام حج نشد و چون قبلاً احساس خطر کرده بود، اراده حج نداشت، و همین خطبه هم دلیل است بر اینکه آن حضرت پیش از روز حرکت احساس خطر کرده و عازم بوده است؛ بنابراین فرمایش *ارشاد* را نمی‌توان بر حدیث معتبر و حجت، مقدم داشت.

۵۷. و اما اینکه گمان کرده چون طبق نقل طبری حرکت حوالی ظهر واقع شده، با هنگام ظهر که در این خطبه ذکر شده منافات دارد؛ پس این خطبه یا اقلماً قسمت آخر آن را در مکه ایراد نفرموده است.

**جوابش این است:** ای مرد حسابی! پس تو بگو این جمله: «مَنْ كَانَ بِإِذِلَّةٍ فِينَا مُهْجَتَهُ»، در کجا ایراد شده است؟ و غیر از مکه کجا بود که حضرت رحل اقامت انداخته بود و صبح می‌خواست کوچ کند؟ یا گفتار *كشف الغمة* و *لهوف* و *نزهة الناظر* را که می‌گویند این خطبه - من أولها إلى آخرها - در مکه هنگام عزیمت به عراق ایراد شد قبول کن، یا خودت جایی را که مناسب انشای این خطبه باشد نشان بده.

واقعاً انسان متحیر می‌شود که با این منطقی‌ها چگونه باید روبه‌رو شد؛ به‌علاوه این خطبه فرمایش خود امام علیه السلام است و در مقابل آن نقل طبری با آنچه در فصل سابق نسبت به آن توضیح دادیم، چه اعتبار دارد؛ مضافاً بر اینکه رحلت صبح با اینکه حرکت به سوی مقصد و بیرون شدن از مکه و وداع با اشخاص و کعبه معظمه تا حوالی ظهر کشیده باشد، چنان‌که پیش از این هم تذکر دادیم، عرفاً منافات ندارد. ممکن است از صبح مهیای کوچ و حرکت شده باشند و

۲۰۸..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

شرفیابی هایی که مردم یا اشخاص سرشناس داشتند تا حوالی ظهر از حرکت مانع شده باشد. این گونه مضامین و الفاظ را نتوان با یکدیگر منافی دانست و یکی را دلیل رد و ابطال دیگری شمرد.

### فرض دیگر!

۵۸. در صفحه ۱۴۲ زیر عنوان فرض دیگر سخنانی می آورد و چون اصرار دارد عالم نبودن امام علیه السلام را از شهادت خود اثبات کند و این خطبه را صریح در آگاهی امام علیه السلام از شهادت خود می بیند، به خود اجازه توجیه و تأویل می دهد، و بالأخره می نویسد: مطالعات چندماهه امام علیه السلام به اینجا رسید که تشکیل حکومت (با چند اگر) امکان پذیر است و امکان برخورد نظامی نیز هست؛ لذا این خطبه را خواند تا اصحابش را آماده جهاد و فداکاری سازد.

ما می گوئیم: در چنین موقعی که حضرت - به قول شما - برای تأسیس حکومت عازم حرکت به کوفه بود، و لشکر و سپاه لازم داشت، آیا ایراد این خطبه جز یأس و ناامیدی از تأسیس حکومت چه اثری داشت؟ و این جمله «وَحُيِّرَ لِي مَصْرَعٌ» تا «بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَكَرْبَلَاءَ» با اینکه امام علیه السلام به کوفه می رفت و کربلا هم در نزدیکی کوفه بود و همچنین جمله: «لَا تَحِيصُ» و جمله «رِضَا اللَّهِ رِضَانَا، إِيحَاءُ» و جمله: «وَمَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا» که همه آگاهی از مرگ و شهادت و پایان غم انگیز این حرکت بود، با مطالعات - به قول شما - چندماهه امام علیه السلام چه ارتباط داشت.

بسیار بسیار از بلاغت به دور است اگر کسی قصدش تشکیل حکومت باشد و عوامل پیروزی را فراهم ببیند، چنین سخن بگوید.

### یک نکته

۵۹. در صفحه ۱۴۴ تحت عنوان یک نکته می نویسد: اگر امام علیه السلام به کوفه رفته بود و پیروز شده بود و پس از ده سال بعد شهید می شد، باز این خطبه بجا بود.



بخش اول: خطبه «خُطَّ الْمَوْتُ» و صراحت آن بر علم امام علیه السلام به شهادت ..... ۲۰۹

جواب این است که در این صورت ایراد این خطبه هرگز موقعیت نداشت و بلاغت امام علیه السلام به مراتب بالاتر از این است که در آن موقع این خطبه را بخواند و کشته شدن خود را که فرمانده و رهبر سپاه است، به طور صریح اعلام فرماید. ۶۰. آخرین ایرادش این است که چون این خطبه در منابع دیگر نیست، اطمینان به نقل **لهوف** کم می شود.

جوابش این است که در آن کتابها بسیاری از مطالب مسلمة دیگر هم نیست؛ به خصوص منابع اهل سنت و بنای آنها بر استقصا نبوده است، و در آن اعصار مثل زمان ما تمام کتب و مآخذ در دسترس همه نبوده است؛ به علاوه کتاب **كشف الغمة** این خطبه را از **كمال الدین محمد بن طلحة شافعی** (م. ۶۵۲ق)، مؤلف **العقد الفريد و مطالب السؤول** روایت کرده، و علامه جلیل حسین بن محمد حلوانی نیز آن را روایت فرموده است.

و آنچه با اطمینان می توان گفت این است که این خطبه که از متن آن منطقی و قوت تصمیم امام علیه السلام ظاهر و آشکار است، در کمال اعتبار است و تاکنون احدی از علما و ارباب فن در اعتبار آن اظهار تردید نکرده است و این گونه احتمالات واهی و خردناپسند خدشه ای در اعتبار آن وارد نمی سازد.

## ۲۱. تحقیق درباره عبارت زیارت اربعین

۶۱. در صفحه ۱۴۵ راجع به این عبارت زیارت اربعین: «وَبَدَلْ مُهَجَّتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِدَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَيْرَةِ الضَّلَالَةِ»،<sup>۱</sup> می گوید: اگر کسی بگوید از این جمله فهمیده می شود که امام علیه السلام از اول می خواسته است خون خود را در راه خدا بریزد و به منظور کشته شدن حرکت کرده است، در جواب می گوئیم: درباره

---

۱. طوسی، مصباح المتعجل، ج ۲، ص ۷۸۸؛ ابن مشهدی، المزار الکبیر، ص ۵۱۴. «او جان خود را در راه تو تقدیم کرد تا بندگان تو را از نادانی و سرگردانی گمراهی برهاند و نجات دهد».

۲۱۰..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

حضرت حمزه نیز این جمله صادق است، با اینکه وقتی به جنگ احد رفت، غرضش این نبود که خونش ریخته شود و می خواست نیروی بت پرستان را در هم بشکند، الخ.

جواب این است که این جمله به حسب معنی حقیقی ظاهر در این است، که بذل جان و استقبال از شهادت از روی علم و اختیار بوده و نجات عباد از جهالت و ضلالت، به نفس بذل مهجه، و پیشکش کردن جان، حاصل شده است؛ به عبارت دیگر، سبب نجات مردم این بود، که امام علیه السلام جان خود را بذل کرد؛ یعنی «اسْتَنْقَذَ الْعِبَادَ بِبَدْلِ مَهْجَتِهِ فِي اللَّهِ»؛ بندگان خدا را به بذل مهجه اش در راه خدا نجات داد.

پس این جمله در مورد شهیدی حقیقت است که از روی علم و اختیار بذل جان نماید و بداند بذل جانش سبب نجات جامعه می شود، ولی درباره شهیدی که فی سبیل الله شهید می شود و این اثر، بر نفس جان نثاری و شهادتش مرتب نمی شود، مجاز است.

و به بیان دیگر، شهدا گاهی در راه دفاع از اسلام و حفظ سنگر و پیشبرد مقاصد عالی اسلامی شمشیر می زنند و جهاد می کنند تا کشته می شوند، و آثاری که بر فداکاری آنها مرتب می شود، بر عملیات دفاعی و حملات و یورش هایی است که به لشکر دشمن مردانه نموده اند تا شهید شدند.

و گاهی نجات دین و دفع ضربت از آن محتاج به فدا دادن جان و استقامت و کشته شدن است؛ مثل اینکه علمدار لشکر ببیند اگر استقامت نکند و علم را بگذارد و بگریزد لشکر همه می گریزند و اگر بایستند و علم را نگاه دارد و او را بکشند و قطعه قطعه کنند، دیگری می آید و علم را برمی دارد (مثل جنگ موته و فداکاری عجیب جعفر طیار و زید بن حارثه و ابن رواحه) و خطر دفع می شود یا مسلمانان تحریک و تهییج می شوند و میدان را خالی نمی کنند، و عمل او سرمشق می شود.

## بخش اول: تحقیق درباره عبارت زیارت اربعین..... ۲۱۱

اینجا فقط گذشت از جان لازم است و اینجاست که به حقیقت می‌توان گفت: «بَدَلٌ مُّهِجَّتُهُ فَيْكَ لَيْسَتْ قَدَّ الْإِسْلَامِ». شهدای کربلا چنین موقفی را داشتند، آنان هم شمشیر کشیدند و به وظیفه دفاعی که آن هم دفاع از جان رهبر اسلام و ولی خدا بود رفتار کردند و هم با بذل جان و شهادت و ایفای آن نقش عجیب در آن میدانی که تاریخ همانند آن را نشان نمی‌دهد، پرچم اسلام را پابرجا و استوار ساختند و الحق درباره یکایک آنان این جمله صادق است و شاید علت اینکه این رادمردان به‌طور دسته‌جمعی بر سایر شهدا امتیاز یافته‌اند و این درجات را پیدا کرده‌اند، همین باشد.

میدانی که این افراد فداکار در آن ظاهر شدند، میدان بذل نفس و تقدیم جان برای نجات اسلام بود.

و در مورد مثل حضرت حمزه و شهدای بدر و احد اگر نفس بذل جانشان این آثار را داشته و از روی علم و اختیار بذل جان کرده باشند، این جمله حقیقتاً صادق است، و الا مجاز است و حضرت حمزه نیز به ملاحظه مقام بلندی که در بین شهدا دارد، حائز این مقام و فضیلت است.<sup>۱</sup>

پس معلوم شد این جمله زیارت درباره امام علیه السلام عین حقیقت است؛ چون از شهادت خود آگاه بود و می‌دانست که اعلان بطلان حکومت یزیدی و قیام و امتناع از بیعت، از جان گذشتن و به استقبال شهادت رفتن است. می‌دانست شهادتش با آن وضع مظلومیت و تشنگی توأم با اسارت اهل‌بیت، منشأ آن آثار و برکات و نجات اسلام از ضربت کشنده حکومت یزید است.

به‌هر حال با صرف نظر از این تحقیق دقیق، اگر به فرض شما امام علیه السلام را مانند

---

۱. آنچه ما در مقدار درجات اشخاص شهدا بگوییم، بر حسب استنباط شخصی است و ما را نمی‌رسد که پیرامون درجه بلند مثل حضرت حمزه به‌طور یقین اظهار نظری بنماییم. خدا و رسول خدا و امامان علیهم السلام از آن آگاه می‌باشند و تحقیق آن محتاج به مراجعه بیشتر به اخبار است. رضی الله عنه وعن جمیع الشهداء.

۲۱۲ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

شهدای دیگر ناآگاه از شهادت خود بدانیم و از این جهت بگوییم اطلاق این جمله بر همه علی السوا است و دلیل بر اینکه امام علیه السلام از روی علم به سوی شهادت رفت نیست، طبق طرح و اساسی که در این کتاب ریخته‌اید، شهادت و بذل جان امام علیه السلام به منظور نجات مردم از ضلالت انجام نشده و این جمله اگرچه در حق شهدای دیگر صادق است، درباره امام علیه السلام صادق نیست!

زیرا طبق نظر شما امام علیه السلام پس از یأس از تأسیس حکومت، پیشنهاد صلح را به آن شرایط سه‌گانه داد و پذیرفته نشد و او را مخیر بین تسلیم به ابن‌زیاد و کشته شدن کردند و امام علیه السلام برای اینکه به ابن‌زیاد تسلیم نشود کشته شد؛ پس بفرمایید: «وَبَدَلَ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لَيْسَتْ نَقْدَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَيْرَةِ الضَّلَالَةِ» با این نظر شما چطور سازگار و صادق می‌شود. برای تسلیم نشدن به ابن‌زیاد، کشته شدن چه ارتباطی با کشته شدن برای هدایت مردم و نجات آنان از ضلالت و جهالت دارد؟! شما مقام امام علیه السلام را از مقام شهدای دیگر مانند حضرت حمزه و حضرت جعفر طیار، بلکه سایر شهدای بدر و احد پایین آورده‌اید (ان شاء الله غفلت کرده‌اید).<sup>(۱۵)</sup> به علاوه ظاهر این جمله این است که این اثر یعنی نجات جامعه از جهالت و ضلالت بر شهادت امام علیه السلام مرتب شد؛ چون سبب آن بذل مهجه بود و وقتی سبب حاصل شد، مسبب هم حاصل می‌شود؛ در حالی که شما می‌گویید در شهادت و بذل جان هیچ منظوری امام علیه السلام جز عدم تسلیم به ابن‌زیاد نداشت و اصولاً قیام حضرت شکست‌خورده و بی‌نتیجه شد. نعوذ بالله.

## ۲۲. قصه فرشته‌ها و جن‌ها

۶۲. از صفحه ۱۴۶ قصه فرشته‌ها و جن‌ها را عنوان کرده و برای اینکه زمینه‌ای برای انکار آن - به خیال خود - بسازد، نخست آن را از کتاب *نور العین* نقل کرده و سپس به نقل *لهوف* از کتاب *مولد النبی و مولد الاوصیاء* شیخ مفید اشاره می‌کند و به گمان خود آن را رد می‌نماید.

ما عرض می‌کنیم: آنچه راجع به کتاب *نور العین* و مؤلف آن نگاشته، مورد ایراد نیست و ما هم آن کتاب را معتبر نمی‌شناسیم، اما نقل *لهوف* از کتاب *مولد النبی و مولد الاوصیاء* را نمی‌توان رد کرد؛ زیرا علاوه بر آنکه *لهوف* نقل کرده، محمد بن ابی‌طالب حسینی هم در کتاب خود به این عبارت آن را از مفید روایت کرده است: قال شیخنا المفید یاسناده إلی أبی عبد الله علیه السلام؛<sup>۱</sup> و آنچه را که در قابل قبول نبودن این نقل نوشته، کافی نیست.

اینک وجوهی را که در رد این خبر نوشته، بررسی می‌کنیم.

### دلیل اول

۱. در این داستان به امام علیه السلام نسبت دروغ داده شده است.

جواب: چنین نیست و معنی «لَا سَبِيلَ لَهُمْ عَلَيَّ، وَلَا يَلْقَوْنِي بِكَرِيمَةٍ أَوْ أَصِلَ إِلَيَّ بِقَعْتِي»؛<sup>۲</sup> بیش از این نیست که آنها تا من به بقعه خود - یعنی کربلا - نرسیم نخواهند توانست مرا بکشند یا صدمه جسمانی به من بزنند، و این جمله با مأموریت حرّ برای جلب آن حضرت و ناراحت شدن اهل بیت منافات ندارد.

### دلیل دوم

۲. لازمه آن، بی‌اعتنایی امام علیه السلام نسبت به اسلام است؛ زیرا با اینکه به کمک فرشتگان یاری دین امکان‌پذیر شد، چرا امام علیه السلام رد فرمود، و حکومت اسلامی را تشکیل نداد؟

جواب: ملائکه مأمور به اطاعت از آن حضرت بودند و در واقع این هم یک نوع امتحان از آن حضرت بود که مقدار قوت تصمیم و ثباتش آشکارتر گردد، و امام علیه السلام در رد و قبول مدد آنها مختار بود و شاید تشکیل حکومت اسلامی با امداد نیروهای غیبی مصلحت نبوده و فرشتگان برای حفظ جان امام علیه السلام و رعایت

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۰.

۲. آنان را دسترسی بر من نیست و هیچ ناگواری و آسیبی به من نمی‌توانند برسانند تا آنکه به جای خود برسیم.

شخص او یا امتحان، این پیشنهاد را دادند، و امام علیه السلام هم می دانست که با قوه غیبی تشکیل حکومت صلاح نیست؛ لذا برای حفظ جان خودش، کمک فرشتگان را نپذیرفت، و خلاصه کلام اینکه امام علیه السلام خود می دانست پذیرفتن پیشنهاد فرشتگان واجب نیست، و کسی نمی تواند بگوید لازم بود بپذیرد تا اسلام را حفظ نماید؛ زیرا اگر لازم بود می پذیرفت و آنچه مسلم است این است که اگر امام علیه السلام نیروی مادی کافی برای تأسیس حکومت اسلام و اجرای احکام داشته باشد، وظیفه دارد اقدام نماید؛ اما با نیروی غیبی و به نحو معجزه قیام و اقدام واجب نیست و در بعضی موارد که با جنود غیبیه غلبه ای حاصل شده، به نحو استثنا می باشد.

پس این سخن صحیح نیست که آیا ممکن است در زمانی که برای حمایت اسلام از نیروهای کمکی استفاده ممکن شود، امام علیه السلام استفاده نکند؟ و آیا و آیا؟

زیرا جوابش این است: بلی، ممکن است چون امام علیه السلام به سنه الله از دیگران داناتر است و از اینکه قبول نفرمود معلوم می شود در اینجا توسل به طرق غیرعادی برای پیروزی جزء برنامه امام علیه السلام نبوده است، و اگر این ایراد را به امام علیه السلام وارد بدانیم باید - العیاذ بالله - نسبت به خدا هم ایراد کند و بگوید: آیا ممکن است خدایی که می توانست امام علیه السلام را از دست دشمن نجات دهد و ستمگران را معدوم سازد، امام علیه السلام را واگذارد تا دشمن او را از پا درآورد، و اسلام ذلیل شود؟ آیا ممکن است خدایی که می توانست یزید را بمیراند و موانع تأسیس حکومت اسلامی را از میان برگیرد، یزید، ابن زیاد، شمر و همکارانشان را زنده بگذارد تا مرتکب این همه جنایات شوند؟ آیا ممکن است خدا نسبت به اسلام و امام علیه السلام بی اعتنا باشد؟ آیا ممکن است خدایی که جنودش را جز خودش کسی نمی داند چقدر است از بندگان بخوهد دین او را یاری کنند؟

جواب این آیها همه معلوم است و در این استفهامها که منشأش جهل به

بخش اول: قصه فرشته‌ها و جن‌ها..... ۲۱۵

سنن خدا و قواعد و قوانین الهیه است، فرقی بین عمل خدا و پیغمبر و عمل امام نیست؛ زیرا آنها نیز عامل و مجری سنت‌های الهیه هستند.

پس عدم قبول کمک ملائکه بی‌اعتنایی به اسلام نیست؛ چنان‌که اعمال قدرت نکردن خدا و نابود نساختن دشمنان نیز بی‌اعتنایی به اسلام نیست.

۳. در صفحه ۱۵۰ می‌نویسد: ما در اینکه کتاب نامبرده *مولد النبى و مولد*

*الاصبياء* از شیخ مفید باشد، به چند علت تردید داریم.

**جواب:** می‌گوییم تردید شما ارزش ندارد؛ زیرا مثل سید بن طاوس کتابی را به این اسم معرفی می‌کند، از آن نقل حدیث می‌نماید، و می‌گوید مفید به اسناد خودش از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده است؛ مع‌ذلک نسبت اشتباه به ایشان دادن، یک گزاف‌گویی آشکار است.

کتاب مفید که در آن از شیوخ خود نقل حدیث کرده باشد، اشتباه نمی‌شود و از همان شیوخ کتاب مؤلف هم شناخته می‌شود و سید بن طاوس این مقدارها را وارد بوده است؛ مثل نابعه علم تراجم و رجال، علامه بزرگوار شیخ آقابزرگ تهرانی رحمته الله، در حقیقت می‌فرماید: «*خَرِّيتُ صِنَاعَةَ مَعْرِفَةِ الْكُتُبِ*».<sup>۱</sup>

شما بدون دقت در عبارت و الفاظ، چون روایت، موافق نظری که دارید نیست، تردید می‌کنید و نیز مجرد اینکه بعضی افراد بی‌اطلاع کتاب‌هایی را به اشتباه به غیرمؤلف نسبت داده‌اند، دلیل این نیست که ما در مورد هر کتابی این تردید را بنماییم؛ به‌علاوه در آن مواردی که بعضی مدعی اشتباه شده‌اند، مدعی مؤلف کتاب را معرفی کرده و قراینی قانع‌کننده از خود کتاب یا از کلمات بزرگان فن نشان می‌دهد که معلوم می‌سازد کتاب به اشتباه به دیگری نسبت داده شده است.

اما کتاب *موالید* به کسی غیر از مفید نسبت داده نشده است؛ پس چطور ما در

---

۱. آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ج ۸، ص ۲۴۷. سرآمد و متخصص فن کتاب‌شناسی.

نسبت آن به ایشان تردید کنیم و عدم ذکر این کتاب در فهرس کتاب‌های ایشان دلیل عدم نمی‌شود، بلکه دلیل آن است که فهرس کامل تهیه نشده است؛ مضافاً بر اینکه نقل سید مؤید است به نقل محمد بن ابی طالب حسینی، پس جای تردید در اینکه این حدیث از کتاب مفید گرفته شده، نیست.

۴. شیخ مفید در جواب *مسائل عکبریة* علم امام علیه السلام را به شهادت خود قبول نفرموده است. پس چگونه روایت فرشته‌ها را که دلالت بر علم امام علیه السلام دارد نقل کرده است.

**جواب این است:** فرمایش شیخ مفید در برابر احادیث معتبره قطع‌آور که دلالت دارد بر اینکه امام علیه السلام به شهادت خود عالم بوده است حجت نیست؛ علاوه‌صدر این کلمات از امثال ایشان چنانچه کراراً تذکر دادیم، در برابر عامه و کسانی که در محیط آنها و مأنوس با افکار آنها بوده‌اند می‌باشد. مفید و سید - رضوان الله علیهما - در مقام جواب اقناعی به آنها بوده‌اند که به‌هرحال در قداست مقصد امام علیه السلام تردیدی پیدا نکنند؛ چون اگر به نحو دیگر پاسخ می‌دادند، بسا که از افق درک و اطلاع معرفت پاره‌ای از آنها دور بود و لذا در همین جا مفید علیه السلام پس از آن جواب اقناعی روی فرض علم امام علیه السلام به شهادت که مورد تصریح اخبار و تواریخ معتبر و عقیده شیعه است نیز جواب داده و صریحاً اصل صحت تعبد به شهادت و استسلام از برای کشته شدن را تصدیق فرموده است و پس از قبول این اصل، رد اخبار تواریخی که دلالت بر آگاهی امام علیه السلام از شهادت دارد، وجهی ندارد.

اینک کلام مفید به عین الفاظش در جواب *المسائل العکبریة*: «وَلَوْ كَانَ عَالِمًا بِذَلِكَ لَكَانَ الْجَوَابُ مَا قَدَّمْنَاهُ فِي الْجَوَابِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام»<sup>۱</sup>.  
و آنچه راجع به علم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است این است: «إِذْ كَانَ

---

۱. مفید، *المسائل العکبریة*، ص ۷۱. اگر امام به آن آگاه بود، جواب همان است که ما در جواب از عمل امیرمؤمنان علیه السلام گفتیم.



لَا يَمْتَنِعُ أَنْ يَتَعَبَّدَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِالصَّبْرِ عَلَى الشَّهَادَةِ وَالْإِسْتِسْلَامِ لِلْقَتْلِ لِيُبْلَغَهُ بِذَلِكَ مِنْ عُلُوِّ الدَّرَجَةِ مَا لَا يَبْلُغُهُ إِلَّا بِهِ، وَلِعَلِّمَهُ تَعَالَى بِأَنَّهُ يُطِيعُهُ فِي ذَلِكَ طَاعَةً لَوْ كَلَّفَهَا سِوَاهُ لَمْ يُؤَدِّهَا، وَيَكُونُ فِي الْمَعْلُومِ مِنَ اللَّطْفِ بِهَذَا التَّكْلِيفِ لِحَلَّتِ مِنَ النَّاسِ مَا لَا يَقُومُ مَقَامَهُ غَيْرُهُ، فَلَا يَكُونُ بِذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مُلْقِيًا بِيَدِهِ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَلَا مُعِينًا عَلَى نَفْسِهِ مَعُونَةً مُسْتَقْبِحَةً فِي الْعُقُولِ»<sup>۱</sup>.

این فرمایش مفید علیه السلام همان است که ما در مقدمه این انتقاد به خوانندگان تذکر داده‌ایم، و داوری با خوانندگان عزیز است که این قسمت از کلمات مفید - علیه الرحمة - پاسخ استبعادات و اساس بررسی‌های نویسنده کتاب **شهید جاوید** هست یا نه، و آیا صحت تعبد امام حسین علیه السلام را به شهادت و کشته شدن تأیید می‌کند یا نه؟ و آیا جواز استسلام از برای قتل از آن استفاده می‌شود یا خیر؟ و شاهد دیگر بر اینکه فرمایش مفید علیه السلام اقناعی و در برابر عامه است، این است که در **ارشاد** در سه فصل، علم امیرالمؤمنین علیه السلام را به شهادت و خبرهای آن حضرت را از شهادت روایت کرده و آن را متواتر شمرده است.<sup>۲</sup>

۵. می‌گوید شیخ مفید در **ارشاد** همه حوادث را ذکر کرده، ولی از این داستان

ذکری به میان نیاورده است.

جواب این است: معلوم است که مفید به فرموده خودشان در مقدمه **ارشاد** در

۱. مفید، المسائل العکبرية، ص ۷۰. «برای آنکه اشکال ندارد که خدای متعال او را به شهادت و تسلیم شدن امر کند تا او را بدین طریق به درجه بالا برساند؛ درجه‌ای که بدون شهادت به آن نمی‌رسید و برای آنکه خدا می‌دانست که او در آن آزمایش سربلند بیرون آمده و از در فرمان‌برداری او را اطاعت می‌کند که اگر غیر او را به شهادت تکلیف می‌کرد، آن را انجام نمی‌داد و در پیش خدا از باب لطف معلوم است که این تکلیف ویژه جمعی از مردم است؛ چنان‌که غیر از امیرمؤمنان علیه السلام کسی جای او را نمی‌گرفت. پس امیرمؤمنان علیه السلام با این عمل، خودش را به هلاکت نینداخته است و بر ضرر خودش کمک ننموده است به آن‌گونه که نزد عقل‌ها این‌گونه اقدام قبیح و غیر قابل قبول است.

۲. مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۱۱-۱۵، ۳۱۹-۳۲۱.

۲۱۸..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

مقام استقصای حوادث و وقایع در کتاب مختصری مثل *ارشاد* نبوده است؛ زیرا استقصای تاریخ زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام در کتابی مثل *ارشاد* محال است و علاوه ممکن است کتاب *مولد النبی و مولد الاوصیاء* را پس از *ارشاد* تألیف کرده باشد و این حدیث بعد از تألیف *ارشاد* به نظرش رسیده باشد. این گونه وجوه علیله مدرک و مستند رد حدیث و کتاب نمی شود.

### ۲۳. خطبه «لا أرى الموت إلا سعادة»

۶۳. این خطبه اگر بعد از برخورد با سپاه حرّ در ذی حسم انشا شده باشد؛ چنان که طبری نقل کرده<sup>۱</sup> یا در روز عاشورا صادر شده باشد؛ چنان که ذهبی روایت کرده است،<sup>۲</sup> دلالت بر آگاهی امام علیه السلام از شهادت تا پیش از انشای این خطبه ندارد؛ ولی بر اینکه هنگام قرائت این خطبه امام علیه السلام تصمیم به شهادت داشته و به تأسیس حکومت اسلامی هیچ امیدی نبوده، دلالت دارد؛ علاوه بر آنکه با وضعی که جلو آمده بود، از شهادت مسلم و هانی و عبدالله بن یقطر و ورود سپاه حرّ و محاصره شدن امام علیه السلام امید به تأسیس حکومت مبدل به ناامیدی گشت، مع ذلک نمی دانیم به چه علت در اینجا هم نویسنده *شهید جاوید* دست و پا می کند که دلالت این خطبه را انکار و رجاء یا - العیاذ بالله - جهل امام علیه السلام را به آینده در این موقع هم بگوید و لذا وارد شرح این خطبه و استشهاد به کلام امیرالمؤمنین علیه السلام شده است. واقعاً این اصرار خیلی عجیب است، بلکه از بعضی عبارات کتاب استفاده می شود که می خواهد بگوید حتی روز عاشورا و تا وقتی مناشده و اتمام حجت می کرد و اگر مبالغه نشود تا رمقی از حیات در بدن داشت، فکر تأسیس حکومت اسلامی را از سر بیرون نکرد و به تأسیس آن امیدوار بود.

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۰۵.

۲. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۱۲.

بخش اول: خطبه «لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً»..... ۲۱۹

واقعاً این نحو استنتاج و اجتهاد و بررسی در مسائل تاریخ عجیب و بی سابقه است! و اگر غرضش از این بیانات عدم دلالت خطبه بر علم به شهادت با فرض صدور آن قبل از برخورد با سپاه حرّ باشد، باز هم این جمله کاشف از علم امام علیه السلام به شهادت و تصمیم بر موت و کشته شدن در راه خداست.

«فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا»<sup>۱</sup>.

این منطق، منطق شخص امیدوار به پیروزی نظامی نیست، این منطق یک فرد مصمم، قوی القلب، ثابت و مؤمن به هدف و مقصد است که حاضر نیست مرگ را با کمترین ضعف و زبونی و تسلیم از خود دفع نماید.

و اما اینکه در صفحه ۱۵۸ می گوید امام علیه السلام مقایسه بین شهادت و تسلیم شدن فرموده است، نه اینکه غرضش این باشد که مرگ مطلوب من است؛ چنانکه یوسف صدیق گفت: ﴿رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ﴾<sup>۲</sup>؛ نمی خواست بگوید زندان مطلوب من است.

**جوابش این است:** در مقام دوران امر بین آلوده شدن دامن و افتادن به زندان، زندان مطلوب یوسف بود؛ چنانکه در مقام دوران امر بین بیعت و کشته شدن، کشته شدن مطلوب امام علیه السلام بود، کسی نمی گوید زندان در صورت مصونیت از خطر آلوده شدن به فحشا، مطلوب یوسف بوده یا کشته شدن در صورت عدم توجه ضربت حکومت یزیدی به اسلام و اوضاع و احوال عادی مطلوب امام علیه السلام بوده است.

به علاوه مکرر گفته ایم که شهادت مطلوب امام علیه السلام بوده است و اگر کسی به طلب شهادت به جهاد برود، مأجور است، ولی این به این معنی نیست که طالب شهادت در میدان جهاد بایستد و شمشیرش را در غلاف کند (و به قول شما)

۱. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۴۵.

۲. یوسف، ۳۳. «پروردگارا زندان نزد من محبوب تر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می خوانند».

۲۲۰..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

فعالیت کند برای اینکه بیایند و او را بکشند.

امام علیه السلام هم می فرماید: کشته شدن به دست این مردم شهادت است. باید مؤمن در این اوضاع راغب لقای خدا گردد؛ یعنی لقای خدا و شهادت در راه او باید مطلوب مؤمن باشد. باید ایستادگی کنیم تا کشته شویم و با مقاصد بنی امیه همراه نشویم. عاقبت این ایستادگی مرگ است و این مرگ افتخار و سربلندی است. این است معنای این جمله و نظایر آن، که هم دلالت بر مطلوب بودن شهادت و هم دلالت بر آگهی از وقوع شهادت دارد. <sup>(۱۶)</sup>

۶۴. در صفحه ۱۶۰ باز هم شروع به مغلطه کاری می نماید و تا صفحه ۱۶۲ آن را دنبال می کند که واقعاً انسان غرق تعجب می شود که این طرز تفکر و این گونه اندیشه و بررسی از کجا برای ایشان پیدا شده است.

می گوید: روح این تصور این است که امام علیه السلام برنامه ای را طرح کرد، الخ. نه آقای عزیز! امام علیه السلام برنامه ای را طرح کرد که اجرای آن به دست خودش بود؛ برنامه ای که می دانست با عکس العمل شدید حکومت روبه رو می شود و آن عکس العمل هم دودش به چشم خود بنی امیه خواهد رفت.

امام وظیفه داشت علیه بنی امیه قیام کند و برنامه قیام را اجرا نماید، و می دانست بنی امیه او را می کشند، و می دانست که اگر حکومت یزیدی در جامعه اسلام لباس عمل بپوشد و شخصیتی مثل امام علیه السلام و دیگران با سکوت یا بیعت آن را امضا نمایند، بزرگترین ضربت به قلب اسلام و به نظام اسلام خواهد خورد. باید قیام کرد و اعتراض نمود، و حق را به مردم رساند؛ هرچند یقین باشد که حکومت شدت عمل نشان می دهد و همه را از دم شمشیر می گذراند.

این قیام برای کشته شدن و حرکت برای شهادت است، اما نه به آن مفهومی که شما تصویر می کنی. کشته شدن برای نجات اسلام، کشته شدن برای امتثال

بخش اول: خطبه «لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً»..... ۲۲۱

فرمان خدا است، نه کشته شدن به این معنی که اگر یزید و شمر و ابن زیاد در خانه‌هاشان می‌نشستند و مداخله در امور جوامع اسلامی نمی‌کردند، امام علیه السلام دنبال آنها می‌فرستاد و می‌فرمود بیایید مرا بکشید و زن و بچه‌ام را اسیر کنید، چون هوس کشته شدن بر سر من افتاده است!

نه آقا، بد می‌اندیشید، بد تصور می‌کنید، بد بررسی می‌نمایید.

امام علیه السلام برنامه‌اش، قیام، مقاومت، خودداری از بیعت، اظهار مظلومیت، آوردن اهل و عیال به صحنه این جهاد مقدس شهادت بود. برنامه حکومت آزادی‌کش یزید تحمیل، ارباب و خفقان، جنایت، قساوت، بی‌اعتنایی به دین و قانون شرع، ستمگری، کشتن، اسیر کردن. این دو برنامه جز برخورد و تصادم با هم، ارتباط ندارند.

برنامه امام علیه السلام برای دین، برای اسلام، برای بیداری جامعه، برای معرفی بنی‌امیه و برای تمام مقاصد عالی انسانی ثمربخش بود.

این مغلطه شما مثل این است که بگویید چون فایده فرستادن پیغمبران و کتاب‌های آسمانی قطع عذر و اتمام حجت است؛ ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾<sup>۱</sup>، ﴿لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ﴾<sup>۲</sup>

پس اگر کفار و معاندان برگردند و ایمان بیاورند، خدا به آنها می‌فرماید برنگردید و به کفر خود باقی بمانید؛ چون غرض اتمام حجت است، و اینکه هلاکت شما «عَنْ بَيِّنَةٍ» باشد، پس اگر شما هلاکت پیدا نکنید، نقض غرض خدا شده است.

یا آن کسانی که درباره آنها می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا نُمِلُّ لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا﴾<sup>۳</sup>؛ یا

۱. انفال، ۴۲. «تا آنها که هلاک می‌شوند از روی اتمام حجت باشد».

۲. نساء، ۱۶۵. «تا برای مردم در پیشگاه خدا حجت و سخنی نباشد».

۳. آل‌عمران، ۱۷۸. «ما به آنها مهلت می‌دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خود بیفزایند».

۲۲۲..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

می فرماید: ﴿سَسْتَدْرِيْهُمْ﴾؛ اگرچه به حق بازگردند، به آنها گفته می شود به حال خود باشید تا غرض ما حاصل شود.

شما نظیر همین سخن را در مورد امام علیه السلام می گوید که امام علیه السلام برای شهادت فعالیت می کرد، اگر شمر و عمر بن سعد برای کشتن او کوشش نمی کردند، فعالیت های امام علیه السلام به ثمر نمی رسید.

نه آقای نویسنده، امام علیه السلام می دانست کشته می شود و برای کشتن خود هیچ گونه فعالیتی نکرد و تا آخرین نفس از جان خود دفاع می کرد.

ولی ایستاد و تسلیم نشد و بیعت نکرد و مقاومت کرد تا شهید شد.

اگر بنی امیه و سپاهیان شان هرچه آن جرایم را کمتر مرتکب شده بودند، مثلاً اهل بیت امام علیه السلام را اسیر نمی کردند یا آب را بر روی آنها نمی بستند، یقیناً عکس العمل آن مظالم کمتر می شد؛ ولی برنامه امام علیه السلام این نبود که بنی امیه آن اعمال غیرانسانی را مرتکب شوند تا شما بگویید برنامه امام علیه السلام را بنی امیه اجرا کردند.

برنامه امام علیه السلام این بود که می دانست بنی امیه او را خواهد کشت و حتی اگر تسلیم هم می شد، دست از کشتنش بر نمی داشتند و باید قیام کند، و ثبات قدم و استقامت ورزد تا کشته شود، و چنان که مفید - رضوان الله تعالی علیه - هم تصدیق فرمود، خدا او را به شهادت و به اسیری اهل و عیال متعبد فرمود. امام علیه السلام هم این تعبد را نسبت به خود و فرزندان و اصحاب و اهل بیتش اجرا کرد.

**باز هم تأیید!**

۶۵. در صفحه ۱۶۲ تحت عنوان «باز هم تأیید» می گوید:

سؤال. اگر امام علیه السلام به قصد کشته شدن حرکت کرد، چرا مسلم را به کوفه فرستاد؟  
جواب: برای اتمام حجت و امر به معروف و دعوت به قیام و گرفتن بیعت. مگر شما می گوید چون امام علیه السلام به قصد شهادت حرکت کرده، باید

بخش اول: خطبه «لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً»..... ۲۲۳

وظایفی را که برحسب مقام امامت و اجرای برنامه‌های الهی به عهده دارد، انجام ندهد.

سؤال: آیا می‌خواست مسلم را به کشتن بدهد؟ آیا می‌خواست قیس بن مسهر را نیز به کشتن بدهد؟

جواب: امام علیه السلام آنچه کرد طبق امر خدا و تکالیف شرعی خود انجام داد. آیا پیغمبر که در غزوه موته می‌دانست حضرت جعفر، زید و عبدالله رواحه کشته می‌شوند، می‌خواست آنها را به کشتن بدهد؟

آیا مجاهدینی که در جهاد کشته می‌شوند، اوامر جهاد - هرچند به طور عموم باشد - شامل آنها هم می‌شود و خدا آنها را نیز مأمور به جهاد کرده است یا نه؟ آیا اراده واقعی به بعث و تحریک آنها به سوی جهاد، هست یا نیست؟

اگر بگویید آنها مأمور به جهاد نیستند و عمومات ضرباً للقاعدة والقانون است، پس چه می‌کنید با آیات و روایاتی که دلالت دارند بر اینکه اوامر حقیقتاً شامل آنها نیز می‌باشد، و چگونه می‌گویید امثال حمزه سیدالشهدا و جعفر طیار ممتثل امر واقعی نبوده‌اند.

و اگر می‌گویید اوامر جهاد شامل آنها هم هست، پس با این منطقی که پیش گرفته‌اید باید بگویید خدا آنها را به کشتن داده است و همان سخنانی را که در «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ، إِنْ خ» گفته‌اید هم تکرار کنید. با کمال معذرت عرض می‌کنم این منطق بی‌شبهت به منطق معاویه در مورد قتل عمار - رضی الله عنه - نیست.

آیا امام علیه السلام نمی‌دانست که حرّ پس از توبه و به جهاد رفتن شهید می‌شود؟ پس شما بگویید چرا توبه او را قبول کرد و او را به کشتن داد؟

و بگویید چرا به سایر اصحاب اذن جهاد داد و آنها را به کشتن داد؟ چرا حضرت عباس را مأمور نکرد امانی را که برایش آورده بودند بپذیرد و او را به کشتن داد؟

۲۲۴..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

چرا به قاسم بن حسن نابالغ اذن جهاد داد و او را به کشتن داد؟ اگر قاسم هم مثل سایر شهدا اسیر می شد، چه اشکال داشت؟  
غیر از این است که این اقدام یک مأموریت خدایی و فوق العاده بوده که خدا امام علیه السلام را به تمام جزئیات آن متعبد ساخته بود؟  
سؤال: چرا مسلم وقتی گرفتار شد از ابن اشعث و ابن سعد خواست که به امام علیه السلام نامه ای بنویسند به کوفه نیاید.

جواب: مسلم علیه السلام از جانب امام علیه السلام مأموریتی را که داشت انجام داد و لازم بود آخرین گزارش کار و وضع خود را هم برای امام علیه السلام بفرستد و وضع کوفه را به اطلاع برساند.

و اما اینکه گفت بنویسید امام علیه السلام به کوفه تشریف نیاورد، این پیشنهادی بود که از اول به امام علیه السلام می شد، و سخنی را که مسلم در کوفه گفت، دیگران در مکه گفتند. مسلم گفت کسی را بفرستید که به امام علیه السلام بگوید: «إِنَّ ابْنَ عَقِيلٍ بَعَثَنِي إِلَيْكَ، وَهُوَ أَسِيرٌ فِي أَيْدِي الْقَوْمِ لَا يَرَى أَنَّهُ يُمَسِّي حَتَّى يُقْتَلَ، وَهُوَ يَقُولُ: إِرْجِعْ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي بِأَهْلِ بَيْتِكَ، وَلَا يَغْرُكَ أَهْلُ الْكُوفَةِ فَإِنَّهُمْ أَصْحَابُ أَبِيكَ الَّذِي كَانَ يَتَمَنَّى فِرَاقَهُمْ بِالْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ، إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ قَدْ كَذَّبُوكَ وَلَيْسَ لِمَكْدُوبٍ رَأْيٌ»<sup>۱</sup>.

این پیشنهاد عین پیشنهاد ابن عباس و محمد حنفیه است که در مکه عرض کردند و قبول نشد و این کلام روشن می سازد که مردم کوفه مردمی نبودند که بتوان با کمک آنها حکومت جبار بنی امیه را ساقط ساخت. درحقیقت بررسی و

---

۱. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۹-۶۰. «همانا پسر عقیل مرا به سوی تو فرستاد؛ درحالی که او در دست آن گروه اسیر بود و فکر نمی کرد که به شب برسد که کشته می شود و او می گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، خانواده خودت را برگردان، اهل کوفه شما را فریب ندهند. آنها همان یاران پدر تو هستند که او همیشه آرزو می کرد یا بمیرد و یا کشته شود و از آنها جدا شود. اهل کوفه به شما دروغ گفته اند و دروغ گو را رأیی نیست.»



بخش اول: خطبه «لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً»..... ۲۲۵

تحقیق حضرت مسلم اگر رفتنش را به کوفه برای بررسی و تحقیق بگوئیم، اکنون به نتیجه رسید و معلوم شد که هیچ‌گونه زمینه‌ای برای تأسیس حکومت اسلامی نیست، و این بیان مسلم جواب دندان‌شکنی است به مطالب کتاب شهید جاوید.

سؤال: مگر مسلم که محرم اسرار بود نمی‌دانست امام علیه السلام برای کشته شدن حرکت کرده است؟

جواب: مسلم محرم اسرار بود، اما ممکن است مصلحت نبوده که تمام اسرار به او گفته شود و از پایان غم‌انگیز حرکت او را آگاه سازند.

مگر امام علیه السلام به عبدالله بن جعفر نفرمود: رسول خدا در خواب به من دستوری داده که به کار خواهم بست و به کسی نگفته و نخواهم گفت.<sup>۱</sup>

این دستور به نظر ما غیر از جریان‌های دل‌خراشی که جلو آمد چیز دیگر نبوده است. امام علیه السلام از این خواب هم که باشد، هرچه باید بداند دانسته است.

و علاوه اگر امام علیه السلام به قصد کوفه و تشکیل حکومت می‌آمد و به قصد شهادت نبود، پس چرا وقتی فرستاده ابن سعد و ابن اشعث پیام مسلم را رساندند و آن حضرت را از کشته شدن هانی و قیس باخبر ساختند، مراجعت نفرمود؟ با اینکه تمام راه‌ها، و دروازه‌های شهر کوفه تحت نظر مأموران قرار گرفته و ورود و خروج تحت کنترل شدید بود، چرا حال که معلوم شد رفتن به کوفه ممکن نیست، برنگشت؟ پس معلوم می‌شود امام علیه السلام قصد کوفه را نداشت و اگر به ظاهر به سوی کوفه می‌آمد، اتمام حجت می‌کرد و قطع عذر می‌فرمود و راه مشترک کوفه و کربلا را به سوی کربلا طی می‌کرد.

---

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۹۱-۲۹۲.

## ۲۴. پایان پاسخ به بخش اول و نتیجه

در اینجا پاسخ به بخش اول پایان می یابد و نتیجه این می شود:

اقدام حکومت یزید عبارت بود از: تحمیل خود بر جوامع اسلامی و تهاجم به مقدسات اسلام و کوبیدن افکار بلند و مکتب توحیدی اسلام و خفه کردن صدای آزادی خواهان و شخصیت های وجیه و محبوب، و تهاجم به حیات یگانه مدافع و حامی اسلام و رهبر هدایت شدگان و نور مؤمنان امام حسین علیه السلام.

و اقدام امام علیه السلام که روح آن تعبد به شهادت و فرمان پذیری و امتثال و خلوص نیت و تسلیم در برابر امر خدا بود عبارت بود از: تسلیم حکومت نشدن، امتناع از بیعت و اعلان مشروع نبودن اوضاع سیاسی و حکومتی، دعوت به قیام، امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد، اعلام آمادگی برای به دست گرفتن زمام امور با همکاری مسلمانان اتماماً للحجة، کوشش و تلاش و فداکاری و جان نثاری در راه یاری دین و نجات اسلام و بلند کردن پرچم مظلومیت و آوردن فرزندان و عزیزان در میدان شهادت و اهل و عیال در معرض اسارت.

این خلاصه برنامه امام علیه السلام بود که الفاظ و کلمات ناچیزی مثل من از توصیف آن کوتاه است. علما و بزرگان و نویسندگان هر کدام با الفاظی که ناحیه ای از نواحی این قیام را نشان می دهد، آن را وصف کرده اند.<sup>۱</sup>

---

۱. علامه جلیل و نابغه کم نظیر سیدشرف الدین علیه السلام در مقدمه *المجالس الفاخرة* (ص ۹۶) که متأسفانه پس از تنظیم مطالب کتاب زیارت شد می فرماید:

وَتَاللَّهِ لَوْلَا مَا بَدَّلَهُ الْحُسَيْنُ علیه السلام فِي سَبِيلِ إِحْيَاءِ الدِّينِ مِنْ نَفْسِهِ الزَّكِيَّةِ وَنُفُوسِ أَجْبَائِهِ بِنَتْلِكَ الْكِنْفِيَّةِ، لَأَمْسَى الْإِسْلَامُ خَبْرًا مِنَ الْأَخْبَارِ السَّالِفَةِ، وَأَضْحَى الْمُسْلِمُونَ مِنَ الْأُمَمِ التَّالِفَةِ، إلخ. به خدا سوگند اگر نبود آنچه که امام حسین علیه السلام در راه زنده کردن دین تقدیم کرد که جان پاک خود و یارانش را با آن کیفیت فدا داد، اسلام یک خبر و داستانی از خبرهای گذشته می شد و مسلمانان از امت های تلف شده می گردید.

مطالعه این کتاب نفیس را به خوانندگان گرامی - به خصوص از صفحه ۱۰۲ تا ۱۲۰ - توصیه می کنیم. در این قسمت ایشان با ادله قاطعه آگاهی و یقین امام علیه السلام را به شهادت اثبات فرموده است.

بخش اول: پایان پاسخ به بخش اول و نتیجه ..... ۲۲۷

اقدام امام علیه السلام در هر مرحله حساب شده و بر اساس بینش و دانش فوق العاده و طبق برنامه و تعالیم خاصی که هر یک از امامان در هدایت مردم و حفظ دین داشتند بود؛ و اتفاق، تصادف و حرکت کورکورانه و حساب نشده - العیاذ بالله - او را به کربلا، و استقبال آن مصائب ناگوار نبرد.

تأسیس حکومت اسلامی هم در برنامه‌ای که داشت به هیچ وجه پیش‌بینی نشده بود و قیام امام علیه السلام برای آن نبود.

هرچه بود، امام علیه السلام آنچه را که اجرا می‌کرد یک برنامه بود و جریان حوادث چنان‌که نویسنده شهید جاوید گمان کرده، برنامه معلوم شده آن حضرت را عوض نکرد، و به عبارت دیگر، برنامه‌ای را اجرا کرد که حوادث و پیش‌آمدهایی که روی داد، همه در آن پیش‌بینی شده بود.







## ۱. ماهیت قیام امام علیه السلام

خلاصه این بخش کتاب **شهید جاوید** این است که، قیام امام علیه السلام با تهاجم حکومت علیه آزادی او شروع شد و امام علیه السلام از بیعت خودداری کرد و در مقام دفاع از خود برآمده، پناهنده به مکه شد و در آنجا وقتی زمینه قیام رسمی علیه حکومت و تأسیس حکومت اسلامی با همکاری مردم کوفه فراهم شد، امام علیه السلام به جانب کوفه رفت. وقتی ورق برگشت و مردم کوفه ماهیت خود را نشان دادند، امام علیه السلام در مقام صلح و سازش برآمد و پیشنهاد داد که از برگشتن او مانع نشوند تا صلح جویی را به اینجا رسانید که پیشنهاد داد به او اجازه دهند یا برگردد یا به یکی از سرحدات برود یا شخصاً به شام نزد یزید برود و با او - العیاذ بالله - بیعت کند؛ ولی این پیشنهادها هم پذیرفته نشد. از امام علیه السلام خواستند که بلاشرط به فرمان ابن زیاد تسلیم شود. امام علیه السلام از قبول این گونه تسلیم خودداری فرمود تا کسان و اصحابش را شهید کردند و سرانجام خود آن حضرت را هم به فجیع ترین وضع کشتند، و اقدام تاریخی امام علیه السلام و قیام او برای تأسیس حکومت به قول نویسنده **شهید جاوید** به هدف و مقصد نرسید و اسلام و مسلمانی از آن بهره‌ای نبرد. و اگرچه قیامی برای حکومت اسلامی به ملاحظه مساعدت شرایط شروع شد، ولی تصادفات و پیش آمدهای غیرمترقبه که قابل پیش بینی نبود (و معلوم نشد چه بود)، وضع را دگرگون ساخت و نتیجه قهری این قیام شهادت سادات اهل بیت و شهادت امام علیه السلام و خسارت بزرگ برای اسلام شد!

در این بخش نویسنده می‌کوشد امام علیه السلام را در محاکمه تاریخ که روی فرض و نظر او طبعاً جلو می‌آید تبرئه کند و به سخنان اعتراض کنندگان پاسخ دهد و منطقتش در این قسمت به قدری ضعیف است که نظر اعتراض کنندگان را تأیید می‌نماید.

ما می‌گوییم قیام امام علیه السلام یک قیام سیاسی به اصطلاح زمان ما نبود؛ یعنی برای تشکیل حکومت و ارضای خواهش‌های نفسانی و منافع شخصی نهضت نفرمود. قیام امام علیه السلام یک قیام الهی و دینی بود و درعین حال قیام برای تشکیل حکومت اسلامی هم نبود. این‌گونه قیام خواه دفاعی باشد، خواه ابتدایی محرک و مجوز آن داعی الهی خواهد بود، گاه در حال وجود شرایط مادی و حضور قوای نظامی برپا می‌شود و گاه بدون نیروی مادی و نظامی، هدف و منظور از این قیام چنان‌که ممکن است تأسیس حکومت حق و عدل باشد، ممکن است هدایت جامعه و امر به معروف و محکوم کردن باطل یا اتمام حجت یا آزمایش و امتحان باشد. خدا پیغمبرانی را برای دعوت فرستاد که سرانجام کشته شدند. با اینکه می‌دانست کشته می‌شوند، آنان قیام ابتدایی کردند و کشته شدند و کسی نمی‌تواند قیام آنها را علیه کفر و شرک و ظلم و استعمار محکوم کند یا بی‌ثمر و بی‌فایده بداند. اصحاب اخدود مؤمنان را میان سوخته شدن به آتش و بازگشت به کفر مخیر ساختند و آنان سوخته شدن را برگزیدند و استوار ماندند تا در آتش سوختند. انبیا و اولیا مجریان مشیت و سنن الهیه هستند، و ما ناچار نیستیم که اعمال و رفتار آنها را در هر موضوع مستند به علل ظاهریه و عادیه بنماییم. در مورد قیام امام علیه السلام هم ملزم نیستیم که حتماً آن را برای تأسیس حکومت اسلامی بدانیم و از علل و اهداف بسیار عالی و خردپسند دیگر صرف نظر کنیم. اکنون پیرامون بخش دوم کتاب **شهید جاوید** بررسی‌های آینده را مطالعه فرمایید.

## ۲. قیام ابتدایی، قیام دفاعی

۶۶. در صفحه ۱۶۶ قیام مسلحانه را به دو قسم تقسیم کرده است: قیام ابتدایی و قیام دفاعی، و جایز بودن قیام ابتدایی را مشروط به وجود نیروی مالی و نظامی دانسته و بدون آن قیام را جایز نمی‌داند، بلکه با وجود قدرت هم آن را جایز نمی‌شمارد، مگر اینکه هدفی مثل هدف انبیا و اولیا داشته باشد.



بخش دوم: قیام ابتدایی، قیام دفاعی ..... ۲۳۳

**جواب: اولاً:** قیام امام علیه السلام برای تشکیل حکومت نبود و این بخش کتاب پس از مراجعه به مقدمه این انتقاد و پاسخ به بخش اول، خودبه خود منتفی و موضوعی برای آن باقی نمی ماند؛ زیرا معلوم شد قیام امام علیه السلام - خواه اسمش را مسلحانه بگذارید یا غیرمسلحانه - به منظور تشکیل حکومت نبود و شرایط برای قیام مسلحانه به منظور تشکیل حکومت فراهم نبود.

**ثانیاً:** هر قیامی مسلحانه یا غیرمسلحانه، خواه برای تشکیل حکومت یا برای ابراز تنفر و رفع توهم و دفع تهمت همکاری و مسئولیت مشترک به اعمال حکومت یا برای دعوت به مبارزه منفی یا برای اتمام حجت یا حفظ هر مصلحت و دفع هر مفسده باشد، باید در شرایطی واقع شود که اگر قیام دفاعی باشد یا ابتدایی، هدفی که برای آن قیام شده یا جهتی که از آن دفاع می شود، عقلاً و عادتاً امکان پذیر باشد و وسایل لازم در اختیار قیام کننده باشد؛ اما هر قیامی اسلحه و مهمات جنگی لازم ندارد؛ حتی قیام برای تشکیل حکومت نیز همیشه لازم نیست مسلحانه باشد. نویسنده **شهید جاوید** چون قیام امام علیه السلام را مسلحانه و برای تأسیس حکومت فرض می کند، می گوید باید از جهت نیروی مالی و نظامی ضعیف نباشد و قیام ابتدایی را به طور کلی جایز نمی داند، مگر آنکه هدفی مثل هدف انبیا و اولیا داشته باشد.

دیگر نمی گوید وقتی قیام ابتدایی که با وجود قدرت نظامی برای دیگران جایز نیست، برای کسی که هدفش هدف انبیا و اولیا است، جایز باشد.

چرا در زمینه ای که امکان پیروزی نظامی نباشد برای هدف های ارزشمند و مصالح عالی دیگر، برای چنین کسی که کارش کار انبیا و اولیا است و خودش ولی خدا است، قیام جایز نباشد؟ مگر حضرت ابراهیم علیه السلام اسلحه و مهمات داشت؟ مگر انبیایی که دعوتشان مورد رد و تکذیب قوم شد و شهید شدند،

قیامشان به امر نبوت و علیه عقاید باطله و برنامه‌های ضالّه با اتکا به وسایل مادی و فراهم بودن شرایط پیروزی ظاهری بود؟

پس خلاصه سخن این است که قیام اگر برای تأسیس حکومت باشد، در صورتی منطقی و معقول است که وسایل آن هرچه باشد اسلحه و تجهیزات یا مبارزه منفی در اختیار قیام‌کننده باشد و اگر برای هدف‌های دیگر باشد، برنامه قیام باید طوری طرح شود که عقلاً و عادتاً نیل به هدف امکان‌پذیر باشد. در اینجا دیگر پیروزی نظامی مطرح نیست و ممکن است در برنامه شهادت شخص قیام‌کننده و کسانش نیز پیش‌بینی شود.

در قیام امام حسین علیه السلام این موضوع کاملاً تأمین بود. برنامه، برنامه‌ای بود که تمام هدف‌های عالی امام علیه السلام را تأمین می‌کرد، حکومت یزیدی را محکوم می‌ساخت، همکاری با آنها را گناه معرفی می‌کرد، اعتبار یک نفر خلیفه شرعی و حاکم قانونی را که حکومتش لازم‌الاطاعه باشد از او سلب می‌نمود و مسلمانان را به تکالیف خطیری که در راه حفظ اسلام و نظام اسلام دارند متوجه می‌کرد.

در این برنامه شهادت امام علیه السلام و آنچه از جانب امام علیه السلام انجام شد، با توجه به وضع دشمن و قدرت و قساوت قلب و جهات دیگر پیش‌بینی شده بود و معلوم بود که اجرای این برنامه بدون شهادت امکان ندارد، و امام علیه السلام باید در قدم اول آماده شهادت باشد و از اینکه اجرای این برنامه به شهادتش منتهی می‌شود، بیم و تشویشی نداشته باشد و با اراده و تصمیم قاطع به سوی هدف پیش برود.

**ثالثاً:** اینکه نوشته است: با این گونه انقلاب‌ها هیچ‌گونه اصلاحی نمی‌توان انجام داد و چنین و چنان می‌شود، در صورتی صحیح است که هدف پیروزی نظامی و تأسیس حکومت باشد، و به همین جهت طبق این طرح مردود نویسنده **شهید جاوید**، قیام امام علیه السلام هم شکست خورد و به مقصد نرسید و هیچ‌گونه

## بخش دوم: قیام ابتدایی، قیام دفاعی ..... ۲۳۵

اصلاحی با آن - العیاذ بالله - انجام نگرفت و هرچه بر آن مرتب شد، نتیجه قهری و غیراختیاری بود.

ولی اگر هدف قیام تأسیس حکومت و پیروزی نظامی نباشد و هدف‌های دیگر منظور باشد، چرا آن هدف‌ها حاصل نمی‌شود؟ چرا آن قیام‌ها منشأ اصلاحات نمی‌گردد؟

کدام قیام مثل قیام امام حسین علیه السلام منشأ اصلاحات اجتماعی، فکری، اخلاقی و سیاسی شده است؟

شما فقط قیام ثمربخش را قیام مسلحانه برای تأسیس حکومت می‌دانید و گمان می‌کنید غیر از نظامیان و کسانی که اسلحه دارند، کس دیگر حق قیام ندارد و قیام امام علیه السلام را هم به این شکل مصور می‌سازید؛ لذا برای اینکه گرفتار این اشکال نشوید که با عدم توازن قوای نظامی این قیام بیجا و القای نفس در تهلکه شده است، این همه مقدمات را چیده و سخنان صحیح و سقیم را به هم مخلوط کرده‌اید تا بر اساس اینکه موازنه قوا فراهم بوده است، قیام امام علیه السلام را در شرایط مساعد بگویید و برای اینکه کسی نگوید قیام ابتدایی چه مصلحتی داشت می‌گویید: در جایی که هدف انبیا و اولیا باشد، جایز است.

کسی که به شما در این طرح اعتراض می‌کند، می‌گوید یا بگویید قیام امام علیه السلام برای تأسیس حکومت نبود و اگر می‌گویید برای حکومت بود، این حرف که موازنه قوا برقرار بود پذیرفته نیست و این ایرادهایی که به قیام مسلحانه با عدم قدرت نظامی کرده‌اید، از القای نفس در تهلکه و بی‌ثمر شدن قیام و مسئولیت شکست و خون‌ریزی همه بر این طرح وارد می‌شود، ولی اگر قیام را همان‌طور که هست و مقدس‌تر از آنچه در ذهن گرفته‌اید بشناسید که ما بارها یادآور شدیم، هم از راه منحرف نشده‌اید، هم حقیقت قیام منطقی و معقول امام علیه السلام را در درجه بلندی که دارد شناخته و هم ایراد القای نفس در تهلکه، و شکست قیام به

شما متوجه نمی‌شود؛ زیرا برای مقاصد بزرگ و مصالح اهم جان‌های عزیز را در خطر انداختن هرگز نکوهیده نیست و عقل و شرع و فطرت پاک انسانیت آن را تجویز و تحسین می‌نمایند.

مثلاً اگر ملتی برای اینکه آزادی خود را به دست آورد و دست استثمارگران را از سر خود کوتاه سازد، شروع به پیکار فرساینده نماید و افراد فداکارش با علم به کشته شدن و حبس و شکنجه وارد میدان مبارزه و مقاومت شوند که فرضاً تا نیم قرن دیگر آن ملت آزاد شود، این از نظر منطق عقلی و عرفی القای نفس در تهلکه نیست و هلاکت و نابودی و ضایع شدن شمرده نمی‌شود. این فروختن جان به اعلی‌الثمن و بهای بیشتر و گران‌تر است.

در مقام حفظ مصالح دینی و اسلامی که حقیقی است و ارزشش از جان و مال بیشتر است، باید همه چیز را فدا کرد؛ و این‌گونه گذشت‌ها گاهی برای حفظ دین و بقای احکام و دفع ضربت‌های معاندین لازم است و بدون اجرای این برنامه، مصالح عالی‌ه از بین می‌رود.

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾<sup>۱</sup>

#### تصویر غلط!

۶۷. در صفحه ۱۷۰ زیر عنوان تصویر غلط آنچه نوشته صحیح نیست. نه امام علیه السلام حادثه خونین کربلا را به وجود آورد، نه این حادثه خونین هدف برنامه او بود، نه قیام آن حضرت در همان جنگ چندساعته و برخورد مسلحانه نصف‌روزه خلاصه شد و نه محصول قیام، کشته شدن امام علیه السلام و یارانش بود و نه امام علیه السلام کوشید تا این حادثه را به وجود آورد.

---

۱. توبه، ۱۱۱. «خداوند از مؤمنان جان‌ها و اموالشان را خریداری کرده که در برابرش بهشت برای آنان باشد».

## بخش دوم: قیام ابتدایی، قیام دفاعی..... ۲۳۷

حادثه خونین کربلا در برنامه امام علیه السلام پیش‌بینی شده و امام علیه السلام وظایف و تکالیف خود را در برابر جنایات دشمن به‌طور مشخص می‌دانست، و آن حادثه خونین را یزید و بنی‌امیه و معاویه و هرکس حکومت یزید را تأیید کرد، به وجود آوردند. آنها امام علیه السلام را کشتند. آنها آب را به روی او و زن و بچه‌اش بستند. امام علیه السلام به سوی خود تیری نینداخت و به روی فرزندان و اصحابش شمشیر نکشید. علی‌اکبر را آنها کشتند، عباس را لشکر کوفه شهید کردند. چطور شما می‌گویید بسیاری گمان می‌کنند امام علیه السلام عوامل کشته شدن خود و یارانش را فراهم آورد! یعنی چه؟ چرا تهمت می‌زنید؟ و چرا این نارواها را به مردمان مخلص و ارادتمند به امام علیه السلام نسبت می‌دهید.

نه، این‌طور نیست. این افکار غلط را شما انتشار می‌دهید. دیگران می‌گویند امام علیه السلام ایستادگی کرد، استقامت ورزید، تسلیم نشد، بیعت نکرد، زیر بار ننگ نرفت. از اسلام حمایت کرد تا او را کشتند و اهل‌بیتش را اسیر کردند.

محصول لشکرکشی بنی‌امیه، کشتن امام علیه السلام و اسیری خاندان رسالت و محصول قیام امام علیه السلام شهادت و اعلام خطر حکومت یزیدی و سلب صلاحیت دستگاه برای رهبری مسلمین، و درس‌های آموزنده و هدف‌های عالی‌ه دیگر بود.

امام علیه السلام برای جلوگیری از جنگ و خون‌ریزی «اتماماً للحجّة» همه‌گونه اهتمام فرمود و خود را معرفی کرد.

ولی مقام امام علیه السلام عالی‌تر و شرافتمندتر از این است که آن پیشنهاد صلحی را که شما قبول کرده‌اید و به نظر ما و هر شخص شرافتمند حقیقتش تقاضای عفو و ذلت است، فرموده باشد. امام علیه السلام کجا و پیشنهاد رفتن نزد یزید و دست در دست او گذاشتن و با او بیعت کردن کجا!

### ۳. تصویر صحیح

۶۸. آنچه راجع به تصویر صحیح در صفحه ۱۷۱ نگاشته نیز ناصحیح است؛ زیرا با توجه به اینکه امام علیه السلام شهادت خود را پیش‌بینی می‌فرمود و از آن آگاه بود و با

توجه به اینکه اصلاً تأسیس حکومت جزء برنامه کار امام علیه السلام نبود، آنچه در اطراف این مراحل چهارگانه نوشته است، بی پایه و نقش بر آب است؛ و این همه شرح و بسطی که در این بخش داده است، جوابش به همین جمله ختم می شود؛ مع ذلک چون می خواهیم با او تا پایان کتاب برویم؛ هر چند پاسخ های بعدی به مطالب او بیشتر جزئی و فرعی می شود، ولی چون مستقیم نبودن طرح این نویسنده را آشکار می سازد، سخن را دنبال می کنیم و در همین جا عرض می کنیم در مرحله دوم که می گوید نیرو و شرایط پیروزی فراهم شد و در اینجا قیام و فکر تشکیل حکومت جلو آمد، مقصودتان چیست؟

اگر تهیه نیرو همان دعوت مردم کوفه و نامه ها و فرستادگان آنها بود، محتاج به بررسی نبود؛ زیرا امام علیه السلام و دیگران همه این را می دانستند که مردم کوفه این تقاضا را می کنند و پیش از وقت در زمان معاویه هم تقاضا کرده بودند. پس چگونه شد که فکر تشکیل حکومت در مکه جلو آمد؟ و در مدینه این فکر محتاج به بررسی بود.

اگر حضرت اتکا به وعده و درخواست مردم داشت، این قول و وعده ها در مدینه هم بود و اگر این وعده ها و درخواست ها زمینه تأسیس حکومت اسلامی نبود - چنان که همه پیش بینی می کردند - همان طور که در مدینه نبود، در مکه هم نبود.

### دلیل عقلی

۶۹. در صفحه ۱۷۳ آنچه زیر عنوان دلیل عقلی نوشته، دانش و بصیرت و اطلاع امام علیه السلام از اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی بیشتر از آن است و وسعت دایره اطلاعات امام علیه السلام حتی بر طبق مجاری عادی بیشتر از همه کس بوده است، ولی استنتاجی که کرده صحیح نیست؛ زیرا می گوید از خرد و درایت امام علیه السلام دور بود که در مرحله اول و سوم با نداشتن نیروی کافی، دست به قیام ابتدایی که سرانجام آن شکست تلخ بود بزند.

ما هم می‌گوییم همین‌طور است، در هر سه مرحله از اطلاعات و آگاهی‌های امام علیه السلام بر اوضاع دور بود که شرایط را در مرحله اول و دوم و سوم برای قیام ابتدایی جهت تأسیس حکومت مساعد تصور کند؛ زیرا شرایط مساعد نبود و قیام جز شکست نتیجه‌ای نمی‌داد، ولی شما چون روی این سه فرض باطل ایستاده‌اید:

۱. امام علیه السلام از پایان این قیام آگاه نبود؛

۲. قیام برای تأسیس حکومت بود؛

۳. شرایط برای چنین قیام مساعد و موازنه قوا برقرار بود.

و فرض می‌کنید که وضع امام علیه السلام در مکه با وضعی که در مدینه داشت تغییر کرد و نقطه تحول و تغییر وضع که نامه‌ها و دعوت‌های منافقانه مردم کوفه (جز معدودی) بود، در مکه پیدا شد و نمی‌دانید که این موضوع سابقه داشت و وصول این نامه‌ها در مدینه پیش‌بینی می‌شد، می‌گویید قیام در مرحله اول و سوم ابتدایی نبود؛ چون عقلایی نبود و در مرحله دوم چون شرایط مساعد شد، عقلایی شد. روی این اشتباهاتی که دارید و مکرر بطلان آن را آشکار ساخته‌ایم، دامنه کلام را طولانی می‌سازید.

توضیحاً عرض می‌شود اگر جواز قیام و بیعت نکردن امام علیه السلام مشروط به عدم توجه خطر جانی فرض شود، چنان‌که شما فرض می‌کنید و می‌گویید سرانجام برای جلوگیری از کشته شدن خودش پیشنهاد داد به او اجازه دهند به شام برود و با یزید بیعت کند.

در این صورت بدون تجهیزات نظامی دست به قیام زدن هم در مرحله اول و هم دوم و هم سوم غیرعقلایی بود و معلوم است که چنین شخصی در امتناع از بیعت به‌طور مطلق ثابت و مصمم نیست و تا سرحد جان نایستاده است.

ولی حقیقت این نبود؛ حقیقت این بود که امام علیه السلام می‌خواست با یزید بیعت نکند و تکلیف خود می‌دانست به خلافت و امارت مؤمنان حتی به عنوان تقیه بر

۲۴۰ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

او سلام ننماید و اعلام خطر کند، و خلافت او را (حتی به طرق معموله آن زمان)، غیر شرعی اعلام فرماید؛ برای این منظور قیام کرد و پای این حرف و عواقب دلخراش آن ایستاد و بیعت نمی کرد؛ خواه مردم کوفه او را دعوت می کردند و خواه دعوت نمی کردند.

آن حضرت می دانست اگر بیعت کند و به قول نویسنده شهید جاوید بخواهد با سازش تا حدودی از جنایت های آنها جلوگیری نماید، آنچه را با تصویب حکومت یزید از دست می دهد، هزاران بار بیشتر است از آنچه در فرض بیعت نگاهداری می شد؛ به علاوه حکومت معاویه نشان داد که مجرد سازش با بنی امیه مانع از انحرافات و مظالم آنها نمی شود.

و حساب زمان امیرالمؤمنین علیه السلام و پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و صلح امام حسن علیه السلام با این حساب کاملاً جدا است و وجوه فارقۀ آن زیاد است، و یک علت آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام در برابر خلفا به خصوص در آغاز کار قیام نکرد، خطری بود که اساس اسلام و توحید را تهدید می کرد و اگر قیام می کرد جنگ داخلی در آن موقع شروع می شد و اکثر قبایل مرتد می شدند و وضع طور دیگر می شد. چنان که یکی از علل صلح امام حسن علیه السلام هم همین بود که با تسلط معاویه و اوضاع و احوالی که پیش آمده بود، جنگ اگر فرضاً ادامه پیدا می کرد، ده ها هزار افراد و سرباز مسلح دیگر کشته می شدند و سرانجام هم قوای امام علیه السلام شکست می خوردند و بدون اینکه عکس العمل مساعدی برای اهل حق داشته باشد، موضوع خاتمه پیدا می کرد و جزء سایر حوادث تاریخی فراموش می شد.

در حالی که در عصر امام حسین علیه السلام و حکومت یزید هیچ یک از این موانع برای قیام نبود و بیعت نکردن امام علیه السلام با یزید آن محذورات را نداشت و آنها هرچه فشار می آوردند، عکس العمل قیام در دلها مساعدتر و موافق تر بود، نه اینکه



بگوئیم امام علیه السلام خود را به کشتن داد تا عکس العمل مساعد در قلوب نسبت به اهداف و مقاصد خودش و عکس العمل مخالف نسبت به برنامه‌های یزیدی ایجاد کند؛ بلکه غرض این است که امام علیه السلام حساب عمل و اقدام خود و اطراف و جوانب آن را از هر جهت در نظر داشت و می‌دانست که روی عمل او حساب می‌شود، و این برنامه‌ای که دارد چه آثار عالی و نتایج درخشان خواهد داشت.

۷۰. آنچه در صفحه ۱۸۰ نگاشته که امام علیه السلام نمی‌توانست بر خلاف عقیده خود و واقع درحالی که قدرت بر دفاع دارد، حکومت یزید را قانونی اعلام کند و بی‌قید و شرط تسلیم شود، مفهومی این است که اگر قدرت دفاع نداشت و می‌دانست سرانجام کار به کجا منتهی می‌شود، حکومت تحمیلی به یزید را قانونی اعلام و بر خلاف عقیده خود و خلاف واقع، خلافت ضد اسلام یزید را می‌پذیرفت. این گفتار هم صحیح نیست. هرکس تاریخ را مطالعه کند می‌فهمد که امام علیه السلام در بیعت نکردن با یزید ثابت و بی‌شرط بود و مصمم بود به سقوط کشور و جامعه اسلام رأی ندهد، و این زمان با زمان معاویه فرق‌ها داشت. معاویه هم اگرچه از یزید بدتر بود، اما آلوده‌دامانی به شایع و رذالت و بدنامی یزید و شهرتش به فسق و فجور و سگبازی و می‌گساری، و لهو و غنا بیشتر بود. یزید را خواص و عوام می‌شناختند و مشهور به معاصی بود و بیعت با او همان وداع با اسلام بود که روایت است فرمود: «وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بَلَّيْتَ الْأُمَّةَ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ»<sup>۱</sup>.

یزید واجد هیچ‌گونه لیاقتی از هیچ نظری نبود؛ لذا امام علیه السلام تصمیم داشت با او بیعت نکند، و بیعت هم نکرد، و حساب قدرت دفاعی و نیروی نظامی و امکان تأسیس حکومت در این موضوع در بین نبود، و همان‌طور که نوشته‌اید، دین و

---

۱. ابن‌نما حلی، مثير الاحزان، ص ۲۵؛ ابن‌طاووس، اللهوف، ص ۱۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶. «و بر اسلام سلام باید گفت؛ زیرا امت اسلامی به سرپرستی مانند یزید گرفتار شده‌اند».

۲۴۲..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

شرف امام و مسئولیتی که داشت به او اجازه نمی داد حکومت یزید را بپذیرد. باید این را هم اضافه کنید هرچند به قیمت جاننش تمام شود و هرچند یار و یابوری نداشته باشد.

اگر امام علیه السلام بیعت می کرد، در افکار توده مردم تفاوت نداشت، نیروی نظامی نداشته باشد یا داشته باشد، در هر دو صورت افکار گمراه و اسلام پایمال، و یزید با اطمینان خاطر دست به کار محو اسلام می شد و به فرض شما این تفاوت بود که اگر ابتدا سازش می کرد و از این احتمال ضعیف تهیه نیروی نظامی صرف نظر می نمود، یزید ممنون می شد و ممکن بود بعضی سفارش ها و ارشادات امام علیه السلام را بپذیرد (هرچند به عقیده ما این احتمال هم در بین نبود)، ولی سازش بعدی که امام علیه السلام به قول شما پیشنهاد داد، قرین ذلت و نگون ساری بود و با شأن امام علیه السلام سازگار نبود.

پس آنچه مسلم است این است که امام علیه السلام در امتناع از بیعت هیچ شرطی نداشت و سازش با یزید در اندیشه او نمی آمد، و پای این رأی خود ایستادگی داشت و هرگز حاضر نبود به خاطر حفظ جان، تن به بیعت و ذلت بدهد، و از دین خدا چشم بپوشد و حکومت یزید را امضا کند.

#### **خطر شدید می شود!**

۷۱. در صفحه ۱۸۲ با آب و تاب زیاد شرحی راجع به هجرت امام علیه السلام نوشته که چون در فکر این بود راهی برای رهایی از فتنه ای که در آن گرفتار شده پیدا کند، راه هجرت به مکه را پیش گرفت تا در آنجا هم از خطر دور باشد و هم از فتنه و خونریزی جلوگیری شود و هم اوضاع را بررسی فرماید.

این موضوع این قدرها فکر امام علیه السلام را مشغول نمی ساخت و راهی بود که پیش از امام علیه السلام عبدالله بن زبیر هم آن را انتخاب کرد.

### تدبیر امام علیه السلام!

۷۲. در صفحه ۱۸۴ می‌نویسد: آیا ممکن است بدون نقشه صحیح و بدون تدبیر دقیق از یک برنامه کور و نقشه درهم و برهم پیروی کند و دست به اقدامی زند که پشیمانی به بار آورد.

**جواب:** صحیح است، هرگز امام علیه السلام کورکورانه راهی نرفت و قدمی برنداشت که پشیمان شود. کور کسی است که نقشه حقیقی امام علیه السلام را نمی‌بیند و خودش برای امام علیه السلام در برنامه انجام شده نقشه می‌کشد.

نقشه امام علیه السلام مبهم و درهم و برهم نبود، ولی نقشه‌ای که شما برای امام علیه السلام می‌کشید، هم مبهم است و هم به نظر سیاستمداران وقت امیدبخش نبود و هم پشیمانی پیش می‌آورد؛ زیرا وقتی به فرض شما امام علیه السلام پیشنهادهای سه گانه را که از جمله بیعت با یزید است داد، و از تشکیل حکومت اسلام که مقصودش بود، مأیوس گردید؛ ناچار از این قیام و اقدام پشیمان گردیده است - العیاذ بالله - و شما هم باید در این فرض و بنا بر این زمینه پشیمان شوید و تأسف بخورید و بگویید کاش امام علیه السلام از بیعت خودداری نکرده بود و به فکر تشکیل حکومت نیفتاده بود. ای کاش در استانداری مدینه زیر برق شمشیر از او بیعت گرفته بودند، و اقلاً می‌گویید ای کاش پیشنهاد او را پذیرفته بودند تا او پیش یزید رفته بود و با او بیعت کرده بود و این حادثه غم‌انگیز پیش نمی‌آمد.

ولی بنابه آنچه دیگران شهادت امام علیه السلام را به آن تعلیل می‌نمایند، هرگز این سخن را نمی‌توانیم بگوییم. نمی‌توانیم بگوییم کاش امام علیه السلام با یزید بیعت کرده بود، کاش تسلیم شده بود، کاش پیشنهاد بیعت داده بود و پیشنهادش پذیرفته شده بود؛ زیرا این تسلیم و بیعت با مقام امام علیه السلام منافی بود و امام علیه السلام هیچ‌گاه از

کرده خود پشیمان نشد و ما هم از کار امام علیه السلام و استقامت و مقاومت او ناراحت نیستیم و به آن افتخار می کنیم؛ هرچند با تشکیل مجالس سوگواری ظلم و ستم بنی امیه را محکوم می کنیم و در مصیباتی که از ناحیه آن اشقیاء بر اهل بیت وارد شد، عزاداری می نماییم.

اگر امام علیه السلام پیشنهاد بیعت داده بود و قبول شده بود و نزد یزید رفته و - العیاذ بالله - از او تقاضای عفو کرده بود، اسلام پایمال شده و شریعت، شریعت یزیدی و دین ابوسفیانی می شد و این همه برکات از این امت سلب می گشت.

امروز نه کربلایی بود و نه سیدالشهدا، و نه سرور آزادمردان، و نه این مکتب اسلام نگهدار حسینی، نه قصیده فرزدق بود و نه قصیده دعبل و کمیت، و نه هزارها کتاب و نه این همه احساسات شورانگیز.

اگر این طرحی که شما می گوید جداً عمل شده بود، امام علیه السلام اگرچه زنده می ماند، امام علیه السلام تمام مآثر و مفاخر دودمان اهل بیت را در شام دفن می کرد و به مدینه با دست خالی برمی گشت.

۷۳. در صفحه ۱۸۵ می نویسد: اولین اقدام برای دفاع این بود که بی درنگ با خانواده و بستگان نزدیکش، الخ.

اینجا ممکن است از این نویسنده پرسش شود خانواده و بستگان نزدیکش را چرا با خود همراه برد، با اینکه خطر برخورد با قوای نظامی حکومت برای بازگشت دادن آنان به مدینه در بین بود و با اینکه آنها در مدینه راحت بودند و کسی متعرضشان نمی شد؟

اگر «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا»<sup>۱</sup> در کار نبود به چه علت زن و بچه را با خود

---

۱. همانا خدا خواسته است که آنها را اسیر ببیند.

همراه برد؟ کسی که هنگام خروج آیه ﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ﴾<sup>۱</sup> را تلاوت می‌فرمود، چرا زن و بچه را با خود در این خوف و نگرانی و ناراحتی شریک ساخت؟ غیر از امر خدا و تکلیفی که داشت و برنامه‌ای که مکلف به اجرای آن بود، چه سببی برای این کار بود؟

۷۴. در صفحه ۱۸۷ می‌گوید: بنابراین اگر حکومت یزید مزاحم، الخ.

**می‌گوییم:** اوضاع به بررسی و ارزیابی، آن هم برای شخصیتی مثل امام حسین علیه السلام نیاز نداشت و بر هرکس معلوم بود که فراهم شدن نیروی نظامی قابل ملاحظه‌ای که بتواند نیروی حکومت را بکوبد، بسیار بعید است. چیزی که بود این بود که امام علیه السلام و دیگر سران و بزرگان در برابر یک محذور بسیار بزرگ شرعی و اخلاقی و عرفی واقع شده بودند که ارتکاب آن محذور برای تمام آنها - تا چه رسد امام علیه السلام - جایز و شایسته نبود و آن بیعت و امضای خلافت یزید بود.

امام از یک سو ملاحظه می‌کرد با یزید نمی‌تواند بیعت کند و از سوی دیگر، می‌دید قدرت نظامی کافی برای درهم شکستن نیروی ضد اسلام حکومت فراهم نمی‌شود؛ ناچار باید بیعت نکردن و تسلیم نشدن را اختیار کند و تمام خطرات شدید و عواقب غم‌انگیز آن را خریدار شود.

اما اینکه می‌گوید اگر حکومت یزید تهاجم به امام علیه السلام نمی‌کرد امام علیه السلام چه برنامه‌ای را اجرا می‌نمود؟

**جوابش این است:** <sup>(۱۷)</sup> حکومت یزید حکومت تهاجم بود؛ یعنی ماهیت آن ماهیت تهاجمی بود؛ زیرا تهاجم منحصر به بیعت خواستن و انتخاب و رأی گرفتن فرمایشی و دستوری با تهدید و ارعاب نیست.

---

۱. قصص، ۲۱. «از شهر خارج شد، درحالی که ترسان بود».

حکومت یزید به تمام آزادی‌های اسلامی و حریت‌های فکری و فردی و اجتماعی تهاجم داشت، حق مسلمی را که برای هرکس در اجتماع اسلام ثابت بود - یعنی حق امر به معروف و نهی از منکر را - از همه سلب کرده بود و همه جا محدودیت و تضییق و ممنوعیت بود. مقربان درگاه و مشاوران او بیگانگان و مسیحی‌ها بودند.

بنابراین، فرضاً اگر از امام علیه السلام بیعت نمی‌طلبید، اما از محدود کردن آن حضرت، چنان‌که طبع این‌گونه حکومت‌ها است، دست‌بردار نبود؛ بنابراین امام علیه السلام و هر فرد مسلمان دیگر حق داشت برای دفاع از حقوق خود و عموم مسلمانان و رفع این همه محدودیت‌ها و سلب آزادی‌ها قیام کند و تهاجم حکومت یزیدی را دفع نماید.

پس اگر قیام امام علیه السلام را در هر شرایطی بررسی کنیم، قیام دفاعی می‌شود و اصولاً قیام ابتدایی جز برای کسانی که طالب ریاست و سلطنت باشند، مصداق پیدا نمی‌کند. بلی، شدت تهاجم و نزدیک شدن خطر به حسب ظاهر سبب شد که امام علیه السلام از مدینه به مکه هجرت فرماید.

۷۵. آنچه در صفحه ۱۸۸ تا ۱۹۱ نگاشته، محتاج به نوشتن نبود؛ زیرا معلوم بود که علی‌الظاهر امام علیه السلام برای دفع خطری که در مدینه به او متوجه شده بود، به مکه هجرت فرمود.

#### استناد نویسنده شهید جاوید به تاریخ ابن‌اعثم

۷۶. در صفحه ۱۸۸ و ۱۸۹ به سخنرانی سلیمان بن سرد که *مقتل خوارزمی*<sup>۱</sup> از تاریخ ابن‌اعثم روایت کرده، استناد جسته است و ابن‌اعثم که خودش و کتابش

---

۱. خوارزمی، *مقتل الحسین علیه السلام*، ج ۱، ص ۲۸۱-۲۸۲.

از نظر نویسنده شهید جاوید بی اعتبار بودند، با اعتبار و مورد اعتماد می شوند و نقل *مقتل خوارزمی* از ابن اعثم این همه سروصدا پیدا می کند و از دلیل های محکم مرحله اول می شود، و کنفرانس مهم و پرمعنای رجال برجسته سیاسی را شرح می دهد!

این سخنرانی را *مقتل خوارزمی* از ابن اعثم گرفته و در ترجمه تاریخ ابن اعثم<sup>۱</sup> هم موجود است، و بنابه حدس های نویسنده شهید جاوید، *مثیر الاحزان* نیز آن را از ابن اعثم گرفته است. ما نه در اعتبار این سخنرانی حرفی داریم و نه در متن آن؛ فقط می خواهیم از نویسنده شهید جاوید پرسیم چگونه شد که در موضوع خواب امام علیه السلام، ابن اعثم و تاریخش را از اعتبار انداختید و در اینجا با این قاطعیت بدون اینکه به روی مبارک بیاورید که این نقل ابن اعثم است به آن اعتماد می کنید؟ این هم یک نمونه دیگر از تحقیقات عمیق شماس است.

#### باز هم استناد به تاریخ ابن اعثم

۷۷. در صفحه ۱۹۰ به فرمایش امام علیه السلام در پاسخ ابن عباس از *مقتل خوارزمی*<sup>۲</sup> که از ابن اعثم روایت نموده استناد کرده است و برای دومین بار در این دو صفحه (۱۸۹-۱۹۰) به اعتبار تاریخ ابن اعثم اعتراف کرده است.

این فرمایش در ترجمه تاریخ ابن اعثم<sup>۳</sup> موجود است و خوارزمی در *مقتل الحسین* علیه السلام که مقابل چشم نویسنده شهید جاوید بوده است، به این عبارت: «قَالَ الْإِمَامُ أَحْمَدُ بْنُ أَعْتَمِ الْكُوفِيُّ»، نقل کرده است.<sup>۴</sup>

۱. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۲۷.

۲. خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۲۷۷-۲۷۹.

۳. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۲۳-۲۴.

۴. خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۲۷۷. «امام احمد بن اعثم کوفی گفت».

مع ذلک این نویسنده پس از هفت سال تحقیق عمیق چشمش را از آن برداشته و به همان نقل از خوارزمی اکتفا کرده و از حدود امانت ادبی و علمی خارج شده است.

این هم یک تحقیق عمیق دیگر!

#### ۴. دلیل‌های مرحله دوم

۷۸. آنچه در صفحه ۱۹۲ تا ۱۹۳ از دلیل‌های مرحله دوم در قسمت سوء قصد به آن حضرت نگاشته، مورد اتفاق تواریخ است، ولی باید بگوییم که امام علیه السلام در مدینه هم مورد سوء قصد بود و طبق نقل یعقوبی<sup>۱</sup> یزید صریحاً دستور قتل حضرت را داده بود، لذا حضرت به مکه هجرت کرد. وقتی در مکه نیز مورد سوء قصد واقع شد، ناچار از مکه هم خارج گردید و رهسپار عراق شد همان علتی که به ظاهر سبب هجرت به مکه شد، سبب خروج از مکه گردید.

بلی، اینجا مسئله پیشنهاد مردم کوفه و دعوت آنها با آن زبان‌های چرب و نرم و اتمام حجت‌های بلیغه بر امام علیه السلام و سوگندهایی که می‌دادند، امام علیه السلام را ناچار به اجابت دعوت آنها کرد، تا معنی ﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُؤْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾<sup>۲</sup> و ﴿لِيُمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ﴾<sup>۳</sup> ظاهر شود.

و با اینکه اصلاً و ابداً به تأسیس حکومت اسلامی امیدی نبود، برای اتمام

---

۱. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۲۴۱.

۲. عنکبوت، ۲. «آیا مردم گمان کردند همین که بگویند ایمان آوردیم به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد».

۳. انفال، ۳۷. «اینها همه به خاطر آن است که خداوند می‌خواهد ناپاک را از پاک جدا سازد».



بخش دوم: دلیل‌های مرحله دوم ..... ۲۴۹

حجت و برحسب وظیفه امامت و ﴿مَعْدِرَةٌ إِلَى رَبِّكُمْ﴾<sup>۱</sup> مردم را دعوت می‌کرد و نامه می‌نوشت و خطبه می‌خواند و امر به معروف و نهی از منکر می‌فرمود؛ مانند آنکه پیغمبر ﷺ کفاری مانند ابوجهل را دعوت به اسلام می‌کرد و خدا نوح و گروهی از انبیا را به دعوت کفاری که می‌دانست ایمان نمی‌آورند، مأمور می‌کرد. این سخنان امام ﷺ و نامه‌ها و خطبه‌هایی که فرمود، به‌هیچ‌وجه دلیل بر قصد تأسیس حکومت نیست؛ خصوصاً که از کلمات صریح دیگر آن حضرت، نبودن این مقصد در برنامه قیام ظاهر و آشکار و غیر قابل انکار است؛ علاوه بر تمام اینها این فرمایش امام ﷺ: «مَنْ خَادَعَنَا فِي اللَّهِ انْخَدَعْنَا لَهُ»<sup>۲</sup> سرّ اجابت دعوت مردم کوفه را آشکار می‌سازد.

#### باز هم اعتراف به اعتبار تاریخ ابن‌اعثم

۷۹. نمی‌دانم نویسنده شهید جاوید راستی آنچه را در عدم اعتبار تاریخ ابن‌اعثم و کتاب لهوف در کتابش نگاشته است، فراموش کرده است یا عمداً خود را به فراموشی می‌زند که باز در صفحه ۱۹۳ به نقل مقتل خوارزمی از ابن‌اعثم و نقل لهوف و مشیر الاحزان که مأخذ آنها نیز بنابر حدس‌های او در مثل این مورد تاریخ ابن‌اعثم است استناد می‌کند.<sup>۳</sup>

با چنین نویسنده‌ای چه می‌توان گفت؟

اگر تاریخ ابن‌اعثم اعتبار ندارد، چرا به آن استناد می‌کنی؟ اگر دارد چرا در هر

کجا موافق میل جنابعالی نیست، آن را رد می‌نمایی؟

۱. اعراف، ۱۶۴. «برای اعتذار و رفع مسئولیت در پیشگاه پروردگار شما است.»

۲. سبط ابن‌جوزی، تذکرة الخواص، ص ۲۳۳.

۳. مذاکرات ابی‌هره با امام ﷺ در ترجمه ابن‌اعثم (ص ۳۶۲) موجود است.

## ۵. دلیل‌های مرحله سوم

۸۰. از صفحه ۱۹۶ شروع کرده به دلیل‌های مرحله سوم و قاعدتاً و به حسب وضع حوادثی که جلو آمد، باید آغاز مرحله سوم را هنگام رسیدن خبر شهادت حضرت مسلم و هانی و دیگرگون شدن اوضاع کوفه و بر باد رفتن امید به همکاری آن مردم قرار دهد یا اگر در اینجا هم امید را مبدل به یأس نمی‌بیند، چون به قول او شورای صحرا تشکیل شد، در منزل زباله که خبر شهادت عبدالله بن یقطر رسید و بر حسب نقل تواریخ معتبره فرستاده ابن سعد و ابن اشعث نامه آنها و پیام مسلم را رسانید، اگر هر امیدی به تأسیس حکومت و پیروزی نظامی بود، از بین رفت و امام علیه السلام هم به همراهان اذن بازگشت داد و جمع بسیاری از گرد آن حضرت متفرق شدند.

پس، بنابر این طرح و مراحل چهارگانه کتاب **شهید جاوید**، باید آغاز مرحله سوم منزل زباله قرار داده شود؛ ولی چون دیده است اگر موضوع عدم امکان پیروزی نظامی را پیش از برخورد با سپاه حرّ قرار دهد، گرفتار ایراد می‌شود که چرا امام علیه السلام برنگشت؟ و چرا عائله خود را به مدینه نفرستاد؟ و اگر در برگشت احتمال برخورد با قوای حاکم مدینه بود، اینجا برخورد با سپاه ابن زیاد که جرثومه رذالت و خیانت بود قطعی بود. پس چرا امام علیه السلام که به قول شما پای بیعت نکردن تا سرحد شهادت نایستاده بود، از اینجا برنگشت و خطر قطعی را دفع نفرمود؟ چرا کسی که در منزل دیگر وقتی با سپاه حرّ روبه‌رو شد، پیشنهاد بازگشت داد از اینجا که مانعی نبود، برنگشت؟

چون نویسنده **شهید جاوید** می‌بیند به این ایرادها پاسخی نمی‌تواند بدهد، مرحله سوم را به دلخواه خودش از هنگام برخورد با سپاه حرّ شروع کرده است و از خیانت به تاریخ پروا ننموده است.

## بخش دوم: دلیل‌های مرحله سوم ..... ۲۵۱

با اینکه از همین جا بطلان طرح نویسنده شهید جاوید آشکار می‌شود و حاجتی به اینکه بیشتر با او برویم نداریم. از اینجا هم می‌گذریم و به سوی پایان کتاب پیش می‌رویم و با فرض اینکه مرحله سوم از هنگام برخورد با سپاه حرّ شروع شده باشد، می‌گوییم:

اینکه می‌گویید هر تکلیفی مشروط به قدرت است و وظیفه تشکیل حکومت چون مقدور نبود خودبه‌خود در مرحله سوم از میان برخاست، صحیح است. ما هم همین را می‌گوییم، نهایت اینکه نظر ما این است که از اول این تکلیف مقدور نبود و شما می‌گویید از مرحله سوم غیرمقدور شد. این یک مباحثه‌ای است که با شما داشتیم و مکرر بطلان نظر شما را ثابت کردیم.

اما ادله‌ای که اقامه کرده‌اید، دلیل اول و دوم و سوم خلاصه‌اش این است که امام مکرر فرمود اگر کراهت دارید، مرا آزاد گذارید تا برگردم یا به مأمن خود بروم، و این پیشنهاد صلح جویانه را داد تا از تصادم جلوگیری کند و نیروهای او به حال ذخیره برای فرصت‌های دیگر باقی بماند.

**جواب این است:** البته امام علیه السلام باید این پیشنهاد را بدهد و اگر آنها مانع نمی‌شدند، حضرت برمی‌گشت؛ ولی امام علیه السلام می‌دانست و معلوم بود که مانع می‌شوند و بازگشت آن حضرت صورت وقوع نخواهد یافت.

مطلب از دو گونه بیرون نیست: یا امام علیه السلام نمی‌دانست و احتمال می‌داد پیشنهادش را بپذیرند یا می‌دانست که پیشنهادش پذیرفته نمی‌شود، و اثرش یک اعلام مظلومیت، طلح طلبی، اثبات جنایت و شدت آنها است. اگر به ملاحظه قرائن متعدده و ادله‌ای که مکرر اقامه کرده‌ایم بر اینکه امام علیه السلام از شهادت خود در این سفر آگاه بود، اگر نگوییم فقط صورت دوم صحیح است، لااقل احتمال اول رجحان ندارد و نمی‌توان این سخنان امام علیه السلام را دلیل بر آن گرفت که امام علیه السلام مرحله

به مرحله و روزبه‌روز بدون هیچ‌گونه پیش‌بینی قبلی جلو می‌آمده و برنامه را عوض می‌کرده است.

درحقیقت این یک اظهار مظلومیت فوق‌العاده است که می‌فرماید: شما مرا دعوت کردید و نامه‌ها نوشتید، و سوگند دادید که بیایم. حال اگر بر سر دعوت خود نیستید، برمی‌گردیم؛ دیگر چرا مرا که میهمان شما هستم محاصره کرده‌اید؟ مخاطب حضرت در این خطابات اهل کوفه هستند. این خطاب به‌عکس گمان نویسنده، نه فقط صلح‌جویانه نیست، بلکه شورانگیز و انقلابی و اتمام حجت است. امام با این جمله‌ها آن مردم را در برابر وجدان خودشان قرار داده و از خطر موقفی که دارند، و امتحانی که برایشان پیش آمده، آگاه می‌سازد و از آنها می‌خواهد حداقل به کنار روند و او را به حال خود گذارند. حال از دو قسم خارج نبود: اگر امام علیه السلام را آزاد می‌گذارند باید ابن‌زیاد و یزید را ترک کنند، و اگر نه شماتت و سرزنش وجدانی را برای خود بخرند.

این منطق، منطق صلح نیست؛ منطق انقلاب، منطق تهییج، منطق بسیج افکار علیه حکومت ظلم و بیدادگری، منطق اعلام مظلومیت به آیندگان، منطق اعلام نفاق و قساوت مردم کوفه است.

به‌هر حال معلوم است که امام علیه السلام در مثل روز عاشورا اگرچه این‌گونه خطاب را به اهل کوفه فرموده، اما با بیانات شب عاشورا و با سخنان صریحی که فرموده بود و با دستور اکیدی که از کوفه رسیده بود، امیدی به عوض شدن اوضاع نداشت که این پیشنهاد، پیشنهاد حقیقی صلح باشد.

امام علیه السلام می‌دانست در مثل روز عاشورا هرگز این پیشنهاد قبول نمی‌شود؛ لذا به‌طور یقین این بیانات برای اتمام حجت بوده است.

### یک تذکر

و اشکالی که راجع به اتمام حجت کرده است (در صفحه ۲۰۰) نیز صحیح

بخش دوم: دلیل‌های مرحله سوم ..... ۲۵۳

نیست؛ زیرا غرض از اتمام حجت این است که گفته نشود اگر این پیشنهاد شده بود، پذیرفته می‌شد، مثل اتمام حجت خدا بر کفار که با علم به اینکه ایمان نمی‌آورند، مع ذلک به وسیله انبیا آنها را هدایت و دعوت می‌نماید. اینجا دیگر این مطرح نیست که اگر آنها می‌پذیرفتند حجت بر آنها تمام نمی‌شد؛ زیرا بر چنان مردم اتمام حجت معنی ندارد؛ اتمام حجت به کسانی می‌شود که در طریق عناد و لجاج مصرّ هستند.

و اما اینکه می‌گویید اگر از روی واقعیت می‌فرمود پس توجیه معنی ندارد.

**جواب این است:** فرمایش امام علیه السلام از روی واقعیت بود؛ یعنی می‌فرمود اگر مرا آزاد بگذارید برمی‌گردم، این صدق و حقیقت بود، اما صدق قضیه شرطیه مستلزم صدق طرفین نیست، پس با صدق و واقعیت این قضیه می‌دانست که او را آزاد نمی‌گذارند و برنخواهد گشت؛ وانگهی در مورد اتمام حجت‌های انبیا و خداوند متعال هر جوابی از این ایراد می‌دهید، در اینجا هم همان جواب داده می‌شود.

## ۶. خلاصه آنچه گذشت

۸۱. در صفحه ۲۰۰ زیر این عنوان آنچه را نوشته خلاصه می‌کند.

**پاسخ:** خلاصه انتقادات مطالبی که ما در جواب گفتیم این است: از آغاز کار خطر بیعت نکردن با یزید معلوم بود و خودداری شخصیتی مانند امام علیه السلام با تمام صلاحیت و لیاقتی که برای رهبری و زمامداری مسلمین داشت، برای یزید قابل تحمل نبود؛ لذا از ابتدا به گفته یعقوبی دستور قتل امام علیه السلام را صادر کرد و در مکه نیز کسانی را محرمانه گماشت تا امام علیه السلام را به قتل برسانند. حضرت از مکه رهسپار عراق شد. تهاجم به این معنی در همه مراحل بود که حکومت تصمیم داشت به هر شکل باشد خیال خود را از جانب امام علیه السلام راحت کند و اولتیماتوم بیعت هم شاید بهانه‌جویی برای قتل بود؛ چون می‌دانست امام علیه السلام بیعت نخواهد

کرد و اگر به فرض محال امام علیه السلام بیعت می کرد، باز از دست بنی امیه راحت نمی شد، و چون نمی توانست در ردیف همکاران و نیایش گران و تصویب کنندگان اعمال و کردار آنها و دارودسته دستگاهشان قرار بگیرد، سرانجام شهید می شد، و در هیچ یک از مراحل ۱ و ۲ و ۳ شرایط مساعد با تشکیل حکومت نیرومندی که بتواند حکومت یزید را که سراسر جهان اسلام را زیر چکمه ظلم و ستم عمال خون خوار و جلاد خود قرار داده بود ساقط کند، نبود.

و اگرچه سخنان و نصایح امام علیه السلام دعوت به صلح و ترک جنگ بود، اما پیشنهادی نبود که امیدواری به قبول آن باشد و غیر از ساختن مستند بر ظلم و طغیان بی اندازه بنی امیه و مردم کوفه، و قطع عذر و اظهار مظلومیت، اثری نداشت.

## ۷. جنگ اضطراری

۸۲ راجع به جنگ اضطراری در صفحه ۲۰۱ عرض می کنیم: بدیهی است جنگ امام علیه السلام اضطراری بود، بلکه جنگ به معنی حقیقی نبوده و دفاع بوده است و با اتمام حجت هایی که از طرف امام علیه السلام شد، معلوم گشت سپاه کوفه و سربازان حکومت، جنگجو و خون آشام و کینه توز و بی بهره از عوالم انسانیت می باشند، و قتل و اسارت اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را خواهانند. راستی تصور این منظره که اگر امام علیه السلام در برابر این مصیباتی که به او هجوم آورد و هریک برای آنکه قهرمانان بزرگ شجاعت و فضیلت را از پا درآورد کافی بود، از پا درآمده و تسلیم شده بود، و او را به کوفه یا به شام برده بودند، و با ابن زیاد یا یزید به حال تسلیم روبه رو شده بود، وحشتناک و به مراتب از مصیباتی که در کربلا وارد شد، جانگدازتر بود.

درود بر امام علیه السلام که شرافت و حیثیت خاندان رسالت و آبروی جدش پیغمبر و مادرش فاطمه و پدرش علی و دودمان بنی هاشم و کرامت و عزت نفس خود را حفظ کرد و فرمود:

«أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: بَيْنَ السَّلَّةِ وَالذَّلَّةِ، وَهَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ، يَا أَبَى اللَّهِ ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طَابَتْ وَطَهَّرَتْ وَأُتُوفٌ حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ أَبِيَّةٌ مِنْ أَنْ نُؤْتَرَ طَاعَةَ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ»<sup>۱</sup>.

رُوحِي وَأَرْوَاحُ الْعَالَمِينَ لَكَ الْفِدَاءُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَيَا أَبَا أَنْتَ وَأُمِّي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ<sup>۲</sup>.

یقیناً اگر امام علیه السلام تسلیم شده بود، پس از یک سلسله اهانت‌هایی که از داغ جوانان سخت‌تر بود، سرانجام شهید می‌شد و امام علیه السلام بهتر از هرکس بنی‌امیه و یزید را می‌شناخت که عهد و وفا و انسانیت، و شرف و احترام از مقام نبوت در قاموس آنها وجود ندارد.

و اما اینکه نویسنده شهید جاوید نوشته است سرانجام مقاومت در مرحله چهارم یکی از دو چیز بود: موفقیت یا شهادت با افتخار.

باید گفت شهادت هم برای امام علیه السلام موفقیت محسوب می‌شد و احتمال پیروزی نظامی به غیر از طریق معجزه اصلاً در بین نبود، و امام علیه السلام هم به احتمال پیروزی جنگ نکرد اینجا جنگ فقط جنبه دفاعی داشت. نهایت این است که نویسنده چون از این حرف که امام علیه السلام قصد تأسیس حکومت داشت خیلی خوشش آمده است، اصرار دارد که اقدامات امام علیه السلام را مرددانه و پیش‌بینی نشده وانمود کند و بگوید که تا روز عاشورا هم فکر تشکیل حکومت اسلامی خاطر امام علیه السلام را به خود مشغول داشته بود.

---

۱. ابن طاووس، اللهوف، ص ۵۹. «آگاه باش این حرام‌زاده پسر حرام‌زاده تأکید دارد در میان دو کار: میان جنگ و شمشیر و خواری و ذلت و قبول ذلت از ما دور است، خدا و پیامبرش و مؤمنان و دامن‌هایی که پاک و پاکیزه‌اند و کسانی که عزت نفس دارند و انسان‌هایی که زیر بار ظلم نمی‌روند، اجازه نمی‌دهند که ما اطاعت پست فطرت‌ها را بر کشته شدن مردان شریف و بلندقدر اختیار کنیم».

۲. جان من و جان اهل جهان فدای تو باد ای ابا عبدالله و پدر و مادرم قربان تو ای پسر پیامبر خدا.

## ۸. در راه صلح!

۸۳. در صفحه ۲۰۲ - به نام پاسخ از یک سؤال - شروع به زمینه چینی برای الصاق یک تهمت به کرامت و قدس قیام امام علیه السلام نموده است.

سؤالی که در ذهن هیچ روشنفکری نیامده این است که چرا آن گاه که دیگر پیروزی نظامی میسر نبود، امام علیه السلام اقدام به صلح نکرد و پیشنهاد نداد تا در یک محیط آرام مذاکرات صلح شروع شود؟

سپس از این سؤال پاسخ می دهد که در مدینه رابطه امام علیه السلام با حکومت قطع بود و در مکه پیروزی نظامی امکان پذیر بود، و پس از برخورد با سپاه حرّ، مکرر امام علیه السلام پیشنهاد صلح و سازش داد.

اما جواب از اصل سؤال این است که پیشنهاد صلح با حکومت یزید در وضعی که امام علیه السلام داشت و نسبت قوای طرفین به یکدیگر که از یک به صد هم کمتر بود، به خصوص پس از برخورد با سپاه حرّ که امام علیه السلام تحت نظر مستقیم مأمورین حکومت واقع و تقریباً دستگیر شده بود، پیشنهاد تسلیم و تقاضای عفو و موافقت با حکومت یزید بود که منافی با شأن امام علیه السلام و مصالح مسلمین بود. حتی نویسنده نیز چون نمی توانسته است آشکارا و بی پرده این لفظ را بگوید، از آن تعبیر به صلح کرده است و پیشنهاد مراجعت که مکرر از آن حضرت صادر شد، پیشنهاد صلح با حکومت نبود؛ پیشنهاد به مردم کوفه بود که اگر از دعوت خود پشیمان هستند، بگذارند امام علیه السلام مراجعت کند. این اتمام حجت و پیشنهاد هرچه بود متوجه به مردمی بود که او را دعوت کرده بودند، و گرنه با حکومتی که امام علیه السلام علیه آن قیام کرده، این پیشنهاد سازش نیست، که بگذارید من از این نقطه به نقطه دیگر بروم و با این ترتیب صلحی بین امام علیه السلام و حکومت برقرار نمی شد.

و اما جواب از پاسخ نویسنده شهید جاوید:



**اولاً:** پیروزی امام علیه السلام از آغاز عادتاً میسر نبود، و اگر امام علیه السلام می‌خواست سازش نماید باید پیش از اینکه مساعد نبودن اوضاع و احوال علنی گردد، در همان مجلس ولید در استانداری مدینه بیعت را بپذیرد و دستگاه را از خود مطمئن سازد.

**ثانیاً:** وقتی رابطه قطع شد باز هم پیشنهاد صلح امکان‌پذیر است و اگر امام علیه السلام پیش از برخورد با سپاه حرّ به مدینه یا مکه برمی‌گشت، در آنجا ممکن بود با وساطت و میانجی‌گری شخصیت‌هایی مانند ابن عباس و ابن عمر صورت صلحی که به نظر ما آن هم تسلیم بود فراهم شود، ولی امام علیه السلام برنگشت و رهسپار کربلا شد.

**ثالثاً:** چنانچه گفتیم، پیشنهاد امام علیه السلام پیشنهاد صلح نبود؛ زیرا پیشنهاد صلح واقعی از کسی که بدون نیرو و قوه مادی در دست دشمن محصور شده و هر آن بخواهد او و کسانش را قتل عام می‌نماید، مسخره می‌شود.

لذا امام علیه السلام پیشنهاد صلح نکرد؛ چون زمینه‌ای برای آن نبود و پیشنهادی هم که داد، پیشنهاد صلح با حکومت نبود، بلکه دعوت و اتمام حجتی به مردم کوفه بود که سوء باطن و دنیاپرستی و بی‌وفایی آنها را آشکارتر ساخت.

## ۹. مذاکرات مقدماتی صلح!

۸۴. راجع به مذاکرات (به قول نویسنده) مقدماتی صلح توضیح می‌دهیم:

۱. چون نویسنده راضی نمی‌شود این حرف را در هیچ کجا رها کند که امام علیه السلام طالب حکومت بود. در اینجا هم که مذاکرات صلح را عنوان کرده و قبول دارد که دیگر پیروزی نظامی امام علیه السلام میسر نبود، باز سخن از جنگ و گرفتن حکومت به میان آورده و می‌گوید امام علیه السلام در مذاکرات محرمانه خود برای صلح با عمر بن سعد که نماینده حکومت و فرمان استانداری ری را در بغل داشت، درخواست همکاری برای برانداختن حکومت کرد؛ درحالی‌که به نظر ما در موقع طرح مذاکرات صلح این درخواست ناراحت‌کننده و ذهن طرف را به اینکه

پیشنهاددهنده حقیقتاً طالب صلح باشد، مشوب می‌سازد. پس یا مذاکرات را مذاکره صلح نگویند و مذاکره موعظه و ارشاد و اتمام حجت و دعوت به حق بدانید یا اگر مذاکرات صلح می‌گویید، به این شکل نقشه آن را نکشید.

۲. آنچه از اوضاع و جریان‌های طی راه کربلا معلوم می‌شود، امام علیه السلام در دعوت به حق و اتمام حجت که یکی از شئون بزرگ انبیا و اولیا است، کوتاهی نداشته و حتی از دعوت یک نفر نیز چشم‌پوشی نکرد، و دعوت زهیر برای همین منظور بود، و عیدالله حرّ جعفی را پس از آنکه دعوتش را نپذیرفت، شخصاً به همین ملاحظه به دیدارش رفت، با حرّ و عمر بن سعد و سپاه کوفه نیز همین روش را داشت، و توبه حرّ را با اینکه ملحق شدن او به امام علیه السلام در پیروزی نظامی حضرت ثمری نداشت، چون هدایت شده بود، قبول فرمود.

امام علیه السلام همان شخصیتی که به دیدار عیدالله حرّ رفت، هیچ مانعی نمی‌بیند با ابن‌سعد نیز ملاقات‌هایی بنماید و اتمام حجت کند که او را هدایت کند که به حق بپیوندد و یا لااقل مثل عیدالله حرّ کنار برود.

۳. به نظر می‌رسد که ملحق شدن عمر بن سعد اگر واقع می‌شد، مثل ملحق شدن حرّ سبب الحاق اردو نمی‌شد؛ زیرا سران لشکر از او اطاعت نمی‌کردند و سپاه سپاهی بود که از جانب عیدالله زیاد به کربلا اعزام شده بود. فرضاً عمر بن سعد کنار می‌رفت، دیگران داوطلبانه پیش می‌آمدند، و چنان‌که روش ستمگران و همکارانشان است، کار او را عهده‌دار می‌شدند و بیشتر خوش‌رقصی می‌کردند و در کتب مقاتل ندیده‌ام که امام علیه السلام به عمر بن سعد فرموده باشد تو با لشکرت به من ملحق شو تا با هم برویم کوفه ابن‌زیاد را از بین برداریم و یزید را ساقط کنیم؛ زیرا امام علیه السلام می‌دانست او جواب می‌دهد این سپاه تحت فرمان ابن‌زیاد هستند و تصرف کوفه و سقوط حکومت یزید فعلاً امکان‌پذیر نیست.

### ۱۰. دفع اغفال و پیشنهادهای داده نشده

۸۵. راجع به پیشنهادهایی که به امام علیه السلام نسبت داده شده است، شخص مطلع و آگاهی مانند عقبه بن سمعان جداً و با سوگند آن را تکذیب می‌کند<sup>۱</sup> و نویسنده با آب‌وتاب تمام آن را (از صفحه ۲۰۴ به بعد) تأیید کرده و پیشنهاد صلح می‌شمارد؛ نیرنگ عجیبی به کار برده شده است؛ زیرا می‌دانسته است که در محیط شیعه و دیگران از آشنایان به روح تزلزل‌ناپذیر و تصمیم قاطع و اهداف و اخلاق امام علیه السلام سبب نگرانی و ناراحتی و توهین به مقام امام علیه السلام شمرده می‌شود، و نمی‌توانند این موضوع را باور کنند که حسین شجاعت و حمیت و فضیلت و مردانگی به چنین ذلت و ننگی - العیاذ بالله - تن دهد که پس از انتشار خبر قیامش به وسیله حجاج و دیگران در عالم اسلام و پس از آن‌همه خبرهایی که از شهادت خود می‌داد، و پس از آنکه پیشنهاد بزرگان را در ترک سفر عراق نپذیرفت، و به آنان خبر داد مأموریتی را که دارد باید انجام دهد،<sup>۲</sup> اکنون پیشنهاد تسلیم شدن بنماید و التماس کند اجازه دهند خودش به نزد یزید برود و او را از خود راضی سازد و با او بیعت کند!

بدیهی است اگر این پیشنهادها قابل طرح بود و کتابش را در انظار عموم از درجه اعتبار ساقط نمی‌کرد، لازم بود عین آن را در کتاب درج نماید تا خوانندگان سخن او را بهتر تصدیق کنند، نه اینکه فقط اشاره‌ای بنماید و بگذرد؛ ولی چون می‌دانسته است، درج آن سبب می‌شود که سیل اعتراض بیش از اینها به سوی او متوجه شود، و همه بر فساد نظر او آگاه شوند، و کتابش بیش از آنچه

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۱۳.

۲. ذهبی در تاریخ الاسلام، (ج ۵، ص ۹) روایت می‌کند که عبدالله بن جعفر نامه‌ای به حضرت نوشت و امام علیه السلام را از اهل کوفه بر حذر ساخت و سوگند داد که برگردد. فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ: «إِنِّي رَأَيْتُ رُؤْيَا وَرَأَيْتُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَأَمْرِي بِأَمْرِ أَنَا مَاضٍ لَهُ وَلَسْتُ بِمُخَّرٍ أَحَدًا بِهَا حَتَّى الْأَقْيَمِ عَمَلِي».

۲۶۰ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

منفور شده است مورد تنفر شود، با این همه شرح و بسطی که در اطراف این سه پیشنهاد داده، از درج عین آن خودداری کرده تا با این کیفیت هم نظر باطل خود را در اذهان وارد سازد و هم مشقت خود را باز نکند.<sup>۱</sup> این هم یک نوع بررسی و تحقیق است.

برای اینکه خوانندگان ارجمند بدانند این نویسنده در این فصل چه هدفی دارد و از روی این اشتباه پرده برداشته شود، نخست متن سه پیشنهاد را از تاریخ طبری با کلام عقبه بن سمعان نقل می‌کنیم و سپس مؤیدات گفته عقبه بن سمعان را ذکر می‌نماییم و آن‌گاه به سخنان نویسنده پاسخ می‌دهیم.

طبری در تاریخ از ابی مخنف روایت کرده است که امام علیه السلام فرمود: سه پیشنهاد را از من بپذیرید:

یا اینکه برمی‌گردم به سوی مکانی که از آنجا آمده‌ام.

یا دستم را در دست یزید می‌گذارم تا او در آنچه میان من و او روی داده، رأی دهد.

حاشا و کلا که این کلام از امام علیه السلام باشد.

یا اینکه مرا به سوی هر مرزی از مرزهای مسلمین می‌خواهید بفرستید (تبعید کنید) تا یک نفر از آنان باشم، و آنچه برای آنها و بر آنهاست، برای من و بر من باشد.<sup>۲</sup> حاشا و کلا....

---

۱. این سه پیشنهاد از جنبه تاریخی ثابت نیست و برحسب نقل عقبه و گواهی حال و مقال امام علیه السلام هم بی‌اصل و باطل است؛ به‌علاوه، امام علیه السلام می‌دانست این‌گونه پیشنهادها پذیرفته نمی‌شود، اما نویسنده شهید جاوید می‌خواهد بگوید امام علیه السلام عالم به قبول نشدن این پیشنهادها نبوده و واقعاً حاضر شده بود برود با یزید بیعت کند. فلا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم.

۲. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۱۳. «اِخْتَارُوا مِنِّي خِصَالًا ثَلَاثًا: اِمَّا اَنْ اَرْجِعَ اِلَى الْمَكَانِ الَّذِي اُقْبَلْتُ مِنْهُ، وَاِمَّا اَنْ اَصْعَقَ يَدِي فِي يَدِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ فَبَرَى فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ رَأْيَهُ، وَاِمَّا اَنْ تَسِيرُوْنِي اِلَى اَيِّ نَعْرِ مِنْ نُعُورِ الْمُسْلِمِيْنَ سَتُّمْ فَاَكُوْنَ رَجُلًا مِنْ اَهْلِهِ، لِي مَا لَهُمْ وَعَلَيَّ مَا عَلَيْهِمْ».

## بخش دوم: دفع اغفال و پیشنهادهای داده نشده..... ۲۶۱

سپس از ابی مخنف روایت کرده است که گفت: عبدالرحمن بن جندب از عقبه بن سمعان برایم نقل کرد که گفت: مصاحب امام حسین علیه السلام بودم. از مدینه با آن حضرت بیرون شدم تا مکه و از مکه تا عراق و از او جدا نشدم تا وقتی شهید شد. هیچ فرمایشی در مدینه و در مکه، و در راه، و در عراق و در لشکر تا روز شهادتش نفرمود، مگر آنکه آن را شنیدم.

به خدا سوگند! آنچه را مردم می‌گویند و گمان می‌کنند از اینکه دستش را در دست یزید گذارد یا او را به یکی از سرحدات مسلمانان بفرستند نفرمود و نپذیرفت غیر از اینکه فرمود: مرا بگذارید در این زمین پهناور بروم تا بینم امر مردم چگونه می‌گردد.<sup>۱</sup>

این پیشنهادها یعنی پیشنهاد اول و دوم که صریحاً مورد تکذیب عقبه بن سمعان واقع شده چیزی غیر از پیشنهاد تسلیم و درخواست عفو - العیاذ بالله - نیست.

### مؤیدات نقل ابن سمعان

۱. با مراجعه به سخنان امام علیه السلام و شدت و تصمیم آن حضرت بر خودداری از بیعت به یزید و مخالفت از زمان معاویه تا به حال این معنی موافق عقل و مناسب شأن امام علیه السلام نیست که اکنون ذیلان راه شام پیش بگیرد و بلکه مأموران حکومتی او را تحت نظر بگیرند و مثل اسیران به دمشق ببرند تا یزید او را بار دهد و بپذیرد و بیعت آن حضرت را قبول کند، و از سر تقصیرش - العیاذ بالله - بگذرد. «يَأْتِي اللَّهُ ذَلِكَ لَنَا وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ».<sup>۲</sup>

این منطقی امام علیه السلام بوده است و این صدا و فریاد پر از غیرت و حمیت از او تا حال در دنیا بلند است و احتمال اینکه چنین پیشنهادی را داده باشد، باطل می‌سازد.

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۱۳.

۲. ابن طاووس، اللهوف، ص ۵۹. «آن را خدا و پیامبرش و مؤمنان برای ما اجازه نمی‌دهند و نمی‌پذیرند».

نویسنده شهید جاوید شاید تحت تأثیر تبلیغات حکومت‌ها و قلم‌های مزدور آنان که به عنوان لزوم حفظ نظم و برقرار ماندن صلح و امنیت و پرهیز از خونریزی، هر قیامی را علیه حکومت‌های جنایتکار محکوم می‌سازند، برای اینکه ساده‌لوحانی را که فریب این تبلیغات را می‌خورند خوشحال و خشنود سازد، امنیتی را که زیر پرچم حکومت یزید فراهم شده محترم می‌شمارد و دفاع از نفس را بر امام علیه السلام - اگرچه به قیمت ذلت و ننگ بیعت یزید و تقاضای این شکل تسلیم باشد - واجب می‌داند و امام علیه السلام را در این افقی که دون شأن او است قرار می‌دهد! پس معنای «لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا»<sup>۱</sup> چیست؟

۲. پیشنهاد دوم نیز با پیشنهاد اول تفاوتی ندارد و تقاضای تسلیم است و معلوم است که چنین پیشنهادی از طرف امام علیه السلام داده نشده است که خود را در اختیار پسر مرجانه قرار بدهد تا به هر سرحدی بخواهد او را تبعید کند.

۳. این دو پیشنهاد با پیشنهاد تسلیم به ابن‌زیاد که به اتفاق امام علیه السلام آن را نپذیرفت، عملاً زیاد فرقی پیدا نمی‌کرد؛ زیرا قهراً وقتی بنا به رفتن آن حضرت به شام یا به یکی از مرزها می‌شد، تحت نظر مأمورین ابن‌زیاد قرار می‌گرفت و خودبه‌خود تسلیم به او می‌گردید، و می‌توانستند او را به هر کجا بخواهند - حتی نزد ابن‌زیاد - ببرند و هر اهانتی بخواهند بنمایند. چگونه می‌شود که این معانی بر امام علیه السلام پوشیده بماند؟ و چطور ممکن است امام علیه السلام به قول آنها اعتماد نماید؟ و کدام قشون و لشکر تحت نظر امام علیه السلام بود که اطمینان داشته باشد او را به شام بخواهند برد و به جای دیگر نمی‌فرستند؟

---

۱. ابن‌شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۴۵. «مرگ را جز خوشبختی نمی‌بینم و زندگی با ستمگران را چیزی جز ننگ و خواری نمی‌بینم».

## بخش دوم: دفع اغفال و پیشنهادهای داده نشده..... ۲۶۳

در این پیشنهاد هم تسلیم، هم بیعت و هم همه‌گونه اهانتی پیش‌بینی می‌شد؛ به‌علاوه چنان‌که گفتیم، تسلیم به یزید عملاً با تسلیم به ابن‌زیاد فرقی نداشت و مخاطراتی که در تسلیم به ابن‌زیاد بود، در تسلیم به یزید نیز بود.

پس بگویید اگر امام علیه السلام به قول شما صلح‌جویی را پیشه کرده و برای خاطر این صلح موهوم - العیاذ بالله - تن به زیر بار تسلیم به یزید داده بود، چرا به ابن‌زیاد تسلیم نشد و آن مصیبات جانکاه را از خود و اهل‌بیتش دفع ننمود تا افراد بی‌اطلاع و کم‌معرفت او را بیشتر صلح‌جو بخوانند؟

پس معلوم شد که باید روایت معقول و منطقی و معتبر طبری و ابن‌اثیر جزری را از عقبه بن سمعان که حاضر آن حوادث و وقایع بوده و با شخص امام علیه السلام و برادران و فرزندان و اصحابش متصل در تماس بوده، روی چشم بگذاریم و عین حقیقت بدانیم، و اگر این دو پیشنهاد توهین به شأن امام علیه السلام و مقام رفیع آن حضرت نبود ممکن بود احتمال بدهیم که به صورت اتمام حجت نه جدی و واقعی از آن حضرت صادر شده باشد، ولی روحیه امام علیه السلام و ابایی که از ذلت و زبونی داشت و شدتی که در اعلام بطلان حکومت یزید و امتناع از کنار آمدن با آن دستگاه داشت، مانع از این بوده است که حتی به صورت اتمام حجت چنین پیشنهادی را (که متضمن جواز بیعت مثل آن حضرت به یزید است) بدهد؛ حاشا و کلا.

### گزارش غلام بی‌اطلاع!

۸۶ چون نویسنده دیده است عقبه بن سمعان این دو پیشنهاد اهانت‌آمیز را صریحاً با اطلاعات وسیعی که داشته رد کرده است و هیچ‌یک از تاریخ‌نگاران هم بر این رد او حاشیه ننگاشته، بلکه همه - از ابومخنف گرفته تا طبری و ابن‌اثیر - با نقل این تکذیب صریح از عقبه بن سمعان ضمناً نقل پیشنهادها را تأیید نکرده و بلکه رد کرده‌اند، خودش زیر عنوان «گزارش غلام بی‌اطلاع» از (صفحه ۲۰۶) در مقام اقامه

۲۶۴..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

دلیل بر رد عقبه بن سمعان برآمده است و پس از ۱۳۳۰ سال کسی را که در تمام وقایع قیام امام علیه السلام حاضر بوده، بی اطلاع شمرده و خودش را مطلع قلمداد می کند. اما ادله ای که اقامه کرده است، پس از اینکه سخنان عقبه بن سمعان را مختصر کرده و آن تأکیدات بلیغه و سوگند و دو پیشنهادی را که عقبه رد کرده، برای اینکه خواننده بی اطلاع متوجه نشود، اسقاط کرده، به این شرح است:

**دلیل اول:** گفتار عقبه بن سمعان با سخنرانی جناب حرّ مخالفست دارد که از آن معلوم می شود امام علیه السلام چند پیشنهاد داشته است، نه یک پیشنهاد و بدون تردید حرّ که از فرماندهان سپاه ابن سعد بود، از عقبه بن سمعان که فرمان بر بوده، اطلاعاتش از مذاکرات محرمانه بیشتر است.

**جواب: اولاً:** این جمله در ضمن خطبه حرّ در بعضی کتب معتبره مقاتل مثل *ارشاد* نیست.

**ثانیاً:** این مذاکرات اگر محرمانه بوده و فرضاً حرّ از آن با اطلاع بوده، دیگران و سپاهیان عمر بن سعد از آن چگونه اطلاع داشته اند؛ زیرا این جمله «أَلَا تَقْبَلُونَ مِنَ الْحُسَيْنِ؟»<sup>۱</sup> که خطاب به لشکر کوفه است، صریح است بر اینکه همه از این پیشنهادها اطلاع داشته اند و چگونه می شود که لشکر همه از موضوعی اطلاع پیدا کنند و عقبه بن سمعان از آن خبر نداشته باشد؟

**ثالثاً:** این گونه مذاکرات محرمانه تا پیش از تعیین نتیجه معمولاً پنهان نگاه داشته می شود، ولی پس از رسیدن به نتیجه یا شکست مذاکرات افشا می شود، و مثل عقبه بن سمعان از آن اطلاع پیدا می کند. پس تکذیب این موضوع که در السنه و افواه منتشر بوده، پس از سالها از جانب چنان شخصی که در خدمت امام علیه السلام بوده است، در نهایت اعتبار است.

---

۱. ابن اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۶۴. «آیا از حسین علیه السلام نمی پذیرید؟».



بخش دوم: دفع اغفال و پیشنهادهای داده نشده..... ۲۶۵

**رابعاً:** عقبه بن سمعان اگرچه غلام بوده، اطلاعاتش از جریان امور بیش از حرّ بوده است؛ به جهت آنکه غلامها نوعاً محرم اسرار و مورد اعتماد بوده‌اند و در فاصله شکست مذاکرات فی‌مابین تا روز عاشورا یقیناً به‌حسب عرف و عادت در مثل چنین موضوع نگران‌کننده‌ای او و دیگران از زن و مرد از مذاکرات اطلاع پیدا کرده‌اند.

**خامساً:** همان‌طور که نوشته است، حرّ تا روز عاشورا از فرماندهان سپاه ابن‌سعد بوده و آنچه اطلاع داشت از منابع حکومتی بود و معلوم است که طبعاً وقتی عمر بن سعد نامه به ابن‌زیاد نوشت و نامه او در کوفه مطرح شد و بین دستگاه‌های حکومتی شهرت پیدا کرد، دروغ مجعول عمر بن سعد را باور کردند و به‌طور تحقیق اگر مراد حرّ از کلامش این سه پیشنهاد بوده، مدرکش همان مکتوب عمر بن سعد به ابن‌زیاد بوده است و از امام علیه السلام این موضوع را نگرفته است؛ زیرا روز عاشورا پس از ملحق شدنش به امام علیه السلام فرصت این‌گونه کسب اطلاعات از آن حضرت نبوده است. پس این سخن حرّ را اگر قبول کنیم، اشاره به پیشنهادهای سه‌گانه است، منشأ آن همان نامه عمر بن سعد و لشکر او بوده است.

**سادساً:** محمد بن ابی‌طالب به نقل *نفس المهموم*<sup>۱</sup> روایت می‌کند که عمر بن سعد نامه‌ای را که ابن‌زیاد راجع به گرفتن بیعت از امام علیه السلام برای یزید به او نوشته بود، به حضرت نشان نداد؛ زیرا می‌دانست امام علیه السلام ابداً با یزید بیعت نخواهد کرد.

**سابعاً:** جمله‌ای در خطبه حرّ هست که از آن استفاده می‌شود پیشنهادهای امام علیه السلام اگر متعدد بوده است، از درخواست عدم مزاحمت و ترک تعرض بیرون نبوده است، و سخن از تسلیم یا رفتن نزد یزید یا تبعید به مرزها در میان نیامده است، و آن جمله این است که به لشکر خطاب می‌کند: «فَمَنْعَتُمُوهُ التَّوَجُّهَ فِي بِلَادِ اللَّهِ الْعَرِيضَةِ حَتَّى يَأْمَنَ وَيَأْمَنَ أَهْلُ بَيْتِهِ»<sup>۲</sup>.

۱. محدث قمی، *نفس المهموم*، ص ۱۱۴.

۲. ابن‌اثیر جزری، *الکامل*، ج ۴، ص ۶۵.

بدیهی است اگر بیش از درخواست عدم مزاحمت و آزادی، درخواست دیگر فرموده بود و قبول نکرده بودند، حرّ در اینجا تذکر می داد.

پس ممکن است با این قراین بگوییم اصلاً این پیشنهادهایی که حرّ به آن اشاره کرده، چیزهای دیگر بوده است؛ مانند: ۱. بازگشت به حجاز؛ ۲. رفتن به یکی از مرزها به اختیار خود، نه با اعزام و تبعید عمال حکومت؛ ۳. رفتن در بلاد عریضه مانند یمن.

**دلیل دوم:** نویسنده بر ردّ گفتار عقبه بن سمعان گفته، آن عده سی نفری است که به امام علیه السلام ملحق شدند و می گفتند: «يَعْرِضُ عَلَيْكُمْ ابْنُ بَنِي رَسُولِ اللَّهِ ثَلَاثَ خِصَالٍ، الْخ.»<sup>۱</sup>

**جواب:** ممکن است این سه خصلت غیر از آن سه پیشنهادی باشد که منظور شماست و عقبه بن سمعان آن را رد کرده است، و فرضاً هم اشاره به این سه پیشنهاد باشد. منشأ آن همان نامه عمر بن سعد و شایعاتی است که بین لشکر بوده است.

**دلیل سوم:** گفتار ابراهیم بن مالک اشتر است در هنگامی که قشون خود را برای جنگ با ابن زیاد تحریر می کرد.

**جوابش این است:** ابراهیم آنچه گفته، بر اساس همان گفته‌ها و شایعاتی بود که عقبه بن سمعان همه را رد کرد، و امثال ابراهیم اطلاعاتشان در این موضوع از همین شایعات بوده، و گرنه از طریق امام علیه السلام و اهل بیت اطلاع مثبتی به ما داده نشده است؛ به علاوه بعید نمی دانم که ابراهیم در این موقع این کلمات را به قصد تهییج و تحریک احساسات علیه ابن زیاد گفته باشد بدون اینکه صحت و سقم آن را بررسی کرده باشد.

به هر صورت مسلم است که تکذیب صریح و مؤکد این شایعات از طرف عقبه

---

۱. ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۱۴. «پسر دختر پیامبر خدا بر شما سه پیشنهاد را عرضه می کند».

بخش دوم: دفع اغفال و پیشنهادهای داده نشده..... ۲۶۷

بن سمعان که یقیناً در تمام این جریان‌ها حضور داشته و غلام و محرم اسرار بوده، و مأخذ اطلاعاتش دیدن و شنیدن خودش بوده، و علاوه با تمام اصحاب و یاران و کوچک و بزرگ اهل بیت دائماً در تماس بود، در نهایت اعتبار و حجت است، و بر نقل‌های مجمل و مبنی بر حدس و شایعات ترجیح دارد، و فرضاً حین انجام مذاکرات چون به قول شما سرّی و محرمانه بوده، از آن اطلاع پیدا نکرده باشد، پس از شکست مذاکرات عموم اصحاب و یاران امام علیه السلام اطلاع پیدا کرده و داعی بر اطلاع دادن به آنان و افشای موضوع هم بوده است، و عقبه بن سمعان نیز از جریان مذاکرات هرچه بوده اطلاع یافته است.

#### ۱۱. ثمرات صلح و تسلیم، و دلایل پیشنهاد نشدن آن از جانب امام علیه السلام

۸۷. در صفحه ۲۰۸ از ثمرات این صلح فرضی یا تقاضای عفو و تسلیم چهار ماده نوشته است که چون نیازی به ردّ آن نیست، فقط زیان‌های آن را اگر فرضاً واقع می‌شد، با نظر عمیق و دقت بررسی می‌نماییم.

۱. اگر صلح به این وضع زنده و موهنی که نویسنده شهید جاوید نگاشته پیش می‌آمد، امام علیه السلام آن ذخیره بزرگ الهی و رئیس خانواده رسالت با یک اهانت‌های فوق‌العاده، و تحقیرهای امثال ابن‌زیاد و یزید و جسارت‌های آنان که برای روح بزرگ و شرافتمندی مثل روح امام علیه السلام قابل تحمل نبود - چنان‌که نایب او مسلم هم نتوانست تحمل کند - روبه‌رو می‌شد، و چه نزد یزید می‌رفت یا پیش ابن‌زیاد یا هر کجای دیگر یک نفر حقیر و آزادشده و مورد عفو حکومت یزید و ابن‌زیاد معرفی می‌شد، و معلوم است برخورد عمال و کارمندان حکومت با چنین شخصی چگونه اهانت‌آمیز می‌شود؛ دیگر زمینه اینکه بتواند ملت اسلام را رهبری کند، به کلی از میان می‌رفت و از موقعیت و محبوبیت و مقام اجتماعی بی‌نظیری که داشت ساقط می‌شد.
۲. این مطلب مسلم است که زندگی امام علیه السلام با این تسلیم حقیرانه که شما آن را صلح می‌نامید، از دو قسم خارج نبود: اگر فرضاً متعرض او نمی‌شدند و از امام علیه السلام

اطمینان پیدا می کردند که - العیاذ بالله - مانند جیره خواران دستگاهی شده، این زندگی پر از ننگ و مذلت برای آن حضرت و برای خاندان رسالت بود، و یزید افتخار می کرد که اگر پیغمبر آبا و اجداد و قبیله ما را مورد عفو قرار داد و آزاد کرد، ما هم همین کار را کردیم و حسین آزاد شده ماست، و به هر اندازه که امام علیه السلام به دستگاه نزدیک می شد، از خدا و مردم - العیاذ بالله - دور می گشت، و معلوم است چنین وضعی برای امام علیه السلام تحملش شرعاً و عقلاً ممکن نبود، و صلی که این نتیجه را داشته باشد، هرگز مورد درخواست امام علیه السلام نخواهد شد.

و اگر متعرض او می شدند، او را تحت نظر می گرفتند و به کوفه می بردند یا به شام روانه می کردند، و به آن حضرت جسارت و بی ادبی می نمودند، و یقیناً هم این کارها را می کردند و چون اهانتها و جسارت هایشان از جانب امام علیه السلام بی جواب نمی ماند، سرانجام او را شهید می کردند و پس از تسلیم و قبول بیعت، کشته شدنش انعکاس فوق العاده ای در قلوب نمی کرد.

پس در هر دو صورت، امام علیه السلام از این صلح ضرر می کرد و اسلام و مسلمانان نیز چون شرافت و شخصیت معنوی امام علیه السلام لا اقل در نظر مردم بی ارزش می شد، از این صلح زیان می بردند، و پیش بینی امام علیه السلام که فرمود: «وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا» صادق می شد.

۳. نیروهایی که نویسنده برای امام علیه السلام در صورت این صلح موهوم فرض می کند، وقتی می دیدند رهبرشان آن گونه موهوم و سبک و خفیف شده، روحیه خود را می باختند، و اصولاً مسئله رهبری امام علیه السلام از بین می رفت و از طرح ساقط می شد، و شخص جدید، و تازه کار و لا اقل امتحان نداده ای باید روی کار بیاید. اگر امام علیه السلام تسلیم شده بود و به قول شما این صلح را کرده بود، زمینه ای برای قیام توابین، و ابن زبیر، و عبدالله بن غسیل هم باقی نمی ماند و افکار گمراه شده هر قیام را محکوم می ساخت.

۲۶۹..... بخش دوم: ثمرات صلح و تسلیم، و دلایل پیشنهاد نشدن آن از جانب امام علیه السلام

انعکاس شهادت امام علیه السلام بود که روح فداکاری، جانبازی و استقامت را در مردم ایجاد کرد، که مصعب بن زبیر به سکینه بنت الحسین گفت:

«أَمْ يَبْقَى أَبُوكَ لِابْنِ حُرَّةٍ عُذْرًا»<sup>۱</sup>.

۴. به عکس آنکه شما می گوید می توانست دور از چشم رقیب، نیروهای خود را متشکل تر سازد، در زمان سازش دستش بسته می شد، و نمی توانست به فعالیت های سیاسی بپردازد؛ اولاً: عیون و کارآگاهان حکومت مراقب امام علیه السلام بودند؛ ثانیاً: با این صلح و تسلیم کذایی شخصیت او از ارزش و از آنکه مطمح آمال و مرکز تحقق آرزوی آزادی خواهان مسلمان باشد می افتاد؛ ثالثاً: این کار دون شأن امام علیه السلام و غدر و خیانت بود که پیمان صلح ببندد و در نهان بر خلاف آن رفتار کند. مگر امام علیه السلام - العیاذ بالله - مثل معاویه بود که غدارانه و خائنانه تمام شروط صلح را پایمال کرد.

۵. این صلح زمینه قیام را بعد از مرگ یزید هم برای امام علیه السلام از بین می برد، و طبعاً افکار متوجه شخصیت دیگر می شد. این صلح به قدری شخصیت امام علیه السلام را می شکست که به هیچ وجه امام علیه السلام نمی توانست از نو پرچم رهبری اسلامی را به اهتزاز درآورد و با این سابقه، مردم به دورش جمع می شدند، و چه بسا که می گفتند اگر ایستادگی کرده بود، مردم به دورش جمع می شدند، و کوفه انقلاب می شد، و ابن زیاد ساقط می گشت، و تعجب است که در اینجا با اینکه نویسنده می گوید مرگ یزید پیش بینی نمی شد، از اثر قهری آن سخن به میان آورده است و نمی گوید حیات امام علیه السلام هم تا بعد از مرگ یزید پیش بینی نمی شد، و بر اساس دو موضوع به قول او پیش بینی نشده نمی توان وارد مذاکرات تسلیم و تقاضای عفو یا صلح شد. کسی که موضوعی را پیش بینی نکرده، نمی تواند کار خود را بر آن پایه ریزی کند و باید همان روی فرض بقای وضع موجود اقدام کند.

---

۱. پدرت برای هیچ آزادزاده ای عذری باقی نگذاشت.

۲۷۰..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

ولی ما می‌گوییم امام علیه السلام با اینکه می‌دانست یزید به زودی می‌میرد، از راه این‌گونه صلح که تقاضای عفو و تسلیم بود وارد نشد؛ چون علاوه بر آنکه زمینه قیام را برای شخص آن حضرت از بین می‌برد، بیعت یزید عمل خلاف وظیفه‌ای بود که هیچ تقیه و هیچ خطر و مصیبتی آن را برای امام علیه السلام جایز و مباح نمی‌کرد. پس طبق همین دلایل هم که برویم، ساحت مقدس امام علیه السلام که به اعتراف نویسندۀ شهید جاوید هم یکی از نوابغ بزرگ علم و فکر و عقل بوده است، از تقاضای این‌گونه صلح که ماهیت آن تقاضای عفو و تسلیم و دارای این عواقب سوء و غیر قابل تحمل بود، منزه و مبرا است.

## ۱۲. یک سؤال

۸۸. در صفحه ۲۰۹ تحت عنوان «یک سؤال» آنچه را در جواب این پرسش که چرا امام علیه السلام در همان ایام توقف در مکه پیشنهاد صلح نداد؟ نوشته است، به چند جهت فاقد ارزش است.

۱. این صلحی که شما عنوان کرده‌اید، طرحش در مکه معنی نداشت؛ زیرا این صلح قبول بیعت و اعلام رسمیت حکومت یزید بود و روح این سؤال این است که اگر امام علیه السلام می‌خواست بیعت کند، چرا از اول بیعت نکرد و تسلیم نشد تا آن موقع که محاصره شد و دشمن بر او چیره گردید؟

و جوابش این است که امام علیه السلام نمی‌خواست بیعت کند و هیچ‌گاه هم پیشنهاد بیعت و تسلیم شدن نداد، و صلح به معنی واقعی نه در مکه قابل طرح بود و نه در کربلا؛ چون در مکه عنوان بیعت و پذیرفتن خلافت یزید را داشت و در کربلا هم تقاضای عفو و تسلیم بود.

۲. پیروزی حق بر باطل به نام پیروزی نظامی در مکه هم زمینه نداشت.

۳. قیاس اینجا به جنگ صفین و صلح امام حسن مجتبی علیه السلام مع الفارق است؛ زیرا در جنگ صفین پیروزی با آن سپاه مجهز و با آنکه به جز شام تقریباً تمام ممالک

## بخش دوم: یک سؤال ..... ۲۷۱

اسلام قبول بیعت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را کرده امکان‌پذیر بود، و پس از جریان رفع مصاحف نیز که صلح بین دو طرف متخاصم برقرار شد، طرف قوی‌تر یعنی علی علیه السلام تا سرحد پیروزی پیش رفته و می‌توانست شرایط و مقررات صلح را تا حدودی اجرا کند و به‌علاوه، پیشنهاد صلح که خود قبول شکست است، از طرف معاویه شد.

و صلح امام حسن علیه السلام هم با پیشنهاد معاویه، و تقریباً در شرایط متساوی با داشتن نیروی قابل توجه انجام گرفت، و عنوان صلح بر آن صحیح بود، و به عبارت دیگر صلح بود، نه تسلیم.

اما این پیشنهاد و صلحی که شما به امام علیه السلام در کربلا نسبت می‌دهید، صلح نیست. تسلیم و قبول بیعت و تقاضای عفو است، و امام حسین علیه السلام کسی نبود که چنین پیشنهادی را بدهد یا معانی این پیشنهاد و لوازم، و آثار سوء، و عواقب دردناک آن را درک ننماید.

بنابراین، روش سیاسی امام علیه السلام با پدرش و برادرش در شرایط متساوی تفاوتی نمی‌کرد، اما در شرایط غیرمتساوی، روش‌ها تفاوت پیدا می‌کند. اگر شرایط در عصر امام علیه السلام با شرایط عصر پدر و برادرش مطابق نبود، این تفاوت روش سیاسی نیست؛ تفاوت روش سیاسی این است که در شرایط متساوی، هر کدام روش جداگانه‌ای را گرفته باشند.

### ۱۳. گمراهی عجیب!

۸۹. در صفحه ۲۱۱ زیر عنوان گمراهی عجیب، شرحی نگاشته و باز سخن از صلح‌جویی امام علیه السلام به میان آورده است.

جواب این است: همه انبیا و اولیا و مردان خدا صلح‌جو بوده و اصل ﴿الصُّلْحُ خَيْرٌ﴾<sup>۱</sup> را اجرا می‌کردند؛ ولی آنچه شما در اینجا به امام علیه السلام نسبت داده‌اید

---

۱. نساء، ۱۲۸. «صلح بهتر است».

۲۷۲..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

و زیر عنوان صلح به شخصیت و عظمت و استقامت و شجاعت و شهادت امام علیه السلام ضربت می‌زند، ساحت امام علیه السلام از آن منزّه است، و جواب این شبهه و گمراهی این نیست که امام حسین علیه السلام هم پیشنهاد صلح داد تا کسی که این شبهه را می‌کند، بگوید این پیشنهاد صلح نبوده و تقاضای عفو و تسلیم است؛ بلکه جوابش این است که هر کجا شرایط صلح موجود بود، این بزرگواران همه صلح‌جو بودند و سرّ اینکه امام حسین علیه السلام پیشنهاد صلح نداد، برای این بود که شرایط آن موجود نبود، و صلح به معنی واقعی مفهوم پیدا نمی‌کرد؛ به علاوه این شبهه‌کننده اگر شیعه است، می‌داند که این بزرگواران هر کاری انجام داده‌اند، مصلحت وقت و خیر اسلام و مسلمین را در نظر گرفته و از طرف خدا در اجرای برنامه‌ای که داشتند مأمور بودند.

#### ۱۴. نگرانی بیجا

۹۰. در صفحه ۲۱۲ هم آنچه در رفع نگرانی بیجا نگاشته، بر اساس همان سخنان پیش و تکرار مکررات است.

و پاسخ این است: البته امامان در روش سیاسی اختلاف نظر نداشته و همه از سیاست حق‌خواهی و عدالت‌پروری اسلام پیروی می‌کردند، و در هر کار و اقدام به سوی حق بودند، و ماهیت قیام امام حسین علیه السلام و صلح امام حسن علیه السلام هر دو از این جهت یک ماهیت است؛ یعنی هر دو برای خدا عمل کردند و هر دو یک هدف داشتند، و آن حق و انجام وظیفه و تکلیف است.

ولی این حق‌خواهی و نصرت دین، در شرایطی به صورت صلح تجلی می‌کند و در شرایط دیگر به چهره قیام جلوه می‌نماید؛ اما اگر ما شرایط و موانع را در عصر این دو امام علیه السلام به دقت بررسی کنیم، می‌فهمیم که در آن شرایط و اوضاع کار مطابق و موافق مصلحت همان بود که از هر یک از آنها صادر شد و همان‌طور که



بخش دوم: نگرانی بیجا ..... ۲۷۳

نباید به علت انعکاس مظلومیت امام حسین علیه السلام، ارزش صلح امام حسن علیه السلام را برای اسلام و مصلحت مسلمین فراموش کنیم، نباید قیام امام علیه السلام را به این نسبت‌های ناروا و دون شأن امام علیه السلام آلوده و متهم سازیم.

### ۱۵. مطلوب درجه ۱، ۲، ۳

۹۱. در زیر این عنوان در صفحه ۲۱۳ باز شرحی از همان قماش مطالب گذشته، نگاشته که هم با اخبار دیگر منافات دارد و هم واقع امر غیر از آن است که تصور کرده است.

در اینکه امام علیه السلام خود را اولی و یگانه فرد صالحی که باید به امر خدا زمامدار و عهده‌دار امور باشد می‌دانسته هیچ شکی نیست؛ ولی امر واقعی او بود، و در اینکه باید مردم را به حق دعوت و ارشاد کند و از آنها بخواهد علیه حکومت خطر و حکومت ضد اسلام به پا خیزند و از آن اطاعت نکنند و فرمانش را نبرند و امر به معروف و نهی از منکر نماید نیز شبهه‌ای نیست.

بیانات امام علیه السلام از قبیل: «نَحْنُ أَوْلَىٰ بِوَلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ هُوَ لَاءٍ»؛<sup>۱</sup> علاوه بر آنکه بیان واقع و حقیقت است، دعوت به گرویدن به آن حضرت و اتمام حجت است. اگر امام علیه السلام این بیانات را نمی‌کرد و در خانه می‌نشست و قفل سکوت بر دهن می‌زد یا با یزید بیعت می‌کرد، معنای امامت باطل می‌شد و همه می‌توانستند بگویند خلافت یزید شرعی و بی‌اشکال است و جز او کسی خود را نامزد و آماده برای قبول مسئولیت زعامت و رهبری عالم اسلام نکرد و ما یک فرد شایسته و صاحب‌وجه‌ای را پیدا نکردیم که علیه او قیام کند تا ما هم او را یاری کنیم؛ لذا دست به دست او دادیم.

---

۱. حسینی موسوی، تسلية المجالس، ج ۲، ص ۲۴۶. «ما برای تصدی این امر (حکومت) از آنها برازنده‌تریم».

این بیانات امام علیه السلام پاسخ به این گونه سخنان است و دلالت بر آن ندارد که آن حضرت تصمیم داشت حکومت اسلامی را تأسیس کند یا امکان آن را پیش‌بینی می‌کرد.

نه، این بیانات مانند احتجاجات امیرالمؤمنین علیه السلام در ابتدای خلافت ابی‌بکر و عمر و عثمان و مانند خطبه شمشقیه می‌باشد که غرض آشکار شدن حق و ابطال باطل، و بیان این وظیفه است که مردم باید رهبری امامان به‌حق را بپذیرند.<sup>۱</sup> بیانات دیگر امام علیه السلام نیز مانند: «دَعُونِي أَنْصِرْفُ»<sup>۲</sup> نیز اتمام حجت و تهییج احساسات و اعلام قساوت و شرارت و بی‌وفایی کوفیان است، نه صلح؛ زیرا چنان‌که گفتیم در این گونه بیانات مخاطب مردم کوفه بودند که حضرت را دعوت کرده و اکنون باید به وظیفه میزبانی رفتار نمایند. امام علیه السلام از آنها خواستار می‌شود، حال که از پذیرفتن میهمان عزیزی مثل من خودداری می‌کنید، بگذارید برگردم. دیگر این اجتماع و همدستی برای کشتن من چرا؟

این پیشنهاد مربوط به صلح با حکومت نیست و باید از طرف امام علیه السلام چنین پیشنهادی بشود، و دلیل روشن نبودن آینده بر امام علیه السلام یا تقاضای صلح نیست، این پیشنهاد برای تأمین دلیل بر شقاوت آن مردم است؛ بلی، اگر با دو پیشنهاد دیگر - که از طرف امام علیه السلام داده نشد و عقبه بن سماعان آن را رد کرد - ضمیمه شود طرف پیشنهاد حکومت، و چنان‌که مکرر گفتیم، اگر جدی باشد و به قصد اتمام حجت نباشد، پیشنهاد تسلیم و تقاضای عفو می‌شود، نه صلح!

و جواب از اینکه می‌نویسد جمله: «إِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً»؛ مربوط به درجه سوم است. این است که امام علیه السلام - چنان‌که مکرر تذکر داده‌ایم و از بیان خود

۱. نهج البلاغة، خطبه ۳ (ج ۱، ص ۳۰-۳۸).

۲. مرا به حال خود واگذارید تا برگردم. منابع «دَعُونِي أَرْجِعْ» دارد. سبط ابن جوزی، تذكرة الخواص، ص ۳۲۳؛ ابن اثیر جزری، الكامل، ج ۴، ص ۵۴.

بخش دوم: مطلوب درجه ۱، ۲، ۳..... ۲۷۵

امام علیه السلام شاهد آورده‌ایم - در مدینه و در مکه و در بین راه و پس از شهادت مسلم تا روز عاشورا، می‌دانست که او را تا نکشند رها نمی‌کنند، و این جمله را در هر کجا امام علیه السلام فرموده باشد، زبان حال آن حضرت در هریک از این اماکن و مقامات است؛ زیرا از اول، امر دایر بین بیعت و تسلیم یا شهادت بود و عللی که حضرت در رغبت مؤمن به لقاء الله تعالی در همین خطبه که این جمله یکی از جمله‌های آن است بیان فرموده، از اول یعنی در مدینه موجود بوده است، و همین خطبه ثابت می‌کند که امام علیه السلام شهادت را بر حیات اختیار فرموده و کسی که با این منطق سخن می‌گوید، پیشنهاد صلح و تسلیم و بیعت و رفتن پیش یزید نمی‌دهد، علاوه بر این، پس از این جمله، جمله دیگر است و آن این است: «وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا».

بفرمایید بدانیم این جمله با کدام یک از مراحل چهارگانه و درجات سه‌گانه‌ای که شما ذکر کرده‌اید، منطبق نیست. این ستمگرانی که امام علیه السلام می‌فرماید زندگی با آنها را غیر از ننگ و خواری نمی‌بینم، غیر از یزید و مزدوران و افراد و عمال ستمگر او بوده‌اند؟ آیا این جمله صریح نیست بر اینکه امام علیه السلام شهادت را بر زندگی با این ستمگران و تسلط آنها بر اوضاع برگزیده است؟ آیا پیشنهاد صلح با یزید به معنی عرف‌پسند هم اگر امکان داشت، با این اعلام قاطع: «لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا» مخالفت ندارد؟

پیشنهاد صلح یعنی زندگی با یزید، زندگی با استاندار مدینه، زندگی با مسلم بن عقبه جنایت‌پیشه تاریخ، زندگی با همه ستمگران جیره‌خوار یزید.

و این جمله طلایی امام علیه السلام معنایش: مرگ بر زندگی با یزید! نفرین و ننگ بر صلح و سازش با خلیفه شرابخوار سگباز! زهی شهادت و نجات از یوغ ننگ قبول بیعت یزید! زهی شهادت و چشم از دنیا پوشیدن و مناظر کفر و شرک و فحشا و فساد و باطل را ندیدن!

شما چگونه می‌گویید این کلام فقط راجع به مقصد درجه سوم آن حضرت

است و فقط حیات با ستمگران را در این موقع خواری و ذلت می بینید؟ مگر واجب است شعر بگویید که در قافیه اش گیر کنید؟

چرا مثل همه علما و اهل تحقیق نمی گویند تا در این همه اشکالات و مغلطه کاری ها واقع شوید.

مثل اینکه نویسنده هم متوجه به این اشکال بوده است که این کلام هرکجا صادر شده باشد، خصوصیت ندارد و یک اصل کلی و برنامه ای بوده است که امام علیه السلام از آن تبعیت و پیروی داشته است؛ لذا هم در اینجا و هم در صفحه ۱۵۲ جمله دوم را ذکر نکرده است.

این است بررسی و تحقیق عمیق او در موضوع قیام شهید جاوید!

### ۱۶. یک نکته

۹۲. آنچه در صفحه ۲۱۶ ذیل «یک نکته» نوشته است عجیب است؛ زیرا هیچ کس نگفته است کشتن امام علیه السلام از این نظر که ضربتی بود به اسلام، مطلوب امام علیه السلام بود. کشتن امام علیه السلام کار کشندگان آن حضرت بود و مبعوض خدا و رسول و امام بود، چگونه می شود مطلوب امام علیه السلام باشد. کشتن حمزه و کشتن جعفر طیار و کشتن هر مسلمان مجاهد فی سبیل الله ضربت به اسلام است و مطلوب و محبوب نیست، ولی شهادت فی سبیل الله و کشته شدن در راه خدا مطلوب و محبوب است. این حرف ها چیست؟ مگر امام علیه السلام را شهید فی سبیل الله نمی دانید؟ اگر می دانید آنچه مطلوب امام علیه السلام بود شهادت است و کشته شدن در راه خدا، در راه دین، این فضیلتی است که امام علیه السلام و هر شخص باایمان طالب آن است، و آیات و احادیث بر فضل آن دلالت دارد. حارثة بن مالک انصاری به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «أَدْعُ اللَّهَ لِي أَنْ يَرْزُقَنِي الشَّهَادَةَ مَعَكَ»؛<sup>۱</sup>

---

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۴. در *اسد الغابة* (ابن اثیر جززی، ج ۱ ص ۳۵۶) نظیر این خبر را درباره حارثة بن سراقه روایت کرده است. «برای من دعا کن و بخواه که خدا شهادت در رکاب شما را نصیب کند».

امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: «نَسَأَلُ اللَّهَ مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ»<sup>۱</sup>؛  
در پایان عهدنامه مالک اشتر مرقوم می فرماید: «وَأَنْ يَحْتَمَ لِي وَلَكَ بِالسَّعَادَةِ  
وَالشَّهَادَةِ»<sup>۲</sup>؛

و در یکی از خطبه‌ها پس از آنکه می فرماید پیغمبر صلی الله علیه و آله از من پرسش کرد که  
صبر تو بر شهادت و کشته شدن چگونه است؟

«فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ هَذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ وَلَكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ  
الْبُشْرَى وَالشُّكْرِ»<sup>۳</sup>.

پس شما بگویید دعا برای شهادت چه معنی دارد؟ کشته شدن حارثه بن  
مالک، کشته شدن مالک اشتر، کشته شدن امیرمؤمنان علیه السلام اگر ضربت به اسلام است  
چگونه محبوب است و از خدا طلب می شود؟ به این گونه مغلطه‌ها یک مطلب  
بدیهی را انکار می نماید و معنی مصدری را با اسم مصدری فرق نمی گذارید.  
کشتن معنی مصدری دارد و کشته شدن معنی اسم مصدری، آنکه ضربت به  
اسلام است و مذموم است و کیفر دارد، کشتن است، و آنکه محبوب و مطلوب  
خدا است، کشته شدن در راه خدا و شهادت است.

شما بگویید شهادت هر مؤمن و مسلمانی مطلوب خدا هست یا نیست؟  
مطلوب خود ما هست یا نیست؟ اگر هست، آیا می توانید بگویید شهید شدن چه  
فایده‌ای دارد؟ و چه فضیلتی است که کسی آن را طلب کند یا از خدا بخواهد؟  
زیرا نیروی اسلام و ذخیره مسلمین کم می شود، قدرت دشمن زیاد و جسور و

---

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۳ (ج ۱، ص ۶۱). «از خدا می خواهم که به ما درجه شهیدان را عطا کند».  
۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳ (ج ۳، ص ۱۱۱). «و از خدا می خواهم که برای من و شما خوشبختی و  
شهادت را پایان بخش عمل هایمان قرار دهد».  
۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴ (ج ۲، ص ۵۰). «پس گفتم: ای پیامبر خدا این از جاهای صبر نیست،  
بلکه از جاهای مژده و شکرگزاری است».

گستاخ می گردد؛ اگر این را می گوید، این سخن خلاف صدها آیه و حدیث و عبارات ادعیه معتبره و رد کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ و اگر نمی گوید، پس بگوئید بدانیم امام علیه السلام طالب شهادت بود یا نبود؟ اگر طالب شهادت نبود، چطور می شود امام علیه السلام طالب شهادت نباشد و اگر می گوید این قتل و کشته شدن او شهادت نبود و همان طور که (در صفحه ۲۱۶) نوشته اید، برای این مطلوب امام علیه السلام بود که از زندگی پررنج و عذاب دنیا راحت می شد، پس چرا اسم کتاب خود را **شهید جاوید** گذارده اید؟ کشته شدن برای خلاص شدن از رنج و عذاب دنیا سبب این همه افتخار و سربلندی نمی شود.

اگر می گوید امام علیه السلام طالب شهادت بود و شهید شد، پس چه مانعی دارد که از اول طالب شهادت باشد، و راهی را که می دانست منتهی به شهادت می شود، رفته باشد؟ بلی، شما می گوید اگر پیشنهادهای امام علیه السلام را در موضوع تسلیم و قبول بیعت یا تبعید می پذیرفتند، و امام علیه السلام باز هم مقاومت می کرد، جا نداشت و کشته شدنش شهادتش نبود؛ ولی ما می گوئیم امام علیه السلام چنین پیشنهادی نمی کرد و اگر آنها خودشان هم این پیشنهاد را می کردند، امام علیه السلام نمی پذیرفت و در این فرض هم اگر کشته می شد، شهید بود.

کشته شدن امام علیه السلام مصیبتی جبران ناپذیر بود و بیش از حد تصور برای عالم اسلام گران تمام شد؛ اما این دلیل آن نمی شود که امام علیه السلام باید برای حفظ خون خود، به تسلیم و بیعت تن دهد و از تکلیف شرعی خود که از هرکس بهتر عالم به آن بود بگذرد، و از شهادت که اعظم قربات است، صرف نظر نماید.

امام علیه السلام تکلیف خدایی را رعایت می کرد، از خودش دفاع می کرد؛ چون تکلیف داشت و در جهاد تا سرحد امکان باید کوشش کرد، و شهادت فی سبیل الله که محبوب اولیای خدا و طالبان لقاء الله است، در صورتی است که تا آخرین حد امکان مدافعه و جهاد کرده باشد، نه اینکه دستش را روی دست بگذارد تا دشمن بیاید او را

بخش دوم: یک نکته..... ۲۷۹

بکشد یا دستگیر سازد. اینها مطالبی است که در این کتاب به هم خلط شده و نویسنده نتوانسته یا نخواسته است از هم جدا کند؛ لذا در این همه اشتباه افتاده است!

### ۱۷. یک گمان بی مورد

۹۳. راجع به مقایسه جنایات معاویه با جنایات یزید و علت عدم قیام امام حسین علیه السلام پس از وفات حضرت مجتبی علیه السلام زیر عنوان گمان بی مورد از (صفحه ۲۱۶) مطالبی نگاشته و نتیجه گرفته است که معاویه خطرناک تر از یزید بوده، و علت عدم قیام امام علیه السلام در زمان معاویه فراهم نبودن شرایط پیروزی و تشکیل حکومت بوده است، و در زمان یزید مجوز قیام فراهم شدن شرایط بود!

اما در قسمت مقایسه معاویه با یزید در اینکه یزید هم سیئه‌ای از سیئات معاویه است شکی نیست، و در اینکه هر دو برای اسلام خطرناک بوده، و نقشه محو اسلام را اجرا می‌کردند نیز شبهه‌ای نیست، ولی طول مدت حکومت معاویه و کوتاهی زمان یزید را نمی‌توان میزان گرفت. اگر یزید هم به مقدار معاویه سلطنت می‌کرد، جنایاتش بیش از اینها می‌شد، و معذک جنایاتی که در این مدت کوتاه مرتکب شد، از جنایت کشتن سیدالشهدا و سایر رجال خاندان نبوت و اسارت اهل بیت رسالت و جنایات وحشتناک در مدینه و قتل عام مردم و گرفتن بیعت، به اینکه غلام و غلام‌زاده او هستند، و هتک اعراض و نوامیس و هتک حرمت روضه رسول خدا صلی الله علیه و آله و جنایات تعرض به حرم خدا بی سابقه و بی نظیر بود.

یزید متهتک و بی‌باک و بی‌ملاحظه بود، و اگر دوران حکومت او دیری می‌پایید، چیزی از اسلام و سنن و شعائر آن را باقی نمی‌گذارد.

هرچه بود این بود که معاویه را به اخلاق زشت و رفتار ناپسند یزید سرزنش و توبیخ می‌کردند و اشتهاری که یزید به شنائع و قبایح اعمال و تجاهر به معاصی داشت، هیچ کس نداشت.

فرق افرادی مانند یزید و افرادی مثل معاویه این است که دسته اول تصمیمات خائنانه و جنایتکارانه خود را باشتاب و بدون ملاحظه انجام می دهند، و تهتک آنها که دلیل بر علیل بودن فوق العاده هوش و فکر آنها است، خطر را فوری و سریع می سازد. ما نه از جرایم یزید در برابر معاویه دفاع می نماییم و نه معاویه را نسبت به یزید تبرئه می کنیم.

فَعَلَىٰ يَزِيدَ لَعْنَةٌ وَعَلَىٰ أَبِيهِ تَمَائِبَةٌ<sup>۱</sup>

معاویه مکار و حيله گر و فریبکار و سالوس بود. یزید متجاهر به فسق و فحشا و می خواری و مصاحب سگ و میمون بود؛ حتی در مدینه هم که می آمد، شراب خوردن را ترک نمی کرد. در نقاط ضعف و عیوب و آلودگی ها اگرچه قدر مشترک زیاد داشتند، ولی تفاوت هایی هم داشتند. امام علیه السلام به معاویه فرمود:

یزید خودش را معرفی کرده، برای یزید همان چیز را بگیر که خودش گرفته، که سگ ها را برای آنکه به جنگ هم اندازد و کبوترها را برای کبوتربازی، و زن های آوازه خوان و مغنیه، و صاحبات آلات طرب را جمع آوری کرده است.<sup>۲</sup> پس شکی نیست که روش یزید در ظاهر تندتر و هتاک تر، و مخالفتش با شرایع اسلام آشکارتر بوده، و پلیدی و کثیفی و رذالتش بر احدی پوشیده نبود، و بیعت یا صلح و آشتی با او در عرف و عادت بیعت و صلح با شراب، بوزینه، سگ، فحشا و منکرات بود. چنین بیعتی از یگانه شخصیت سرشناسی مثل حسین علیه السلام با آن همه ارزش ها و پایه های معنوی و اخلاقی و حسن شهرت اجتماعی، هدم معالم اسلام، و محو شعائر دین و شرف و کرامت خاندان نبوت شمرده می شد. چنین بیعتی بازیچه شمردن تمام مقدسات و احکام دین و توهین به آیات

۱. بر یزید یک لعنت و بر پدرش هشت بار لعنت باد.

۲. محمد رضا، الحسن والحسین سبطا رسول الله، ص ۶۰.



قرآن مجید بود، و برنامه‌های اسلام و سنن آن را مسخ می‌کرد، و برای همیشه پیروی از فسّاق و فجّار، و تعظیم در برابر آنها، و لزوم اطاعت آنان را یک کار مشروع و صددرصد صحیح و اصیل معرفی می‌کرد.

عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه رهبر شورش مدینه یزید را این‌گونه توصیف کرد: به خدا سوگند ما بر یزید خارج نشدیم و علیه او قیام نکردیم مگر اینکه ترسیدیم از آسمان بر ما سنگ ببارد. او مردی است که با کنیزان امهات اولاد، و دختران و خواهران خود هم‌بستر می‌شود، و شراب می‌نوشد و نماز نمی‌خواند.<sup>۱</sup> اکنون هم شهرت یزید از معاویه در این‌گونه جرایم و گناهان و شنیاع بیشتر است. به‌رحال با صرف‌نظر از اینکه چنان‌که مکرر یادآور شده‌ایم، برنامه کار امام علیه السلام از طرف خدا معین شده و امام علیه السلام در حکومت معاویه و یزید طبق همان برنامه رفتار فرمود. به چند جهت از جهاتی که موجب شد این قیام و نهضت بی‌نظیر و فداکاری تاریخی در حکومت یزید انجام بگیرد، به‌طور اجمال ذیلاً اشاره می‌کنیم.

۱. شرایط نهضت و اجرای برنامه‌ای که پایان آن شهادت بود و برای اسلام منشأ آن همه نتایج و برکات گردید، در زمان معاویه فراهم نبود، ولی پس از مرگ او در زمان یزید فراهم شد.

اگر امام علیه السلام در زمان معاویه قیام می‌فرمود، قیام و شهادت در قلوب مردم این انعکاس شدید و فوق‌العاده را پیدا نمی‌کرد و شهادتش برای اسلام ثمربخش نمی‌شد، و علاوه معاویّه حیل‌گر می‌توانست با وسایلی که در دست داشت، و دستگاه تبلیغاتی وسیعی که در اختیارش بود، و به قوه پول و رشوه به افراد متنفذ، از انعکاس آن جلوگیری، و خود را بی‌تقصیر قلمداد کند؛ خصوصاً که حکومتش به عرف آن زمان رسمیت یافته و امام علیه السلام طبق معاهده برادرش کناره‌گیری اختیار

---

۱. سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۲۸.

کرده بود، و همین دستاویزی برای معاویه می شد که حقایق را بر مردم بپوشاند و اشتباه کاری کند.

درحالی که در عصر یزید این وضع نبود، هم حکومت یزید بر خلاف مقررات معاهده بود و هم مورد مخالفت شخصیت های دیگر نیز بود، و هم یزید آن حيله و مکر ابلسی را مثل پدرش نداشت که بتواند از آثار این نهضت بی مانند چیزی بکاهد. هرچه کرد و هرچه عمالش انجام دادند، عظمت نهضت و دایره نفوذ آن را در قلوب زیاد کرد.

۲. ماده ای که امام علیه السلام را به قیام برانگیخت، حکومت یزید بود و امام علیه السلام مخالفت خود را با این ماده از همان زمان معاویه اعلام کرد. وقتی یزید روی کار آمد، قهراً چون در مقام گرفتن بیعت از امام علیه السلام برآمد، این تصادم به وجود آمد.

۳. قیام علیه معاویه باید هدفش تأسیس حکومت باشد و چون شرایطش موجود نبود، چنان که در زمان یزید هم موجود نشد، لذا امام علیه السلام قیام نفرمود؛ ولی در زمان یزید چون حکومت امام علیه السلام را در فشار گذارد که با یزید بیعت کند و تصمیم داشت به هر شکل شده این موضوع را تمام نماید یا امام علیه السلام را از میان بردارد. قیام به عنوان امتناع از بیعت کاملاً منطقی و معقول بود و این حرف خریدار داشت که امام علیه السلام بفرماید من که پسر پیغمبرم و از همه برای حمایت از دین جدم اولی و سزاوارترم، نمی توانم با شخص پلیدی مثل یزید به خلافت بیعت کنم و اسلام و مسلمانی را مسخره کرده و او را امیرالمؤمنین بخوانم.

معاویه وقتی ولایتعهدی یزید را مطرح کرد و وارد اقدام شد، به همان نیرنگی که در مکه زد و مشتش هم باز شد، اکتفا کرد و اگر او هم اصرار بر گرفتن بیعت از امام علیه السلام می کرد، بیش از کشتن امام علیه السلام کاری نمی توانست انجام دهد و امام علیه السلام این بیعت را نمی پذیرفت؛ لذا زمینه ای برای قیام با عدم تعرض حکومت نبود.

اما در زمان یزید چون در گرفتن بیعت از امام علیه السلام حکومت به تمام قوا

بخش دوم: یک گمان بی مورد ..... ۲۸۳

ایستادگی داشت و از همان اول طبق روایت یعقوبی به قتل امام علیه السلام فرمان داد، قیام امام علیه السلام به این نحو منطقی بود.

۴. اما مسئله شرایط برای تشکیل حکومت اسلامی، نه در زمان معاویه مساعد بود و نه در زمان یزید مساعد شد. مرگ معاویه اگرچه ضربتی بر پیکر حکومت اموی بود، اما با نفوذی که در طول مدت حکومت معاویه پیدا کرده بود و طرفداران آنها در شهرها و استانها متفرق و مصدر کار بودند و با پیش‌بینی‌هایی که معاویه کرده بود، روی هم رفته تغییر چشم‌گیری جز مرگ معاویه در اوضاع ظاهر نشد، و کارگردانان همه امور را در دست داشته، و کنترل می‌کردند، و حتی معاویه مکار نیز اگرچه قیام امام علیه السلام را پیش‌بینی می‌کرد، اما آن را برای حکومت یزید تهدید نمی‌گرفت؛ بنابراین برای تأسیس حکومت اسلامی نه در زمان معاویه و نه در زمان یزید شرایط قیام فراهم نبوده و با الفاظ و خطابه نمی‌توان آن را ثابت کرد.

و جواب از اینکه چرا امام علیه السلام در زمان معاویه قیام نکرد، از آنچه گفتیم معلوم شد؛ زیرا علاوه بر اینکه مقتضی قیام در آن زمان موجود نبود، شرایط برای حصول هدف‌های عالی امام علیه السلام نیز مساعد نبود.

### ۱۸. تهمت‌هایی که به امام علیه السلام زدند

۹۴. در صفحه ۲۲۷ راجع به تهمت‌هایی که به امام علیه السلام زدند و پاسخ آن شرحی نگاشته است.

به نظر ما این بحث آن هم تحت این عنوان موهم قابل طرح نبود؛ زیرا بدیهی است تهمت آشوب‌گری و فتنه‌انگیزی و اخلال‌گری و به هم زدن نظم تهمت تازه‌ای نبود که فقط به آن حضرت زده باشند. عموم انبیا و مصلحین هدف این تهمت واقع شده، و نمرودها و فرعون‌ها و یزیدها و دیگر استعمارگران همیشه با این حربه علیه

نهضت‌های اصلاحی و آزادی‌خواهی برخاسته، و افکار عوام را گمراه می‌کردند، ولی اگر زیر قدرت سرنیزه چند روزی با این تبلیغات مسموم از خود دفاع کنند، سرانجام پرده از روی کار آنها برداشته می‌شد؛ بلکه در عصر خودشان نیز این تبلیغات ترمیخش نمی‌گردید، و آنها را در وجدان مردم تیرئه نمی‌ساخت؛ چنان‌که مکرر دیده شده و تاریخ نشان می‌دهد، اگر مردم چیزی نمی‌گفتند و این تهمت‌ها را می‌شنیدند، و خاموشی می‌گزیدند، از بیم زندان، شکنجه، اعدام، قطع مستمری و محرومیت‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بود، و گرنه این‌گونه تهمت‌ها در مزاج ملت آن هم ملت مظلوم و ناراضی و ستمکش تأثیر نمی‌کند.

و همان مظلومیت اهل‌بیت و اسارت خاندان رسالت و بردن آنها به شام با آن وضع رقت‌انگیز و دلخراش پرده از روی کار آنها برداشت، همان خطبه‌های عقيلة القریش به‌خصوص خطبه تاریخی او در مجلس یزید، و خطبه شورانگیز و مشحون از فضایل اهل‌بیت و سوابق درخشان دودمان علی علیه السلام که امام زین‌العابدین علیه السلام در جامع دمشق انشا فرمود، قوی‌ترین پاسخ دندان‌شکن به این‌گونه تهمت‌ها بود.

این تهمت‌ها اثری نکرد و یزید مورد تنفر و طعن و توبیخ جهان اسلام شد که حتی پسرش بر منبر دمشق گفت: **إِنَّ أَعْظَمَ الْأُمُورِ عَلَيْنَا عَلِمْنَا بِسُوءِ مَصْرَعِهِ، وَقُبِحَ مُنْقَلَبِهِ، وَقَدْ قَتَلَ عِزَّةَ الرَّسُولِ، إلخ.**<sup>۱</sup>

این تهمت‌ها این‌قدر هم اثر نکرد که در بین خود بنی‌امیه برای یزید عذر باشد و مثل عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی، اگر کسی یزید را امیرالمؤمنین می‌گفت، تازیانه می‌زد و تعزیر می‌کرد.<sup>۲</sup>

۱. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۲۵۴؛ هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۲۲۴. بزرگ‌ترین چیزها بر ما این بود که ما به مرگ دردناک او و عاقبت زشت او آگاه بودیم؛ زیرا که او ذریه و نسل پیامبر را کشت... .

۲. سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۲۸.

### ۱۹. اهل سنت چه می‌گویند؟<sup>(۱۸)</sup>

۹۵. در فصل «اهل سنت چه می‌گویند» (صفحه ۲۳۲) سخنان غیرمنسجم بسیار گفته و نتوانسته است پاسخ مقبول به ایرادات آنها بدهد، و یکی از نقاط ضعف مهم کتاب شهید جاوید همین موضوع است؛ زیرا اگر پذیرفته شد که قیام امام علیه السلام برای تأسیس حکومت اسلامی بوده و هیچ هدف دیگر در آن فرض نمی‌شود، رأی ابن‌العربی و امثال او تأیید می‌شود، و پرسش‌هایی به این شرح جلو می‌آید.

۱. اگر امام علیه السلام در صورت مواجه شدن با خطر از بیعت امتناع نداشت - چنان‌که شما قبول کرده‌اید که در مرحله سوم پیشنهاد آن را داد - چرا از آغاز کار حساب خطرات این موضوع را نفرمود، با اینکه معلوم بود بیعت نکردن او حکومت را نگران می‌سازد و سرانجام باید یا بیعت کند یا کشته شود؟ و اگر بگویید امام علیه السلام نخست مشغول مطالعه و بررسی اوضاع شد و سپس نیروی نظامی کوفه خود را در اختیار آن حضرت گذارد و امام علیه السلام با اتکای به آن قیام کرد، وقتی هم اوضاع دیگرگون شد، پیشنهاد صلح داد، جواب می‌دهند: نیروی نظامی امام علیه السلام از نیروی نظامی برادرش که به ظاهر تحت فرمانش هم بودند و او را امیرالمؤمنین و خلیفه رسمی می‌دانستند، بیشتر نبود. جایی که برای برادرش با آن نیروی نظامی که در اختیار داشت، نجات حکومت اسلامی امکان‌پذیر نشد، چگونه با نیروی وعده‌ای که معلوم نبود به وعده وفا کنند و بلکه برحسب سوابق معلوم بود وفا نمی‌کنند، حکومت رسمیت‌یافته و مسلط بر اوضاع، ساقط می‌گردید و حکومت اسلامی تأسیس می‌شد؟

۲. چگونه شد که امام علیه السلام به رأی و نظر سران و بزرگانی که او را از رفتن به عراق منع می‌کردند و صریحاً کشته شدنش را مطرح می‌ساختند، توجه نفرمود، و رأی خود را که عاقبت منتهی به شهادت شد دنبال کرد؟ اگر بگویید آنها اشتباه می‌کردند و نیرویی که برای امام علیه السلام فراهم شد برای شکست نیروهای دولتی کافی

بود، ولی حوادث پیش‌بینی نشده سبب شد که بر سبیل اتفاق پیش‌بینی ابن عباس و دیگران درست جلوه کند، پاسخ می‌دهند، کدام حوادث؟ هیچ حادثه پیش‌بینی نشده‌ای در کار نیامد جز اینکه اکثر اهل کوفه دروغ می‌گفتند و استعداد قیام و مقاومت با نیروهای حکومتی در آنها نبود و ضعف اخلاقی و اجتماعی آنها بیشتر شده، و علاوه آخرین گزارش جناب مسلم صریحاً پیش‌بینی کسانی را که امام علیه السلام را منع از سفر می‌کردند تأیید کرد، و در برابر این گزارش که کاملاً مطابق پیش‌بینی سران و رهبران سیاسی مکه و مدینه بود، شما هرچه بگویید پذیرفته نیست. مسلم پیغام به امام علیه السلام داد:

«ارْجِعْ بِأَهْلِ بَيْتِكَ، وَلَا يَغُرُّكَ أَهْلُ الْكُوفَةِ، فَإِنَّهُمْ أَصْحَابُ أَبِيكَ الَّذِي كَانَ يَمْتَنِّي فِرَاقَهُمْ بِالْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ، إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ قَدْ كَذَّبُوكَ، وَكَذَّبُونِي وَلَيْسَ لِمَكْدُوبٍ رَأْيٌ»<sup>۱</sup>.

۳. نویسنده می‌گوید: اعتراض کنندگان به روش امام علیه السلام تهاجم حکومت را به امام علیه السلام از نظر دور داشته‌اند، و لذا امام علیه السلام را عامل این حادثه خونین شمرده‌اند؛ در حالی که امام علیه السلام همواره از یک روش مستقیم و بی‌شائبه پیروی می‌کرد. ولی نویسنده توجه نکرده که اشکال و ایراد آنها این نیست. آنها می‌گویند امام علیه السلام اگر حاضر بود در صورت توجه خطر (طبق رأی نویسنده شهید جاوید) بیعت کند، چرا بیعت را از اول نپذیرفت؟ و چرا از اول به عواقب این کار و قدرت مادی بنی‌امیه و قساوت و بی‌رحمی، و سوابق جنایات، و دشمنی آنها با خاندان رسالت توجه نفرمود. آنها نمی‌گویند حکومت یزید چون یک حکومت شرعی بود، بدون تهاجم و

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۸۰-۲۸۱. «با اهل بیت خود بازگرد و اهل کوفه تو را نفرینند. اینها اصحاب پدر تو هستند که آرزو داشت از آنها جدا شود یا به مردن یا کشته شدن. بدان اهل کوفه به تو دروغ گفتند و کسی که به او دروغ گفته شده، رأی ندارد».

تعرض قبلی، قیام مثل امام حسین علیه او جایز نبوده است؛ پس عامل اصلی حادثه کربلا امام بود که بدون تهاجم حکومت قیام کرد تا شما بگویید امام در همه مراحل مورد تهاجم بود. نه، آنها این را نمی‌گویند.

مگر نویسنده، مثل عبدالوهاب نجار یا محب‌الدین خطیب ناصبی و طرفدار بنی‌امیه و دشمن خاندان رسول و مزدور استعمار و شاگرد لامنس بلژیکی، و منکر فضایل اهل‌بیت، بلکه منکر فرمایشات پیغمبر باشد.

نه، آنها که تا حدی به مقام امام و فضیلت و معنویت آن حضرت آشنا هستند و تعصب نواصب را ندارند، نمی‌گویند امام مورد تهاجم نبود؛ زیرا معلوم است حکومت می‌خواست به‌زور از او رأی بگیرد، و نه می‌گویند قیام امام او جایز نبود، بلکه از بعضی اهل سنت اتفاق امت بر تحسین قیام امام نقل شده است؛ دیگر جواز آن به طریق اولی ثابت است.

آنچه این نویسندگان از راه دلسوزی می‌گویند این است که در مقام حساب اوضاع - العیاذ بالله - اشتباه روی داد، و قساوت قلب و سختی بنی‌امیه و نیروی نظامی مقتدر حکومت چیزی حساب نشد و امام در معرض آن همه ظلم و ستم و جنایات قرار گرفت.

و این اشکالی است که کتاب **شهید جاوید** چون قیام را برای تأسیس حکومت شمرده، از عهده جوابش برنیامده، بلکه بر این اساس پایه‌های آن را با قطع نظر از جواب‌های منطقی و مستدل دیگران محکم‌تر کرده است.

آنها که به قیام حسین اعتراض می‌کنند، منشأ آن همین است که هدف قیام را حکومت و خلافت می‌دانند، و چون با بررسی عمیق تاریخی اوضاع را مساعد با چنین قیامی نمی‌بینند، زبان به گله و اعتراض باز کرده، گاهی مردم کوفه را مقصر قلمداد می‌کنند که امام را - العیاذ بالله - با وعده‌های همکاری دلگرم به

قیام کرده و به وعده وفا نکردند، گاهی هم آرزومند می‌شوند که کاش امام علیه السلام به قول آنها با آن امتحاناتی که از بی‌وفایی خود داده بودند، اعتماد نکرده بود. فرضاً هم آنها پای قول خود می‌ایستادند، باز نیروی کوفه تاب مقاومت با نیروهای متشکل حکومتی که بیت‌المال کشورهای اسلامی را در اختیار داشت، نداشت. آنها این نقطه، یعنی برابر نبودن نیروی وعده‌ای و فرضی امام علیه السلام را با نیروی بنی‌امیه مسلم می‌گیرند، بر این اساس که شما هم آن را تأیید و تثبیت می‌کنید (یعنی اساس قیام برای طلب حکومت) شکست قیام را مستند به اشتباه در ارزیابی نیروی کوفه و موازنه قوا می‌دانند، و چنان‌که می‌بینید، معنی این حرف این نیست که بنی‌امیه یا یزید مرد خوب و لایقی بود و اصل قیام علیه او جایز نبود، و جواب این ایراد به این داده نمی‌شود که نویسنده **شهید جاوید** بگوید شما اشتباه کرده‌اید و نیروی امام علیه السلام با نیروی دشمن برابر بود، و مردم کوفه امام علیه السلام را تا سرحد پیروزی یاری می‌کردند؛ زیرا طرف می‌تواند آن را نپذیرد، و بگوید موازنه قوا به هیچ‌وجه برقرار نبود و دلایلی که نویسنده اقامه کرده، از جنبه تحقیق و تاریخ قوی‌تر از ادله آنها نیست، اگر نگوییم ضعیف‌تر است.

و نتیجه این اصرار نویسنده به اینکه قیام امام علیه السلام به قصد تأسیس حکومت بود این می‌شود که موضوع را یک موضوع نظری تاریخی قرار داده که بر هیچ‌یک از طرفین آن، دلیل قاطع و قانع‌کننده‌ای نداشته و فرضاً هم ادله او پذیرفته شود، نتیجه‌اش این می‌شود که امام علیه السلام معذور بود و پیش‌بینی حوادثی را نمی‌کرد، که بعد روی داد، و گرنه از همان روز اول در مجلس حاکم مدینه بیعت می‌کرد و از خلافت او استقبال می‌نمود تا بلکه بتواند جلوی بعضی منکرات جزئی را بگیرد، و جان خودش را حفظ کند، و فرقی با سخن اعتراض‌کنندگان این است که آنها به‌طوری دلسوزی قیام را یک خودکشی غیرعمدی شمرده، و امام علیه السلام را برای اینکه با عدم امکان پیروزی ظن به پیروزی پیدا کرد معذور می‌دانند.



بخش دوم: اهل سنت چه می‌گویند؟..... ۲۸۹

و شما امام علیه السلام را معذور می‌دانید که با اینکه مطالعاتش در موازنه قوا و شرایط قیام مطابق واقع بود، حوادث پیش‌بینی نشده که بیرون از حیطه علم و اختیار است، سبب شکست قیام شد.

شما می‌گویید امام علیه السلام به حوادث پیش‌بینی نشده جاهل بود. ابن‌خلدون هم می‌گوید در حساب قدرت و نیروی نظامی خود و حکومت اشتباه کرد، و جاهل به واقع اوضاع بود، و روی ظن به غلبه نظامی قیام کرد و شکست خورد؛ از این جهت معذور است، و به‌هرحال مقصر نیست و در حکم شرعی اشتباه نفرمود، و کسی از آن حضرت عادل‌تر نبود.<sup>۱</sup>

#### پس شما در این کتاب چه کردید؟

بعد از هفت سال زحمت، نتیجه این می‌شود که شما می‌گویید امام علیه السلام معذور بود و مقصر نیست! ابن‌خلدون هم می‌گوید امام علیه السلام معذور بود و مقصر نیست! پس نتیجه زحمت شما چه شد؟ شما می‌گویید امام علیه السلام از حوادث پیش‌بینی نشده آگاه نبود. ابن‌خلدون می‌گوید از واقع اوضاع و شرایط.

انکار نمی‌کنیم که نظر شما اندکی بهتر از نظر ابن‌خلدون است، و اگر ثابت شود طبق رأی شما نظر امام علیه السلام در بررسی اوضاع مصاب بوده و نظر دیگران اشتباه و طبق نظر ابن‌خلدون به‌عکس است؛ به‌هرحال این کاری نیست، و نسبت به ساحت قدس امام علیه السلام که مقامش اجل از این سخنان و بحث‌ها است، خدمتی انجام نداده‌اید.

نکته‌ای که تذکرش لازم است - اگرچه قبلاً هم تذکر داده شد - این است که

---

۱. ابن‌خلدون می‌گوید: «وَأَمَّا الْحُكْمُ الشَّرْعِيُّ فَلَمْ يَغْلَطْ فِيهِ لِأَنَّهُ مَنُوطٌ بِظَنِّهِ وَكَانَ ظَنُّهُ الْقُدْرَةَ عَلَى ذَلِكَ»؛ و هم او می‌گوید: «وَمَنْ أَعْدَلُ مِنَ الْحُسَيْنِ فِي زَمَانِهِ فِي إِمَامَتِهِ وَعَدَالَتِهِ فِي قِتَالِ أَهْلِ الْأَرَاءِ». (ابن‌خلدون، تاریخ، ج ۱، ص ۲۱۷ «مقدمه»).

۲۹۰ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

تشبیه قیام و نیروی امام علیه السلام به نیروی پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام یک مغلطه عجیب است؛ زیرا امیرالمؤمنین علیه السلام رسماً با اصرار مردم به خلافت ظاهریه هم برگزیده شد و شخصیت‌هایی که حکومت عثمان را ساقط کرده بودند و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله به خلافت با او بیعت کرده و از او دفاع می‌کردند، و جز دمشق، جهان اسلام در قلمرو فرمان او بود و معاویه به عنوان یک نفر خارجی به اسم طلب خون عثمان علیه حکومت اسلامی شورش کرد، و از هر نظر ملاحظه کنیم، نیروی امام از نیروی معاویه قوی‌تر و پیروزی او امکان‌پذیرتر بود. آن نیرو را نمی‌توان با نیروی امام مظلوم هم‌ردیف قرار داد و این را به آن تشبیه کرد، و معترضین این تشبیه را نمی‌پذیرند و نویسنده نه در بخش اول و نه در این بخش با این منطقی که پیش گرفته، نتوانسته جواب معترضان را بدهد.

۴. ایراد دیگر افرادی مانند ابن‌خلدون به نویسنده، این می‌شود: چرا امام علیه السلام وقتی اوضاع کوفه معلوم شد و خبر قتل هانی و مسلم و عبدالله بن یقطر رسید، مراجعت نکرد؟

شما می‌گویید شورای صحرا تشکیل شد، ما که از این شورا چیزی سر درنیاوردیم و اظهار نظر بنی‌عقیل را سبب ادامه سیر و بازنگشتن نمی‌شماریم، وگرنه در منزل بعد که امام علیه السلام رسماً به همراهان اذن بازگشت داد و معلوم شد نظر بنی‌عقیل هم تأمین نخواهد شد؛ چرا برنگشتند؟ این مطالب که شوخی و مزاح نبوده است که شخصیتی مثل امام علیه السلام بی‌نقشه در آن اقدام کند.

اینها سلسله‌پرسش‌هایی است که بنابر فرضیه قیام برای تشکیل حکومت اسلامی، جلو می‌آید و نویسنده شهید جاوید جواب قانع‌کننده‌ای ندارد؛ فرضاً هم پاسخ‌هایی بدهد، بیش از یک اجتهاد شخصی که مورد قبول دیگران نیست، ارزش ندارد.

### جواب به ایرادات

اگرچه طبق نظری که در مقدمهٔ این انتقاد و ضمن بررسی مطالب کتاب، مکرر به آن اشاره کرده‌ایم، این پرسش‌ها همه بیجا و بی‌موضوع است، معذک برای اینکه این پرسش‌ها در اینجا بی‌جواب نماند، در نهایت اختصار به همان ترتیبی که ذکر کردیم، جواب می‌دهیم.

۱. مطلب همان‌طور است که شما می‌گویید و نیروی نظامی امام علیه السلام از نیروی نظامی برادر بزرگوارش کمتر بود، ولی غرض امام علیه السلام از امتناع از بیعت و مخالفت با یزید، تأسیس حکومت اسلامی و ساقط ساختن او با نیروی نظامی نبود، و می‌دانست نیرویی که بتوان حکومت را با آن از میان برداشت، فراهم نمی‌شود.

بنابراین، خطر امتناع از بیعت را از اول پیش‌بینی کرده و مکرر از کشته شدن خود خبر داد، و هیچ‌گاه پیشنهاد تسلیم و بیعت نداد، و اگر چنین پیشنهادی داده بود، در یکی از خطبه‌ها و سخنرانی‌های جانسوز و پر از اظهار مظلومیتش به آن اشاره‌ای می‌کرد.

آن حضرت بیعت یزید را خلاف دین، خلاف شرف و موافقت با متروک شدن برنامه‌های اسلام و بر باد رفتن آبروی دین و احکام می‌دانست. نمی‌توانست حکومت او را تأیید کند و به آلوده شدن مسند خلافت تا این حد و به این رسوایی آشکار رأی بدهد.

وظیفه‌دار بود بطلان خلافت یزید را اعلام کند و در این موضوع هیچ‌گونه تقیه‌ای ننماید و استقامت ورزد، و جانش را در راه خدا و انجام وظیفه بدهد، اگر امام علیه السلام بیعت می‌کرد، تمام آرمان‌های مسلمین بر باد می‌رفت، و حتی زمینه انقلاب و مخالفت دیگران را با حکومت از بین می‌برد.

## ۲۹۲..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

۲. امام علیه السلام رأی و نظر بزرگان را رد نمی کرد و بلکه گاهی هم صریحاً قبول می فرمود، آنها از جنبه عاطفه و علاقه ای که به امام علیه السلام داشتند، مصلحت دنیای او را می گفتند، و امام علیه السلام مصلحت دین خود و مصلحت اسلام را می دید. پاره ای هم گمان می کردند می شود به بعضی عذرها بیعت کردن به یزید را جایز شمرد؛ اگرچه ندیده ام کسی از بزرگان به امام علیه السلام پیشنهاد بیعت داده باشد. بعضی دیگر هم قضایا را روی ظاهر می دیدند و در مقام منع امام علیه السلام از بی وفایی کوفیان و عدم امکان پیروزی نظامی سخن می گفتند، ولی امام علیه السلام هیچ بهانه ای برای خود در بیعت یزید نمی دید و مسئولیتی که داشت بسیار بسیار خطیر بود، و نمی توانست از مصالح اسلامی برای حفظ جان خود و کسانش صرف نظر نماید و بیعت خود را با یزید، بیعت اسلام به کفر و حق به باطل می دید.

پس امام علیه السلام با سران و بزرگان مکه و مدینه اختلاف نظر نداشت. نهایت این بود که او خود را مأمور به امری می دانست که باید انجام دهد و آنها هم در برابر این منطق امام علیه السلام حرفی نداشتند.

۳. امام علیه السلام از قدرت مادی و نظامی بنی امیه آگاه بود، و قساوت قلب و سوابق دشمنی آنها را با آیین توحید و خداپرستی و دودمان رسالت فراموش نکرده بود. خودش می فرمود: تا مرا نکشند رها نخواهند کرد؛ لذا چون می دانست با نیروی نظامی نمی توان بنی امیه را کوبید، تصمیم گرفت با نیروی سلبی و خودداری از بیعت و قبول شهادت و مظلومیت، آنها را در افکار محکوم کند و از اینکه نماینده اسلام و روحانیت و معنویت اسلام و نمونه نظام حکومتی اسلام باشند، خلع نماید.

مسئله در نظر امام علیه السلام مسئله تغییر مسیر تاریخ اسلام، و انحراف افکار عامه و به هدر رفتن زحمات رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و امام علیه السلام کسی نبود که در این امور مسامحه و سهل انگاری داشته باشد و برای حفظ جان خود و عزیزانش دین و قرآن و شرافت دودمان نبوت و وظایفی را که بر حسب مقام امامت دارد، ترک کند.

بخش دوم: اهل سنت چه می‌گویند؟..... ۲۹۳

این موقف و این شرایط اگر برای پدرش علی علیه السلام یا برادرش حضرت مجتبی علیه السلام یا هر یک از امامان دیگر جلو می‌آمد، همان برنامه حسین علیه السلام را اجرا می‌کردند. این خطرات یک انکار علنی و مخالفت حاد و آشکار و جانبازانانه و فداکارانه می‌خواست.

امام چاره‌ای جز قیام نداشت. هرکس اوضاع و احوال عالم اسلام را مقارن خلافت یزید ملاحظه کند، می‌بیند چگونه در سرایشی سقوط افتاده بود و می‌داند که برای تکان دادن افکار مردم یک حرکت فوق‌العاده و هیجان‌انگیز و پرشور و با سروصدایی لازم بود تا مردم را به هوش بیاورد.

خلافت در آن روزگار به عنوان محقق آمال و اهداف اسلام معرفی می‌شد که به آن صورت درآمد و اسلام را همان می‌دانستند که خلیفه به آن عمل می‌کند و به حسب ظاهر، هیچ مرجع دیگر که مردم به کار و عمل او نگاه کرده و ملتزم به متابعت از او باشند، در بین نبود.

اگر خلافت یزید بی‌سروصدا با موافقت یا سکوت شخصیتی مثل امام علیه السلام رسمیت می‌یافت، در آینده نزدیک چیزی از اسلام باقی نمی‌ماند، و اسلام وسیله و اسباب دست حکومت و استثمار امثال یزید می‌شد؛ لذا امام علیه السلام تصمیم گرفت با این انحراف فکری هم مبارزه کند، و قدم اول آن را از خودداری از بیعت یزید شروع کرد و قدم دوم استقامت و مقاومت در برابر تهدیدات دشمن و مصائب جانکاه بود و راه دیگر برای نجات اسلام نبود، و با سازش و صلح، کاری از پیش نمی‌رفت، بلکه مقصود حکومت تأمین می‌شد.

۴. جواب از ایراد چهارم این است که چنانچه مکرر گوشزد کردیم، امام علیه السلام نیامده بود که برگردد، و دلیلش هم همین است که وقتی هم وضع تغییر کرد و بر همه معلوم شد رفتن به کوفه امکان ندارد، برنگشت و به سیر

۲۹۴..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

خود ادامه داد. امام علیه السلام کجا برگردد؟ هر کجا برمی گشت، کارش دایر بین بیعت و شهادت بود.

## ۲۰. پیرامون سخنان خطیب

۹۶. از صفحه ۲۴۱ آنچه پیرامون سخنان خطیب ناصبی نوشته است، صحیح است، ولی اینکه نوشته است امام علیه السلام برای جلوگیری از جنگ و خونریزی کوشش فراوان کرد، صحیح است؛ به این معنی که حجت را بر آنها تمام کرد و آنها را به حق و ترک جنگ دعوت فرمود و هدایت کرد و ابتدا به جنگ نفرمود، و از ابتدا این روش و برنامه را داشت و اگر مقصودش باز پیشنهادهای سه گانه است، صحیح نیست.

حکومت بنی امیه متعرض امام علیه السلام و آزادی رأی او شده و می خواست به زور سرنیزه از آن حضرت بیعت بگیرد، و امام علیه السلام که بیعت با یزید را با ورود در آتش برابر می دانست، بیعت نکرد تا او را شهید کردند. این کار غیر صلح جویانه نیست؟! و این بنی امیه بودند که خلافت اسلام را غصب کرده و به زور می خواستند از امام علیه السلام بیعت بگیرند و امنیت جانی را از او سلب کردند و سرانجام هم به آن نحو فجیع به جرم پایداری و استقامت در طریق حق شهید کردند.

آنچه برای اسلام و مسلمین زیان آور بود، این اعمال و رفتار حکومت اموی بود. محب الدین خطیب، بدان! سفر امام علیه السلام بر خودش و بر اسلام و بر امت اسلام تا قیام قیامت میمون و بابرکت بوده و خواهد بود، و ملت اسلام از برکات این سفر برخوردار هستند.

این سفری بود که خداوند متعال و فرشتگان و پیغمبر صلی الله علیه و آله (اگر تو معتقد به او باشی) مکرر از آن خبر دادند و آن را برای حسین علیه السلام و برای اسلام نه فقط نامیمون نشمردند، بلکه منشأ برکات و فیوض و درجات معرفی کردند. نامیمون بر اسلام و بر ملت اسلام خلافت و ولایتعهدی یزید و جنایاتهای معاویه یاغی

و دشمن دین و مظلوم یزید در کربلا و در واقعه حرّه بود.  
نامیمون کشتن حجر بن عدی و عمرو بن حمق و اصحاب رسول الله بود.  
نامیمون بغی معاویه و مخالفتش با خلیفه به حق بود.  
عدوالدین خطیب! نامیمون بر اسلام امثال تو نویسندگان مزدور و دشمن شرف و آزادی است که عمر خود را در خیانت به اسلام و کمک به استعمار و هدف‌های صهاینه و تفرقه و جدایی انداختن بین مسلمانان و توهین به رجال علم و فکر اسلام تمام کردی. خدا تو را با یزید و شمر و با مسلم بن عقبه محشور سازد!  
عدوالدین خطیب! اگر فهم داری خلافت‌های جائره و حکومت امثال یزید و ولید و شرابخواران و سگبازان و کسانی که کنیزان خود را با حال جنابت به مسجد می‌فرستادند<sup>۱</sup> تا به افرادی مثل تو امامت کنند و می‌خواستند بر بام کعبه بزم شراب بچینند<sup>۲</sup> و به قرآن تیر زدند،<sup>۳</sup> بر اسلام نامیمون بود.  
قیام علیه این حکومت‌ها و شهادت در راه خدا برای مجاهدین پر از میمنت و خیر و برکت است.

﴿فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾<sup>۴</sup>

پس از هجرت پیغمبر ﷺ، هیچ سفری به قدر این سفر امام حسین ﷺ خیر و برکت تا روز قیامت برای این امت نداشته است. شما جماعت نصّاب و دشمنان خاندان پیغمبر ﷺ نمی‌خواهید از این برکت‌ها بهره‌مند شوید و می‌خواهید جیره‌خوار و دست‌پرورده مکتب‌های یزیدی و مدرسه‌های ابوسفیانی بمانید و

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۹، ص ۱۶۰؛ دیاربکری، تاریخ الخميس، ج ۲، ص ۳۲۰.  
۲. ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۳، ص ۳۳۵؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۸، ص ۲۹۰؛ دیاربکری، تاریخ الخميس، ج ۲، ص ۳۲۰.  
۳. ابن‌اثیر جرزى، الكامل، ج ۵، ص ۲۹۰؛ دیاربکری، تاریخ الخميس، ج ۲، ص ۳۲۰.  
۴. آل‌عمران، ۱۷۰. «آنها به خاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوشحالند».

۲۹۶..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

اکنون هم پس از ۱۳۰۰ سال مداح یزید و شمر و سنان و حجاج باشید و آن حکومت‌ها را واجب‌الاطاعه بدانید، مختارید در ضلالت و گمراهی بمانید!

عدوالدین خطیب! اگر تو این‌طور می‌گویی، بشنو بین علما و دانشمندان اهل سنت که با افکار باز و مترقی و اسلامی تاریخ را مطالعه می‌کنند، چه می‌گویند. معاصرین تو در مصر چطور نظر می‌دهند.

شیخ محمد محمود مدنی، استاد و رئیس دانشکده شریعت دانشگاه الازهر، می‌گوید: حسین شهید نمونه و برجسته مجاهدین راه خدا، دید بال و پر حق شکسته و باطل از چهار سو راه را بر آن بسته است.

خود را دید که شاخ درخت نبوت و پسر آن امام شیردلی است که هرگز از بیم و ذلت سر به زیر نینداخت.

خود را دید که برطرف کردن این حزن و اندوه و از میان بردن این تاریکی‌ها به او حواله شده و از او خواسته شده است.

صدایی از اعماق دلش او را ندا می‌کرد:

تو ای پسر پیغمبر! برای رفع این شداید هستی.

خدا به جدّ تو تاریکی‌ها را برطرف، و حق را ظاهر، و باطل را باطل ساخت تا بر او نازل شد: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾<sup>۱</sup>، و مردم گروه‌گروه در دین خدا وارد شدند.

پدر تو همان شمشیر برنده و قاطعی بود که در نیام نرفت تا گردن‌های مشرکین را ذلیل توحید ساخت.

برخیز اباعبدالله، مانند پدر و جدت جهاد کن و از دین خدا حمایت کن و ستمکاران را دفع ده و زمین را از پلیدی بغی و ستم پاک ساز.<sup>۲</sup>

۱. نصر، ۱. «هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرا رسد».

۲. سخنان این مرد طولانی است. رجوع شود به کتاب: *پرتوی از عظمت امام حسین علیه السلام*، ص ۳۳۸-۳۴۰؛ و سخنان سید قطب (العدالة الاجتماعية، ص ۱۸۰-۱۸۸)؛ و محمد غزالی (الاسلام والاستبداد والسياسي، ص ۴۳) را نیز در این کتاب ص ۳۳۱-۳۳۵ بنگرید.





بخش سوم



## مراحل قیام

۹۷. در این بخش مطالب گذشته و اینکه هدف امام علیه السلام تشکیل حکومت اسلامی بود تکرار شده که ما به یاری خدا به آن پاسخ دادیم و با ردّ این نظر، خودبه‌خود بیشتر مطالب این بخش مردود می‌شود. مع‌ذلک ما مراحل قیام را طبق تقسیم او در نظر می‌گیریم و آنچه را انجام شد، به‌طور اختصار بیان می‌کنیم.

### ۱. مرحله اول

این مرحله امام علیه السلام با امتناع از بیعت، مخالفت خود را با حکومت یزید آغاز فرمود و برای اینکه ناگهان در مدینه دستگیر و کشته نشود، به مکه که به حکم ﴿مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾<sup>۱</sup> مأمن بود هجرت فرمود و هجرتش در جهان اسلام تا حدودی دانستند که بر پسر پیغمبر علیه السلام سخت گرفته‌اند تا از او بیعت بگیرند، و آن حضرت از بیعت خودداری کرده و به حرم خدا هجرت فرموده است. در مکه شخصیت‌های مذهبی و سیاسی دیگر نیز بودند که پس از ورود امام علیه السلام همه تحت‌الشعاع واقع شده و به آمدوشد و ملازمت خدمت آن حضرت پرداختند. حفلات علمی و مذهبی امام در نهایت رونق بود و مردم معتکف دربار ولایت مدارش شده و از دریای علم و معرفت و بینش پسر پیغمبر علیه السلام هرکس به قدر خود اغتراف و استفاضه می‌کرد. وقتی خبر هجرت امام علیه السلام به عراق رسید، سیل نامه‌های دعوت و الحاح و

---

۱. آل‌عمران، ۹۷. «و هرکس داخل آن (خانه خدا) شود، در امان خواهد بود».

۳۰۰ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

اصرار آنها به سوی مکه به عالی محضر امام علیه السلام سرازیر شد و با سوگند و اتمام حجت، آن حضرت را می خواندند.

شهر کوفه بیش از شهرهای دیگر از ظلم و ستم معاویه رنجیده و کوبیده شده بود. احساسات مردم آن علیه حکومت اموی بسیج بوده و مانند آنکه منتظر فرصت باشند، خود را آماده قیام و انتقام گیری می شمردند.

خسارات مادی و معنوی این شهر از ناحیه حکومت بنی امیه و زنازاده ای چون زیاد، بیش از حد شده بود و آنجا را در نظر مأموران بنی امیه به صورت یکی از مراکز حساس و ناراحت جلوه می داد، و لذا همواره استانداران دژخیم مانند زیاد و مغیره بن شعبه را در آنجا حکومت می دادند تا آنچه بتوانند روح انقلابی این شهر را خفه کنند.

شیعیان علی علیه السلام در این شهر سخت ترین شکنجه ها را دیدند. کشته شدن و زندان رفتن و زیر شلاق و تازیانه مردن و مثله کردن از جمله کیفرهایی بود که درباره هرکس دوستی خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله را داشت اجرا می شد. به جز آنها که با بنی امیه ارتباط برقرار کرده و مزدوری و جیره خواری آنها را پذیرفته بودند، همه از دست ستمشان به جان آمده بودند.

درعین حال، روحیه اکثریت بسیار ضعیف و مرعوب نظامیان و سربازان بنی امیه بودند و شورش هایی که می کردند به واسطه همین ضعف روحیه نافرجام می شد و مثل انقلابات ناگهانی که به زودی خاموش می شود، فرو می نشست. نارضایتی آنها باعث می شد که به فریادهای انقلابی با زبان پاسخ بدهند و دور پرچم شورش را اگر خطر و زحمتی نباشد بگیرند، و ترس و بیم و نفاق و دودستگی و طمع و حب جاه و مال سبب می گشت که زودتر متفرق شده، رهبر انقلاب را تنها گذارده و در دستگیری او با مأمورین حکومت همکاری کرده و در بی وفایی مسابقه بدهند.

## بخش سوم: مراحل قیام: مرحله اول..... ۳۰۱

این مردم با این روحیه نحیف و بی‌ارزش و شکست‌خورده، خود را تشنه انقلاب می‌شمردند و برای اینکه عذری داشته باشند، پیش خود می‌گفتند اگر رهبری داشتیم به‌پا می‌خواستیم و دیکتاتور را ساقط می‌کردیم، و روز حکومت استبدادی و ضد اسلام یزید را سیاه می‌ساختیم، و کارها را به دست پاک‌ترین دست‌ها می‌سپردیم.

برخی از آنان که انگشت‌شمار بودند، در این ادعا واقعاً راستگو و باوفا و بااستقامت بودند و در حکومت معاویه و یزید و عبدالملک و حجاج خوب امتحان دادند.

برخی هم که اکثریت بودند، نان را به نرخ روز می‌خوردند. در دل، طرفدار حکومت حق و در عمل، سپاه و نیروی حکومت باطل بودند. با امام حسین علیه السلام رابطه برقرار می‌کردند و برای اینکه تا ممکن است جنبه ملی آنها خراب نشود، دستگاهی و اموی معرفی نکردند، خود را در ردیف آزادی‌خواهان قرار داده، دعوت‌نامه می‌نوشتند و چه‌بسا که در همان حال با دستگاه بنی‌امیه همکاری داشته و بلکه برای آنها جاسوسی می‌کردند.

به‌هرصورت زبان حال مردم کوفه این مضمون بود:

﴿رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَىٰ﴾<sup>۱</sup>

عرضشان به امام علیه السلام این بود: چرا به جانب ما نمی‌آیی تا تو را یاری کنیم و جان و مال در راهت نثار نماییم، و دین خدا را زنده سازی و به حکم قرآن در میان ما حکومت کنی؟

امام علیه السلام وظیفه خود می‌دانست این دعوت را جواب بدهد و حجت را بر آنها تمام کند.

---

۱. طه، ۱۳۴. «پروردگارا چرا پیامبری برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم پیش از آنکه ذلیل و رسوا شویم».

۳۰۲..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

آنها می گفتند باید امام علیه السلام قیام کند و جلو یزید را بگیرد، و اگر قیام نکند و سکوت اختیار نماید، از دیگران هیچ توقعی نباید داشت.

حقاً هم همین طور بود. اسلام با یک وضع بی سابقه و خطرناکی روبه رو شده بود که نجات از آن وضع جز با فداکاری و گذشت امکان نداشت. بر امام علیه السلام بود که سوء وضع را به مردم بفهماند و اعلام خطر کند و عموم را از بزرگی گناه قبول بیعت یزید آگاه سازد.

قبول نکردن دعوت مردم کوفه با آن حرارت و احساساتی که اظهار می کردند، سبب می شد که آنان بر امام علیه السلام حجت داشته باشند یا اقلأ خود را معذور بدانند. لذا امام علیه السلام با اینکه آینده را پیش بینی می فرمود، دعوت آن مردم را که به عکس تصور نویسنده شهید جاوید در صفحه ۲۵۳، جز عده کمی همه بی شخصیت بودند، پذیرفت.

## ۲. عکس العمل امام علیه السلام

۹۸. عکس العمل امام علیه السلام در برابر این نامه ها و اتمام حجت ها قبول دعوت و اعزام جناب مسلم بود و اینکه در صفحه ۲۵۶ نگاهه است: امام علیه السلام تا این تاریخ درباره سفر کوفه تصمیمی نگرفته بود، صحیح نیست. از اول امام علیه السلام تصمیم رفتن به عراق را داشت، و برنامه کارش معین بود و این طور که منزل به منزل برنامه تنظیم کند، نبوده است.

شما از کجا می گوئید امام علیه السلام پیش از دریافت نامه های کوفه تصمیم رفتن به عراق را نگرفته بود؟ مگر خودتان نقل نکردید که امام علیه السلام فرمود: «رسول خدا در خواب به من امری فرموده است که من آن امر را انجام می دهم». حرکت امام علیه السلام به سوی عراق بر حسب امر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و طبق همین خواب، شما نمی توانید بگوئید امام علیه السلام پیش از دریافت نامه ها تصمیم نداشت؛ زیرا ممکن است این خواب را پیش از دریافت نامه ها و بلکه ممکن است در مدینه دیده باشد، و اگر

بخش سوم: مراحل قیام: مرحله اول: عکس العمل امام علیه السلام ..... ۳۰۳

مردم عراق هم دعوت نمی کردند، امام علیه السلام ناچار بود از مکه خارج شود؛ چنان که در روایات است، وقتی فرستادگان یزید برای کشتن حضرت به مکه آمدند، امام علیه السلام ناگهان عازم عراق شد تا هتک خانه کعبه و حرم خدا نشود؛ علاوه بر اینها، وصول نامه‌ها از عراق معلوم بود و با علم به مراجعه مردم عراق و وصول نامه‌های آنها، گرفتن تصمیم قبلی بی مورد نبود و لازم بود.

### ۳. مأموریت مسلم بن عقیل

۹۹. راجع به مأموریت حضرت مسلم در (صفحه ۲۵۷) شرحی نگاشته و جمله: «فَإِنِّي أَقْدَمُ إِلَيْكُمْ وَشَيْكًا»<sup>۱</sup> که در نامه امام علیه السلام است برای اینکه صریح در آنچه خودش اراده کرده باشد، به این نحو معنی کرده است:

«آن‌گاه به خواسته‌های شما جواب مثبت خواهم گفت و به‌زودی به کوفه خواهم آمد»؛ درحالی که این فرمایش امام علیه السلام بر آمدنش به سوی عراق و ورودش در کربلا بر آن میزبانان بی‌وفا و بی‌آزم نیز منطبق و صادق است؛ لذا خود امام علیه السلام در خطبه‌ای که هنگام برخورد با سپاه حر خواند، می‌فرماید: «فَإِنْ كُنْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكَ فَقَدْ جِئْتُمْ»<sup>۲</sup>.  
به‌رحال این چندان مهم نیست. در بعضی موارد دیگر نیز با اینکه لفظ کوفه در متن روایت نبوده است، آن را در ترجمه آورده است.

مطلبی که در اینجا تذکر می‌دهیم، این است که جمله: «فَإِنْ كُنْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكَ فَقَدْ جِئْتُمْ»<sup>۳</sup> مفهومی ندارد؛ زیرا مقصود این است که مسلم را می‌فرستم و خودم هم پس از وصول نامه او می‌آیم؛ یعنی آمدن من در این زمینه در آن هنگام است.

---

۱. جزائری، ریاض الأبرار، ج ۱، ص ۲۰۸. «من به‌زودی به سوی شما می‌آیم».  
۲. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷۹. «پس اگر بر سر آن وعده و قول هستید، من پیش شما آمده‌ام».  
۳. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۹. «پس اگر (جناب مسلم) به من بنویسد که رأی جماعتان جمع شده...».  
۳. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۹؛ طبرسی، اعلام السوری، ج ۱، ص ۴۳۶؛ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۲۲۰؛ ابن‌اثیر جزیری، الكامل، ج ۴، ص ۲۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۴.

#### ۴. مصالح اعزام مسلم علیه السلام

ممکن است کسی بگوید این جمله مفهوم ندارد، پس در اعزام مسلم چه مصلحتی بوده است؟

جواب: سیدالشهدا علیه السلام با خلافت یزید مخالفت داشت، و این مخالفت علاوه بر آنکه یک وظیفه فردی بود، امام علیه السلام از جهت شخصیت بارز معنوی و خانوادگی، و اینکه حفظ میراث نبوت را عهده دار بود، و عموم مردم نگرهبانی و پاس شریعت را در درجه اول در عهده آن حضرت می دانستند نیز لازم بود مخالفت داشته باشد و مخالفت خود را آشکار سازد که صدایش در جهان اسلام پیچد تا بر همگان ظاهر باشد که امام علیه السلام و خاندان رسالت با این بازیها و تلویث مسند زمامداری اسلام به وجود نحس و نجس یزید جداً مخالفت دارند. باید آشکار شود که امام علیه السلام و یگانه شخصیت ممتاز جهان اسلام تصمیم قطعی به مخالفت گرفته، و این سدی را که به نام خروج از جماعت و قیام علیه حکومت، جلوی اعتراض و عکس العمل مردم کشیده اند، و در پناه آن، حکومت های جبارانی چون یزید، و لید و حجاج و زیاد، و ابن زیاد را نگاهداری کرده، و خروج بر آنها را خروج از طاعت شرعی می شمارند، شکسته است. باید این دیوار ویران شود و حق و باطل از هم جدا گردد و حکومت های باطله از قانون کیفر قیام کنندگان علیه حکومت اسلامی سوء استفاده نمایند؛ لذا اقدام امام علیه السلام در هجرت از مدینه به مکه تا حدی بانگ مخالفت او را بلند ساخت و به گوش دور و نزدیک رسانید.

توقف آن حضرت در مکه از مراکز مهم آمدوشد بود؛ به خصوص در ماه حج و ملاقات ها و شرفیابی هایی که شخصیت ها و رجال به حضورش داشتند و این موضوع را حضرت با آنها در میان می گذاشت، و دلایل و مواد مستندات خود را در تخلف از بیعت بیان می فرمود، و به همه اعلام می کرد:



بخش سوم: مراحل قیام: مرحله اول: مصالح اعزام مسلم ﷺ ..... ۳۰۵

سکوت در برابر این وضع نابودکننده اسلام جایز نیست، و گلزار دین محمدی گلزاری نیست که این زاغ و زغن‌ها در آن لانه بسازند، و مسند خلافت اسلامی، مسندی نیست که یزید لیاقت داشته باشد به آن تکیه زند و آنها را به مسئولیت خطیری که در این موقع دارند، متوجه می‌ساخت.

پس از اینکه نامه‌های دعوت و فرستادگان کوفیان پی‌درپی به محضر مبارکش رسید و الحاح و اصرار آنان از حد گذشت، و حتی نوشتند اگر دعوت ما را نپذیری، شکایت تو را در محضر جدت خواهیم کرد، مسلم را به کوفه اعزام فرمود. امام ﷺ در اقداماتی که داشت، طبق برنامه، نواحی مختلفه را رعایت می‌کرد، در اعزام مسلم به کوفه این مصالح تأمین می‌شد.

۱. صدای مخالفت امام ﷺ و امتناع او از بیعت، موجش قوی‌تر، وسیع‌تر و چشم‌گیرتر می‌شد، و اولین چیزی که از آن هر کسی می‌فهمید، عدم رضایت امام ﷺ به حکومت یزید و لزوم خودداری از بیعت و حرمت همکاری، و عدم امکان هیچ‌گونه سازشی با یزید بود.

بیعت گرفتن از مردم برای امام ﷺ، فعالیت برای برانداختن حکومت یزیدی، همه معنایش اعلان بطلان خلافت یزید بود.

۲. اخبار بیعت مردم کوفه به مسلم و خروج او، و عهدشکنی مردم کوفه و شکستن بیعت، و شهادت مسلم و هانی در آغاز حکومت یزید که منتشر می‌شد و دست‌به‌دست می‌گشت، انظار را متوجه مخالفت امام ﷺ کرده، و به عنوان مهم‌ترین حادثه و رویدادهای آن زمان تلقی می‌شد، و گوش‌ها را برای شنیدن نتیجه مخالفت امام ﷺ با یزید آماده ساخته، و اخبار این واقعه نگران‌کننده در مجالس و محافل همه‌جا مطرح بود، قدر مسلم، علی‌رغم تبلیغات دستگاه که خروج بر حکومت را اخلال به نظم و سبب تفرقه دانسته و جایز نمی‌شمردند، عمل امام ﷺ جواز - بلکه وجوب آن را - ثابت ساخت و معلوم است در برابر

## ۳۰۶ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

عمل امام علیه السلام که پیغمبر او را سید جوانان اهل بهشت فرموده،<sup>۱</sup> و در حق او و برادرش فرموده بود: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا»؛<sup>۲</sup> تبلیغات یزیدی اثری نداشت.

۳. اعزام مسلم به کوفه کمترین فایده‌اش این بود که امام علیه السلام به نام یگانه خلیفه رسمی و شرعی عالم اسلام در اصطلاح عموم مسلمانان معرفی و اطاعت او بر همه واجب شناخته شود؛ زیرا بعد از اینکه خلافت یزید از جهات متعدده باطل و غیر شرعی باشد و جایز الاطاعه نباشد و علاوه، بیعت مردم با او بر اساس تحمیل و تطمیع و تهدید و زیر برق شمشیر و سرنیزه انجام گرفته باشد، در جهان اسلام یگانه کسی که با داشتن صلاحیت و لیاقت، طبقات مختلف مردم یا به اصطلاح اهل حل و عقد آزادانه به او رأی داده و بیعت کرده‌اند، امام علیه السلام بود که مردان و شخصیت‌های نامی امثال حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و انس بن حارث و عبدالرحمن بن عبد رب انصاری و دیگران از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و غیر ایشان با آن حضرت بیعت کردند؛ بنابراین امام علیه السلام خلیفه رسمی، و یزید غاصب و خارج بر امام علیه السلام بود، و به ملاحظه همین بیعت صحیح، بعضی اهل سنت آن حضرت را نیز امیرالمؤمنین می‌خواندند؛ پس در این جهت امام علیه السلام از اعزام مسلم به کوفه فاتح شد؛ زیرا خلافت اسلامی رسماً اعلام، و یزید خودبه‌خود برکنار شد و نتیجه این می‌شود که یزید با قهر و غلبه بر خلیفه منصوص که واجد تمام شرایط زعامت بوده و مردم هم او را انتخاب کرده، و آرای عموم به نفع او بود، خروج کرده و امام علیه السلام را که واجب الاطاعه همه بود، شهید کرد.

۱. صدوق، الامالی، ص ۵۶۰؛ خزاز قمی، کفایة الاثر، ص ۱۰۰؛ طوسی، الامالی، ص ۳۱۲.

۲. فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۵۶؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۹۴؛ ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۹۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۱. «حسن و حسین علیه السلام هر دو امام‌اند؛ چه قیام کنند و چه ساکت بنشینند».

بخش سوم: مراحل قیام: مرحله اول: مصالح اعزام مسلم ﷺ ..... ۳۰۷

۴. اعزام مسلم به کوفه این موضوع را هم روشن کرد که افکار و قلوب در دست خاندان پیغمبر ﷺ است و مردم بالطبع مایل به آنها و خواهان حکومت آنها هستند، و وجهه ملی صددرصد با آنهاست، و اگر آزادی رأی بود، همه یا اقلماً اکثریت قریب به اتفاق به امام ﷺ رأی می‌دادند؛ ولی قدرت نظامی و سرنیزه افکار جامعه را کویید.

۵. این دعوت مردم کوفه و اصرار و الحاحی که داشتند، در درجه اول این مقدار عکس‌العمل را از جانب امام ﷺ لازم داشت، که شخصیتی را به جانب آنها بفرستد و حجت را بر آنها تمام کند و حضور و آمادگی خود را برای ساقط کردن حکومت جابرانه یزید به آنها و دیگران ثابت کند تا همه بدانند رهبر واقعی مردم و امام ﷺ منصوص از جانب خدا و پیغمبر ﷺ در برانداختن حکومت و دفع خطری که متوجه اسلام شده، پیش‌قدم و آماده است.

و اگر امام ﷺ به آن نامه‌ها اعتنا نمی‌کرد، نه‌تنها اهل کوفه بلکه عموم مردم می‌توانستند بگویند وقتی مثل پسر پیغمبر با مسلمانان آزادی‌خواه در دفع مثل یزید همکاری نکند، از ما چه برمی‌آید و سکوت یا همکاری نبودن او علاوه بر آنکه جبهه ما را ضعیف می‌سازد، جبهه دشمن و تبلیغاتش را قوی می‌کند، وقتی امام ﷺ در برابر آن اوضاع بی‌تفاوت باشد، دیگران چگونه سنگ دین به سینه بزنند و غصه احکام دین و اضمحلال اسلام را بخورند.

وقتی پس از سیزده قرن با اینکه با اعزام مسلم و تشریف آوردن خود امام ﷺ به کربلا و آن مصائب دلخراش وضع روشن شد و نفاق اهل کوفه معلوم گردید، نویسنده می‌گوید شرایط مساعد بود، و امام ﷺ صد هزار نفر سرباز مسلح داشت.

اگر امام ﷺ نیامده بود و وضع روشن نشده بود، چه می‌گفت؟

غیر از این بود که می‌گفت صد هزار نفر سرباز مسلح که حکومت یزید با آن‌همه ضعف برایش یک لقمه بود، خود را در اختیار امام ﷺ گذاردند تا حکومت

۳۰۸ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

اسلامی را تأسیس کند، ولی امام علیه السلام در خانه نشست و این فرصت بی مانند را از دست داد!

لذا امام علیه السلام مسلم را فرستاد و مسلم هم شروع به کار کرد و از مردم بیعت گرفت. و به امام علیه السلام هم گزارش کارهای خود را داد تا وقتی اوضاع دیگرگون شد و نفاق آن مردم آشکار گشت.

### ۵. باز هم توقف!

۱۰۰. آنچه در صفحه ۲۶۱ و ۲۶۲ راجع به تأخیر حرکت به سوی عراق، بعد از وصول نامه مسلم و علت توقف آن حضرت نگاشته است، به نظر می رسد صحیح نباشد.

اولاً: حساب هایی که نویسنده در اینجا با استناد به *مروج الذهب و ارشاد* کرده، قابل تأمل و محتاج به دقت بیشتر است؛ زیرا طی مسافت دو هزار کیلومتری بین مکه و مدینه، برحسب آنچه (در صفحه ۲۶۵) نگاشته، در ظرف دوازده روز که تقریباً روزی ۱۷۰ کیلومتر می شود، بعید به نظر می رسد؛ بنابراین اگر نقل مسعودی صحیح باشد، موضوع گم کردن راه و مردن دو نفر راهنما مورد تضعیف واقع می شود و شاید همان طور که ظاهر عبارت مسعودی است، مسلم بدون برخورد به این مانع در ظرف بیست روز این مسافت را طی کرده باشد که باز هم به طور مرتب روزی صد کیلومتر می شود. از طرفی می بینیم امام علیه السلام این مسافت را در حدود ۲۴ الی ۲۵ روز طی فرمود.

بنابراین، معلوم نیست پس از وصول نامه مسلم، توقف امام علیه السلام در مکه زیاد شده باشد، و ما قویاً احتمال می دهیم که امام علیه السلام به واسطه آنکه خونس در حرم ریخته نشود و هتک احترام کعبه نگردد، پیش از وصول نامه مسلم، عازم عراق شد.

ثانیاً: توقف امام علیه السلام در مکه پس از وصول نامه مسلم به فرض کتاب *شهید جاوید*، اگر چهارده روز شده باشد، برای این بوده که امام علیه السلام دانست در هر حال

بخش سوم: مراحل قیام: مرحله اول: باز هم توقف! ..... ۳۰۹

ورودش به کوفه بعد از شهادت مسلم خواهد بود، و اگر با عجله و دوازده روزه هم می آمدند، تقریباً مصادف با شهادت مسلم می شد، و در این صورت برنامه واقعی امام علیه السلام که منتهی به کربلا می شد، به هم می خورد، و در کوفه آن حضرت را شهید می کردند و برنامه هایی که در کربلا انجام شد، در کوفه امکان اجرا نداشت و جنگ و خونریزی بسا زیادتر می شد، و عمال حکومت آن را دستاویز تبلیغات مسموم خود قرار می دادند.

به هر حال عللی را که برای تأخیر حرکت امام علیه السلام ذکر کرده، پذیرفته نیست و چنین موضوع مهمی را که هر آن ممکن است حوادث پیش بینی نشده به قول شما در آن اثر بگذارد، نمی توان به این علل عقلاً و شرعاً تأخیر انداخت.

اما علت اول به این جهت صحیح نیست که فعل یک مستحب را نمی شود بر فعل واجب مهم فوری مانند تشکیل حکومت اسلامی مقدم داشت که یک آن اگر زودتر انجام می گرفت، بر هر مستحب، بلکه بسیاری از واجبات در مقام تراحم مقدم است.

علت دوم جز یک مشت الفاظ چیزی نیست. امام علیه السلام چه کسی را ببیند؟ و با کی مشورت کند؟ و از حاجیانی که از خراسان، آذربایجان، مصر، آفریقا و نقاطی که مسخر بنی امیه بود، چه کاری برمی آمد، و تازه تا چه حد اظهار حضور می کردند.

اهل کوفه که آن همه ابراز علاقه کردند و نامه نوشتند، چگونه معامله کردند؟ به علاوه با شخصیت های بزرگ اسلامی غیر از مردم کوفه در این مدت در تماس و گفت و گو بود. همه یک قول می گفتند، رفتن به عراق خطرناک است و بلکه صریحاً شهادت امام علیه السلام را پیش بینی می کردند. امام علیه السلام به آنها چه جواب داد؟ با دیگران اگر تماس می گرفت، غیر از این نتیجه ای نمی داد.

این یک تصمیمی بود که امام علیه السلام گرفته بود و به سوی هدفی که داشت، جلو می رفت. و اما علت سوم اصلاً قابل ذکر نیست؛ زیرا تبلیغات بنی امیه در هر حال بود.

۳۱۰ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

آنها حضرت را - العیاذ بالله - اخلا لگر می شمردند و این موضوع ماده مهمی برای قوت تبلیغات آنها نمی شد، و در نفوس اثری نمی کرد.

پس معلوم شد هیچ یک از علل مذکور برای توجیه توقف امام علیه السلام در مکه کافی نیست، بلکه می توان گفت این تأخیر حرکت نشانه این است که امام علیه السلام از اوضاع آگاه بود و قصدش تأسیس حکومت نبوده است؛ و الا اگر قصدش تأسیس حکومت بود و از آینده بی اطلاع بود و منشأ اطلاعی همان گزارش مسلم بود، چرا فوراً و بی درنگ طبق گزارش او عمل نکرد و حرکت نفرمود؟

این گونه سؤالات غیر از اینکه امام علیه السلام می دانست که عاقبت این قیام به کجا منتهی می شود و مأموریت الهی داشت که تا پایان کار ایستادگی و مقاومت کند، هیچ پاسخی ندارد.

#### **۶. مرحله دوم: حرکت ناگهانی امام علیه السلام**

۱۰۱. آنچه را از صفحه ۲۶۵ تا ۲۶۸ نوشته است دورنمایی است از تسلط حکومت اموی بر اوضاع، و عدم موازنه قوای طرفین، و اینکه تمام ارزیابی هایی که در بخش های گذشته راجع به موازنه قوای طرفین کرده، باطل بوده و دستگاه حکومت از هر جهت می توانسته است اوضاع را کنترل نموده، مانع از تأسیس حکومت جدید شود و در مکه و کوفه پیش بینی های لازمه را کرده بود.

#### **۷. به سوی کوفه!**

۱۰۲. در صفحه ۲۶۹ می نویسد همه فکر امام علیه السلام این است هرچه زودتر به کوفه برسد و با پشتیبانی نیروهای داوطلب و متشکل حکومت آزادی بخش اسلامی را تشکیل دهد.

اگر همه فکر امام علیه السلام به کوفه رفتن و تشکیل حکومت بود، پس چرا زودتر حرکت نفرمود و تأخیر کرد تا وقتی خطر قطعی شد حرکت کرد. تأخیر

بخش سوم: مراحل قیام: مرحله دوم: حرکت ناگهانی امام علیه السلام ..... ۳۱۱

چهارده روزه در حرکت به سوی کوفه - بنا به نظر شما - با فکر تأسیس حکومت و گزارش صریح مسلم سازگار نیست. و این نیروهای متشکل که شما هی دم از آن می‌زنید، کجا ظاهر شدند و کجا تشکیل یافتند، و اگر متشکل بودند، چرا در وقت انقلاب کوفه به کار نیفتادند، نیروی متشکل که به این زودی عقب‌نشینی نمی‌کند و اطراف فرمانده خود را خالی نمی‌سازد.

## ۸. چرا کوفه را انتخاب کرد؟

۱۰۳. چرا کوفه را انتخاب کرد؟ (صفحه ۲۷۰)

پاسخ می‌دهیم: برای اینکه به کربلا برود و اگر سرّی و مأموریتی در کار نبود، یقیناً همان پیشنهاد ابن عباس را می‌پذیرفت، و اهل یمن اگرچه از حضرت دعوت نکرده بودند (شاید برای همین جهت که می‌دیدند از عهده یاری امام علیه السلام تا سرحد پیروزی بر نمی‌آیند)، ولی اگر به آنجا رفته بود علی‌الظاهر شاید به این آسانی تنها و بی‌کس کشته نمی‌شد. آنجا مرکز شیعیان امام علیه السلام و پدرش بود و در جنگ صفین همین یمنی‌ها بودند که در رکاب علی علیه السلام فداکارانه جهاد می‌کردند.

سران کوفه از امثال شبت بن ربیع و حجار بن ابهر و اشعث بن قیس، و در این زمان پسرهایش، و عمرو بن حجاج منافق بودند؛ هرچند امام علیه السلام هر کجا می‌رفت، شهید می‌شد و بنی‌امیه او را رها نمی‌کردند، اما رفتن به کربلا جزء برنامه‌ای بود که امام علیه السلام باید اجرا کند.

و شما هم این قدر را قبول کردید که امام علیه السلام در پاسخ بعضی بزرگان فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا در خواب به امری مأمور کرده است که انجام می‌دهم. این امر غیر از حرکت به سوی عراق و رفتن به کربلا، چه می‌تواند باشد؟

این ادله‌ای که شما برای انتخاب کوفه ذکر کرده‌اید، با توجه به سوء سوابق مردم کوفه و پیشینه افتخارآمیز مردم یمن قانع‌کننده نیست، و اگر غرض تأسیس

۳۱۲..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

حکومت بود، طبق همان نظر خیرخواه و سیاستمدار روشنی مثل ابن عباس باید عمل شده باشد.

### ۹. یک خبر ناگوار و مغلظه کاری!

۱۰۴. در صفحه ۲۷۱ چون خود را در برابر یک موضوع مسلم تاریخی می بیند که دلالت می کند بر اینکه امام علیه السلام تصمیم به رفتن به کربلا داشته، و نه کوفه، مقصد و نه تأسیس حکومت هدف بوده، به دست و پا می افتد و مقداری هم در صفحه ۲۷۲ و ۲۷۳ روضه خوانی راه می اندازد.

این موضوع وصول خبر شهادت مسلم و هانی به آن وضع دلخراش است. در اینجا اگر مقصد امام علیه السلام کوفه بود، معلوم شد که رفتن به کوفه امکان ندارد، و اگر غرض تأسیس حکومت به اتکای نیروی نظامی کوفه بود، آن هم از میان رفت، علی الظاهر فوراً باید از همین جا امام علیه السلام مراجعت کند یا برنامه عقلایی و منطقی دیگر را اعلام کند، اینجا دیگر پرونده های موضوع همه باید باز و رسیدگی شود؛ زیرا احتمال تأسیس حکومت غیرعقلایی و به نسبت یک درصد بلکه کمتر بود و برگشتن به جانب مکه با امانی که حاکم حجاز داده بود، به طور موقت دفع خطر می کرد.

اما ببینید این نویسنده این موضوع حساس تاریخ را چطور به هم می پیچد و با لفظ شورای صحرا می خواهد خواننده را بفریبد.

### ۱۰. شورای صحرا چه بود؟

بنابه نقل برخی از تاریخ نگاران مورد اعتماد نویسنده شهید جاوید، مانند طبری، ابن اثیر، ابن کثیر و ابی حنیفه دینوری، امام علیه السلام پس از وصول خبر شهادت حضرت مسلم و هانی، موضوع برگشتن یا رفتن به حجاز را در مشورت نگذاشت، و از کسی نظر نخواست! فقط بعضی اصحاب (که شاید همان هایی بودند که در منزل



بخش سوم: مراحل قیام: مرحله دوم: حرکت ناگهانی امام علیه السلام ..... ۳۱۳

بعد امام علیه السلام را ترک کردند) و فرزندان عقیل - رضوان الله علیهم - ابتدا اظهار نظر کردند.<sup>۱</sup> ولی نویسنده در اینجا به این کتاب‌ها رجوع نکرده، و به کتاب ابن قتیبه که نقلش در اینجا با نقل تواریخ دیگر موافق نیست،<sup>۲</sup> و به واسطه *مقتل خوارزمی* به *تاریخ* ابن اعثم<sup>۳</sup> که مکرر آن را بی اعتبار و غیر قابل اعتماد شمرده، اعتماد کرده است.

سومین کتابی که در اینجا به آن اعتماد کرده است *ارشاد* است. صرف نظر از تعارضی که در اینجا بین *ارشاد* و *تاریخ طبری* و ابن اثیر و ابن کثیر و *الاحبار الطوال* دیده می شود، برحسب فرمایش شیخ مفید - رضوان الله علیه - در *ارشاد* و جریان وصول خبر شهادت حضرت مسلم و مذاکرات امام علیه السلام با اصحاب که نویسنده برای اینکه جهل امام علیه السلام را به حوادث آینده و عجز او را از پیش بینی اوضاع مجسم سازد، «شورای صحرا» نام گذاشته است، بیش از این نبود که پس از وصول خبر قتل مسلم و هانی، و استرجاع مکرر امام علیه السلام دو مرد اسدی که کسب اطلاع کرده بودند، امام علیه السلام را سوگند دادند از همان جا برگردد و خود و اهل بیتش را در خطر نیندازد؛ چون در کوفه یاور و شیعه‌ای ندارد.

امام علیه السلام به سوی بنی عقیل نگاه کرد، و از آنها نظر خواست.<sup>۴</sup> گفتند: به خدا

---

۱. ابن داوود دینوری، *الاحبار الطوال*، ص ۲۴۷؛ طبری، *تاریخ*، ج ۴، ص ۲۹۲؛ ابن اثیر جزری، *الکامل*، ج ۴، ص ۴۲؛ ابن کثیر، *البدایة والنهایة*، ج ۸، ص ۱۸۲.

۲. ابن قتیبه دینوری، *الامامة والسیاسة*، ج ۲، ص ۵-۶.

۳. خوارزمی، *مقتل الحسین* علیه السلام، ج ۱، ص ۲۹۲. پوشیده نماند که در ترجمه *تاریخ* ابن اعثم به مقداری که مراجعه شد از این موضوع (شورای صحرا) اشاره‌ای به نظر نرسید، با این حال در *مقتل خوارزمی* چگونه وارد شده است، خدا داناست.

۴. مراجعه امام علیه السلام به بنی عقیل در این موقع که شخصیتی مثل مسلم را از دست داده‌اند، یک نوع دلجویی و تفقد و ابراز عنایتی نسبت به آنها بود و آنها نیز در پاسخ طوری سخن گفتند که ثبات قدم و تصمیم خود را بر شهادت ثابت کردند و اگر فرضاً آنها می خواستند برگردند امام علیه السلام از آنان حل بیعت می کرد و خود به سوی مقصد روانه می گشت.

سوگند ما بر نمی گردیم تا خون خود را بگیریم یا از همان شربت که او چشید بچشیم. امام علیه السلام فرمود: پس از اینان خیری در زندگی نیست.

از این سخن امام علیه السلام معلوم شد که تصمیم به رفتن دارد. و عده ای هم گفتند: تو مانند مسلم نیستی و اگر به کوفه بروی مردم باشتاب به تو ملحق می شوند.

امام علیه السلام سکوت فرمود و با این سکوت پرمعنی جواب آنها را داد؛ یعنی مردم کوفه با من هم مثل مسلم رفتار می کنند، و به این امید نمی توان به کوفه رفت؛ به علاوه راه ها همه بسته بودند و به کوفه رفتن امکان نداشت. و اما این جمله که از ابن قتیبه نقل کرده: «قَدْ جَاءَكَ مِنَ الْكُتُبِ مَا نَثَقُ بِهِ»<sup>۱</sup> صحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا بی حقیقت بودن نامه های قبل از قتل مسلم فاش شد و دیگر وثوقی به آنها نبود، بعد هم که از کوفه نامه همکاری نرسید، شورای صحرا بیش از این سرگذشتش نبود.

چنان که می بینید، امام علیه السلام با اینکه در اینجا بر همه معلوم بود تأسیس حکومت اسلامی امکان ندارد و رفتن خطر قطعی دارد، از رفتن خودداری نکرد.

و آنچه نوشته است نظر اصحاب امام علیه السلام قابل قبول بود؛ زیرا ارتش داوطلب امام علیه السلام! پس از قتل مسلم بلا تکلیف و بی سرپرست مانده و فرماندهی حقیقی همه نیروهای ملی عراق با امام علیه السلام بود حقیقتاً تعجب آور است، مثل اینکه - العیاذ بالله - بخواهد امام علیه السلام را مسخره قرار دهد و به این ارتش نداشته استهزاء کند، و گرنه کدام ارتش؟ کدام نیرو؟

شرم آور نیست که این الفاظ تو خالی را شخصی برای تأیید نظر نادرست خود تکرار کند. مگر مسلم فرمانده این ارتش نبود؟ پس چرا او را تنها گذاشتند؟

---

۱. ابن قتیبه دینوری، الامامة والسياسة، ج ۲، ص ۵. از مردم کوفه آن قدر نامه به شما فرستاده شده که ما اطمینان به قول آنها پیدا می کنیم.

بخش سوم: مراحل قیام: مرحله دوم: حرکت ناگهانی امام علیه السلام ..... ۳۱۵

امام علیه السلام چگونه می‌توانست به کوفه برود؟ و چرا این ارتش وقتی شنیدند امام علیه السلام به کربلا آمده، شورش نکرده و به او ملحق نشدند؟

چرا در یک مطلبی که عقل و تاریخ و آنچه در خارج روی داد، آن را تکذیب می‌کند، این همه اصرار می‌کنید.

و اما مسئله خطر بازگشت به حجاز اصلاً در آن شورا عنوان نشد و اگر خطری احساس می‌کردند یا خطر بازگشت را با خطر رفتن مساوی می‌دیدند، در آن شورا مطرح می‌ساختند و کسانی که طرفدار رفتن بودند، آن را حجت قرار می‌دادند که ناچار باید برویم و چگونه شد که در اینجا موضوع بازگشت اصلاً مطرح نشد، اما به زودی در منزل دیگر موقع برخورد با سپاه حرّ مطرح گردید و آنجا بنی‌عقیل سخنی نگفتند؟ همه اینها شاهد این است که امام علیه السلام برنامه‌ای را که داشت اجرا می‌کرد و در منزل دیگر هم پیشنهاد بازگشت اتمام حجت بود و لذا بنی‌عقیل چون می‌دانستند اتمام حجت است، سخنی نگفتند.

### ۱۱. یک نامه و یک خبر؛ و ترک امانت نویسندگی

۱۰۵. نویسنده از شورای صحرا که می‌گذرد و در صفحه ۲۷۶ کاروان را طبق تصمیم شورا به منزل زباله می‌رساند.<sup>۱</sup>

اینجا فرستاده عمر بن سعد و ابن‌اشعث نامه برای امام علیه السلام آوردند و از همان مسلمی که می‌گویید امام علیه السلام به اتکای گزارش او حرکت کرد، پیغام برای امام علیه السلام آوردند که به کوفه نیاید و برگردد. مردم کوفه تو را و مرا دروغ‌گو شمردند.

---

۱. از این نویسنده روشن‌فکر باید پرسید چگونه شد که فقط امام علیه السلام از ثعلبیه تا زباله را طبق تصمیم شورا عمل کرد؟ و چرا در مراحل قبل آرای شخصیت‌های سیاسی را مورد توجه قرار نداد؟ و چرا یک بار دیگر این شورا جلسه‌اش تجدید نشد؟ و چرا در منزل زباله که اذن بازگشت به اصحاب داد درباره وضع و برنامه خودش با کسی مشورت نکرد؟ غیر از این علتی نداشت که امام علیه السلام آگاه از جریان بود و طبق برنامه‌ای که داشت عمل می‌فرمود.

۳۱۶..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

در این منزل بود که خبر شهادت فرستاده امام علیه السلام نیز رسید و امام علیه السلام به همراهان خود اذن بازگشت داد و مردم از گرد او متفرق شدند و غیر از کسانی که از مدینه با او همراه شده بودند و عده کمی، کسی باقی نماند.

اینجا نویسنده برای اینکه باز فکر فرضی طلب حکومت منتفی نشود، و خواننده مشتش را نگیرد، بیانات حضرت را که به این الفاظ است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ قَدْ آتَانَا خَبْرٌ فَطِيعٌ: قَتَلَ مُسْلِمَ بْنِ عَقِيلٍ، وَهَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ، وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ يَقْطَرٍ، وَقَدْ حَدَلْتَنَا شَيْعَتُنَا، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْإِنْصِرَافَ، فَلْيُنْصِرِفْ، لَيْسَ عَلَيْهِ مِنَّا ذِمَامٌ»<sup>۱</sup>

به این گونه معنی می کند: اوضاع کوفه چندان مساعد نیست؛ زیرا مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و بیک مخصوص من کشته شده اند. اینک هرکس میل دارد می تواند بدون هیچ مسئولیتی برگردد.

ما در اینجا داوری را به عهده خوانندگان می گذاریم و خواهشمندیم این ترجمه را با اصل مطابقت کنند تا ببینند این آقا چگونه در موضوع شهید جاوید - روحی لمقدم زواره الفداء - بررسی کرده است.

امام علیه السلام اعلام می فرماید که خبر بسیار ناراحت کننده قتل مسلم و هانی و عبدالله بن یقطر رسیده و شیعه ما، ما را واگذارده و یاری ما را ترک کرده اند.

مضمون فرمایش امام علیه السلام این است که اوضاع کوفه بسیار نامساعد است و هیچ گونه امیدی به کمک و یاری آنها نیست. ولی ایشان می گوید اوضاع چندان مساعد نیست، چون دیده است اینجا از عهده تأویل و توجیه و

---

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۰۰؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷۵؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۹. الفاظ فرمایش حضرت طبق روایت طبری نقل شد.

بخش سوم: مراحل قیام: مرحله دوم: حرکت ناگهانی امام علیه السلام ..... ۳۱۷

اشتباه کاری بر نمی آید و خواه و ناخواه این سؤالها از او می شود که چرا در اینجا امام علیه السلام به حجاز برگشت؟ و چرا با اینکه به طور حتم مسئله تاسیس حکومت و - به قول این نویسنده - اتکا به ارتش ملی از میان رفت، باز هم به سیر خود ادامه داد؟

کجا می رفت؟

چرا همین جا توقف فرمود تا وضع روشن تر شود؟

چرا به خطر خود را نزدیک تر می ساخت؟

چه مقصدی داشت؟

چرا آقای نویسنده از سرگذشت منزل بطن عقبه که بعد از این منزل بود، در اینجا چیزی ننوشته ای؟ مگر نه در این منزل عمرو بن لوذان حضور امام علیه السلام شرفیاب شد و آن حضرت را قسم داد که برگردد؛ زیرا جز بر شمشیر و نیزه وارد نخواهد شد، و امام علیه السلام در پاسخ فرمود: رأی تو بر من پنهان نیست؛ و صریحاً در پاسخ او به شرحی که در مقدمه یاد کردیم، از شهادت خود او را باخبر ساخت.<sup>۱</sup>

آقای نویسنده چرا در اینجا توضیحات کافی نداده ای؟

در اینجا چرا وضع تکان دهنده و نگران کننده ای که جلو آمد و زن و بچه را غرق ناراحتی و اندوه ساخت، از بازگشت حرفی به میان نیامد؟ با اینکه در بازگشت به طور موقت خطر رفع می شد.

بالآخره این سؤالات جوابی ندارد، جز اینکه تصمیم امام علیه السلام به رفتن قطعی بوده و این خبرها و دگرگونی اوضاع، و اعلام خطرها امام علیه السلام را از پیش رفتن به سوی مقصد باز نمی داشت.

---

۱. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷۶.

## ۱۲. صراحت روایت طبری بر علم امام علیه السلام به شهادت

۱۰۶. موضوعی که در اینجا بسیار قابل توجه است، جمله‌ای است که طبری در اینجا پس از فرمایش امام علیه السلام روایت کرده است و نویسنده بعد از اینکه فرمایش حضرت را به طور دلخواه خود ترجمه کرده، این جمله را نیز نادیده گرفته است. این جمله صریح است بر اینکه امام علیه السلام از شهادت خود آگاه بود و به سوی شهادت می‌رفت و هیچ‌گونه توجیه و تأویل در آن راه ندارد.

روایت طبری: «فَتَفَرَّقَ النَّاسُ عَنْهُ تَفَرُّقًا، فَأَخَذُوا يَمِينًا وَشِمَالًا حَتَّى بَقِيَ فِي أَصْحَابِهِ الَّذِينَ جَاؤُوا مَعَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ، وَإِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ ظَنَّ أَنَّ اتَّبَعَهُ الْأَعْرَابُ لِأَنَّهُمْ ظَنُّوا أَنَّهُ يَأْتِي بَلَدًا قَدْ اسْتَقَامَتْ لَهُ طَاعَةُ أَهْلِهِ فَكَرِهَ أَنْ يَسِيرُوا مَعَهُ إِلَّا وَهُمْ يَعْلَمُونَ عَلَى مَا يَقْدُمُونَ، وَقَدْ عَلِمَ أَنَّهُمْ إِذَا بَيَّنَّ لَهُمْ لَمْ يَصْحَبْهُ إِلَّا مَنْ يُرِيدُ مَوَاسَاتَةَ وَالْمَوْتَ مَعَهُ»<sup>۱</sup>.

یعنی پس از فرمایش امام علیه السلام مردم از راست و چپ متفرق شدند و حضرت در میان آنهایی که با او از مدینه آمده بودند (و طبق روایت /ارشاد و چند نفر دیگر)<sup>۲</sup> باقی ماند، و امام علیه السلام این کار را کرد؛ برای اینکه می‌دانست اعراب<sup>۳</sup> به گمان اینکه حضرت به شهری می‌رود که اهلس تحت اطاعت او هستند پیرو او شده‌اند، و خوش نمی‌داشت با او همراه باشند، مگر اینکه بدانند بر چه وارد می‌شوند، و حضرت می‌دانست وقتی برایشان پایان کار را آشکار سازد، کسی مصاحب و همراهش نمی‌شود، مگر آنکه در فداکاری با او همکاری کند و در رکابش به سعادت شهادت نایل گردد.

این هم طبری! این دیگر نقل سید بن طاووس علیه السلام نیست، نقل ابن‌اعثم نیست، این روایت طبری است که نویسنده به آن سخت اتکا دارد.

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۰۰-۳۰۱.

۲. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷۵-۷۶.

۳. این قسمت کاملاً دلالت دارد که غیر از اعراب سایر همراهان حضرت از پایان این سفر آگاه بودند.

بخش سوم: مراحل قیام: مرحله دوم: حرکت ناگهانی امام علیه السلام ..... ۳۱۹

بفرمایید ببینیم از این نقل طبری چه می فهمید؟ اینجا نه سپاه حر آمده بود و نه به قول شما امید از کوفه بریده شده بود و نه مانعی از بازگشت امام علیه السلام به حجاز بود. مع ذلک طبری در این روایت معتبر که متنش هم سندش را تأیید می کند، اعلام می کند، هدف امام علیه السلام شهادت بود. امام علیه السلام به سوی کشته شدن می رفت و می خواست کسانی با او همراه شوند که آماده شهادت، و صاحب همین هدف باشند. چرا نویسنده اینجا به تاریخ طبری مراجعه نکرده است؟ و به نقل *ارشاد* اکتفا کرده و در ترجمه آن نیز این گونه رعایت امانت را نکرده است؟ موضوعی است که باید در محکمه وجدان خود به آن جواب بدهد!

### ۱۳. خطبه امام علیه السلام (صفحه ۲۷۹)

۱۰۷. راجع به خطبه امام علیه السلام هنگام برخورد با سپاه حر، آنچه در تاریخ طبری و *ارشاد* نقل شده، دو خطبه است: یکی بین اذان و اقامه نماز ظهر، و دوم پس از نماز عصر. در خطبه ای که بعد از نماز عصر ایراد فرمود، از رفتن به کوفه سخنی نفرموده است، و طبق نقل طبری در خطبه ای که نخست ایراد کرد، این جمله را فرمود:

«فَإِنْ تُعْطُونِي مَا أَطْمَئِنُّ عَلَيْهِ مِنْ عَهْدِكُمْ وَمَوَائِقِكُمْ أَقْدَمُ مِصْرَكُمْ»؛<sup>۱</sup>

و در *ارشاد* که از هر جهت اعتبارش از طبری بیشتر است، این جمله به این لفظ ضبط شده است:

«قَدْ جِئْتُكُمْ فَأَعْطُونِي مَا أَطْمَئِنُّ إِلَيْهِ مِنْ عَهْدِكُمْ وَمَوَائِقِكُمْ»؛<sup>۲</sup>

ولی نویسنده در اینجا روایت طبری را تقریباً نقل به معنی کرده و در جای ایراد خطبه نیز اشتباه نموده، و از نقل *ارشاد* چون با نظر او نزدیک نبوده،

---

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۰۳. «پس اگر از عهد و پیمانتان چیزی را به من نشان دهید که به آن اطمینان بکنم، به شهر شما می آیم».

۲. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۷۹. «حالا من پیش شما آمده ام، پس از پیمانها و عهدهایتان آنچه را که به آن اطمینان حاصل کنم، پیش آرید».

۳۲۰..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

صرف نظر کرده است؛<sup>۱</sup> با اینکه نقل *ارشاد* اقرب به صحت است؛ زیرا از سپاه حرّ که بیشتر از هزار نفر نبودند، بیش از اعطای عهد و میثاق و الحاق به سپاه امام علیه السلام، کاری ساخته نمی شد و با ملحق شدن آنها رفتن به کوفه امکان پذیر نمی گشت تا امام علیه السلام معلق بر عهد و موثیق آنان بفرماید.

به هر حال این موضوع مهم نیست؛ خواه به روایت *ارشاد* اخذ شود یا به نقل طبری، پاسخ این گونه جمل شرطیه در این مقامات سابقاً گفته شد که بر آگاه نبودن امام علیه السلام از پایان کار و عدم امکان رفتن به کوفه دلالت ندارد و علت اینکه امام علیه السلام آنها را دعوت فرمود، اتمام حجت بود؛ چنان که عیب‌الله حرّ جعفی را نیز دعوت کرد، و گرنه معلوم بود که با همراه شدن عیب‌الله حرّ یا ملحق شدن سپاه حرّ مبارزه نظامی با حکومت یزید به پیروزی منتهی نمی شود؛ چنان که اعلام انصراف نیز برای اتمام حجت بود؛ زیرا اگر عازم انصراف بود، پیش از برخورد با سپاه حرّ بازگشت می کرد.

و اگر بگویید برخورد با سپاه حرّ را پیش بینی نمی کرد.

**پاسخ می دهیم:** چگونه امام علیه السلام برخورد با یک سپاه هزار نفری را پس از رسیدن خبرهای موحش و مأیوس کننده کوفه پیش بینی نمی کرد؟ یعنی شما می گوئید امام علیه السلام که وارد به تمام اوضاع و احوال بود، حتی از این پیش بینی های عادی هم - العیاذ بالله - عاجز بود.

## ۱۴. نقطه تحول!

۱۰۸. در صفحه ۲۸۰ آنچه را تحت عنوان نقطه تحول از وسعت حکومت یک

---

۱. ابوداؤد دینوری خطبه نخست را بعد از نماز ظهر نقل کرده و الفاظ آن تقریباً با الفاظ طبری یکی است، ولی خطبه بعد از نماز عصر را ذکر نکرده؛ همین قدر گفته است که مثل سخن اول را فرمود (الاخبار الطوال، ص ۲۴۹).



بخش سوم: مراحل قیام: مرحله دوم: حرکت ناگهانی امام علیه السلام ..... ۳۲۱

استاندار دولت اموی، و مطلق العنانی، و جنایت و قساوت، و بی رحمی و خون‌خواری او نوشته است، دلیل عدم موازنه دو نیرو از جنبه مادی و نظامی، و تسلط بنی امیه بر اوضاع، و پاسخ‌گوی نظر خود نویسنده است.

و تعبیراتش برای اشتباه‌کاری در این مرحله حساس واقعاً مضحک است. نمی‌دانم واقعاً ملتفت نشده یا گمان می‌کرده، خوانندگان ملتفت نیستند و تحت تأثیر این عبارات به اشتباه می‌افتند.

در اینجا چون می‌بیند هر خواننده‌ای به او می‌گوید اگر امام علیه السلام واقعاً هدفش تأسیس حکومت اسلامی با همکاری نیروی کوفه بود، وقتی معلوم شد این هدف حاصل نمی‌شود و نیروی کوفه بی‌وفایی کرده و به بنی‌امیه پیوسته‌اند، چرا مراجعت نکرد؟ و اگر واقعاً می‌خواست مراجعت فرماید، چرا پیش از برخورد با سپاه حرّ مراجعت نفرمود؟

می‌گوید: پس از رسیدن خبر قتل مسلم هم اگرچه امیدواری به کوفه کمتر شد، ولی باز هم کوفه نسبت به مکه و مدینه ترجیح داشت.

آقای عزیز چرا بی‌انصافی می‌کنید؟ و چرا حقایق روشن را این‌گونه انکار می‌کنید؟ برای چی؟ چه فایده‌ای می‌برید؟

آخر بعد از اینکه برای حضرت خیر آوردند که پاهای مسلم و هانی را گرفته، جسدهای پاک آن دو رادمرد شهید را در بازار کوفه می‌کشاندند! چه امیدی به کوفه بود که شما می‌گویید: امیدواری به کوفه کمتر شد؟

شما در پیشگاه خدا و در محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسؤل هستید. چه جوابی از این همه اشتباه‌کاری و اصرار بی‌وجه در تنزل قیام مقدس امام علیه السلام تهیه کرده‌اید؟ ان‌شاءالله تعالی معذور باشید. بعد از اینکه پیک عمر بن سعد و ابن اشعث پیغام مسلم را آوردند و امام علیه السلام فرمود: «قَدْ خَدَلْتَنَا شِيعَتُنَا»؛ دیگر امام علیه السلام از کوفه چه توقعی داشت؟

۳۲۲..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

و از کجا و به چه دلیل می گوئید کوفه نسبت به مکه و مدینه ترجیح داشت، با اینکه اگر به یکی از این دو جا برمی گشت، بزرگانی مانند ابن عباس و عبدالله بن جعفر بودند که سازشی بهتر از سازش ذلیلانه ای را که شما قبول کرده و عقبه بن سمعان را بی اطلاع شمرده اید، بین امام علیه السلام و حکومت بدهند، و نیازی به رفتن به شام و دست در دست یزید گذاشتن نباشد!

می نویسد: باز در این حال اگر امام حسین علیه السلام به طور آزاد وارد کوفه می شد، ممکن بود قسمتی از نیروهای ملی به کمک آن حضرت بشتابند.

چقدر از این نیروهای ملی دروغی که آب را بر روی اهل بیت پیغمبر علیه السلام و اطفال بستند، در این کتاب می نویسد؟

چطور امام علیه السلام به طور آزاد وارد کوفه می شد؟

فرضاً حرّ کنار می رفت، راهها همه بسته و تحت مراقبت نظامیان و رذل ترین فرماندهان بود.

خدا می داند من واقعاً دلم به حال شما می سوزد که چرا هفت سال عمر خود را این گونه تلف کرده و برای خودتان - اگر توجه فرمایید - سبب خجالت فراهم ساخته اید! آیا سزاوار است این احتمالات و اوهام پیرامون یکی از بزرگ ترین و باارزش ترین حوادث تاریخ نوشته شود و به صورت کتاب در دسترس مردم قرار بگیرد؟

به هر حال ما در اینجا هیچ نقطه تحولی نمی بینیم و فرضاً اگر بخواهیم نظر شما را بگیریم و نقطه تحولی در این قیام فرض کنیم، جایش هنگام وصول خبر قتل مسلم و منزل های قبل از برخورد با سپاه حرّ می باشد و چون در آنجا برنامه امام علیه السلام عوض نشد و برنگشت، می فهمیم تأسیس حکومت اسلامی به کمک نیروهای کوفه در برنامه آن حضرت نبوده است. و از درایت و کاردانی و توجه امام علیه السلام بسیار دور بود که اگر حاضر به بازگشت بود، فرصت های مناسب را پشت سر بگذارد و اکنون که گرفتار شده و تحت نظر سربازان مسلح واقع شده بخواهد برگردد.

## ۱۵. مرحله سوم

۱۰۹. برنامه‌ای که در صفحه ۲۸۳ زیر این عنوان نسبت به امام علیه السلام می‌دهد، برنامه تازه‌ای نیست. این برنامه واقعه اتمام حجت بوده است که جزو برنامه قیام امام علیه السلام از مدینه تا کربلا و تا هنگام شهادت درج شده، و امام علیه السلام با کمال توجه در هر موردی آن را اجرا فرمود.

در اینجا امام علیه السلام می‌دانست و روشن بود که با سوار شدن، و رو به سوی حجاز کردن سربازان حکومت که مأمور جلب حضرت هستند، او را رها نمی‌کنند و ممکن نیست آنها بدون کسب تکلیف از مافوق، مأموریت خود را انجام ندهند، این کار امام علیه السلام اتمام حجت و اظهار مظلومیت بود.

و اما اینکه نوشته است: در مرحله دوم امام علیه السلام همه نیروی خود را به کار می‌برد که هرچه زودتر پیش از آنکه وقت بگذرد، به کوفه برسد.

جوابش این است: امام علیه السلام اگر زودتر هم می‌رسید، نیروی کوفه کاری انجام نمی‌داد و همین معامله‌ای را که در کوفه با مسلم و در کربلا با امام علیه السلام کرد، در کوفه هم همان جنایات را مرتکب می‌شدند.

و اگر به نظر شما امام علیه السلام می‌خواست پیش از گذشتن وقت برسد، پس چرا راهی را که شما گفتید، در ظرف ۱۲ روز می‌توان طی کرد، در حدود ۲۴ روز طی فرمود؟ و چرا به قول شما چهارده روز پس از وصول نامه مسلم در مکه توقف کرد؟

می‌توانست اهل بیت را در مکه بگذارد و خود را با جمعی از اصحاب و یاران هرچه زودتر به کوفه برساند.

درحالی که وضع طی راه و سیر حضرت نشان می‌دهد که طوری طی طریق می‌فرموده است که با ورودش به کربلا و برنامه‌هایی که تا روز عاشورا انجام گرفت، تطبیق کند.

## ۱۶. دستور مراجعت

۱۱۰. در ذیل عنوان «دستور مراجعت» در صفحه ۲۸۴ به طور ضمنی ابن زیاد را تا حدی تبرئه، و حرّ را مقصر ساخته و مأمور بی تدبیر شناخته و شخص او را در منع امام علیه السلام از بازگشت مسئول معرفی کرده است و او را از آن مأمورینی می شمارد که آنچنان را آنچنان تر می کنند؛ زیرا امام علیه السلام را نگذاشت آزادانه به حجاز برگردد و ابن زیاد هم حرفی نداشت، و مورد مؤاخذه یزید هم نمی شد؛ چون امام علیه السلام وارد حوزه مأموریت ابن زیاد نشده بود؛ بنابراین حرّ هم بیرون از حدود مأموریت خود رفتار کرد.

**جواب می دهیم:** این اجتهادات چیست؟ در اینکه حرّ مرد پاکدل و روشن ضمیری بوده شکی نیست. بی انصافی است اگر حرّ را بی تدبیر و نالایق و ابن زیاد خون خوار جنایت کار با تدبیر شمرده شود.

**اولاً:** از کجا می گوئید قادسیه که تا کوفه پانزده فرسخ فاصله دارد، آن وقت مرز قلمرو حکومت ابن زیاد بوده و ابن زیاد که مقرر حکومتش کوفه بود، قادسیه و قسمت هایی بعد از آن را هم تحت نظر نداشته است؟

**ثانیاً:** اگر از حوزه حکومت ابن زیاد خارج بود، چگونه حرّ وارد آن می شد و در آن مداخله می کرد؟

**ثالثاً:** چه مانعی داشت که حرّ سرحد عراق را تا مقداری در داخل خاک حجاز به امر ابن زیاد تحت نظر گرفته باشد، که هر کجا حضرت را بیابد به کوفه ببرد؟ این موضوع، موضوعی نبود که حاکم حجاز شکایت کند که ابن زیاد در خاک من دخالت کرده است و ابن زیاد را به محکمه نظامی جلب کنند و محکوم نمایند. موضوع، موضوعی سیاسی و مربوط به حکومت بود، و ابن زیاد تا هر کجا از امام علیه السلام تعقیب می کرد، کسی به او اعتراض نمی نمود.

یقیناً حرّ بیش از مقداری که دستور داشته عمل نکرده است، و روز عاشورا هم

بخش سوم: مراحل قیام: مرحله سوم ..... ۳۲۵

که توبه کرد، نه برای اینکه بدون مأموریت مانع از بازگشت امام علیه السلام شد، بلکه برای اینکه به خاطر اجرای امر ابن زیاد مانع شد و به این خطای بزرگ اعتراف کرد.

رابعاً: عجیب است! کتاب‌های مقتل می‌گویند ابن زیاد حصین بن تمیم را مأمور قادسیه کرده بود و به او دستور داده بود، حرّ را به استقبال امام علیه السلام بفرستد و حرّ رسماً گفت: «أُمِرْتُ أَلَّا أُفَارِقَكَ حَتَّى أُقْدِمَكَ الْكُوفَةَ، فَإِذَا آبَيْتَ فَخُذْ طَرِيقاً لَا يُدْخِلُكَ الْكُوفَةَ وَلَا يَرْدُكَ إِلَى الْمَدِينَةِ تَكُونُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ نَصِفاً»<sup>۱</sup>.

پس حرّ مأمور بود هر کجا با امام علیه السلام برخورد نماید، آن حضرت را تحت‌الحفظ به کوفه ببرد و نگذارد به مدینه برگردد. در اینجا به نظر ما باز حرّ پاکی طینت خود را اظهار کرده و بر خلاف آن مأموریتی که شما در صفحه ۲۸۶ توصیف کرده‌اید، با این پیشنهاد تقریباً امر مافوق خود را اجرا نکرد.

خامساً: اگر حرّ بیش از آنچه مأموریت داشت انجام داد، چرا امام علیه السلام به او نفرمود: من تاکنون در حوزه شما وارد نشده‌ام، بگذار برگردم؛ زیرا مأموریتی که تو داری این است که اگر در استان عراق وارد شدم، متعرض من شوید، اما اگر پیش از ورود بخواهم برگردم، دستوری نداری؟

سادساً: فرضاً اگر حرّ خبر داشت که ابن زیاد گفته است: «فَإِنَّهُ هُوَ لَمْ يَرِدْنَا لَمْ نُرِدْهُ»<sup>۲</sup>؛ اما منافات ندارد که دستور صریح ابن زیاد به عکس این باشد. حرف ابن زیاد چه اعتباری دارد؟ به علاوه ممکن است غرضش این بوده که اگر او به ما یعنی به عمال و دستگاه حکومت یزید کار نداشته باشد به او کاری نداریم، نه اینکه غرضش شخص خودش باشد؛ چون امام علیه السلام با شخص ابن زیاد طرف نبود.

---

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۰۴؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۸۰ «من مأموریت دارم که از شما جدا نشوم (دست برندارم) تا شما را به کوفه ببرم؛ پس اگر از رفتن به کوفه خودداری کنی، پس راهی را پیش گیر که شما را وارد کوفه نکند و نیز به مدینه هم نرساند و در میان من و تو راه میانه باشد».

۲. پس اگر او با ما کاری نداشته باشد، ما با او کاری نداریم.

به هر حال در این قسمت از کتاب انصافاً به جناب حرّ ریاحی اهانت شده است.

### ۳۱۷. پیشنهاد حرّ بن یزید!

۱۱۱. در صفحه ۲۸۸ باز هم به جناب حرّ حمله کرده و ملایمت‌های او را بیشتر به منظور حفظ منافع شخصی خود شمرده، و می‌گوید پذیرفتن پیشنهاد حرّ برای امام علیه السلام گران تمام شد؛ زیرا سبب ورود آن حضرت در منطقه شر و خطر گشت. **جواب این است که امام علیه السلام می‌توانست در همان‌جا که با این مغلظه‌ها و تحقیقات و بررسی‌های شما بیرون از منطقه خطر و خارج از حوزه مأموریت ابن‌زیاد بود، بماند.**

حرّ مأمور بود امام علیه السلام را از بازگشت به مدینه مانع شود و به کوفه برود و چون علی‌الظاهر امام علیه السلام خواسته است در حال حرکت و طی طریق باشد، حرّ پیشنهاد داد پس راهی را بگیرد که نه به کوفه برود و نه به سوی مدینه. و اگر امام علیه السلام پیشنهاد می‌داد که همین‌جا می‌مانیم تا فرستاده تو برود و برگردد، او الزام بر حرکت نمی‌کرد؛ زیرا وقتی با بیراهه رفتن موافقت کرد، به طریق اولی با توقف در آنجا که مسئولیتش برای حرّ کمتر بود، موافقت می‌کرد. پس این حرف که چون امام علیه السلام وارد منطقه ابن‌زیاد می‌شد این پیشنهاد حرّ خطرناک بود، صحیح نیست؛ زیرا امام علیه السلام می‌توانست پیشنهاد توقف بدهد، و در همان‌جا بماند تا خبر برسد و اگر نمی‌خواست باز هم به سوی کربلا و منطقه خطر نزدیک شود، چرا خود حضرت پیشنهاد توقف را نداد؟ با اینکه می‌دانست آنجا خارج از منطقه ابن‌زیاد است، و طبق نظر شما که ابن‌زیاد را به عکس حرّ باتدبیر فرض کرده‌اید و می‌گویید چون گفته بود «فَإِنْ هُوَ لَمْ يُرِدْنَا لَمْ نُرِدْهُ»؛ اقداماتش از حد رفع مسئولیت از خودش تجاوز نمی‌کرد، در این صورت می‌نوشت که امام علیه السلام را آزاد کن، به ما چه مربوط است، من حاکم عراق هستم، و بیرون از قادسیه هم به فرض نویسنده **شهید جاوید جزء منطقه من نیست!**

بخش سوم: مراحل قیام: مرحله سوم ..... ۳۲۷

پس بگویید چرا در اینجا پیشنهاد توقف مطرح نشد؟ غیر از این بود که به سرزمین موعود برود؟

### ۱۸. تغییر مسیر، بیراهه رفتن!

۱۱۲. راجع به تغییر مسیر در (صفحه ۱۹۰) می نویسد: یکی از مسائل دردناک این است که معلوم نیست این راه یا - به تعبیر صحیح تر - این بیراهه به کجا می رود. و اگرچه می گوید از نظر مجاری عادی همه اطراف و جوانب کار مبهم بود، اما در اینجا مانند اینکه سعی داشته نشان بدهد امام علیه السلام جاهل به پایان این راه بوده و جاهلانه راه طی می کرد، و این زن و بچه را در راهی می برد که معلوم نبود به کجا منتهی می شود و از همه جهت امر مبهم و تاریک بود، و این ابهام را چنان توضیح داده که خواننده گمان می کند تمام اطراف کار بر امام علیه السلام مجهول بود، و پیش بینی آینده به هیچ وجه امکان نداشت، و ضمناً به این جمله از نقل غیرمعتبر طبری: «لَا نَدْرِي عَلَى مَ تَنْصَرِفُ بِنَا وَبِهِمُ الْأُمُورُ»<sup>۱</sup> نیز استشهاد کرده است.

#### پاسخ

۱. چنان که در فصل پیش گفتیم، امام علیه السلام در این حرکت و طی طریق مقصدی داشت، و کربلا را می خواست، و گرنه بیراهه رفتن عقلایی نیست، و امام علیه السلام در این حال که از رفتن به کوفه جداً امتناع داشت، و به مدینه هم نمی توانست برگردد، بدون مقصد طی طریق نمی فرمود و عقل باور نمی کند که آن همه مسافت را بدون مقصد طی کرده باشد.

و به طور قطع اگر مقصدی نداشت، پیشنهاد می داد در همان جا توقف نمایند، تا پیک حرّ برای کسب دستور و دادن گزارش برود و برگردد، و یقیناً حرّ این پیشنهاد را قبول می کرد.

---

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۰۷. «نمی دانیم سرانجام کار در میان ما و آنها به کجا منجر خواهد شد».

بلکه طبق نقل ابی‌الفرج اصفهانی<sup>۱</sup> حرّ اکیداً مأمور بود در هر مکان حضرت را ملاقات کرد، همان‌جا فرود آورد؛ پس چرا حضرت پیشنهاد نداد که در آن مکان توقف کنند تا هم دور از منطقه خطر باشد و هم وارد منطقه حکومت ابن‌زیاد نشود؟ غیر از این بوده است که امام علیه السلام مأموریتی داشت و همان‌طور که در ضمن بیان آن خواب در مکه فرمود، جدش او را مأمور به امری کرده بود و لااقل طبق همین یک نقل که مورد قبول نویسنده است، حداقل این احتمال هست که آنچه را انجام می‌داد و راهی را که می‌رفت، طبق همان مأموریت بود.

به‌هرحال یقین است امام علیه السلام بدون مقصد نمی‌رفت که اگر یارانش از او می‌پرسیدند به کجا می‌رویم، جواب نداشته باشد. این دور از شأن امام علیه السلام بود که کاروان را به سوی نقطه نامعلوم رهبری فرماید، و این عبارات متأسفانه توهین‌آمیز به مقام امام علیه السلام است؛ به‌علاوه اگر مقصد معلوم بود یا نبود اصحاب هم آن را می‌دانستند و حاجت به سؤال نبود.

۲. اگرچه عبارات کتاب‌ها در اینجا مختلف است، ولی برحسب بعضی عبارات‌ها امام علیه السلام راه خاصی را پیش گرفت و مقصدی را که غیر از کربلا نمی‌تواند باشد، در نظر داشت و از آن عدول نفرمود. وقتی حرّ پیشنهاد داد که امام علیه السلام راهی را بگیرد که نه به کوفه برود و نه به حجاز؛ ابوحنیفه دینوری می‌گوید:

«قَالَ الْحُسَيْنُ: فَخُذْ هَيْهَنَا فَأَخَذَ مُتَيَّسِرًا مِنْ طَرِيقِ الْعُدَيْبِ»<sup>۲</sup>.

طبق این نقل پیشنهاد سمت چپ راه عذیب را گرفتن از جانب امام علیه السلام داده شد و پس از نزول در عذیب‌الحمامات، وقتی کوچ کردند می‌گوید:

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۷۳.

۲. ابن‌داوود دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۵۰. «به حسین گفت: این راه را بگیر؛ پس او به طرف چپ راه عذیب رهسپار شد».



«ثُمَّ ارْتَحَلَ الْحُسَيْنُ مِنْ مَوْضِعِهِ ذَلِكَ مُتَيَّمِنًا عَنْ طَرِيقِ الْكُوفَةِ»<sup>۱</sup>؛ یعنی از این

منزل کوچ فرمود، درحالی که از سمت راست راه کوفه می‌رفت.

از این عبارات این قدر معلوم می‌شود که حرّ در انتخاب راهی که به کوفه و

حجاز نرود نظری نداشت و امام علیه السلام در اختیار آن آزاد بود.

۳. از نظر مجاری عادی وضع این قدرها که نوشته است ابهام نداشت و خطر

قتل و شهادت که در مرحله اول و دوم هم به طور جدی پیش‌بینی شده بود، در

این مرحله پیش‌بینی‌اش یک موضوع بسیار ساده‌ای بود که هرگز از نظر امام علیه السلام و

یاران و همراهانش پنهان نمی‌ماند.

امام علیه السلام طبق روایت طبری در منزل قبل از منزلی که این کلمه: «لَا نَدْرِي عَلَى مَ

تَنْصَرِفُ بِنَا وَبِهِمُ الْأُمُورُ»<sup>۲</sup> را فرمود، رغبت خود را به لقاءالله و تصمیمی را که بر

شهادت داشت برای چندمین بار به اصحاب ابلاغ کرد، آنها نیز آمادگی خود را

برای شهادت با کمال تصمیم به عرض رساندند.

هرچه بود و در هر کجا آنها را پیاده می‌کردند، آماده شهادت بودند و این موضوع

که (فرضاً) به سوی یک محل پیش‌بینی نشده می‌روند این قدر دردناک نبود؛ زیرا از

نظر کسی که آماده شهادت شده است، دانستن یا ندانستن محل شهادت مهم نیست.

در هر سرزمین فرود می‌آمدند، امر آنها دایر بین بیعت و تسلیم و قبول ذلت و یا

قتل و شهادت باعزت بود، و از این لحاظ برنامه آینده و سفر و کارشان معلوم بود.

با اینکه امام علیه السلام در منزل قبل فرموده بود: «لِيرَعَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ حَقًّا وَإِنِّي لَا

۱. ابن داوود دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۵۰. «سپس حسین از آن جایگاهش کوچ کرد و به

طرف راست راه کوفه حرکت کرد». عبارت ابن‌اثیر نیز دلالت دارد بر اینکه امام علیه السلام در این موقع

راه کربلا را پیش گرفت؛ زیرا می‌گوید: «فَتَيَّاسَرَ عَنِ طَرِيقِ الْعُدَيْبِ وَالْقَادِسِيَّةِ، وَالْحَرُّ يُسَايِرُهُ».

(ابن‌اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۴۸)، و در دو صفحه بعد می‌گوید: «فَلَمْ يَزَالُوا يَتَيَّاسَرُونَ حَتَّى

انْتَهَوْا إِلَى تَيْبَوَى الْمَكَانِ الَّذِي نَزَلَ بِهِ الْحُسَيْنُ». (ابن‌اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۵۱).

۲. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۰۷.

۳۳۰..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا؛<sup>۱</sup> معلوم بود که کار مشکل تر می شود.

چطور آن رادمردان دوراندیش و آگاه ملتفت نبودند که کارشان در این گرفتاری رو به دشواری است.

شما می گوئید آنها از دستگاه حکومت یزید و ابن زیاد غیر از بروز شقاوت چه انتظاری داشتند؟ آیا می توانید بگوئید احتمال می دادند که ابن زیاد از جنایت های خود و از کشتن مسلم و هانی و میثم و دیگران توبه کند و به استقبال امام علیه السلام بیاید، یا بیعت نگرفته حضرت را آزاد سازد؟

۴. قبول پیشنهاد حرّ از جانب امام علیه السلام نه به امید باز شدن فصل تازه ای در این قیام بود، بلکه به لحاظ این بود که امام علیه السلام می خواست پیشنهادهای مسالمت آمیز را تا حدی که خلاف تکلیف و شرافتش نباشد بپذیرد، و وقتی دست به سوی اسلحه برد که عقلاً و شرعاً ناچار باشد و ابتدا به جنگ اقدام نکند؛ چنان که به زهیر فرمود: «مَا كُنْتُ لِأَبْدَأَهُمْ بِالْقِتَالِ»؛<sup>۲</sup>

و به همین ملاحظه هم از دادن پیشنهاد شرافتمندانه بازگشت به سوی حجاز نیز - اتماماً للحجة - خودداری نفرمود و آن را تکرار می کرد.  
و حکمت دیگر قبول پیشنهاد حرّ این بود که با قبول آن، به سوی مقصدی که داشت، جلو می رفت.

۵. اخبار مقطوع الصدور که دلالت داشت بر شهادت امام علیه السلام قطع نظر از علم امامت پایان غم انگیز این قیام را نشان می داد و در مدینه و مکه طبق همین روایات شهادت آن حضرت را پیش بینی می کردند و در اینجا که تمام امیدهای

---

۱. «تا مؤمن مشتاق ملاقات با خدا باشد، و من مرگ را جز خوشبختی و زندگی با ستمگران را جز ننگ و خواری نمی بینم».

۲. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۸۴. «من مایل نبودم که شروع کننده جنگ باشم».

بخش سوم: مراحل قیام: مرحله سوم ..... ۳۳۱

صوری هم مبدل به یأس شده بود، پیش‌بینی آن قطعی‌تر بود، و این‌همه ابهام و تحیری که نویسنده شرح داده مورد نداشته است.

۶. اخبار معتبره دیگر که مکرر به آن اشاره کرده‌ایم و دلالت دارد بر اینکه امام علیه السلام

از پایان این قیام آگاه بود، و می‌دانست او را رها نخواهند کرد تا شهید نمایند.

۷. و اما جمله «لَا نَذْرِي عَلَىٰ مَن تَنَصَّرَفُ بِنَا وَبِهِمُ الْأُمُورُ»؛ قطع نظر از عدم

حجیت آن و اینکه در بعضی کتب مثل *اعلام الوری* و *ارشاد* ذکر نشده است،

ترجمه‌ای که نویسنده در صفحه ۲۹۱، از ظاهر آن کرده است علاوه بر آنکه با

آنچه ظواهر اوضاع نشان می‌داد و معلوم بود سازش ندارد، با گزارش مجمع بن

عبدالله عائذی، و تلاوت آیه و دعای امام علیه السلام و با خطبه‌ای که در ذی‌حسب ایراد

فرمود و با مذاکراتش با حرّ که همین طبری در یک، و دو، و سه صفحه قبل از

این نقل کرده نیز سازگار نیست؛ زیرا این مطالب همه روشنگر آینده بود، و

آشکار می‌ساخت که سرانجام نیروی کوفه به روی آن میهمان عزیز شمشیر

می‌کشد، و اینکه حرّ مأمور بود امام علیه السلام را از بازگشت به حجاز مانع شود، معلوم

بود این‌زیاد که حرّ برای دستگیری امام علیه السلام اعزام کرده بود، اکنون با گزارش حرّ

صرف نظر نمی‌کند؛ پس با این قرائن، این جمله را نمی‌توان پاسخ‌گوی آن

سؤالات بی‌مورد نویسنده قرار داد.

۸. به نظر می‌رسد اگر خلاف ظاهر نباشد، این عبارت را می‌توان به ملاحظه

قرائن مذکوره این‌طور ترجمه کرد: «ما آگاه نیستیم بر چیزی که (سبب شود)

کارها به ما و به ایشان در عاقبت منصرف گردد»؛ یعنی چیزی که در عاقبت سبب

خودداری آنها از روش ستمگرانه‌ای که دارند و یا باعث عدول ما از برنامه‌ای که

داریم باشد وجود پیدا نمی‌کند و دورنمای آینده عوض نمی‌شود، نه آنها دست از

جنایت برمی‌دارند، و نه ما حاضر به بیعت و تسلیم می‌شویم.

و این جمله به این معنی با جمله: «قَدْ كَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ قَوْلٌ لَسْنَا نَقْدِرُ

مَعَهُ عَلَى الْإِنصِرَافِ وَلَا نَدْرِي، إلخ»<sup>۱</sup> سازگارتر است؛ زیرا معنی این می شود: میان ما و میان این قوم قولی است که با آن نمی توانیم منصرف شویم و به چیزی هم که عاقبت کارمان را از پایانی که دارد (قتل و شهادت) تغییر دهد، علم نداریم (چون وجود ندارد از باب سالبه به انتفاء موضوع).

۹. این جمله با جمله ای که ابن نما از امام علیه السلام در پاسخ طرمّاح نقل کرده<sup>۲</sup> معارض است و در مقام تعارض نقل ابن نما با آن جلالت قدر بر نقل امثال طبری مقدم است، و لا اقل در مقام تعارض هر دو از اعتبار ساقط می شوند.

۱۰. شریف متتبع خبیر، مقرر این جمله را به این نحو نقل کرده است:

«إِنَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ عَهْدًا وَمِيثَاقًا، وَلَسْنَا نَقْدِرُ عَلَى الْإِنصِرَافِ حَتَّى تَنْصَرِفَ بِنَا وَبِهِمُ الْأُمُورُ فِي عَاقِبَةِ»<sup>۳</sup>

که دلالت دارد بر اینکه ما نمی توانیم بازگردیم تا آنچه باید بر ما جاری شود، جاری گردد.

۱۱. تاریخ ابن کثیر که از کتاب های مورد اعتماد نویسنده است، داستان طرمّاح

و مذاکرات او را با امام علیه السلام به این جمله ختم کرده است: فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ علیه السلام:

«جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا، فَلَمْ يَرْجِعْ عَمَّا هُوَ بِصَدَدِهِ»<sup>۴</sup> و به این جمله: «وَلَا نَدْرِي عَلَى مَ

تَنْصَرِفُ، إلخ» اصلاً اشاره ای نکرده است.

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۰۷؛ ابن اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۵۰. «در میان ما و این گروه پیمانی است که با وجود آن نمی توانیم از قول خود برگردیم و نمی دانیم...».

۲. ابن نما حلی، مثیر الاحزان، ص ۳۹-۴۰.

۳. مقرر، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۲۲۲. «در میان ما و این گروه پیمانی برقرار است و ما نمی توانیم از پیمان خودمان سر باز زنیم تا سرانجام کار ما و آنها را منصرف کند».

۴. ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۱۸۸. «امام حسین فرمود: خدا برای تو پاداش خیر بدهد؛ پس آن حضرت از اراده خود (از مقصد و هدف خود) برنگشت». آنچه از این جمله پس از گزارش طرمّاح که عرض کرد، بیرون کوفه از لشکر و سپاه به قصد شما پر شده، استفاده می شود این است که آنچه حضرت به صدد آن بود، همان رفتن به کربلا و شهادت بود؛ زیرا قصد رفتن به کوفه و تأسیس حکومت در این موقع منطقی نبود.

### ۱۹. یک سؤال (صفحه ۲۹۴)

۱۱۳. پاسخ به این سؤال این است که علت کمک خواستن امام علیه السلام از عبیدالله حرّ اتمام حجت و ارشاد و هدایت و دعوت بوده است، چنان که کمک خواستن از زهیر و طرماح و دیگران نیز برای همین منظور بوده است، و غرض تهیه نیرو و تقویت قوای نظامی یا به منظور استفاده از شخصیت اجتماعی او در جلب افراد نبود؛ زیرا اولاً: همکاری یک نفر برای امام علیه السلام تأثیری نداشت و دفع خطر از آن حضرت نمی کرد، و به نظر نویسنده جز اتلاف نفس او ثمری نداشت؛ ثانیاً: اگر عبیدالله حرّ دعوت امام علیه السلام را می پذیرفت، کسی نمی توانست از قبیله او به کمک امام علیه السلام بیاید و کسی هم نمی آمد. راهها همه بسته و تحت کنترل بود. خود عبیدالله نیز به زحمت از شهر بیرون آمده بود. فرضاً هم افرادی می آمدند آنها هم جز کشته شدن سرنوشت دیگر نداشتند.

پس علت دعوت این بود که وظیفه عبیدالله حرّ و دیگران در آن موقع التزام رکاب امام علیه السلام و شهادت در راه آن حضرت بود، و این وظیفه ای بود که با علم به عدم اقدام دیگران هم واجب بود، و علی رغم نویسنده شهید جاوید آمادگی هرکس برای اینکه خونس در بیابان ریخته شود تکلیف و وظیفه بود و هیچ ارتباطی به تقویت قوا نداشت، و خلاصه کلام این است که امام علیه السلام عبیدالله حرّ را به شهادت دعوت کرد، و اگر غرض تقویت قوای دفاعی حضرت بود و اثری داشت وقتی عبیدالله به حضرت عرض کرد:

من می دانم هرکس از تو پیروی کند در آخرت سعادت مند است؛ اما از من کاری ساخته نمی شود، یاری من جز کشته شدنم سودی ندارد. امام علیه السلام می فرمود وقتی تو به من ملحق شوی، نیروی من قوی می شود و افراد دیگر هم به واسطه شخصیت اجتماعی تو به من ملحق می شوند. نه، آقای نویسنده اینها که شما

۳۳۴..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

می نویسد، به شعر و خیال شبیه تر است تا به تجزیه و تحلیل تاریخ. امام علیه السلام در جواب او فرمود: حال که از بذل جان دریغ داری، ما را نیازی به اسب تو نیست.<sup>۱</sup>

## ۲۰. اجتهاد مقابل نص

۱۱۴. طبری، و دیگران روایت می کنند امام علیه السلام به عبیدالله حرّ فرمود: حال که ما را یاری نمی کنی، پرهیز از اینکه با آنها که با ما نبرد می کنند باشی. به خدا سوگند هرکس صدای مظلومیت ما را بشنود و ما را یاری نکند، هلاک می گردد.<sup>۲</sup>

پس علت اینکه امام علیه السلام از او خواست که به دشمن او کمک نکند، این بود که در هلاک واقعی و زیان ابدی نیفتد، و درهای نجات بالمرّه به رویش بسته نشود، نه اینکه امام علیه السلام می خواست از تقویت بیشتر قوای دشمن مانع شود؛ زیرا ملحق شدن عبیدالله حرّ به سپاه دشمن تأثیری نداشت و تفاوتی در وضع دفاعی امام علیه السلام حاصل نمی شد.

ولی نویسنده شهید جاوید چون در این کتاب بنا دارد همه چیز را طبق خواسته خود شرح و توضیح دهد، به تاریخ طبری خودش نیز در این گونه موارد اعتنا نمی کند!

## ۲۱. دو سؤال دیگر (صفحه ۲۹۶)

۱۱۵. جواب سؤال اول این است که امام علیه السلام لازم بود آنها را از واقع جریان آگاه فرماید؛ چون موضوع امتحان و آزمایش بود و اگر کسی ناآگاه می آمد امتحان نمی شد؛ علاوه چنان که از طبری نقل کردیم، امام علیه السلام می خواست کسی با او همراه نشود، مگر آنکه اراده فداکاری و شهادت داشته باشد.

۱۱۶. جواب سؤال دوم این است: این حل بیعت و اذن در انصراف، سبب

۱. ابن داوود دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۵۰-۲۵۱.

۲. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۰۶-۳۰۷؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۸۲.

بخش سوم: مراحل قیام: مرحله سوم ..... ۳۳۵

ظهور شرف و کرامت، و استقامت، و شخصیت و خلوص نیت آنها بود، و امام علیه السلام با این اذن عمومی درجه یاران خود را بالا برد و قدر و شخصیت آنان را آشکار فرمود، و فداکاری آنها را در راه دفاع از دین به دنیا اعلام کرد؛ ولی مفاد کلام نویسنده در صفحه ۲۹۷ این است که «اصحاب بر خلاف میل امام علیه السلام عمل کردند» و با اینکه راجع به خود امام علیه السلام گفت باید خون مقدس و پرحرارتش در رگ‌هایش بجوشد و نباید روی خاک بیابان بریزد، درباره این رادمردان آن منطق غلط را فراموش کرده و نگفته است لازم بود خون این رادمردان هم در رگ‌هایشان بجوشد، و در بیابان نریزد تا در موقع مقتضی علیه حکومت اموی قیام کنند، و حکومت اسلامی را تأسیس بدهند؛ چون دیده است اگر این حرف را بزنند باید - العیاذ بالله - امام علیه السلام و اصحاب فداکارش را علناً به اشتباه نسبت دهد. خلاصه در اینجا همان اشکالی را که در کشته شدن امام علیه السلام و علم آن حضرت به شهادت و بیرون شدنش از مکه به قصد شهادت کرده، در مورد شهادت و کشته شدن اصحاب به خود نویسنده وارد می‌شود.

و جواب البته همان است که ما مکرر گفته‌ایم که نه در آنجا و نه در اینجا اشکالی وارد نیست، و این افراد برجسته بر خلاف میل واقعی امام علیه السلام رفتار نکردند. بلکه مطابق میل واقعی آن حضرت که فوز به سعادت شهادت بود، رفتار کردند، و از فلسفه غلط نویسنده شهید جاوید پیروی نمی‌کردند. آنان در مکتب حسینی تربیت شده، و ریخته شدن خون خود را در بیابان در راه اسلام و در رکاب پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله افتخار و سعادت می‌دانستند.

## ۲۲. این واقعه را هم ننوشته است!!

۱۱۷. موضوع قابل توجه واقعه‌ای است که پس از کوچ کردن امام علیه السلام از قصر بنی مقاتل اتفاق افتاد و نویسنده با کمال ارتباطی که با مطالب کتابش دارد، متعرض آن نشده است.

طبق نقل طبری، پس از حرکت از قصر بنی مقاتل و ساعتی طی راه، امام علیه السلام را خواب ربود، سپس بیدار شد، و دو مرتبه یا سه مرتبه فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

فرزند عزیزش علی بن الحسین علیه السلام - که جانم فدای جان زوار قبرش باد - همان طور که سوار اسب بود جلو آمد و گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». سپس عرض کرد: پدرم! فدایت شوم! به چه سبب تحمید و استرجاع گفתי؟

فرمود: پسر! در خواب دیدم اسب سواری می گفت: این قوم همی روند و مرگها به سویشان می رود. دانستم خبر مرگ ما را می دهد.

آن پسر عزیز عرض کرد: پدرم! خدا روز بد به تو ننماید، مگر ما برحق نیستیم؟ فرمود: بلی، سوگند به آن کس که بازگشت بندگان به سوی اوست. عرض کرد: پس از مردن درحالی که بر حق هستیم، باک نداریم. امام علیه السلام در حق او دعا کرد، فرمود:

«جَزَاكَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ خَيْرٌ مَا جَزَى وَلَدًا عَنْ وَالِدِهِ».<sup>۱</sup>

این داستان را کتابهای دیگر نیز که مورد اعتماد نویسندۀ شهید جاوید است مانند *ارشاد*<sup>۲</sup> و *کامل*<sup>۳</sup> ابن اثیر، *اعلام الوری*<sup>۴</sup> و *مقاتل الطالبیین*<sup>۵</sup> ذکر کرده اند. اما نویسندۀ در اینجا که جریان مرحلۀ سوم را می نگاشته، با اینکه بسیار حساس و جالب است، از آن سخنی به میان نیاورده است.

۱. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۸۲. «خدا در فرزندی بهترین پاداش را که از یک پدر به فرزندش می دهد، به تو عطا می کند».

۲. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۸۲.

۳. ابن اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۵۱.

۴. طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۵۰.

۵. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۷۴.



چرا؟ برای اینکه دلالت بر علم امام علیه السلام به شهادت دارد و او می‌خواهد از علم امام علیه السلام به شهادت حتی تا روز عاشورا هم حرفی زده نشود یا اگر حرفی به میان بیاید آن را رد کند، و اینجا چون دیده است این واقعه نه قابل رد است و نه قابل توجیه، و در فصل پیش‌گویی علی علیه السلام و یادی از گذشته، می‌خواهد با رد «هیهنا مُنَاخُ رِکَابِنَا»<sup>۱</sup> علم امام علیه السلام را به اینکه آن گروه که از خاندان پیغمبر در زمین کربلا شهید می‌شوند، آن حضرت و یارانش باشند، تلویحاً انکار کند و با ذکر این واقعه آن تردیداتی که در فصل آینده خواهد کرد در اذهان واقع نمی‌شود، مصلحت دیده است که اصلاً از این موضوع حرفی ننویسد! این هم یک نوع تحقیق و بررسی عمیق است که در این کتاب می‌بینیم!

به‌هر حال ما این داستان را نوشتیم تا خواننده عزیز بداند که امام علیه السلام و یارانش علم به شهادت داشتند و وقتی به کربلا رسیدند، برای اصحاب جای تردید نبود که آن افراد و آن جوانمردان از آل محمد همین‌ها هستند که اکنون در این سرزمین فرود آمدند.

## ۲۳. پیش‌گویی علی علیه السلام و یادی از گذشته

۱۱۸. در زیر دو عنوان فوق‌حدیثی را که از علی علیه السلام در *الارشاد*<sup>۲</sup> و *کشف الغمّة*<sup>۳</sup> نقل شده و امام حسین علیه السلام به نقل *الانخبار الطوال*<sup>۴</sup> به آن استشهاد فرموده، روایت کرده است، و از پیش‌گویی‌های صریح و مسلّم دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام از شهادت امام علیه السلام در زمین کربلا سخنی نگفته است و فقط این پیش‌گویی را که در آن اسم امام علیه السلام برده نشده ذکر کرده است تا وانمود کند خبر

۱. اینجا جای فرود آمدن سواره‌های ماست.

۲. مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۳۲۲.

۳. اربلی، کشف الغمّة، ج ۲، ص ۵۸.

۴. ابن‌داوود دینوری، الانخبار الطوال، ص ۳۵۳.

شهادت امام علیه السلام به طور اجمال و سربسته صادر شده، و در هنگام نزول به کربلا هم شهادت آن حضرت یک موضوع معلوم و یقینی شمرده نمی شد؛ لذا (در صفحه ۳۰۰) از *ارشاد* نقل می کند در آن زمان که امیرالمؤمنین علیه السلام به طور سربسته این پیشگویی را کرده مردم نمی دانستند حقیقت قضیه چیست تا آن گاه که حادثه کربلا پیش آمد، الخ.

و در صفحه ۳۰۱ می گوید: آیا آن عده از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله که امیرالمؤمنین علیه السلام درباره آنان آن پیشگویی را فرمود امام حسین علیه السلام و خاندان آن حضرت نیستند؟ الخ.

#### جواب می گوئیم:

۱. از این جمله ای که در *ارشاد* است (مردم نمی دانستند تأویل آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود چیست)<sup>۱</sup> بیش از این فهمیده نمی شود که کسانی که این خبر را به همین نحو یا به طور خلاصه شنیده بودند، نمی دانستند، نه اینکه عموم مردم و کسانی که روایات دیگر را شنیده بودند نمی دانستند، و امیرالمؤمنین علیه السلام در این موضوع به طور روشن خبر نداده باشد، یا به ضمیمه آن همه اخباری که از پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده بود که حسین علیه السلام در کربلا کشته می شود مصداق این پیشگویی (به قول شما سربسته) پنهان مانده باشد.

۲. نمی دانم چه باعث شده است که نویسنده از میان آن همه احادیث معتبر این حدیث را انتخاب کرده و با این همه ادله و شواهدی که ابهام آن را مرتفع ساخته است، می گوید: همراهان امام علیه السلام احتمال می دادند که این پیشگویی مربوط به امام علیه السلام باشد.

عجیب است! پیشگویی های پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام از اینکه امام حسین علیه السلام در کربلا شهید می شود، روایاتش منحصر به یک و دو و سه و چهار و پنج و ده نیست.

---

۱. مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۳۳۲.

بخش سوم: مراحل قیام: مرحله سوم ..... ۳۳۹

علاوه بر کتاب‌ها و جوامع شیعه، نگاه کنید به کتاب‌های اهل سنت مانند الصواعق،<sup>۱</sup> ذخائر العقبی،<sup>۲</sup> تذکرة الخواص،<sup>۳</sup> نظم درر السمطین،<sup>۴</sup> مجمع الزوائد،<sup>۵</sup> کنز العمال،<sup>۶</sup> السیرة النبویة،<sup>۷</sup> البداية والنهاية،<sup>۸</sup> الشفا بتعريف حقوق المصطفى،<sup>۹</sup> الخصائص الكبرى،<sup>۱۰</sup> کفاية الطالب،<sup>۱۱</sup> مسند احمد،<sup>۱۲</sup> به نقل سیرتنا.<sup>۱۳</sup> (۱۹)

و علاوه بر بزرگان علمای امامیه - رضوان الله تعالی علیهم - بزرگان علمای اهل سنت مانند احمد بن حنبل، ابی حاتم، بغوی، ابن سعد، طبرانی، حاکم، ابی داوود، محب طبری، ابی یعلی، دیلمی، بیهقی، جنابذی، خوارزمی، هیثمی، گنجی، زرندی، ابن برقی، صنعانی، ابن ابی شیبہ و قاضی عیاض و دیگران این روایات را در کتاب‌های خود روایت کرده‌اند.

این روایات که پس از حدود چهارده قرن به ما رسیده، یقیناً (با قطع نظر از علم امامت که آن خود دلیل جداگانه دیگر است) به واسطه و مع‌الواسطه به سمع امام علیه السلام و اصحاب و اهل بیتش رسیده بوده و آنها می‌دانستند که کربلا قتلگاه امام علیه السلام است؛ جای شبهه و شک نبود.

۱. هیثمی، الصواعق المحرقة، ص ۱۹۰-۱۹۱.
۲. طبری، ذخائر العقبی، ص ۱۴۷-۱۴۸.
۳. سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۲۵۹-۲۶۰.
۴. زرندی، نظم درر السمطین، ص ۲۱۴.
۵. هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷-۱۹۲.
۶. متقی هندی، کنز العمال، ج ۶، ص ۲۲۳، ۲۹۴۰، ۲۹۴۳ و ۲۹۴۴.
۷. ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۳، ص ۲۲۰.
۸. ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۶۳.
۹. یحصبی، الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۲۸۸.
۱۰. سیوطی، الخصائص الكبرى، ج ۲، ص ۱۲۵.
۱۱. گنجی شافعی، کفاية الطالب، ص ۲۷۹.
۱۲. احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۶۰-۶۱؛ ج ۳، ص ۲۴۲، ۲۶۵؛ ج ۶، ص ۲۹۴.
۱۳. امینی، سیرتنا و سنتنا، ص ۱۰۰.

۳۴۰..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

آقای عزیز چرا این الفاظ و جمله‌های گمراه‌کننده را می‌نویسید؟ چرا صریحاً نمی‌نویسید امام حسین علیه السلام این پیشگویی پدرش را در اینجا نقل فرمود، تا پس از آن اعلام‌های مکرر بار دیگر نیز شهادت خود را اعلام نماید و به آنها مژده دهد که کسانی که در رکاب او شهید می‌شوند، بی حساب وارد بهشت می‌گردند.<sup>۱</sup> این جمله‌های شما در اینجا دون شأن امام علیه السلام و اهل بیت و اصحاب امام است. اینجا جای شک نبود. ابن عباس می‌گفت ما شک نداشتیم و همه اهل بیت به اتفاق می‌دانستند که حسین در طف (کربلا) کشته می‌شود.<sup>۲</sup>

یعنی امام علیه السلام خودش می‌دانست، برادرهایش می‌دانستند، جوانان بنی‌هاشمی که در رکاب حضرت بودند می‌دانستند، عقیله هاشمیین زینب علیها السلام و سایر بانوان اهل بیت می‌دانستند. چه جای تردید بود که شما این همه اصرار می‌کنید موضوع را به صورت تردیدآمیز عرضه بدارید، و از اینکه صریحاً بگویید امام علیه السلام در اینجا آگاه از شهادت خود بود خودداری می‌کنید و بعد هم جمله: «هَيْهَاتَا مَنَاخُ رِكَابِنَا» را مورد حرف قرار می‌دهید، تا مبدا کسی بگوید امام علیه السلام از شهادت خود خبر داد - نعوذ بالله - .

اکنون این حدیث را بخوانید و درباره کتاب **شهید جاوید** هرطور سزاوار می‌دانید نظر بدهید.

ابن سعد از شعبی روایت کرده که گفت: آن‌گاه که علی علیه السلام به صفین می‌رفت، از کربلا عبور فرمود، و محاذی نینوا - که دهی در کنار فرات است - رسید، ایستاد و از نام آن زمین پرسید، گفته شد: کربلا است.

امیرالمؤمنین علیه السلام گریست، آن قدر که زمین از اشک چشمش تر شد، و به روایت

۱. مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۳۳۲.

۲. مقریزی، امتاع الاسماع، ج ۱۲، ص ۲۳۸؛ حسینی موسوی، تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۱۱۱.

عبدالله بن یحیی از پدرش که در التزام رکاب علی علیه السلام بود فرمود:

«صَبْرًا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، صَبْرًا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، صَبْرًا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ بِشَاطِئِ الْفُرَاتِ»؛<sup>۱</sup>

پس فرمود: وارد شدم بر پیغمبر در حالی که آن حضرت گریه می کرد، از سبب آن پرسیدم. فرمود: جبرئیل زمانی پیش، نزد من بود، و به من خبر داد فرزندم حسین به شاطیء الفرات، در موضعی که به آن کربلا گفته می شود کشته می گردد؛ پس جبرئیل یک مشت خاک برداشت و به مشام من رساند؛ پس نتوانستم دیدگانم را از ریختن اشک نگاه دارم.

و احمد بن حنبل و ابن ضحاک هم این حدیث را روایت کرده اند و عبدالله بن یحیی نیز چنان که گفته شد، از پدرش، از علی علیه السلام روایت نموده است.<sup>۲</sup> و نظیر این حدیث از احمد در *مسند*،<sup>۳</sup> و از ابن ابی شیبه در *المصنف*<sup>۴</sup> روایت شده است.<sup>(۲۰)</sup>

این حدیث را نیز از سید اجل، علم الهدی سید مرتضی علیه السلام، بشنوید. در شرح *القصيدة الذهبية* می فرماید: روایت کرده است ابی عبدالله برقی از شیوخ خود از آن کس که ایشان را خبر داد. قال: «خَرَجْنَا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - نُرِيدُ صَفِيْنًا، فَمَرَرْنَا بِكَرْبَلَاءَ، فَقَالَ عليه السلام: أَتَدْرُونَ أَيْنَ هِيْهْنَا؟ هِيْهْنَا مَصْرَعُ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ»؛<sup>۵</sup>

۱. طبری، ذخائر العقبی، ص ۱۴۸. «شکیبا باش ای ابا عبدالله، شکیبا باش ای ابا عبدالله! شکیبا باش ای ابا عبدالله! در برابر ظلم و ستمی که در کنار فرات بر تو روا می دارند».

۲. هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۱۹۳؛ طبری، ذخائر العقبی، ص ۱۴۸؛ سبط ابن جوزی، تذكرة الخواص، ص ۲۲۶؛ الفتن سلیلی، والفتن ابی یحیی طبق نقل الملاحم والفتن ابن طاووس (ص ۲۳۷، ۳۳۳)؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۱۷.

۳. احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۶۰-۶۱.

۴. ابن ابی شیبه کوفی، المصنف، ج ۸، ص ۶۳۲.

۵. سید مرتضی، رسائل، ج ۴، ص ۸۵.

یعنی در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام به قصد صفین بیرون شدیم. پس به کربلا گذر کردیم، فرمود: آیا می دانید اینجا کجا است؟ قتلگاه حسین و اصحاب اوست. معذلک نویسنده شهید جاوید در اینجا چنین ارائه می دهد که حتی تا زمان ورود امام علیه السلام به کربلا معلوم نبود که امام علیه السلام همان شهید مقتول در کربلا باشد و اصحاب هم نمی دانستند، و امام علیه السلام را هم اگرچه نوشته است که می دانست یا نه، ولی ظاهر است که می خواهد سخن را طوری ادا کند که از آن حرفی صریحاً به میان نیاورد، و ضمناً هم با اصرار در ردّ نقل «هیهنّا منّاخِ رِکابنا»، ناآگاهی امام علیه السلام را نیز در اذهان وارد سازد.

به هر حال امید است ما در این استنباطی که از نیت او می کنیم اشتباه کرده باشیم و در اصل موضوع خوانندگان می توانند به کتاب های نامبرده مراجعه کنند تا ببینند این احتمال که مقتول در طف غیر از امام علیه السلام کس دیگر باشد، در ذهن احدی نبوده و هرکس از داستان حادثه کربلا خبری داشت می دانست که شهید و قهرمان فداکاری و فضیلت آن امام حسین علیه السلام است.

۳. شهادت امام علیه السلام را در کربلا بعضی اصحاب علاوه از طریق اعلام های شخص امام علیه السلام از طریق روایات و اخبار پیغمبر صلی الله علیه و آله یا امیرالمؤمنین علیه السلام هم می دانستند، و در نزد خواص اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام چنان که سابقاً هم یادآور شدیم، معلوم بوده است؟ مثلاً یکی از شهدای کربلا انس بن حارث است که به نقل ابن سکن و بغوی، و ابی نعیم برای اینکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده بود که حسین علیه السلام در کربلا کشته می شود و نصرتش واجب است، به امام علیه السلام ملحق شد و در رکاب آن حضرت شهید گشت.<sup>۱</sup> شیخ اقدم ابو عمرو محمد کشی - رضوان الله علیه - به سند خود از فضیل بن

۱. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴، ص ۲۲۳-۲۲۴؛ گنجی شافعی، کفایة الطالب، ص ۲۸۱-۲۸۲؛ سیوطی، الخصائص الکبری ج ۲، ص ۱۲۵؛ ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۲۱۷.

بخش سوم: مراحل قیام: مرحله سوم ..... ۳۴۳

زبیر در حدیث مفصل روایت کرده است که میثم و حبیب بن مظاهر وقتی با هم ملاقات کردند، حبیب از کیفیت شهادت میثم او را خبر داد و میثم از شهادت حبیب در رکاب سیدالشهدا<sup>علیه السلام</sup> و اینکه سرش را در کوفه گردش می دهند، خبر داد.<sup>۱</sup>  
۴. روایت کنندگان این فرمایش امیرالمؤمنین<sup>علیه السلام</sup> چند نفرند:

اول. شخص امام حسین<sup>علیه السلام</sup> بنا به نقل *الاخبار الطوال*<sup>۲</sup> و *حیة الحیوان*<sup>۳</sup>.

دوم. حضرت صادق<sup>علیه السلام</sup> برحسب *کامل الزیارات*<sup>۴</sup> و *قرب الاسناد*<sup>۵</sup>.

سوم. اصبع بن نباته است برحسب روایت حافظ ابی نعیم در *دلائل النبوة*<sup>۶</sup> و حافظ جنابذی در *معالم العترة الطاهرة* طبق نقل *كشف الغمة*<sup>۷</sup> و *نور الابصار*<sup>۸</sup>.  
چهارم. غره ازدی چنانچه ابن اثیر در *اسد الغابة* روایت کرده است.<sup>۹</sup>

پنجم. حسین بن کثیر و عبد خیر در روایتی که *تذکرة*<sup>۱۰</sup> از آنها روایت نموده است و نصر بن مزاحم هم در کتاب *صفین*<sup>۱۱</sup> از حسن بن کثیر از پدرش روایت کرده است.

ششم. شعبی در روایتی که *تذکرة سبط*<sup>۱۲</sup> و *ذخائر العقبی*<sup>۱۳</sup> و *الصواعق*<sup>۱۴</sup> و

- 
۱. کشی، رجال، ج ۱، ص ۲۹۱.
  ۲. ابن داوود دینوری، *الاخبار الطوال*، ص ۲۶۶.
  ۳. دمیری، *حیة الحیوان*، ج ۱، ص ۶۰.
  ۴. ابن قولویه قمی، *کامل الزیارات*، ص ۲۶۹.
  ۵. حمیری قمی، *قرب الاسناد*، ص ۱۴.
  ۶. ابونعیم اصفهانی، *دلائل النبوة*، ج ۳، ص ۲۱۱.
  ۷. اربلی، *كشف الغمة*، ج ۱، ص ۵۹۴-۵۹۶.
  ۸. شبلنجی، *نور الابصار*، ص ۲۵۵.
  ۹. ابن اثیر جزری، *اسد الغابة*، ج ۴، ص ۱۶۹.
  ۱۰. سبط ابن جوزی، *تذکرة الخواص*، ص ۲۶۰.
  ۱۱. منقری، *وقعة صفین*، ص ۱۴۲.
  ۱۲. سبط ابن جوزی، *تذکرة الخواص*، ص ۲۲۶.
  ۱۳. طبری، *ذخائر العقبی*، ص ۱۴۸.
  ۱۴. هیتمی، *الصواعق المحرقة*، ص ۱۹۳.

۳۴۴ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

*البدایة والنهایة*<sup>۱</sup> از ابن سعد روایت کرده اند، و صریحاً اسم کربلا و نام مبارک امام حسین علیه السلام در آن برده شده است.

هفتم. ابن عباس است در حدیث خوارزمی در *مقتل*<sup>۲</sup> و به نقل *الانوار النعمانیة*<sup>۳</sup>.

هشتم. عبدالله بن یحیی از پدرش یحیی علیه السلام (۲۱).

نهم. محمد بن سعد و دیگران از طرق متعدده طبق *البدایة والنهایة*<sup>۴</sup> و کتب دیگر.

دهم. هرثمة بن سلیم برحسب نقل از کتاب *صفین*<sup>۵</sup> (۲۲).

بعد از مراجعه و دقت در متن های این احادیث دو موضوع معلوم می شود:

یکی اینکه خبر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از شهادت امام حسین علیه السلام هنگام عبور از کربلا مکرر اتفاق افتاده است، در هنگام رفتن به صفین و در سفرهای دیگر و بعید نیست برحسب نقل *غرفة ازدی* و بلکه نقل اصبح طبق روایت *كشف الغمة* امیرالمؤمنین علیه السلام مخصوصاً برای دیدن محل قبر فرزند عزیزش به کربلا تشریف فرما شده و آن مکان مشحون به افتخارات آل محمد علیهم السلام را زیارت کرده باشند.

دوم این است که بعضی متن های این روایت مثل این دو متنی که در کتاب *شهید جاوید* نقل شده، مختصر و خلاصه است، و نویسنده با اینکه در بعضی کتاب هایی که مورد اعتمادش بوده، و در اینجا هم به آنها مراجعه کرده متون

۱. ابن کثیر، *البدایة والنهایة*، ج ۸، ص ۲۱۷.

۲. خوارزمی، *مقتل الحسین* علیه السلام، ص ۱۶۲.

۳. جزائری، *الانوار النعمانیة*، ج ۳، ص ۲۴۷.

۴. ابن کثیر، *البدایة والنهایة*، ج ۸، ص ۲۱۷.

۵. منقری، *وقعة صفین*، ص ۱۴۰-۱۴۱. سندها و متون دیگر نیز برای این خبر هست مانند روایت حافظ طبرانی از شیبان به نقل *مقتل خوارزمی* (ص ۱۶۲) که چون در مقام استقصا نبودیم به آنچه مرقوم شد اکتفا کردیم. (۲۳)



بخش سوم: مراحل قیام: مرحله سوم ..... ۳۴۵

کامل تر این خبر روایت شده است از نقل آنها خودداری کرده است؛ زیرا مطلبی را که او در این کتاب تعقیب کرده است ردّ می نماید و بررسی و تحقیقش اقتضا می کند اخبار و مطالبی را که خلاف نظر اوست، مطرح نسازد!

## ۲۴. عبارت ابن اعثم

۱۱۹. راجع به فرمایشی که از امام علیه السلام در تاریخ ابن اعثم برحسب ترجمه آن<sup>۱</sup> و در مقتل خوارزمی،<sup>۲</sup> و مطالب السؤل<sup>۳</sup> و الفصول المهمة<sup>۴</sup> و مناقب ابن شهر آشوب<sup>۵</sup> و لهوف<sup>۶</sup> و كشف الغمة<sup>۷</sup> و مثير الاحزان<sup>۸</sup> روایت شده است که وقتی در کربلا فرود آمدند فرمود:

«هَذِهِ كَرْبَلَاءُ، مَوْضِعُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ، هَذَا مُنَاخٌ رِكَابِنَا، وَمَحَطُّ رِحَالِنَا، وَمَقْتَلُ

رِجَالِنَا».<sup>۹</sup>

این خبر را در (صفحه ۳۰۲ تا ۳۰۵) به صورت جمله معترضه مورد بحث قرار داده و با استناد به عدم ذکر آن در چند کتاب و تضعیف ابن اعثم حکم معتبر نبودن آن را صادر کرده و ضمناً مدعی شده است کتاب های دیگر هم که این خبر را روایت نموده اند، از ابن اعثم گرفته اند.

۱. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ص ۳۶۶.

۲. خوارزمی، مقتل الحسين علیه السلام، ج ۱، ص ۲۳۷.

۳. ابن طلحه شافعی، مطالب السؤل، ص ۴۰۰.

۴. ابن صباغ مالکی، الفصول المهمة، ج ۲، ص ۸۱۶-۸۱۷.

۵. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۹۷.

۶. ابن طاووس، اللهوف، ص ۴۹.

۷. اربلی، كشف الغمة، ج ۲، ص ۴۷.

۸. ابن نما حلی، مثير الاحزان، ص ۲۴.

۹. ابن طلحه شافعی، مطالب السؤل، ص ۴۰۰؛ اربلی، كشف الغمة، ج ۲، ص ۴۷. «این کربلا است. جایگاه اندوه و بلاست. اینجا جای فرود آمدن سواره های ما و محل انداختن بارها و اثاثیه ما و کشته شدن مردان ما است».

### ما جواب می دهیم:

۱. این اصراری که در ردّ این خبر دارید، برای این است که حتی در اینجا هم که اوضاع و احوال حکایت از شهادت امام علیه السلام داشت و همین پیشگویی و خبری که خودتان از علی علیه السلام روایت کرده‌اید آن را مسلّم می‌ساخت، علم امام علیه السلام را به شهادت خود مطرح نکنید، و اگر سوءظن و خلاف نزاکت نبود می‌گفتیم برای اینکه علم و درک امام علیه السلام را از درک عادی و متعارف هم - العیاذ بالله - پایین‌تر بیاورید در ردّ این روایت در زیر پرده جمله معترضه و جنبه فنی این همه تلاش کرده‌اید.

و اگر این روایت به این نحو بود که امام علیه السلام فرمود اینجا زمین کربلاست و ما نمی‌دانیم در این سفر اینجا شهید می‌شویم یا نه، و این ضمیر متکلم مع‌الغیر در آن نبود نویسنده ابن‌اعثم را مورد وثوق، و کتابش را در اول درجه اعتبار می‌شمرد.

نویسنده چون می‌خواهد بگوید امام علیه السلام پس از ورود به کربلا و آمدن عمر بن سعد و ملاقات با او پیشنهاد سه‌گانه‌ای را داد، و به‌طور جدی حاضر شد به نزد یزید برود و دست در دست او بگذارد، و می‌بیند این اخبار این پیشنهاد را رد می‌کند، از میان آنها این روایت ابن‌اعثم را گرفته و مورد اشکال قرار داده است. ولا حول ولا قوّة إلا بالله.

۲. چنان‌که پیش از این هم متذکر شدیم، عدم ذکر یک مطلب در یک یا چند کتاب که می‌دانیم در مقام استقصا نبوده‌اند، دلیل عدم صحت آن مطلب نمی‌شود، وگرنه در همین یازده کتابی که نام برده‌اید، در هریک مطالبی می‌توان یافت که در سایر آنها نباشد و شخص ابن‌اعثم نه خودش و نه کتابش از کتاب‌هایی مانند ابن‌کثیر و طبری بی‌اعتبارتر نیست، و تضعیفی که محدث قمی درباره او از اهل سنت روایت کرده است، از یاقوت مؤلف **معجم الادباء** نقل فرموده است<sup>۱</sup> و این

---

۱. یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۱، ص ۲۰۲.

بخش سوم: مراحل قیام: مرحله سوم ..... ۳۴۷

یاقوت در نصب و دشمنی امیرالمؤمنین علیه السلام معروف است و کسی است که به نقل محدث قمی به واسطه تظاهر به دشمنی امیرالمؤمنین علیه السلام اهل دمشق بر او شوریدند و خواستند او را بکشند تا از آنجا گریزان شد.<sup>۱</sup>

بنابراین، تضعیف چنین شخصی از ابن‌اعثم اگر دلیل بر مدح او نباشد، دلیل بر ذم او نیست و این قدر هست که بگوییم، برای اینکه در کتابش فضایی از اهل بیت را نقل کرده و تاریخ آنها را شرح و بسط داده، مورد طعن یاقوت شده است.

۳. نقل بعضی مطالب ضعیفه نیز دلیل بر ضعف کتاب و تمام مطالب آن نمی‌شود و اگر بنا باشد هر کتاب به خصوص کتاب‌های تاریخ را به نقل مطالب ضعیفه رد کنیم، بیشتر (اگر نگوییم همه) کتاب‌های تاریخی که مورد استناد نویسندۀ شهید جاوید و دیگران است مانند *تاریخ طبری* و *کامل ابن‌اثیر* و *تاریخ ابن‌کثیر* و *الامامة والسياسة* و *العقد الفريد* و *سير اعلام النبلاء* و و، که به مراتب مطالب ضعیفه در آنها بیشتر از *تاریخ ابن‌اعثم* است، از اعتبار بالمره ساقط می‌شوند، ولی نویسندۀ فقط این حربۀ را علیه ابن‌اعثم به کار برده است؛ چون طبق آن علم امام علیه السلام به شهادت خود و یارانش در هنگام ورود به کربلا ثابت می‌شود. باز هم این یک نوع تحقیق عمیق است که ایشان انجام داده‌اند!

همین *الاخبار الطوال* که در ردیف مدارک شما است، نزول امام علیه السلام را در کربلا در غره محرم می‌نویسد؛<sup>۲</sup> درحالی‌که کتاب‌های معتبر دیگر که به نظر رسیده است، همه دوم محرم نوشته‌اند.

۴. بعضی نمونه‌هایی که از تاریخ ابن‌اعثم نشان داده (نمونه ۲) غیر از غرابت و تفرد به اصطلاح علم حدیث علتی ندارد و عدم اعتبار شخص این خبر تا چه رسد

۱. محدث قمی، الکنی واللقاب، ج ۱، ص ۲۱۵.

۲. ابن‌داوود دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۵۳.

عدم اعتبار اصل کتاب و مؤلف، به آن ثابت نمی‌شود، و بعضی نمونه‌های دیگر نهایت امر با نقل‌های دیگر معارض می‌باشد، و در مقام حساب طریق و خبر قوی‌تر نباید تکرار ناقلین را در طبقات بعد از ابن‌اعثم میزان قرار داد، بلکه باید نقل ابن‌اعثم را که از علمای قرن سوم و متوفی در اوایل قرن چهارم است، با مأخذ کتاب‌هایی که در مثل این سه نمونه با ابن‌اعثم معارضه دارند و ممکن است همه به یک مأخذ بازگشت کنند، مقایسه کنیم و هر کدام را قوی‌تر است، بگیریم.

اشتباه نشود، ما نمی‌خواهیم این چهار نمونه را اثبات یا رد کنیم، بلکه می‌خواهیم بگوییم که این جمله معترضه از جنبه فنی نیز ناقص و فاقد ارزش است.

۵. اگر تاریخ ابن‌اعثم معتبر نیست، پس چرا شما مکرر در کتاب خود به چیزهایی که **مقتل خوارزمی** از آن روایت کرده است، منحصرأ استناد کرده‌اید؟ پس یا شاهدی بر صحت این نقل‌ها از کتاب‌هایی که محتمل نباشد مأخذ آنها ابن‌اعثم است بیاورید و یا سخن خود را پس بگیرید.

۶. روایتی که امام علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت فرمود و روایات دیگر که در مورد شهادت آن حضرت در کربلا رسیده، این نقل را که فرموده باشد «**هَذَا مُنَاخُ رِكَابِنَا**»؛ اگرچه ابن‌اعثم متفرد باشد تأیید می‌نماید و از غرابت و تفرد خارج می‌سازد. برحسب عرف و وضع حال هم صدور این کلام از امام علیه السلام مناسب و مقتضی بوده است؛ زیرا در این موقع که تحت فشار نیروی دشمن در زمین کربلا فرود آمدند، از این گونه سخنان طبعاً زیاد به میان آمده است و این خود شاهد و مؤیدی است که اطمینان را به نقل ابن‌اعثم بیشتر می‌کند.

۷. این حدس را که کتاب‌های **مطالب السؤول و الفصول المهمة و مقتل خوارزمی** و حتی **کشف الغمة** در نقل این خبر اعتماد بر تاریخ ابن‌اعثم کرده‌اند فرضاً بپذیریم؛ نسبت به **مناقب** ابن شهرآشوب قابل قبول نیست؛ زیرا از مطالب

بخش سوم: مراحل قیام: مرحله سوم ..... ۳۴۹

قبل و بعد آن، که پیوستگی اش به این خبر معلوم است، روشن می شود که این موضوع را از تاریخ ابن اعثم نگرفته است.

۸ عبارت سید بن طاووس رحمته با عبارت منقول از ابن اعثم تفاوت دارد و نمی توان گفت آن عبارت از تاریخ ابن اعثم گرفته شده است؛ زیرا عبارت سید این است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ؛ ثُمَّ قَالَ: هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ أَنْزَلُوا، هَيْهَنَا مَحَطُّ رِحَالِنَا وَمَسْفِكُ دِمَائِنَا، وَهُنَا مَحَلُّ قُبُورِنَا، بِهَذَا حَدَّثَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ»<sup>۱</sup>.

و عبارت ترجمه ابن اعثم این است: امیرالمؤمنین علیه السلام به حسین علیه السلام فرمود: بلی، همین زمین کرب است و هم بلا که جای کشتن ما و محط رحال و مناخ شتران ما این زمین خواهد بود، و خون های ما بر این زمین ریخته خواهد شد.<sup>۲</sup>

چنان که ملاحظه می فرمایید، عبارت سید رحمته با عبارت ترجمه ابن اعثم و عبارت هایی که از تاریخ او نقل شده، تفاوت هایی دارند که عمده جمله هایی است که در نقل لهوف دیده می شود؛ در حالی که در ترجمه ابن اعثم و کتاب هایی که از آن نقل کرده اند نیست، و اگر مأخذ سید تاریخ ابن اعثم باشد، پس این جمله ها چگونه اضافه شده است؟

شما که می گوید مسلمان با تقوایی که از گفتن مطالب مشکوک پرهیز می کند، نمی تواند به نقل ابن اعثم اعتماد کند، بگویند آیا مسلمان با تقوا می تواند به مثل سید با آن مقام زهد و تقوا و بلکه به کسانی که به مراتب مادون درجه او باشند، نسبت جعل بدهد و بگوید این اضافات را از پیش خود نوشته

---

۱. ابن طاووس، اللهوف، ص ۴۹. «خدایا من از اندوه و بلا به تو پناه می جویم؛ سپس گفت: اینجا جای اندوه و بلاست، فرود آید اینجا محل انداختن بار و بنه و اثاثیه ما است و جای ریخته شدن خون های ما و محل قبرهای ما است. جدم رسول خدا این خبر را به من داده است».

۲. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ص ۳۶۶.

۳۵۰..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

است؟ و آیا غیر از این است که سید این حدیث را از اصل معتبر دیگر اخذ فرموده است؟<sup>۱</sup>

اضافات‌ی که در حدیث **لهوف** است، یکی این جمله است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ»؛ دوم: «وَمَسْفُكُ دِمَائِنَا»؛ سوم: «وَهُنَا مَحَلُّ قُبُورِنَا»؛ چهارم جمله: «بِهَذَا حَدَّثَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله».<sup>۲</sup>

بفرمایید این چند جمله خصوصاً جمله چهارم را سید از کجا آورده است؟ این جمله نه در **تاریخ** ابن اعثم است و نه در کتاب‌هایی که از او نقل کرده‌اند. این جمله هم یادی از گذشته و یادی از جدش پیغمبر صلى الله عليه وآله است که مکرر از کشته شدن فرزند عزیزش حسین علیه السلام در کربلا خبر داد.

شما که ادعای تقوا دارید و می‌گویید مسلمان باتقوا از گفتن مطالب مشکوک پرهیز می‌کند، چگونه در صفحه ۳۰۳ می‌گویید **لهوف** نیز عین عبارت ابن اعثم را در صفحه ۱۷۱ آورده است. آیا این بود عین عبارت ابن اعثم؟ آیا این است امانت قلمی و علمی؟

۹. اکنون برای اینکه بدانید سید بن طاوس در این نقلی که فرموده، تنها نیست و بر خلاف میل جناب‌عالی امام علیه السلام وقتی در کربلا فرود آمد صریحاً از شهادت خود خبر داد، و مدرک آن منحصر به کتاب ابن اعثم نیست. این سه حدیث را نیز بشنوید و از این کتابی که نوشته‌اید، اظهار ندامت کنید، و از امام علیه السلام و جد و پدر و مادر و برادرش - صلوات الله علیهم - و از شهدای کربلا پوزش بطلبید.

---

۱. شما که مسلمان باتقوایی هستید، و در این کتابی که نوشته‌اید، با تحریفات و مغلطه‌کاری‌هایی که مرتکب شده‌اید، تقوای ادبی و علمی خود را نشان داده‌اید، چرا به سید بن طاوس آن مجسمه تقوا و پرهیزکاری و راستی و امانت، و آن مفخر دودمان رسالت جسارت کرده و ایشان را در پاورقی صفحه ۳۰۴ به شرط صحت فرمایش محدث نوری معذور شمرده‌اید.

۲. ابن طاووس، **اللهوف**، ص ۴۹.

بخش سوم: مراحل قیام: مرحله سوم ..... ۳۵۱

حدیث اول: طبرانی که از معاریف علمای اهل سنت است، روایت کرده است که حسین علیه السلام فرمود: اسم این زمین چیست؟ گفته شد: کربلا.

فرمود: راست فرمود جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله زمین کرب و بلا است.<sup>۱</sup>

این حدیث مؤید و مصدق حدیث **لهوف** است.

حدیث دوم: حافظ زرندی روایت کرده است وقتی به آن حضرت گفتند

زمین کربلا است، فرمود:

«صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ، أَرْضُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ، وَقَالَ صلى الله عليه وآله لِأَصْحَابِهِ: ضَعُوا رِحَالَكُمْ،

مُنَاحُ الْقَوْمِ وَمَهْرَاقُ دِمَائِهِمْ».<sup>۲</sup>

یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله راست فرمود، زمین کرب است و بلا، و به اصحاب خود

فرمود: بارهای خود را بر زمین گذارید. اقامتگاه قوم و محل ریختن خون‌های

ایشان است.

حدیث سوم: سلیلی در **الفتن** در ذیل خبری که راجع به اخبار از شهادت

امام علیه السلام روایت کرده است که امام علیه السلام فرمود: «مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ؟ قَالُوا: كَرْبَلَاءُ»؛

اسم این زمین چیست؟ گفتند: کربلا. قَالَ: «صَدَقَ اللَّهُ أَرْضُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ»؛<sup>۳</sup> راست

فرمود خدا، زمین کرب و بلا است.

## ۲۵. نتیجه این بحث

نتیجه بحث این است که عبارتی که سید بن طاووس رحمته الله روایت کرده معتبر و مورد

اعتماد است، از جنبه فنی و حدیث‌شناسی به صدور آن از امام علیه السلام اطمینان حاصل

۱. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۰۶، ۱۰۹؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۵۵-۶۵۶.

۲. زرندی، نظم درر السمطین، ص ۲۱۵-۲۱۶. و طبق آنچه در ذیل صفحه نگاشته شده، این

حدیث را حافظ هیشمی در **مجمع الزوائد** (ج ۹، ص ۱۸۹) و محب طبری در **دخائر العقبی**

(ص ۱۴۹) با اندک تفاوت روایت کرده‌اند.

۳. ابن طاووس، الملاحم والفتن، ص ۲۳۵.

است، و قراین و شواهد متعدده قوت و صحت آن را تأیید می نماید، و این موضوع که امام علیه السلام هنگام ورود به کربلا از شهادت خود در آن سرزمین خبر داد، قطعی و مسلم است، و شخص پرهیزکار و باایمان و بصیر به احادیث نباید این گونه روایات را مورد شبهه و تردید قرار داده یا انکار نماید.

### ۲۶. خطر جدید، حکم بی خردانه

۱۲۰. در صفحه ۳۰۵ و ۳۰۶ از پیشنهاد امام علیه السلام طبق نقل ابی حنیفه دینوری و گزارش عمر بن سعد به ابن زیاد و پاسخ او سخن گفته است.

قابل توجه در اینجا این است که ابوحنیفه دینوری که کتابش مورد اعتماد نویسنده است، غیر از پیشنهاد به بازگشت به حجاز، از پیشنهاد های سه گانه و مذاکرات محرمانه صلح سخنی به میان نیاورده است که به احتمال قوی برای این است که از نظر او نقل این مذاکرات و پیشنهادها بی اعتبار بوده است.

دینوری می نویسد: عمر بن سعد پیشنهاد بازگشت را به ابن زیاد گزارش داد. ابن زیاد پاسخ داد به امام علیه السلام پیشنهاد کند با یزید بیعت نماید و پس از آنکه بیعت کرد، گزارش دهد و منتظر دستور باشد.

وقتی نامه ابن زیاد به عمر بن سعد رسید، گفت: گمان نمی کنم ابن زیاد خواهان عافیت باشد. سپس نامه او را به خدمت امام علیه السلام فرستاد. فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه السلام لِلرَّسُولِ: «لَا أُجِيبُ ابْنَ زِيَادٍ إِلَى ذَلِكَ أَبَدًا، فَهَلْ هُوَ إِلَّا الْمَوْتُ؟ فَمَرْحَبًا بِهِ»<sup>۱</sup> یعنی هرگز این پیشنهاد را از ابن زیاد نمی پذیرم. آیا غیر از مرگ خطری دارد؟ پس آفرین باد به او.

از این جریان معلوم می شود:

اولاً: عمر بن سعد می دانست امام علیه السلام پیشنهاد بیعت را نمی پذیرد.

ثانیاً: در نظر مثل عمر بن سعد همین پیشنهاد بازگشت برای ترک مخاصمه و

---

۱. ابن داوود دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۵۴.



بخش سوم: مراحل قیام: مرحله سوم ..... ۳۵۳

آزاد گذاشتن پسر پیغمبر ﷺ کافی بود، و توقع بیشتر از این از او بیجا و بی مورد بود. و ثالثاً: عمر بن سعد هم ابن زیاد را در عدم قبول این پیشنهاد خطاکار و عافیت نخواه می داند.

و رابعاً: به موجب این فرمایش امام ﷺ، آن حضرت به بیعت و تسلیم حاضر نخواهد شد و تا پای مرگ و شهادت همچنان ایستاده است.

بنابراین برای پیشنهاد رفتن به شام، و دست در دست یزید گذاشتن که همان بیعت است (چنان که نویسنده هم در صفحه ۳۰۷ بیعت را به آن معنی کرده است)، موضوع باقی نمی ماند و این نقل محکم دینوری هم آن را تکذیب می کند.

## ۲۷. نکته

۱۲۱. به نظر ما امام ﷺ پیشنهاد بازگشت را به شخص عمر بن سعد داد، نه به دستگاه حکومت، و از او نخواست که به ابن زیاد گزارش دهد، و در مواقع دیگر هم که جهت اتمام حجت پیشنهاد بازگشت داد، به مردم کوفه این پیشنهاد را می نمود که حضرت را آزاد گذارند تا مراجعت فرماید.

و (تر) همزیستی مسالمت آمیز که پیداست در دهن نویسنده شهید جاوید خیلی مزه کرده، مطرح کردنش با دستگاه حکومت یزید با آن سوابق غدر و خیانت پدرش معاویه و با شرارت و خیانت فوق العاده یزید، زمینه ای نداشت. و اگر این پیشنهاد به دستگاه می شد، بدون یک قرارداد سازشی که متضمن تعهد سکوت در خانه نشستن باشد، پذیرفته نمی شد و این گونه قرارداد هم به طور ضمنی امضای رسمی شدن حکومت یزید می شد، و امام ﷺ چنین پیشنهادی را حتی به عنوان اتمام حجت نیز اظهار نمی فرمود.

## ۲۸. باز هم پیشنهاد و مسالمت، تناقض گویی، امیدواری به نویسنده

۱۲۲. در صفحه ۳۱۷ باز هم سخن از مذاکرات محرمانه امام ﷺ با ابن سعد گفته،

۲۵۴..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

اما اینجا راجع به پیشنهادهای سه گانه که در صفحه ۲۰۵ تا ۲۰۹ از آنها سخن می گفت، سکوت کرده و فقط می گوید: برای چندمین بار پیشنهاد مراجعت فرمود. شاید در اینجا خواسته است آن مطالب را پس بگیرد و همان پیشنهاد مراجعت و خبر عقبه بن سمعان را بپذیرد.

اگر این طور باشد یکی از نقاط ضعف کتاب خودبه خود و به اعتراف نویسنده از بین می رود، و از این چه بهتر که مؤلف خودش اشتباه خود را اصلاح کند. ممکن است در اثر مطالعاتی که از بخش دوم تا اینجا کرده است، این حقیقت برایش روشن شده باشد.

امیدواریم به سایر اشتباهات خود نیز توجه نماید و مخصوصاً اساس و نقشه کتاب را عوض کند؛ یعنی کتاب دیگری که از این نقاط ضعف مهذب باشد، بر اساس صحیح و معقول به رشته تحریر درآورد؛ چون به نظر ما کتاب حاضر با حفظ اساس و ترتیبی که دارد، قابل اصلاح نیست و اگر خدای نخواست، باز به همان مطالب بخش دوم اصرار دارد، چنان که در صفحه ۳۳۴ و ۳۳۵ به طور مجمل به آن اشاره کرده است، ما ضمن اینکه خوانندگان گرامی را به پاسخ هایی که در بخش دوم به مطالب ایشان داده ایم ارجاع می دهیم، نظر آنان را به تناقض ظاهر عبارات نویسنده در صفحه ۳۱۷ که در آن فقط می نویسد (برای چندمین بار پیشنهاد مراجعت داد) با مطالب صفحه ۲۰۵ تا ۲۰۹ جلب می کنیم.

## ۲۹. دلسوزی و ارشاد

۱۲۳. در صفحه ۳۳۰ و ۳۳۱ این موضوع را فی الجمله قبول کرده است که خطبه امام علیه السلام برای اتمام حجت و روشن شدن وضع و نشان دادن قیافه حادثه کربلا به نسل های آینده است، ولی این مطلب که امام علیه السلام برای جلوگیری از جنگ این سخنرانی ها و بیانات جانسوز را می کرد صحیح نیست؛ زیرا پرواضح بود که آن جمعیت پست و

بخش سوم: مراحل قیام: مرحله سوم ..... ۳۵۵

دنیاپرست را ارشاد و خطبه‌های هدایت‌مآبانه به‌طور دسته‌جمعی متقلب نخواهد کرد؛ بلکه غرض اتمام حجت و نجات افرادی مانند حرّ از وادی ضلالت بود.

این بیانات و خطبه‌ها حادثه کربلا را عظیم‌تر و روحانیت و حقیقت و حسن نیت اهل‌بیت را آشکارتر و قساوت و جنایت حکومتی را که امام علیه السلام از بیعتش سرباز زده بود نمایان‌تر ساخت.

و هر جمله‌ای از این سخنرانی‌ها از صدهزار سوار در پیشروی مقاصد و اهداف امام علیه السلام بیشتر اثر داشت، و از آن زمان تا به حال در صفحات تواریخ حروف و کلماتش روشن و درخشان است.

### ۳۰. مرحله چهارم اسیری بازماندگان، نتیجه به جای هدف

۱۲۴. در صفحه ۳۳۸ پس از آنکه در صفحه ۳۳۷ اعتراف کرده است که اسیری اهل‌بیت و خطبه‌های کوبنده حضرت سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیه السلام در شناساندن ماهیت واقعی حکومت ضد اسلامی یزید اثر عمیقی داشت، می‌گوید: شاید بعضی گمان کنند جزئی از هدف امام حسین علیه السلام این بود که خاندانش اسیر شوند و اسیری آنان یزید را رسوا کند و پایه‌های سلطنت وی را متزلزل سازد؛ ولی باید گفت، این از باب اشتباه هدف با نتیجه است. هیچ‌گاه هدف امام علیه السلام این نبود که خاندانش اسیر شوند تا حکومت یزید رسوا شود، بلکه اسیری خاندان امام علیه السلام بر خلاف رضای آن حضرت و بر خلاف رضای خدا و پیغمبر بود، الخ.

ما می‌گوییم: شما دو اشتباه می‌کنید: یکی وسیله هدف را با هدف و دیگر کار و جنایات دستگاه را با اقدام امام علیه السلام اشتباه می‌نمایید.

اسیر کردن خاندان نبوت که کار دستگاه حکومت بود، بر خلاف رضای خدا و پیغمبر علیه السلام و امام علیه السلام بود، و تن به اسیری دادن مثل تن به شهادت دادن که کار امام علیه السلام و خاندانش بود، خلاف رضای خدا و پیغمبر علیه السلام نبود، بلکه عین رضای آنها

## ۳۵۶..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

بود. شما بین کار و عمل دستگاه حکومت با کار و فعل امام علیه السلام و خاندانش فرق نمی‌گذارید و ایراد می‌کنید.

آوردن اهل بیت در میدان کربلا وسیله امتحانی از بنی‌امیه و از این نوع دوپا بود، مثل فرصت‌ها و وسایل دیگر که برحسب حکمت بالغه الهیه در اختیار مردم قرار می‌گیرد تا طبق اختیار خود از آن یا موافق رضای خدا یا بر خلاف رضای خدا استفاده کنند.

یکی از فضایل خاندان رسالت همین است که عمال و وسایل این امتحانات الهیه می‌باشند، امام علیه السلام اهل بیتش را آورد تا بنی‌امیه امتحان خود را بدهند؛ علاوه چه مانعی دارد اگر بگوییم امام علیه السلام پیش‌بینی می‌فرمود که اگر اهل بیت را همراه بیاورد آنها را اسیر می‌کنند و اسارت آنها جلو رفتن به سوی هدف حقیقی او را که نجات اسلام و هدایت خلق باشد، کامل می‌سازد؛ پس شما وسیله را با هدف اشتباه می‌کنید و چشم از هدف پوشیده، هدف بودن وسیله را مورد اعتراض قرار می‌دهید.

آنها که می‌گویند امام علیه السلام اسیری اهل بیتش را می‌خواست، غرضشان این است که امام علیه السلام هدفش احیای دین و معرفی بنی‌امیه و نجات اسلام از چنگال قهار و خیانتکار آنها بود و اسیری اهل بیت یکی از وسایل آن بود وقتی مصلحت مهم‌تری در کار باشد، باید از مصلحت مهم صرف‌نظر کرد و در مقام دفع مفسده بزرگ‌تر، تحمل مفسده کوچک‌تر جایز و معقول است؛ ولی صرف‌نظر از مصلحت مهم یا تحمل مفسده کوچک‌تر هدف نیست، هدف حفظ مصلحت بزرگ‌تر و دفع فساد مهم‌تر است.

و الا هیچ‌کس نگفته است امام علیه السلام اسیری اهل و عیالش را می‌خواست، به این معنی که اگر هیچ ثمری بر آن مرتب نمی‌شد و یزید و ابن‌زیاد هم تسلیم می‌شدند، از آنها خواهش می‌کرد بیایید اینها را اسیر کنید، چون من می‌خواهم اینها اسیر شوند!

۱۲۵. اما آنچه در توجیه همراه ساختن اهل و عیال نوشته است که امام آنها را

بخش سوم: مراحل قیام: مرحله چهارم: اسیری بازماندگان، نتیجه به جای هدف . ۳۵۷

با خود همراه آورد که در مکه و مدینه گرفتار دشمن نشوند، بی‌اساس و غیر قابل قبول است؛ هرچند بعضی این احتمال را داده‌اند و جوابش این است:

**اولاً:** اگر اهل بیت در مکه یا مدینه می‌ماندند، مصونیت داشتند، و کسی متعرض آنها نمی‌شد، و بنی‌هاشم امثال محمد حنفیه و ابن عباس و عبدالله بن جعفر می‌توانستند از آنها حمایت کنند.

**ثانیاً:** همراه نبردن آنها برای پیشروی مقاصد جنگی و آسودگی حواس در چنین سفری بهتر بود.

**ثالثاً:** اگر در مکه یا مدینه مصونیت نداشتند امام علیه السلام در جواب ابن عباس می‌فرمود: ناچارم آنها را با خود همراه سازم چون ماندنشان در حجاز مصلحت نیست و ممکن است مورد توهین و تعرض واقع شوند.

**رابعاً:** زمامداری امام علیه السلام در کوفه موضوعی نبود که صددرصد معلوم باشد، خیلی که در این مورد مبالغه شود، یک توازن قوای نظامی بین طرفین فرض می‌شود، چطور آن را حاصل شده و مسلم بگیریم که زن و بچه‌اش را به این اطمینان با خود همراه سازد؟

**خامساً:** اگر غرض امام علیه السلام گرفتار نشدن اهل بیت بود، چرا وقتی خبر شهادت مسلم و هانی و دگرگونی اوضاع رسید، فوراً آنها را به مکه یا مدینه بازنگرداند؟

### **۳۱. چند نکته پیرامون فلسفه همراهی بانوان اهل بیت با امام علیه السلام**

۱۲۶. چنان‌که مکرر گفته‌ایم، خواه نویسنده شهید جاوید بپسندد و یا نپسندد، خود را لایق آن نمی‌دانیم، و خلاف ادب می‌شماریم که از علت و فلسفه اقدام امام علیه السلام پرسش نماییم، و ناچیزتر از این می‌دانیم که بتوانیم حکم و مصالح عمل امام علیه السلام را دریابیم، چون بینش و بصیرت ما هرچه تندرو و دوربین و دراک و فوق‌العاده باشد، عمق و عواقب امور را آنچنان که هست نمی‌بیند.

هم پرده‌ها، و حجاب‌های گوناگونی که جلو بصیرت ما است، مانع از این دید است و هم مقتضیات و شرایط این دید در ما موجود نیست. داستان موسی و آن بنده خاص خدا که از نزد خدا به او علمی عطا شده بود، در قرآن روشنگر همین حقیقت است.<sup>۱</sup>

هرچه بگوییم به اندازه استعداد و فراخور درک و فهمی است که داریم و درعین حال آن نظر اطمینان بخش است که از طریق نقل مسلم از جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او که اعدال قرآن هستند، تأیید شود.

ما در کار امام علیه السلام چون و چرایی نداریم و یقین داریم که هرطور عمل فرماید عین مصلحت و صواب است، و هرچه حس کنجکاو مستقیم و عقل سلیم به کار انداخته شود و جلو برود، بر مصلحت و حکمت کارهای این عزیزان درگاه خدا بیشتر آگاه می‌شویم.

مع ذلک برای اینکه معلوم باشد، ما در عین این حال تسلیم و تواضع از منطق کور شو و کر شو، هم پیروی نمی‌کنیم و برای مزید معرفت و قوت ایمان و عقیده، این مباحث را آزادانه تعقیب می‌کنیم، چند نکته پیرامون علت و مصلحت همراه شدن اهل بیت با امام علیه السلام در اینجا بیان می‌کنیم.

۱. برحسب حدیث معتبری که حسین بن احمد بن مغیره ثقه از استادش شیخ ابی القاسم علی بن محمد بن عبدوس کوفی و از شیخ دیگرش شیخ ابی القاسم جعفر بن محمد قولویه قمی به سند متصل به حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده و آن را در *کامل الزیارات* استادش وارد کرده، و حدیث اول باب ۸۸ قرار داده است، برنامه‌ای را که امام حسین علیه السلام انجام داد، به موجب عهد و شرطی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله با امیرالمؤمنین، و امام حسن، و امام حسین علیه السلام فرموده بود.

و برحسب این روایت که از متن آن هم آثار اعتبار ظاهر و هویدا است و

بخش سوم: مراحل قیام: مرحله چهارم: فلسفه همراهی بانوان اهل بیت با امام علیه السلام ۳۵۹..

پاسخ محکم به کتاب شهید جاوید است حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به حضرت زینب علیه السلام هنگامی که از ابن ملجم ضربت خورده بود، از اسارت بانوان اهل بیت خبر داد و فرمود:

«كَأَنِّي بِكِ وَبِنِسَاءِ أَهْلِ بَيْتِكَ سَبَايَا هَذَا الْبَلَدِ، أَذِلَّةٌ خَاشِعِينَ تَخَافُونَ أَنْ يَتَحَطَّفَكُمْ النَّاسُ، فَصَبْرًا صَبْرًا، فَوَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، مَا لَهِ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ وَلِيٌّ غَيْرُكُمْ وَغَيْرُ مُحِبِّكُمْ، وَشِيعَتِكُمْ»<sup>۱</sup>.

پس طبق این خبر اسارت و شهادت، و هر برنامه‌ای انجام شد برحسب مأموریت الهی، و وظیفه‌ای بود که امام علیه السلام داشت.

۲. صرف نظر از مثل روایت کامل الزیارات، موضوع قابل توجه این است که برحسب روایت: «إِنِّي رَأَيْتُ رُؤْيَا، وَرَأَيْتُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ، وَأَمَرَنِي بِأَمْرٍ أَنَا مَاضٍ لَهُ، وَكُنْتُ بِمُخْبِرٍ أَحَدًا بِهَا حَتَّى الْأَقْيَمِ عَمَلِي»<sup>۲</sup>؛ احتمال اینکه امام علیه السلام اهل بیت را طبق مأموریت الهی خاص با خود همراه فرموده باشد، به هیچ وجه قابل رد نیست و برحسب این روایت اقلًا محتمل است همراه آوردن اهل بیت، و شرکت دادن آنها در این مصائب به امر پیغمبر باشد، و با این احتمال صحیح عقلایی و با این روایتی که نویسندگان نیز آن را معتبر شناخته، و مؤید به شواهد بسیار است، خلاف تقوا و امانت است اگر کسی بگوید مقصود امام علیه السلام از بردن خانواده این بود که در مکه و مدینه گرفتار نشوند و زحمت برایشان درست نشود.

---

۱. رجوع شود به: ابن قولویه قمی، کامل الزیارات، ص ۲۶۶. «گویا می بینم که تو و زنان خانواده‌ات در این شهر اسیر خواهید شد؛ درحالی که خوار و وحشت زده هستید؛ می ترسید که مردم شما را برابند؛ پس شکیبایی و صبر پیش گیرید. سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید در آن روز خدا را بر روی زمین، ولی و دوستی جز شما و پیروان و شیعیان شما نخواهد بود».

۲. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۹۲؛ ابن اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۴۱؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۹.

۳۶۰..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

۳. همراه ساختن عائله به قول عقاد<sup>۱</sup> عمل بی سابقه‌ای نبود و دلیل بر قوت تصمیم، و بازنگشتن از تعقیب هدف بود؛ به علاوه امام علیه السلام مردم را به جهاد و قیامی دعوت می‌کرد که در آن باید مصائب و خطراتی را که به جان‌ها و اموال و فرزندان و خاندان آنان متوجه می‌شود چیزی نشمارند؛ برای آنکه مجاهدان میدان این جهاد چیزی را طلب می‌کردند که در نزد مؤمن از مال و عائله عزیزتر است. پس، از مروت و جوانمردی به دور بود که امام علیه السلام از آنها بخواهد از این خطرات استقبال کنند؛ درحالی که خودش عزیزانش را در مهد امن و آسایش گذارده باشد. از مروت به دور بود که از مردمی که زن و بچه و عائله آنها در کوفه بدون هیچ مصونیت زیر چکمه ظلم و ستم عمال حکومت ابن‌زیاد می‌افتاد، بخواهد که بیایند و فداکاری کنند، و زن و بچه خود را در معرض هرگونه توهین و گرفتاری قرار دهند؛ درحالی که خودش در این مصائب پیشرو آنها نباشد.

۴. باز هم به قول عقاد: حسین علیه السلام باید با قوی‌ترین حجت‌ها و دلیل‌ها قیام کند و قوی‌ترین حجت‌ها را علیه دشمنانش و برای اثبات بطلان آنها فراهم سازد، که وقتی بر او به ظاهر غالب شدند، این حجت‌ها آنان را مغلوب، و حسین را مظفر و پیروز سازد، و اسارت اهل‌بیت این نتیجه را داشت؛ علاوه بر آنکه همراه بودن اهل‌بیت در اتمام حجت بلیغ‌تر بود؛ زیرا وقتی یاری امام علیه السلام به واسطه مقام عالی و نسب شریفی که داشت واجب باشد، یاری او در وقتی که در میان بانوان حرم رسالت، و پردگیان عصمت و طهارت محصور شده باشد، واجب‌تر و تأکیدش بیشتر است.

۵. اسارت اهل‌بیت همان‌طور که نویسنده نیز اعتراف کرده، در شناساندن ماهیت واقعی حکومت ضد اسلامی یزید اثر عمیق داشت که با هیچ وسیله دیگر

---

۱. عقاد، ابوالشهداء، ص ۱۴۲-۱۴۳.



بخش سوم: مراحل قیام: مرحله چهارم: فلسفه همراهی بانوان اهل بیت با امام علیه السلام .. ۳۶۱

این اثر به دست نمی‌آمد؛ علاوه در نشان دادن مظلومیت اهل بیت، و محبوبیت آنان، و بسیج احساسات، به طرفداری از حق و فضیلت نیز فوق‌العاده مؤثر شد. در حفظ آثار شهادت امام علیه السلام، و نتایج آن فداکاری بی‌مانند، و رساندن آن موافق بی‌سابقه به گوش ملت اسلام، و انتشار نوای حق‌پرستی، و صدای توحید و اسلام‌خواهی اهل بیت یگانه وسیله بود.

اگر این اسارت نبود می‌توان گفت آثار شهادت امام علیه السلام با بدن مبارکش در کربلا دفن می‌شد، و این مکتب، و مدرسه حسینی که در دوره سال کلاس‌های تعلیم و تربیتش دایر است، افتتاح نمی‌شد.

اسارت اهل بیت در کوفه، در مجلس ابن‌زیاد، در شهرهای بین راه شام، در دمشق، جهان اسلام را تکان داد و حتی داخله دربار یزید را علیه او شورانید.

خطبه‌های شجاعانه و پرمعنی و رسا و شیوای امام زین‌العابدین علیه السلام و حضرت زینب علیه السلام در کوفه و در شام، مخصوصاً خطبه تاریخی حضرت زینب علیه السلام در مجلس یزید، و خطبه تاریخی امام سجاد علیه السلام در جامع دمشق کاری کرد که آثار آن با بسیج بزرگ‌ترین دستگاه‌های تبلیغاتی مجهز عصر ما هم امکان‌پذیر نیست.

مکارم اخلاق، قوت قلب، استقامت، شهامت، صبر و شکیبایی آنان مردم را متحیر و مبهور ساخت، و آن مردمی که شرف و دین و آزادی خود را به مقام و جیره دستگاه فروخته بودند یا از ترس، زبانشان به گفتن کلمه حقی باز نمی‌شد، خود را در برابر انسان‌هایی دیدند که به زمین و زمان بی‌اعتنا هستند.

بانوان اهل بیت، داغدار، مصیبت‌زده، اسیر و مبتلا، در زیر برق سرنیزه و شمشیر تیمساران ناکس و افسران پست و سربازان بی‌شرف حکومت یزید در بیان نهضت امام علیه السلام و محکوم کردن باطل، و دفاع از قدس دین و هدف حسین علیه السلام هیچ نکته‌ای را ترک نکرده و در هیچ کجا هدفی را که داشتند، فراموش نمودند.

۳۶۲..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

کتاب *بلاغات النساء*<sup>۱</sup> را بخوانید ببینید کدام زن یا مرد مصیبت زده و داغ دیده و اسیر می تواند در مجلس امپراتور دیکتاتور و گستاخی مثل یزید این گونه با قوت قلب حقایق را بگوید و یزید و حکومت اموی را با منطق حیدری و لسان فصیح محمدی بگوید؟

اگر عقیده هاشمیین اسیر نبود و برادرش شهید نشده بود، باز هم بهتر از این سخن گفتن ممکن نبود.

این موافق و مقامات از معجزات خاندان رسالت است. اگر اسارت جلو نمی آمد این امتیازات و نفسیات مقدسه کجا آشکار می شد؟

*بلاغات النساء* را بخوانید و ببینید چگونه زینب علیها السلام در آن مجلس بر آسمان مجد و عظمت نشست، و یزید را در پست ترین سیاه چال های سقوط می بیند، و سرزنش می فرماید.

بخوانید و ببینید چگونه زینب علیها السلام پیش گویی می کند و از آینده خبر می دهد و به یزید اعلام می کند که کوشش تو برای محو آثار وحی محمدی و رسالت اسلام به هدر می رود، و این وحی، و این نام، و این افتخارات جاودان باقی می ماند.

کدام بانوی عالمه و فصیح و بلیغه می تواند در حال جمع بودن حواس در یک فرصت کافی این گونه سخنرانی را پیش نویس کند.

این دختر علی و خواهر حسین بود که بیانات آتشین و شورانگیز و پرحقیقت، انحطاط جامعه اسلامی را در آن زمان در خطبه ای که در شهر کوفه خواند، آشکار ساخت.

خطبه امام زین العابدین علیه السلام در جامع دمشق هم تأثیرش عمیق تر و حساس تر شد.

---

۱. ابن طیفور، *بلاغات النساء*، ص ۲۰-۲۵. این کتاب در قرن چهارم هجری تألیف شده و از قدیم ترین کتاب هایی است که خطبه حضرت زهرا علیها السلام و خطبه حضرت زینب و ام کلثوم علیهم السلام را روایت کرده است.

بخش سوم: مراحل قیام: مرحله چهارم: فلسفه همراهی بانوان اهل بیت با امام علیه السلام ۳۶۳..

این عکس العمل اسارت بود که یزید ناچار می شود به امام علیه السلام اذن بدهد در مسجد دمشق، حقایقی را که تا آن موقع که شصت سال از هجرت گذشته بود و در آنجا به گوش کسی نرسیده بود، بیان کند و در آن محیطی که بسا کسان بودند که از خویشاوندی علی علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله هم آگاه نبودند فضایل و مناقب آن حضرت را به مردم برساند.

اینها و فواید دیگر، فلسفه این قیام و این اسارت است. اسیر شدن خانواده رسالت هدف قیام نبود، ولی این آثار و این نتایج همه در اهداف قیام درج و پیش بینی شده بود. چقدر شما کوتاه فکری نشان می دهید. موضوعی را که این همه حساس و باارزش و اثر است، می کوشید به علت واهی و خردناپسندی تحلیل کنید و می گوئید (صفحه ۳۳۸) امام علیه السلام خانواده را با خود همراه برد برای اینکه از نزدیک از حالشان آگاه باشد.

چقدر به خطا می اندیشید که می گوئید (صفحه ۳۳۹) مقصود امام علیه السلام از بردن خانواده این بود که گرفتار دست دشمن نشوند و ضمناً امام علیه السلام را به جهل نسبت می دهید؛ زیرا چون آگاه از پیش آمد نبود، به عکس نظری که داشت اسیر و گرفتار شدند.

اگر شخص اظهار بی اطلاعی کند و به ملائکه تاسی کند و ﴿لَا عَلِمَ لَنَا﴾<sup>۱</sup> بگوید بهتر است تا این توجیهاات غیر قابل قبول را بنماید.

پیش از شما بعضی به صورت بهتری این احتمال را دادند و طنططوی هم این سخن را گفت و با اینکه صدور آن از او بعید نبود، مع ذلک در بین اهل سنت هم مقبول واقع نشد.

آقای عزیز! امام علیه السلام می دانست که اهل بیتش چه برنامه ای را اجرا می کنند و یقیناً اگر در مکه یا مدینه می ماندند به اسیری نمی افتادند.

امام علیه السلام این را هم می دانست که دست طغیان و خلاف حمیت و غیرت به سوی آنها دراز نخواهد شد، و خدا حافظ و نگهبان آنهاست؛ همان طور که با کمال اطمینان خاطر به آنها در وداع آخر وعده داد، فرمود:

«الْبُسُورُ أُرْزَكُمْ، وَاسْتَعِدُّوا لِلْبَلَاءِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ حَامِيكُمْ وَحَافِظِكُمْ، وَسَيُنْجِيكُمْ مِنْ شَرِّ الْأَعْدَاءِ، وَيَجْعَلُ عَاقِبَةَ أَمْرِكُمْ إِلَى خَيْرٍ، وَيُعَذِّبُ أَعَادِيكُمْ بِأَنْوَاعِ الْعَذَابِ، وَيَعْوِضُكُمْ عَنْ هَذِهِ الْبَلِيَّةِ بِأَنْوَاعِ النِّعَمِ وَالْكَرَامَةِ، فَلَا تَشْكُوا وَلَا تَقُولُوا بِالْإِسْتِثْنَاءِ مَا يَنْقُصُ مِنْ قَدْرِكُمْ»<sup>۱</sup>

سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا.<sup>۲</sup>

به هر حال ما شهادت امام علیه السلام و اسارت اهل بیتش را در راه خدا و برای حمایت دین خدا می دانیم و بر طبق ادله ای که در این کتاب هم مکرر اقامه شده معتقدیم، که آثار شهادت و اسارت هدف امام علیه السلام بود، و شما چون علم امام علیه السلام را به شهادت و اسارت حتی از طریق اخباری که از پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده است انکار می کنید، این آثار را نتایج قهری می شمارید، و در شهادت و اسارت امام علیه السلام هیچ قصد اثر و فایده اختیاری برای اسلام فرض نمی کنید.

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

۱. مقرر، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۱۱۹؛ حدیث کربلا، ص ۱۲۸. این کتاب نیز از صفحه ۱۲۵ پیرامون همراه شدن عائله با امام علیه السلام بحث سودمندی دارد. «پوشش خودتان را بپوشید و آماده بلا شوید و بدانید که خدا یار و نگهدار شما است و به زودی شما را از شر دشمنان نجات می دهد و پایان کار شما را به خیر ختم می کند و دشمنانتان را با عذاب های گوناگون عذاب می کند، و عوض این بلا انواع نعمت ها و کرامت و احسان را به شما پاداش می دهد پس شکایت و گله نکنید و چیزی را به زبان نیاورید که ارزش شما را پایین بیاورد».

۲. «درود خدا بر تو و بر خانواده تو ای اباعبدالله! ای کاش من هم با شما بودم و به موفقیت بزرگی نایل می شدم!».



**بخش چهارم**



## ۱. قیام برای اصلاح

۱۲۷. اصلاح یک معنی مقول به تشکیک است؛ مانند نور و سفیدی که درجات و مراتب، و افراد، و مصادیق آن متفاوت است.

یک نفر را راهنمایی کردن و به سوی خدا خواندن و از گناه بازداشتن و به امانت و نوع دوستی تشویق کردن، اصلاح است. یک سنت حسنه را رایج کردن و از یک سنت سیئه جلوگیری نمودن، اصلاح است.

یک صنف یا یک جامعه یا یک مؤسسه را به راه راست بردن، اصلاح است. تبلیغ احکام، امر به معروف و نهی از منکر، توبیخ ستمگران، همکاری با نیکوکاران، تقویت عقاید صحیح، دفع شبهات، جلوگیری از انحرافات فکری، و یاری مظلوم، ایجاد مراکز راهنمایی فکری، و مؤسسات علمی هم اصلاح است. اصلاح رشته‌های بسیار دارد، منحصر به تأسیس حکومت اسلامی و زمامداری صلحا و شایستگان نیست. افساد که ضد اصلاح است نیز مقول به تشکیک و مثل ظلمت و سیاهی مصادیق آن مختلف است.

در قرآن مجید از قول شعیب پیغمبر - علی نبینا وآله وعلیه السلام - می‌فرماید:

﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ﴾<sup>۱</sup>

این اصلاح فقط اصلاح سیاسی و حکومتی بود. اصلاح فکری، اصلاح اجتماعی، اصلاح اخلاقی، اصلاح اقتصادی را نیز شامل است. البته اصلاح مطلق و کامل، شرایط بسیار دارد و موانع آن هم زیاد است.

در حکومت اسلامی هم اصلاح مطلق، محتاج به گذشت زمان و رفع موانع

---

۱. هود، ۸۸. «من جز اصلاح تا جایی که توانایی دارم نمی‌خواهم».

۳۶۸..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

است، و لذا در عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله و خلافت ظاهریه امیرالمؤمنین علیه السلام به واسطه وجود موانع و کمی فرصت، اصلاح مطلق و جهانی حاصل نشد، حکومت آن دو بزرگوار حکومت واقعی اصلاح و هدف آن هم اصلاحات جامع و کلی بود، اما از جهت محدودیت قلمرو حکومت، مردم و کشورهایی که به اسلام نگروده بودند از آن محروم بودند، و از جهت اوضاع داخله نیز محیط آمادگی برای پذیرش تمام اصلاحات نداشت.

معذک این طور نیست که تمام اصلاحات در بست موکول به تأسیس حکومت اسلامی باشد، و در حکومت های غیراسلامی و شرایط غیرمساعده هیچ اقدام اصلاحی دیگر امکان نداشته باشد و اگر اصلاح را فقط در سایه حکومت اسلامی فرض کنیم، باید اصلاحاتی را که در طول مدت چهارده قرن از برکت تعالیم اسلام انجام شده انکار کنیم و بگوییم به اسلام مربوط نیست.

درحالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله بزرگ ترین رهبر اصلاح طلب و یگانه مصلح جهان انسانیت است، نه فقط برای اینکه چند سال حکومت اسلامی را تأسیس فرمود، بلکه برای اینکه در این مدت چهارده قرن هم دنیا از آثار و برکات اصلاحات و تعلیمات او برخوردار شد، و اگرچه حکومت اسلامی تمام عیار جز در مدت حیات پرفیض و برکت شخص آن حضرت، و خلافت ظاهریه امیرالمؤمنین علیه السلام تأسیس نشد، اما کوشش های اصلاحی آن حضرت در تمام شئون و رشته های مختلف اجتماعی، سیاسی و معنوی و مادی بشر ثمربخش گردید، و بشریت خود را یافت، و به ارزش انسانی و حقوق خود پی برد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله رهبر واقعی اصلاحات و مصلح حقیقی بود؛ هم آن گاه که در مکه بود، و ریاست و حکومتی به حسب ظاهر نداشت، و هم آن وقت که در شعب ابی طالب محصور بود و هم آن زمان که در مدینه طیبه حکومت الهی اسلامی را تشکیل داد.



## بخش چهارم: قیام برای اصلاح..... ۳۶۹

عیسی و موسی و ابراهیم خلیل و سایر انبیا علیهم السلام همه مصلح بودند و بسیاری از ایشان تا وقتی از جهان درگذشتند، حکومتی تأسیس نکردند؛ اما ملت‌ها را بیدار کردند و مردم را به سوی خدای یگانه بردند و به شاهراه انسانیت هدایت کردند و اصلاحات بزرگ و اساسی انجام دادند.

پس وسیله نجات اسلام از انقراض و اضمحلال منحصر به تأسیس حکومت اسلامی نبود تا ناچار شویم با دلیل‌های نادرست قیام امام علیه السلام را برای تأسیس آن بدانیم، همین برنامه‌ای که امام علیه السلام انجام داد، از امتناع از بیعت، تا شهادت خود و جوانان هاشمی و اصحاب، و تا اسارت اهل بیت، اسلام را نجات داد، و یزید را در عین زمامداری و حکومت از رهبری و امامت مسلمانان منفصل ساخت.

پس از این مقدمه، چون در این بخش می‌خواهد ثابت نماید که هدف قیام حکومت بوده است، ما اگرچه مکرر این نظر را رد کرده و بیان کردیم که شرایط تأسیس حکومت اسلامی موجود نبود و چون تکلیف تأسیس حکومت مثل هر تکلیف دیگر مشروط به قدرت است، به علت مقدور نبودن این تکلیف از امام علیه السلام ساقط بوده است، مع ذلک در اینجا نیز چون به سخنان خود امام علیه السلام درباره بیان هدف استناد جسته است، ما نیز پیرامون مدلول همین سخنان بحث را دنبال می‌کنیم و بسیار افتخار می‌کنیم اگر بتوانیم کلمه‌ای از آن را به قدر استعداد ناچیز خود شرحی بدهیم.

۱۲۸. نخستین فرمایشی را که از امام علیه السلام برای نشان دادن هدف اصلاحی آن حضرت نقل کرده است، این جمله از وصیت‌نامه آن حضرت است: «وَأَنَّ مَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي»<sup>۱</sup>.

۱. خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۲۷۳؛ مقرر، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۱۳۹. مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی «أطلب» دارد. «فقط برای اصلاح طلبی در امت جدم قیام کردم».

۳۷۰..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

**جواب: اولاً:** بسیار عجیب است که در اینجا به عین نقلی که در (صفحه ۹۸) آن را رد کرده و بی اعتبار شمرده، استناد کرده است. و این قسمت از *مقتل خوارزمی* از (صفحه ۱۸۰ تا ۱۸۹) که به واسطه نقل از ابن اعثم در آنجا غیر معتبر شمرده شد، در اینجا معتبر گردید.

بدیهی است با توجه به ادله‌ای که در آنجا اقامه کرده‌اید و مجموع این نه صفحه را یک خبر شمرده‌اید، لذا در رد خواب امام علیه السلام به مطالب قبل از آن استشهاد کرده‌اید. اینجا نمی‌توانید نقل او را تجزیه کرده و بگویید قسمت خوابش معتبر نیست و قسمت‌های دیگرش معتبر است؛ چون اگر معتبر است تمام خبر معتبر است و اگر معتبر نیست تمام آن غیر معتبر است.<sup>۱</sup>

از خوانندگان گرامی خواهش می‌شود *مقتل خوارزمی* را از (صفحه ۱۸۰ تا ۱۸۹) و ترجمه *تاریخ ابن اعثم* را از (صفحه ۳۴۲ تا ۳۴۷)، و کتاب *شهید جاوید* را (صفحه ۹۶ تا ۱۰۶ و صفحه ۲۸۶ و صفحه ۳۴۳) را به دقت مطالعه فرمایید تا ببینید این نویسنده چگونه در رد و قبول مطالب تاریخی راه تناقض را پیموده است.

**ثانیاً:** روشن است و مورد اتفاق که امام علیه السلام از اصلاح قصد دیگری نداشت. آنها که می‌گویند امام علیه السلام از شهادت خود آگاه بود، و قصد تأسیس حکومت اسلامی را نداشت می‌گویند قصد امام علیه السلام اصلاح بود. شما هم که می‌گویید امام علیه السلام قصد تأسیس حکومت اسلامی را داشت نیز می‌گویید قصدش اصلاح بود. با این تفاوت که آنها می‌گویند امام علیه السلام در قیام خود پیروز و موفق شد و به هدف اصلاحی خود رسید، شما می‌گویید شکست خورد و به هدف خود نرسید، و فایده‌ای که از قیام منظور امام علیه السلام بود حاصل نشد.

---

۱. گاهی در فقه، قسمتی از روایتی را حجت قرار می‌دهند؛ درحالی که قسمت دیگر آن را چون معمول‌بها نمی‌باشد حجت نمی‌دانند، ولی در آنجا هم در اصل صدور خبر شبهه‌ای نمی‌نمایند.

## بخش چهارم: قیام برای اصلاح..... ۳۷۱

شما می‌گویید حوادثی که قابل پیش‌بینی نبود سبب شکست قیام شد و امام علیه السلام مرحله به مرحله برنامه‌اش عوض شد، آنها می‌گویند حوادثی که قابل پیش‌بینی نباشد، حتی در سطح پایین‌تر از علم امام علیه السلام اصلاً پیدا نشد، و آنچه جلو آمد اقلأً به‌طور اجمال قابل پیش‌بینی بود، و امام علیه السلام هم برنامه‌اش از اول معلوم بود، و تا آخر همان برنامه‌ای را که از اول داشت و در مدینه و در مکه مکرر اعلام کرد، اجرا نمود.

اصلاح تمام‌عیار در سایه تشکیل حکومت اسلامی فراهم می‌شود اما تشکیل آن در این عصر که به مراتب اوضاع و احوال بدتر شد، و موانع صدچندان شده بود، امکان نداشت؛ لذا امام علیه السلام از طریق مبارزه منفی و سلبی وارد میدان اصلاح شد، و تصمیم گرفت در این موقعی که تمام طرق فساد به روی مردم باز شده، و مفسدان همه‌جا و همه مقامات را گرفته، و مفسد شریر و بدسابقه، و دیکتاتور و مستبدی مثل یزید زمامدار گردیده، برای اصلاح‌خواهی در امت جدش قیام فرماید، و کوشش کند، و فساد را دفع کند، حق را از باطل، و صلاح را از فساد جدا سازد.

تأسیس حکومت در آن محیط مقدور نبود، ولی محکوم کردن حکومت جبار وقت و اعلان فساد آن، و سر باز زدن از بیعت، و آشکار ساختن مخالفت و هدایت افکار گمراه لازم و ممکن بود.

شکی نیست که امام علیه السلام تا همین حد که توانست بزرگ‌ترین قدم اصلاحی را برداشت، و در امت اسلام رهبر و پیشوای مصلحان گردید. اسلام را نجات داد، مسلمانان را آگاه ساخت، به مسئله حکم خروج بر مثل یزید جواب داد، و آن را جایز بلکه واجب شمرد، و بر رهبری دینی آن‌گونه خلافت خط بطلان کشید و دست آنها را از اینکه بتوانند در لباس دین، و به اسم دین، و ولی امر و امام بودن کارهایی بنمایند و آن را دین معرفی کنند، و مردم هم باور نمایند کوتاه کرد.

۳۷۲..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

در آن شرایط به غیر از برنامه‌ای که اجرا کرد، هیچ نقشه اصلاح دیگر جز سکوت و تسلیم، و به راه انداختن دستگاه که حتماً سبب اضلال مسلمین می‌شد، نقشه دیگر تصور نمی‌شد.

امام علیه السلام پیرومندان برنامه خود را اجرا کرد و موفق و فاتح گردید. حاصل اینکه طلب اصلاح به طور مطلق، توقف بر تأسیس حکومت نداشت که شما یک کتاب پر از توجیه و تقطیع و انکار امور مسلمة تاریخی در اثبات هدف بودن آن بنویسید. ۱۲۹. در صفحه ۳۴۳ جمله: «فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ، وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ»<sup>۱</sup> استشهاد کرده و می‌گوید: یعنی هدف من از بین بردن بدعت‌ها و زنده کردن اسلام و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

جواب: یقین است که هدف امام علیه السلام احیای سنت و از بین بردن بدعت بوده است، و این هدف تمام ائمه از امیرالمؤمنین تا حضرت ولی عصر علیه السلام است که حکومت جهانی حق و عدالت اسلام و دولت الهیه را به امر خدا تشکیل می‌دهد. و هر یک از امامان تا حدود امکان سنت‌ها را احیا و بدعت‌ها را از بین بردند. امام حسین علیه السلام در این نامه که به سوی بزرگان بصره فرستاد، هدفش دعوت به کتاب و سنت بود، چنانچه در جمله قبل از این جمله می‌فرماید: «وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ»<sup>۲</sup>.

امام علیه السلام هر چه از این گونه نامه‌ها مرقوم فرماید برحسب مقام امامت و انجام وظیفه دعوت و ارشاد و ابلاغ و عمل به برنامه: ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾<sup>۳</sup> است.

---

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۶۶؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۷۰؛ سماوی، ابصار العین، ص ۲۶، ۹۵. «رفتار و روش اسلامی مرده و از میان رفته است و بدعت زنده شده است».

۲. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۶۶؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۷۰. «من شما را به سوی کتاب خدا و سنت پیامبرش می‌خوانم».

۳. انعام، ۱۴۹. «بگو دلیل رسا و قاطع برای خدا است».

بخش چهارم: قیام برای اصلاح..... ۳۷۳

امام علیه السلام در این نامه‌ها آمادگی خود را برای به دست گرفتن زمام امور ابلاغ می‌کرد. اما از این نامه استفاده نمی‌شود که هدف امام علیه السلام تأسیس حکومت اسلامی بود، به این معنی که شرایط تأسیس آن را فراهم می‌دانست و حصول هدف‌های اصلاحی را به آن موکول فرموده بود.

## ۲. خطبه امام علیه السلام مطالب کتاب شهید جاوید را باطل می‌سازد

۱۳۰. در صفحه ۳۴۳ خطبه امام علیه السلام پس از برخورد با سپاه حرّ را نقل کرده است. در صفحه ۳۴۵ اعتراف دارد که در موقعی این خطبه را انشا فرمود که امکان پیروزی نظامی برای آن حضرت نبود و از تشکیل حکومت منصرف شده بود؛ زیرا در این باره دیگر تکلیف و مسئولیتی نداشت.

جواب: آنچه از این خطبه استفاده می‌شود:

اولاً: اینکه امام علیه السلام قیام و صحت امتناع خود را از بیعت در این خطبه بیان می‌فرماید و از برنامه‌ای که اجرا می‌کرد با این سخنرانی دفاع می‌نماید. این بیانات فقط دلایل وجوب کارهای گذشته نیست، بلکه در این موقع که به قول نویسنده امکان پیروزی نظامی نبود، ادله روش سلبی امام علیه السلام از این زمان تا پایان کار و شهادت نیز می‌باشد، این خطبه عذر حرکت گذشته نیست و بیشتر از آنچه به گذشته نظر دارد، به حال و آینده نظر دارد. پس این خطبه اگر هدف امام علیه السلام را به ما نشان می‌دهد، هدف آن حضرت را از هنگام انشای آن تا شهادت نیز معرفی می‌نماید.

تغییر چیزی که یزید بر آن بود، به فعل و قول و گفتار و کردار، در این موقع که به قول شما هم از تشکیل حکومت منصرف شده بود، هدف امام علیه السلام بود، و با برنامه‌ای که انجام داد انجام گرفت.

ثانیاً: حدیثی که امام علیه السلام به آن - در وجوب انکار بر سلطانی که ستمگر و متجاوز به احکام و شکننده عهد خدا و مخالف سنت پیغمبر باشد و با بندگان به

۳۷۴..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

گناه و ظلم رفتار کند - استشهاد فرموده مطلق است، و مشروط به امکان تأسیس حکومت نیست، بلکه به هر نحو، انکار ممکن و مفید باشد باید انکار کرد.

**ثالثاً:** امام علیه السلام از هرکس برای این انکار سزاوارتر و شایسته تر است؛ زیرا انکار او در نفوس مؤثرتر است.

**رابعاً:** یزید و دستگاه حکومت او مجمع این صفات خبیثه بود:

۱. ملازمت طاعت شیطان؛ ۲. ترک اطاعت خدا؛ ۳. اظهار فساد؛ ۴. تعطیل حدود؛ ۵. اختصاص دادن بیت المال به خود و عمال دستگاه و مزدوران و ارتشیان نگهبان حکومت یزید؛ ۶. تحلیل حرام؛ ۷. تحریم حلال. و معلوم است چنین دستگاهی اگر بدون مانع و اعتراض خلق به کار خود ادامه دهد، و به عکس العمل، و انکار جامعه، و شخصیت های دینی و ملی روبه رو نشود، و همه با سکوت، و ظاهر سازی، و مسامحه آن را امضا کنند، اسلام را محو و نابود خواهد ساخت.

**خامساً:** ایراد این خطبه در این موقع که به اعتراف شما پیروزی نظامی ممکن نبود، دلالت دارد بر اینکه سخنرانی ها، نامه ها و دعوت های امام علیه السلام از مردم، به حمایت از دین و امر به معروف و نهی از منکر، بر اساس امکان تشکیل حکومت اسلامی نیست، و اتمام حجت و یا دعوت از هر فرد به مبارزه منفی و عدم تمکین از حکومت است؛ خواه فعلاً پیروزی حاصل شود یا نه، و اگر غیر از این بود آن مردم می توانستند بگویند ما آماده همکاری هستیم، اما تشکیل حکومت اسلامی امکان ندارد، و امام علیه السلام هم نباید بنا بر این، در چنین موقعی از کسی طلب یاری و کمک کند.

هر تفسیری که از این سخنرانی می کنید، از سخنرانی های دیگر و نامه های امام علیه السلام که در مکه و در بین راه و قبل از برخورد با سپاه حرّ ایراد شد بنمایید، لحن این سخنرانی ها همه تقریباً یکی است.

بخش چهارم: خطبه امام علیه السلام مطالب کتاب شهید جاوید را باطل می‌سازد ..... ۳۷۵

سادساً: امام علیه السلام می‌فرماید: «الْمَغْرُورُ مَنِ اغْتَرَّ بِكُمْ»<sup>۱</sup>.

خودتان هم این جمله را این‌طور ترجمه کرده‌اید: فریب‌خورده کسی است که به شما اعتماد کند.

حال با دقت و تأمل و انصاف به این پرسش پاسخ بدهید.

آیا این حرفی که شما می‌زنید که شرایط قیام برای تأسیس حکومت اسلامی موجود بود و امام علیه السلام بر اساس موجود بودن این شرایط قیام کرد، و مسلم را فرستاد، و از مکه به عراق حرکت فرمود، بنابر طرح شما غیر از اعتماد به نامه‌ها و فرستادگان کوفیان و بیعت آنها با حضرت مسلم و وعده‌های دروغین و لاف و گزاف‌های آنها چیز دیگر بود؟ آیا اغترار به گفته‌ها و بیعت‌های آن مردم بیعت‌شکن که مسلم در آخرین پیام خود به حضرت آنها را به این‌گونه معرفی کرد:

«ارْجِعْ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي بِأَهْلِ بَيْتِكَ وَلَا يَعْزُكَ أَهْلُ الْكُوفَةِ فَإِنَّهُمْ أَصْحَابُ

أَبِيكَ الَّذِي يَتَمَنَّى فِرَاقَهُمْ بِالْمَوْتِ، إلخ»<sup>۲</sup>؛

غیر از قیام برای تأسیس حکومت به اتکای وعده‌ها و بیعت‌های این مردم چه معنایی دارد؟ پس نتیجه زحمت‌های هفت‌ساله شما و بیش از چهارصد صفحه کتاب نوشتن این شد که امام علیه السلام - العیاذ بالله - فریب آن مردم را خورد، و مغرور شد، و این پیش‌آمد جبران‌ناپذیر برای عالم اسلام جلو آمد.

شما را به خدا ببینید، این طرح شما و این فکری که به‌زور و اصرار می‌خواهید آن را در اذهان مردم بی‌اطلاع وارد کنید برحسب این جمله: «الْمَغْرُورُ مَنِ اغْتَرَّ بِكُمْ»؛ غیر از حرفی است که از عبدالوهاب نجار و محب‌الدین خطیب در (صفحه ۲۳۷) نقل کرده‌اید؟

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۰۵؛ ابن‌اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۴۸. «فریب‌خورده کسی است که فریب شما را بخورد و به سخن شما باور کند».

۲. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۶۰.

امام علیه السلام می فرماید: فریب خورده کسی است که به شما اعتماد کند؛ یعنی به وعده‌ها و بیعت‌ها و نامه‌های شما اعتماد کند و شرایط قیام برای تأسیس حکومت اسلامی را موجود ببیند، شما هم غیر از این نمی‌گویید که با این وعده و بیعت‌ها شرایط تشکیل حکومت فراهم شد و امام علیه السلام به آن اعتماد کرد، پس همان را که شما می‌گویید و به امام علیه السلام نسبت می‌دهید همان را امام علیه السلام غرور و فریفته شدن به وعده و بیعت آن مردم عهدشکن می‌داند.

اگر چشم خود را باز کنید، این خطبه جواب کتاب شما، جواب طرح شما، جواب رأی و نظر شماست.

امام علیه السلام در این خطبه به شما، به عبدالوهاب نجار و محب‌الدین خطیب، و هرکس اندیشه‌هایی دور از شأن و قدس مقام او درباره قیام داشته باشد جواب می‌دهد، و از قیام خود دفاع می‌کند و صریحاً می‌فرماید، اگر شما پیمان‌شکنی کنید و بیعتی را که از من به گردن دارید خلع نمایید، تازگی ندارد. شما این سوابق را دارید با پدر و برادر و پسر عمویم مسلم این روش را پیشه کردید.

امام علیه السلام می‌خواهد بفرماید من شما را می‌شناسم، پیمان‌شکنی و بی‌وفایی شما را از دیرباز می‌دانستم.

در جمله: «الْمَغْرُورُ مِنَ اغْتَرَّ بِكُمْ»<sup>۱</sup>؛

از خود دفاع می‌نماید که من فریب شما را نخورده‌ام و به شما اعتماد نکرده‌ام؛ فریب خورده آن کسی است که به شما اعتماد کند.

چرا امام علیه السلام فریب خورده نیست؟ برای اینکه به آنها اعتماد نکرد، برای اینکه برای تأسیس حکومت اسلامی و به گمان آماده بودن شرایط، و اعتماد به وعده‌ها و بیعت‌های اهل کوفه نهضت و قیام نفرمود.

---

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۰۵؛ ابن‌اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۴۸.



بخش چهارم: خطبه امام علیه السلام مطالب کتاب شهید جاوید را باطل می‌سازد ..... ۳۷۷

خلاصه، این خطبه بهترین پاسخ به مطالب کتاب شهید جاوید است.  
یا - العیاذ بالله - می‌گویید امام علیه السلام فریب خورد، پس با محب‌الدین خطیب و عبدالوهاب نجار هم عقیده باشید.

و اگر می‌گویید امام علیه السلام فریب نخورد و به آنها اعتماد نکرد و در این خطبه صریحاً اغترار خود را به آنها رد می‌فرماید، پس طرح تأسیس حکومت اسلامی و موجود بودن شرایط آن را پس بگیرید و ابطال اساسی که این کتاب را بر آن نوشته‌اید، اعلام کنید.

### ۳. چند مطلب اساسی

۱۳۱. در صفحه ۳۴۵ می‌گویید چند مطلب اساسی از این خطبه استفاده می‌شود که لازم است بدان اشاره شود.

جواب: اما مطلب اول یعنی وجوب تغییر حکومت ظلم به شرط قدرت مسلم است؛ ولی حدیث نبوی جمله:

«فَلَمْ يُعَيَّرْ مَا عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ»<sup>۱</sup>

فقط ترغیب و دعوت به تغییر حکومت ظلم و تبدیل آن به حکومت اسلامی نیست، بلکه حدیث در مقام لزوم تغییر و انکار منکر و اعتراض به ظالم است به هر مقدار و مرتبه ممکن باشد؛ خواه تشکیل حکومت مقذور باشد، خواه مقذور نباشد.

و اما مطلب سوم یعنی موجود بودن شرایط تشکیل حکومت اسلامی به هیچ وجه از روایت استفاده نمی‌شود بلکه برعکس آن دلالت دارد؛ بلی، بر دعوت به یاری و طلب همکاری از آنها دلالت دارد.

---

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۰۴؛ ابن اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۴۸. «پس به آن برنامه‌ای که حاکم جور دارد نه با عمل و نه با سخن و زبان اعتراض نکرد...».

۳۷۸..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

و مطلب چهارم که هدف امام علیه السلام حمایت و دفاع از اسلام است مورد تردید نیست. این روایت و روایات دیگر همه آن را ثابت می‌سازد؛ ولی طبق طرح نویسنده **شهید جاوید** هدف امام علیه السلام حاصل نشد و طبق نظر عموم شیعه و اهل نظر و تحقیق که امام علیه السلام با همین برنامه‌ای که انجام شد، هدفش حمایت از اسلام بود و هدف آن حضرت نیز حاصل شد.

۱۳۲. آنچه را در تفسیر خطبه امام علیه السلام نوشته است که مبارزه با ظلم واجب بود، مورد تصدیق است؛ ولی راه مبارزه با ظلم و انکار منکر، و انحرافات فکری و دینی، و مفاسدی که اسلام و اساس دین را شدیداً تهدید می‌کرد، منحصر به تشکیل حکومت اسلامی نبود و همین فداکاری‌ها که انجام شد، در جلوگیری از انحرافات فکری، و نجات اسلام و رشد افکار اسلامی بسیار مؤثر شد، و جامعه‌شناسان عکس‌العمل این مظلومیت، و استقامت و پایداری را در راه انجام وظیفه فوق‌العاده می‌دانند.

#### **۴. شرایط موجود نبود**

مسئله موجود بودن شرایط که به نظر او در (صفحه ۳۴۶ و ۳۴۷) از خطبه استفاده می‌شود نیز صحیح نیست و نامه‌ها و فرستادگانی که به خدمت حضرت رسیدند و بیعت آن مردم که امام علیه السلام را رها نکنند و دست از یارایش برندارند به فراهم بودن شرایط تأسیس حکومت و صحت اعتماد بر قول و بیعت آنها در قیام ارتباط نداشت؛ زیرا چنانچه امام علیه السلام خود در این خطبه فرمود، با سوابق عهدشکنی آن مردم عهد و بیعتشان قابل اعتماد نبود، و غیر از فریب‌خورده کسی به آن اعتماد نمی‌کرد.

#### **۵. هدف ما حمایت از اسلام بود**

۱۳۳. می‌گوید اقداماتی که تا حال برای تشکیل حکومت صددرصد اسلامی

بخش چهارم: هدف ما حمایت از اسلام بود ..... ۳۷۹

کردیم، به خاطر این بود که اسلام پایمال شده را زنده کنیم. پس به این قرار از این به بعد اقدامات امام علیه السلام و مقاومت و پایداری و فداکاری‌های او و یارانش به خاطر زنده کردن اسلام نبوده است؛ پس به خاطر چه بود؟ و از هنگام ایراد این خطبه به بعد که حساس‌ترین مراحل قیام بود، امام علیه السلام چه هدفی داشت که با برنامه‌ای که اجرا کرد، و با فدا کردن عزیزان و اصحاب و مردان نخبه جهان اسلامیت مناسب باشد؟ روح قیام و مواقف خطرناک آن از اینجا شروع می‌شود. شما می‌گویید اینجا معلوم شد که امام علیه السلام به هدف خود نمی‌رسد؛ پس بفرمایید بدانیم، این اسلام به قول شما پایمال شده را چه کسی غیر از امام حسین علیه السلام زنده کرد؟

#### **۶. مواهبی که اسلام به جهان انسانیت داد**

۱۳۴. در صفحه ۳۴۸ از مواهبی که اسلام به جهان انسانیت داده است، سخن گفته، و آن مواهب را به‌طور تفصیل شرح داده است و می‌گوید حمایت از موجودیت اسلام یعنی حمایت از این مواهب، در حدود بیست صفحه قلم‌فرسایی کرده؛ به‌طوری‌که انسان ابتدا امیدوار می‌شود و گمان می‌کند می‌خواهد بگوید با قیام امام علیه السلام تمام این حمایت‌ها از مواهب اسلام، از حقوق جامعه انجام گرفت.

ولی وقتی تا پایان صفحه ۳۶۹ را به دقت مطالعه نمایند، می‌فهمند چگونه این حمایت‌ها را در نواحی مختلفه حاصل نشده معرفی می‌کند، و این قیام مقدس و پیروز را که از آغاز تا انجام برای حمایت از اسلام و اهداف اسلام بود، ناکام و شکست‌خورده می‌شمارد.

نه آقا این‌طور نیست. امام علیه السلام به قیام خود از تمام این مواهب حمایت کرد، نه اینکه می‌خواست حمایت کند و ممکن نشد.

۳۸۰ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

امام علیه السلام با قصد و اختیار نظام اسلام و آبروی اسلام و معارف اسلام را حفظ کرد.

شما می گوئید هدف امام علیه السلام حمایت از اسلام بود و حاصل نشد.

ما می گوئیم هدف آن حضرت دفاع از اسلام بود و حاصل شد.

شما می گوئید امام علیه السلام می خواست از مواهبی که طی بیست صفحه شرح داده اید، از موجودیت اسلام حمایت کند و مقدر نشد.

ما می گوئیم امام علیه السلام از موجودیت اسلام حمایت کرده و اسلام را از خطر زوال و انقراض نجات داد؛ لذا اسلام تا امروز و تا روز قیامت باقی و پایدار خواهد ماند.

شما می گوئید جزئی از هدف وسیع امام علیه السلام دفاع از موقعیت جهانی و بین المللی اسلام بود و وسیله آن را تشکیل حکومت صد درصد اسلامی می دانید که ممکن نشد.

در حالی که ما می بینیم با همین برنامه شهادت و مظلومیت موقعیت جهانی و بین المللی اسلام بالا رفت، و بیش از پیش توجه انظار دنیا به روحانیت و حقانیت اسلام جلب شد.

## ۷. اسلام و نیروی قانونگذاری

۱۳۵. در صفحه ۳۴۸ راجع به نیروی قانونگذاری سخنان نادرست بسیار زده، و مباحث و اصطلاحات را در هم وارد کرده است و با اینکه الفاظی مانند نیروی قانونگذاری، نیروی قضایی، نیروی اجرایی را به کار برده باشد، و خود را مطلع از این معانی، که در جهان معاصر جزو مطالب پیش پا افتاده است معرفی کند، دلش را خوش کرده و متأسفانه از منهج اسلام در این امور منحرف شده است.

قانونگذاری به اصطلاحی که در دنیای معاصر گفته می شود در اسلام حق

## بخش چهارم: اسلام و نیروی قانونگذاری ..... ۳۸۱

کسی غیر از خدا نیست و به عقیده ما مسلمانان، اسلام شامل تمام مسائل زندگی می‌باشد، و هیچ‌گونه مقررات و برنامه‌ای خارج از چهارچوب تعالیم و احکام اسلام صحیح نیست، و التزام به آن جایز نمی‌باشد. سخن پیغمبر و امام علیه السلام نیز به حکم خدا اعتبار قانونی دارد یا به عبارت دیگر قوانین خدایی، از مجرای کتاب و وحی و سنت یعنی گفتار و کردار، و تقریر و امضای پیغمبر و ائمه علیهم السلام اخذ می‌شود.

و غیر از این هیچ‌کس و هیچ مقام و جمعیتی حق قانونگذاری ندارند. بلی، شرعاً برای حکام شرع و مجتهدین جامع‌الشرایط اختیاراتی برای رتق وفتق امور، و حفظ انتظامات یا مصالح عمومی ثابت است که در آن موارد هر حکمی بدهند واجب‌الاطاعه است، ولی این هم غیر از مسئله قانونگذاری است.

پس قوه مقننه به مفهومی که در زمان ما دارد با اصول اسلام سازگار نمی‌شود، و هرکس معتقد باشد که در برابر قوانین خدا می‌توان قوانین دیگر وضع نمود، یا برای کسی در عرض مقام الوهیت حق قانونگذاری قائل شود، گمراه از حقایق اسلام است.

﴿وَمَنْ لَمْ يُحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾<sup>۱</sup>

شما چون می‌بینید در حکومت‌هایی که سیاست را از دیانت جدا کرده و دین را از دنیا بریده‌اند این سه اصل را معتبر می‌شناسند، گمان می‌کنید باید دین جامع و کامل اسلام را نیز در قالب این الفاظ به مردم بشناسانید.

نه آقای عزیز، حکومت اسلام مافوق حکومت دموکراسی، و حکومت مردم بر مردم است؛ حکومت مردم بر مردم به معنای مطلق باطل است. حکومت اسلام حکومت خدا بر مردم است. حکومتی است که حکومت‌های دموکراسی واقعی

---

۱. مائده، ۴۴. «و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرنند».

۲۸۲..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

هم اگر فرضاً در دنیا پیدا شود، در برابر آن چیزی نیست و امتیازات و مشخصات عالیه و انسانی آن را ندارد.

اسلام نظام حکومت و برنامه زندگی عائلی، زندگی اجتماعی، نظام اخلاق و برنامه تمام مسائل حیات و نظام همه چیز است.

مصدر این نظامات کتاب و سنت پیغمبر و ائمه علیهم السلام است. شما بیاید منهج اسلام را تحصیل کنید و به مردم برسانید تا ببینید دنیا عاشق و فریفته آن می شود. چرا ضعف نشان می دهید و مکتب آسمانی اسلام را می خواهید در قالب مکتب های محدود و تنگ و کم ظرفیت دیگران بریزید و افکار را منحرف می سازید.

## ۸. اجتهاد قانونگذاری نیست

۱۳۶. در صفحه ۳۴۹ در معنی قانونگذاری می گوید: یعنی باید دانشمندانی که در قرآن و سنت تخصص دارند بر اساس اجتهاد آزاد مسائل مورد احتیاج را از آن دو منبع استنباط کنند، الخ.<sup>۱</sup>

جواب: این دانشمندان که همان فقهای عالی مقام هستند، قانونگذار نیستند؛ این بزرگواران با غور و اجتهاد و دقت در خصوص کتاب و سنت، احکام فرعیه و مسائل مورد احتیاج را استنباط می نمایند. ایشان جعل قانون نمی کنند. در همان جوامعی که این قوای سه گانه را دارند نیز طبقه ای هستند که در

---

۱. پوشیده نماند سخنانش در اینجا مبهم و درهم است. در دو سطر آخر صفحه ۳۴۸ دقت کنید، معنی اینکه قانونگذاری به عهده قرآن و سنت است چیست؟ قرآن و سنت به همان معنای اعمی که ما کرده ایم (قول و فعل و تقریر معصوم) قانون است. در سطر آخر می گوید یعنی باید دانشمندانی... مقصود شما از این دانشمندان اگر ائمه علیهم السلام هستند این الفاظ و اصطلاحات دون شأن آنها است، و اگر علما و فقها می باشند جواب همان است که در متن نوشته ایم.

## بخش چهارم: اجتهاد قانونگذاری نیست ..... ۳۸۳

نصوص و الفاظ قوانین و عام و خاص و مطلق و مقید و ردّ فروع بر اصول مهارت دارند و استاد هستند و وقتی شمول قانونی در موضوعی مورد تردید شد به آن طبقه یا آن مقام مثل دیوان کشور مراجعه می‌کنند و رفع اختلاف را در موارد جزئیة موکول به نظر آنها می‌سازند. ولی این قوه قانونگذاری نیست. شما بی‌جهت افکار را گمراه می‌کنید.

البته این هم از بلاهای بزرگ اجتماعی است که این طبقه قانون‌شناس و استاد و متخصص در بیان استنباط خود آزاد نباشند، و مقامات دیگر در رأی و نظر آنها مداخله و اعمال نفوذ نمایند.

در اجتهاد آزادی مجتهد محفوظ است و این آزادی را کسی نمی‌تواند از مجتهد سلب کند؛ ولی این اجتهاد آزاد هم در حکومتی جایز است که زمامدار آن امام علیه السلام منصوص نباشد، و الا اگر امام منصوص باشد اجتهاد در مقابل رأی امام علیه السلام اجتهاد در مقابل نص و بی‌اعتبار است. لذا امثال عبدالله بن عمر و بلکه ابن عباس هم در آن زمان با امکان مراجعه به امام علیه السلام حق اجتهاد آزاد نداشتند و مانند زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله اجتهاد آزاد معنی ندارد؛ زیرا امام علیه السلام قائم مقام پیغمبر صلی الله علیه و آله است و در هنگام اختلاف در حکم فرعی با رجوع به آن حضرت رفع شک می‌شود و نیازی به اجتهاد نیست.

پس این نیروی قانونگذاری را کنار بگذارید؛ زیرا غیر از خدا و پیغمبر و ائمه علیهم السلام که واسطه رساندن احکام خدا هستند و قول و فعل و تقریرشان به حکم حجت و قانون است، کسی این مقام را ندارد.

یکی از علل انحطاط مسلمین و انصراف آنها از برنامه‌های عالیة اسلام و نفوذ برنامه‌های کافره همین اصطلاح (نیروی قانونگذاری) است که دانسته یا ندانسته آن را گرفتند، و اگر با لفظ و بیان بعضی از آن تفسیر صحیحی نمودند، در مقام

۲۸۴..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

عمل آن را در مقابل قوه مقننه‌ای که در اسلام مظهر آن کتاب و سنت پیغمبر و ائمه علیهم السلام است، به کار انداخته و احکام خدا را در نظام حکومت، و داوری، امور مالی و اقتصادی، و اجتماعی و تربیتی و آموزشی کنار گذاشتند.

شما هم شاید برای اینکه این طبقه کج‌اندیش را از خود راضی کنید، به موافقت آنها روی نیروی قانونگذاری این همه تکیه می‌کنید.

به‌هر حال این بحثی است طولانی که تعقیب آن در این کتاب بیش از این مقتضی نیست. فقط غرض این بود که خوانندگان ارجمند توجه داشته باشند در این قسمت از کتاب غلط و اشتباه متعدد دیده می‌شود.

۱۳۷. در صفحه ۳۵۰ می‌نویسد: در حالی که خود این مسئله که آیا خلافت یزید

قانونی است یا نه، مسئله جدیدی است که احتیاج به نظر و اجتهاد دارد، الخ.

**جواب:** خلافت یزید قانونی نبود، و نزد تمام امت مسلم بود که جایز نیست چنان عنصر کثیفی عهده‌دار امور و زمامدار مسلمانان شود و محتاج به اجتهاد نبود، آنهایی هم که رأی به قانونی بودن آن می‌دادند، پیش وجدان خود بطلان خلافت او را می‌دانستند و هر رأیی که به نفع یزید می‌دادند، تحت تأثیر تطمیع یا تهدید بود، و گرنه مسئله، مسئله‌ای نبود که برای کسانی که اهل فتوا و اجتهاد باشند، محتاج به نظر و بررسی و مطالعه باشد یا اینکه حکم شرعی آن را از کسی واقعاً استفتا کرده باشند.

### **۹. باز هم اعتماد به نقل ابن اعثم**

۱۳۸. در صفحه ۳۵۹ اعتماد به نقل ابن اعثم را به واسطه **مقتل** خوارزمی تکرار

کرده است.<sup>۱</sup>

---

۱. خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۲۴۲؛ ابن اعثم کوفی، ترجمه الفتوح، ص ۳۶۹.



### ۱۰. تناقض گویی را بنگرید

۱۳۹. در صفحه ۳۶۸ و ۳۶۹ می نویسد: اگر در این شرایط از هیچ حلقومی ندایی بر نمی خواست، و اگر به فرض محال امام حسین علیه السلام تسلیم بی قید و شرط یزید می شد، در این صورت کشورهای دیگر اسلام را در قالب یزید بن معاویه می شناختند، الخ.

**جواب:** برای هدف قیام و امتناع از بیعت و استقامت تا شهادت همین معنایی که نوشته اید کافی است و امام علیه السلام خود را وظیفه دار می دانست که برای همین معنی اگر هم باشد به استقبال شهادت و آن مصائب جانسوز برود.

ولی از شما می پرسیم، طبق طرح شما که امام علیه السلام برای تأسیس حکومت قیام کرده بود و در کربلا پیشنهادهای سه گانه را برای همزیستی مسالمت آمیز داد، اگر این پیشنهاد پذیرفته شده بود و امام علیه السلام به شام رفته و دست در دست یزید گذارده بود آیا از این مفاسدی که شما ذکر کرده اید، جلوگیری می شد، و آیا کشور اسلام از بدنامی بیرون می آمد؟ یقیناً نه.

ولی استقامت امام علیه السلام و تن به بیعت و تسلیم ندادن و شهادت آن حضرت و آن مصائب دلخراش بر تمام این توهمات و سوء تفاهم ها خط بطلان کشید، و به دنیای خارج و داخل فهماند که یزید نماینده حق و عدالت و نظام حکومت اسلام نیست، و این آثار و برکاتی که در صفحه ۳۶۹ نوشته اید، بر شهادت امام علیه السلام مرتب شد و مقاومت و پایداری و شکیبایی آن حضرت این همه عکس العمل های سودمند و اسلام گستر و اسلام پرور را داشت.

شما که می گوید اگر امام علیه السلام تسلیم بی قید و شرط یزید می شد، کشور اسلام یعنی کشوری که رئیس خاندان پیغمبرش رسماً حکومت ضد عدالت

۳۸۶..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

و ضد آزادی را قبول کرده و یزید را به عنوان رهبر خود و رهبر اسلام پذیرفته است.

مگر این طرح شما غیر از این را نتیجه می دهد؟ شما که می گوئید امام علیه السلام پیشنهاد داد<sup>۱</sup> برود به شام و با یزید بیعت کند تا او درباره او تصمیم بگیرد، مگر غیر از این را می گوئید که رئیس خاندان پیغمبر حاضر شد آن حکومت ضد آزادی را قبول کند و از او نپذیرفتند؟ اینکه اشکالش بیشتر است، سخنی که در بخش دوم گفته اید چیست؟ و این سخن اینجا یعنی چه؟

شما که اینجا تسلیم بی قید و شرط شدن امام علیه السلام را نمی پذیرید، چرا آنجا پیشنهادهای سه گانه را پذیرفتید و عقبه بن سمعان را غلام بی اطلاع شمردید؟ برادر عزیز حقیقت همین است که تسلیم شدن امام علیه السلام و بیعت او با یزید تحت هر عنوان برای اسلام، و برای افتخارات اسلام، و برای احکام اسلام، ضربتی جبران ناپذیر بود که امام علیه السلام تحمل بیش از سیصد و بیست ضربت شمشیر و تیر و نیزه و سنگ<sup>۲</sup> را با داغ جوانان و اصحاب از آن آسان تر و گواراتر دید و از آغاز قیام تا پایان از این برنامه عدول نفرمود.

---

۱. به صفحه ۲۰۴ - ۲۰۶ کتاب شهید جاوید مراجعه فرمایید.

۲. صدوق، الامالی، ص ۲۲۸؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۸۹؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۰.

## ۱۱. حمایت از دین و اسلام

۱۴۰. در صفحه ۳۶۹ می‌نویسد: تا دنیای خارج بدانند که امام حسین علیه السلام تنها به خاطر ایمان و عشق به اسلام و به خاطر حمایت از دین خود تا این حد فداکاری کرد.

بدیهی است امام علیه السلام به خاطر حمایت از دین و اسلام این‌گونه فداکاری فرمود و عزیزانش را فدا کرد، اما با منطق شما و طرحی که داده‌اید که می‌گویید حمایت از اسلام فقط با تأسیس حکومت اسلامی ممکن بود و امام علیه السلام وقتی از تأسیس آن مأیوس شد، پیشنهادهای سه‌گانه را داد و چون پذیرفته نشد، و به او پیشنهاد تسلیم به ابن‌زیاد دادند قبول نفرمود، و از خود دفاع کرد تا شهید شد، این فداکاری چگونه پای حمایت از اسلام محسوب می‌گردد، و دفاع از انسانیت و عدالت شمرده می‌شود.

حقیقت این است که طبق این طرح فاسد شما، برنامه امام علیه السلام پس از یأس از تشکیل حکومت، هیچ‌یک از این مفاهیم عالی را ندارد؛ درحالی‌که مفاهیم عالی این قیام از حمایت از اسلام، و دفاع از حریم احکام، و روشن ساختن افکار بیشتر در همین قسمت درج شده و همین قسمت است که انظار خودی و بیگانه را به فداکاری و همت و شجاعت امام علیه السلام متوجه کرده، و او را قهرمان نجات اسلام و نجات آزادی و نجات فضیلت معرفی کرده است، و همین مقام است که شما با این طرح از امام علیه السلام سلب می‌کنید، و برای اینکه قیام امام علیه السلام را شکست‌خورده معرفی می‌نمایید، نام نامی آن حضرت را که باید در رأس دفتر قهرمانان پیروز نجات اسلام و نجات مقاصد عالی انسانی ثبت شود، از آن حذف می‌کنید. ولی چه بخواهند و چه نخواهند روزبه‌روز تجلی حقیقت قیام موفق حسین بن علی علیه السلام بیشتر می‌شود.

## ۱۲. تحقیق درباره کتاب *السیاسة الحسینية*

۱۴۱. کتاب *السیاسة الحسینية* ظاهراً فصل هفتم از کتاب *السیاسة الاسلامیة*، ماریین خاورشناس آلمانی است که به لغت هندی، ترکی و فارسی ترجمه شده است، و ترجمه آن به عربی با ترجمه قسمتی از کتاب *اسلام و مسلمانان*، دکتر جوزف فرانسوی، تحت عنوان *شیعه و ترقیات محیرالعقول آنها* اثر مرحوم شریف علامه آیت الله حاج سیدصدرالدین صدر - از مراجع مشهور حوزه علمیه قم - می باشد که فصلی از آن در مجله «العلم» و فصل دیگر در مجله «العرفان» منتشر گردید. مجله «مسلم رابو»، و «حبل المتین» شماره ۸۲، سال ۱۷، و «دعوت اسلامی» هم آن را منتشر کرده اند.

## ۱۳. ارزش کتاب

با اینکه اعتماد به آرای خاورشناسان را در مسائل مربوط به شرق و جهان اسلام کار بسیار خطرناکی می شماریم و خیانت هایی که زیر عنوان استشراق به شرق عموماً و به عالم اسلام خصوصاً از ناحیه این طبقه شده و می شود هیچ گاه از نظر دور نمی داریم و بسیاری از خاورشناسان را می شناسیم که مزدور استعمار و تبشیر بوده و هستند، و حتی از کتاب ماریین نیز قصد دفاع نداریم، و ردّ و قبول او را در مسائل مربوط به قیام امام علیه السلام راهنما معرفی نمی کنیم و هرچند آن را از بعضی اشتباهات کوچک خالی نیافتیم، ولی اساس آن با آراء و عقاید علمای بزرگ شیعه و متفکران عالی قدر و تواریخ و اخبار و احادیث، بسیار نزدیک بلکه موافق است و بالنسبه به آثار خاورشناسان دیگر با ارزش و قابل توجه است.

لذا شخصیت هایی که مقام آنان عالی تر از آن است که نویسنده شهید جاوید به آنها نسبت غرب زدگی بدهد؛ مانند آیت الله علامه مجاهد سیدشرف الدین و آیت الله صدر - اعلی الله فی الفردوس مقامهما - این کتاب را از لحاظ اینکه اصول

مطالبش در موضوع قیام موافق با مبانی مذهب تشیع، و مستفاد از احادیث و تواریخ معتبره است، پسندیده‌اند و نویسنده آن را به عنوان حکیم آلمان و فیلسوف مستشرقین یاد کرده‌اند.

اگر مطالب این کتاب در اساس با مذهب تشیع سازش نداشت، محال بود که مورد اعتنای این دو شخصیت علمی و مذهبی قرار بگیرد. اگر ماربین و همه خاورشناسان مانند کتاب شما را نوشته بودند، مورد توجه این بزرگواران واقع نمی‌شد.

ارزش دیگر که این کتاب دارد این است که از قیام امام علیه السلام به همان مفهومی که در بین شیعه دارا است، و از مراسمی که به عنوان عزاداری آن امام مظلوم علیه السلام برگزار می‌شود دفاع کرده، و قیام مقدس حسین علیه السلام را از قیام‌های دیگر مانند یحیی و عیسی - علی نبینا وآله وعلیهم السلام - بالاتر شمرده است.

#### ۱۴. رئوس مطالب

رئوس مطالبی که این خاورشناس در کتابش درباره نهضت امام علیه السلام به آن اعتراف کرده، به‌طور خلاصه و فشرده به شرح زیر است.

۱. حکومت بنی‌امیه و سلطنت مطلقه آنها که با رهبری دینی و روحانی نیز توأم بود، برای عقاید مسلمین شدیداً ایجاد خطر کرده بود (صفحه ۴۳).<sup>۱</sup>
۲. امام علیه السلام چه بیعت می‌کرد، و چه بیعت نمی‌کرد، بنی‌امیه از تعقیب هدف‌های ضد اسلامی و ضد خاندان رسالت کوتاهی نمی‌کردند (صفحه ۴۳).
۳. امام علیه السلام با علم و قصد برای هدف بلندی که داشت، تن به شهادت داد (صفحه ۴۳-۴۵).

۴. امام علیه السلام با شهادت و مظلومیت خود دین جدش و قوانین اسلام را احیا

---

۱. از کتاب *السیاسة الحسینیة* دو نسخه فارسی و یک نسخه عربی در پاورقی مقدمه کتاب *المجالس الفاخرة*، که شاید کامل نباشد نزد حقیر موجود است. شماره صفحه‌ها مطابق با نسخه چاپ طوس مشهد نوشته شد.

۳۹۰..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

نمود، و اگر قیام آن حضرت نبود، قطعاً اسلام به شکل کنونی باقی نمی ماند (صفحه ۴۴-۴۵).

۵. حسین علیه السلام به طور یقین قصد ریاست و سلطنت نداشت؛ زیرا اولاً: با علم و تجربه ای که در عهد پدر و برادرش در جنگ با بنی امیه داشت، می دانست که با موجود نبودن شرایط و وسایل پیروزی و آن همه اقتدار یزید، پیروزی نظامی ممکن نیست؛ ثانیاً: خود آن حضرت از ابتدا شهادت خود را اعلام، و مکرر از آن خبر داد؛ ثالثاً: با اینکه تا حدودی می توانست نیرو و سپاه تهیه کند، از این کار خودداری فرمود، و جماعتی را که همراه داشت، از گرد خود متفرق ساخت، و جز کسانی که جدا شدنشان از آن حضرت ممکن نبود، مانند فرزندان و برادران و برادرزادگان، بنی اعمام، و چند نفر از پیروان خاص که حتی به آنها هم اجازه بازگشت داد، و قبول نکردند کسی در التزام رکاب آن حضرت نماند، و آنان هم کسانی بودند که به تقدس و جلالت قدر موصوف، و کشته شدنشان با امام حسین علیه السلام مزید بر عظمت، و تأثیر آن واقعه گردید (صفحه ۴۴-۴۶).

۶. اهل بیتش را نیز در معرض اسارت قرار داد؛ چون از عکس العمل اقدام جسورانه بنی امیه؛ یعنی اسیر ساختن اهل بیت آگاه بود، و آن را در تحقق هدف خود مؤثر می دانست؛ چنان که همان طور هم شد، و حرکات ظالمانه بنی امیه و سلوک بی رحمانه آنان به حریم، و صبایای پیغمبر صلی الله علیه و آله به اندازه ای در قلوب مسلمانان مؤثر افتاد که اثرش از کشته شدن آن حضرت و همراهانش کمتر نبود، و عداوت بنی امیه را با خاندان رسالت، و عقاید آنها را نسبت به اسلام آشکار ساخت (صفحه ۴۶).

۷. علت قیام خود و همراه ساختن اهل بیت را خواست خدا و فرموده جلدش معرفی می کرد: «شَاءَ اللَّهُ ذَلِكَ، وَجَدِّي أَمْرِي...»؛ خدا چنین خواسته و جدم به آن امر فرموده است. «إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرِيَهُنَّ سَبَايَا»؛ خدا خواسته است اهل بیت را اسیر

## بخش چهارم: رؤوس مطالب ..... ۳۹۱

بینند. و چون رهبری روحانی آن حضرت مسلّم بود، این جواب کسانی را که او را منع می‌کردند، و مقاصد عالی‌هاش را درک نمی‌نمودند ساکت می‌کرد (صفحه ۴۶).

۸. برنامه‌ای که امام علیه السلام اجرا کرد بسیار دقیق، و برای هدفی که داشت، هیچ نکته‌ای را فروگذار نکرد، و از هر وسیله‌ای که موفقیت آن حضرت را بیشتر می‌ساخت استفاده فرمود (صفحه ۴۷-۴۸).

۹. امام علیه السلام چنان‌که بعضی مورخین ما (غرضش مورخان مسیحی است) گمان کرده‌اند<sup>۱</sup> بدون علم و آگاهی اقدام بر این خطر ننمود، بلکه از سال‌های پیش از مصیبت خود خبر می‌داد: بعد از کشته شدن من و آن مصائب جانکاه خداوند جماعتی را برانگیزاند که حق را از باطل تمیز دهند، و قبور ما را زیارت کنند، الخ (صفحه ۴۷).

۱۰. مرتکب کار و اقدامی نشد که حکومت بنی‌امیه در دفع آن حضرت خود را ناچار بشمارد. وقتی هم در بیابان او را محاصره کردند، پیشنهاد کرد بگذارند دست عیال و اطفال خود را گرفته از قلمرو حکومت یزید خارج شود، و همین نکته سلامت قلب آن حضرت را می‌رساند و متّهی درجه‌ اثر را در قلوب بخشید (صفحه ۴۸-۴۹).

۱۱. هرگز نفرمود من پادشاهی می‌خواهم یا پادشاه خواهم شد، فقط شنایع بنی‌امیه را اظهار و از قتل و مظلومیت خود خبر می‌داد (صفحه ۴۸).

۱۲. پیش از امام حسین علیه السلام رهبران روحانی، و دینی بسیاری مظلوم کشته شدند، مانند یحیی و عیسی<sup>۲</sup> - علی نبینا وآله وعلیهما السلام - ولی واقعه حسین علیه السلام از همه افزون و بر همه مزیت پیدا کرد (صفحه ۴۹).

---

۱. پس معلوم می‌شود انکار علم امام علیه السلام به شهادت و طرح‌ریزی این قیام براساس آنچه نویسنده شهید جاوید مطرح کرده، غرب‌زدگی و خودباختگی در برابر کسانی است که می‌خواهند همه امور را با عینک واحد ببینند، و انبیا و اولیا و هدف‌ها و مقاصد عالیّه آنها را با دید سطحی و ظاهری و در دیدگاهی تنگ و بسیار محدود مشاهده کنند.

۲. بنابر عقیده مارین، و گر نه عیسی به صریح آیه ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ﴾ (نساء، ۱۵۷)، کشته نشد.

۳۹۲..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

۱۳. مصائبی که امام علیه السلام در راه احیای دین بر خود خرید، بر گذشتگان از ارباب دیانت مزیت دارد، و بر احدی از آنها وارد نیامد (صفحه ۴۹).

۱۴. از جمله آثار شهادت امام علیه السلام را این می‌شمارد که مسلمانان بنی‌امیه را مخرب اسلام دانسته، مجعولات و بدع آنها را رد کردند، و ظالم و غاصب نامیدند، و حقیقت روحانیت اسلام را در بنی‌هاشم شناختند؛ گویا مسلمانان زندگی از نو گرفته، و روحانیت اسلام را رونقی تازه نمودار شد. ریاست روحانی اسلام که یک‌دفعه زایل شده، و مسلمانان جنبه روحانیت اسلامی را فراموش کرده بودند، با جلوه و نورانیت و شفافیت تجدید شد (صفحه ۵۰).

۱۵. شرح مفصلی هم راجع به آثار مهمه عزاداری، و نکات حیات‌بخش، و ثمرات بی‌نظیر آن نگاشته، و از این مراسم تجلیل و تعظیم کرده، و به کسانی که از حقایق و فواید این شعار بزرگ تشیع اطلاع ندارند، جواب‌های شافی و کافی داده است. این بود مختصری از رئوس مطالب *السیاسة الحسینیة* که از تأمل در آن معلوم می‌شود این خاورشناس تحقیقات و بررسی‌های عمیق و وسیعی در این موضوع داشته، و بی‌انصافی است که او را از جهت این مقاله خاورشناس بگوییم.

۱۴۲. چرا به کتاب ماریین حمله کرده است؟

غیر این ماریین آلمانی خاورشناسانی مانند ولهاوزن، و ویلیام مویر، و لامنس، و گلدزیهر یهودی می‌باشند که با الهام از استعمار به تاریخ اسلام خیانت‌ها کرده اند، ولی تنها ماریین آلمانی در اینجا خصوصاً مورد تعرض واقع و خاورشناس شده است.

### ۱۵. چرا حمله کرده است؟

برای اینکه آرای محققانه او در این موضوع نزدیک یا موافق با آرای صحیح و معقول است، و طرح باطل کتاب **شهید جاوید** را رد می‌کند، و نظر متفکران



بخش چهارم: چرا حمله کرده است..... ۳۹۳

عالی مقام را که مستفاد از احادیث و اخبار معتبره و تواریخ است، در خارج از محیط تشیع هم خردپسند، و معقول و مقدس معرفی می‌نماید، و این حرف را که خاورشناسان را باید با منطق دیگر قانع ساخت و طرحی مثل طرح کتاب شهید جاوید ریخت تا آنها قبول کنند باطل می‌سازد، و نشان می‌دهد که اگر خاورشناس سوء نیت نداشته باشد حقیقت و ماهیت قیام را همان‌طور که بوده است برای او تشریح کنند قبول می‌نماید، و الا نباید ما برای اینکه یک نفر مسیحی یا خاورشناس را قانع کنیم مقام امام علیه السلام را پایین بیاوریم و قیام آن حضرت را به صورتی دیگر جلوه بدهیم و تازه پس از آنکه یک سنگر عقب رفتیم، خاورشناس مزدور از راه دیگر وارد می‌شود و به خیانت مشغول می‌گردد. چهل و پنج سال پیش جوانی از اهل بیروت کتابی علیه شیعه و تجلیل از بنی‌امیه نوشت و این شبهه را پیش آورد که چرا امام علیه السلام از راه تقیه با یزید بیعت نکرد؟ این کتاب چون مطالبش خلاف تواریخ مورد اعتماد و خلاف افکار عموم مسلمانان شیعه و اهل سنت بود، از طرف ملت و حکومت مصادره شد؛ سپس در ۲۵ رجب ۱۳۴۵ پیرامون نویسنده بیگانه‌پرست آن تظاهراتی کردند که با شکست روبه‌رو شد، و بعضی علمای بزرگ جواب‌های شافی و کافی به آن دادند و ثابت کردند که بیعت امام علیه السلام از نظر شرعی و از نظر اوضاع و احوال جایز نبود، و وظیفه امام علیه السلام بود که آن بیعت ننگین را نپذیرد.<sup>۱</sup> آن کتاب آن زمان برای این اهانت‌آمیز تلقی شد که درحقیقت نویسنده آن جواز و امکان بیعت شخصیتی مثل امام علیه السلام را با عنصر خبثت و جنایتی مطرح کرده و آن را به عنوان تقیه پیشنهاد کرد.

آن کتاب مورد استنکار عمومی مسلمانان واقع و محکوم گردید، ولی متأسفانه امروز ما کتابی را می‌بینیم که مصرانه (نه فقط برای اینکه به خاورشناس جواب بدهد)

۱. شهرستانی، الدلائل والمسائل، ص ۹-۱۰، س ۶۶.

می گوید امام علیه السلام حاضر شد به دمشق برود و دست در دست یزید بگذارد، و کاری را که عقل و شرع و تقیه و تجربه شخص امام علیه السلام آن را اجازه نمی داد، مرتکب شود.

### ۱۶. یک اشتباه

زیر عنوان فوق گفته های خاورشناس آلمانی را در چند جمله (صفحه ۳۷۱) خلاصه کرده و نقاط ضعف هر یک را به گمان خود بیان می نماید.  
پاسخ: با توجه به خلاصه ای که از رئوس مطالب این خاورشناس نوشته شد، این چهار مورد را که نویسنده شهید جاوید متعرض شده و پاسخ داده، مورد بررسی قرار می دهیم.

### ۱۷. درباره جمله اول

۱۴۳. این جمله «امام حسین علیه السلام چندین سال پی در پی قبل از شهادتش تدارک کشته شدن خود را می دید» مطابق است با ترجمه فارسی، اما ترجمه عربی آن این است:  
«وَمَقَاصِدُ الْحُسَيْنِ كَانَتْ عَنْ عِلْمٍ وَحِكْمَةٍ وَسِيَاسَةٍ وَلَيْسَ لَهَا نَظِيرٌ فِي التَّارِيخِ، فَإِنَّهُ لَمْ يَزَلْ يُوَالِي السَّعْيَ فِي تَهْيِئَةِ أَسْبَابِ قَتْلِهِ نَظراً لِذَلِكَ الْمَقْصِدِ الْعَالِي، وَلَمْ نَجِدْ فِي التَّارِيخِ رَجُلًا ضَحَّى عَالِماً عَامِداً لِتَرْوِيجِ دِيَانَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ إِلَّا الْحُسَيْنَ».  
این جمله عربی با عبارت فارسی آن اندک تفاوتی دارد و معنایش این است: مقاصد حسین علیه السلام از علم و حکمت و سیاست بود، و برای آن در تاریخ نظیری نیست؛ زیرا همواره به طور پی گیر در تهیه اسباب شهادت برای هدف بلندی که داشت کوشش می کرد و در تاریخ نیافته ایم مردی را که جان خود را فدای ترویج دین کرده باشد، مگر امام حسین علیه السلام.

به هر حال غرض نویسنده تأکید این موضوع است که امام علیه السلام با علم و قصد به شهادت قیام فرموده و معنای تدارک قتل و شهادت دیدن این نیست که امام علیه السلام از سال ها پیش شمر و سنان و خولی و یزید و ابن زیاد را دیده باشد و از آنها خواسته باشد که او را بکشند.

بلکه معنایش این است که امام علیه السلام از زمان‌های پیش خود را آماده شهادت کرده و روشی را که طبق جریان اوضاع به شهادتش منتهی می‌شد، پیش گرفته بود. از وقتی که معاویه موضوع ولایتعهدی یزید را مطرح کرد، امام علیه السلام با آن به‌طور صریح و قاطع مخالفت فرمود و از بیعت خودداری کرد و تصمیم بر پایداری و مقاومت گرفت با اینکه می‌دانست پایان مقاومت شهادت، و کشته شدن است. معنی تدارک کشته شدن دیدن این است، غرض این مرد این است که امام علیه السلام با علم و اختیار جان خود را در راه اسلام بذل نمود، و از سال‌ها پیش آماده این فداکاری شده بود.

امام علیه السلام نه فقط تدارک شهادت خود را می‌دید، بلکه شهادت اصحاب و یاران خود را نیز تدارک دید، و آنها را آماده شهادت می‌فرمود که هرچه بیشتر صبر و استقامت نشان بدهند و در هنگامی که با شهادت روبه‌رو می‌شدند، از آن نگریزند. زهیر را به آن نحو حساس و سریع آماده شهادت کرد، و تدارک شهادتش را دید و او هم از این تدارک حسن استقبال کرد. حال شما امور مسلمة و واقع شده را انکار کنید و استبعاد نمایید و بگویید این مطلبی را که ماریین گفته هیچ‌کس نگفته است. تدارک شهادت برای امام علیه السلام دیدن از آغاز ولادت آن حضرت شروع شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله او را آماده می‌کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام «صَبْرًا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» می‌فرمود. تدارک کشته شدن دیدن افتخار است. خدا در ضمن آیات قرآن مجاهدین را برای شهادت آماده می‌فرماید:

﴿وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ﴾<sup>۱</sup>

شما بدون دقت، بر اساس طرح باطل خود و مغلطه‌کاری، هر سخنی را که از آن علم و قصد امام علیه السلام به شهادت استفاده می‌شود رد می‌کنید، و میان دعوا نرخی می‌کنید، و دلیل را عین مدعی قرار می‌دهید، و از امکان (نبوده) تشکیل حکومت سخن می‌گویید.

۱. بقره، ۱۷۷. «و در برابر محرومیت‌ها و بیماری‌ها و در میدان جنگ استقامت به خرج می‌دهند».

## ۱۸. درباره جمله دوم

۱۴۴. این جمله این است: امام علیه السلام کوشش می کرده است هرچه ممکن است مصیبت هایش دلخراش تر واقع شود.

**پاسخ: اولاً:** چنان که مکرر عرض شده است، مانعی ندارد که خدا امام علیه السلام را متعبد و مأمور کرده باشد که از مصیبت های هرچه دلخراش تر استقبال کند و این امتحان بزرگ را که دارای این همه مفاهیم و آثار عالی و پرارزش است، از آن حضرت نموده باشد.

و دلیل این تعبد و تکلیف استثنایی امام علیه السلام وقایعی است که در بین راه مکه و عراق، و در کربلا، و روز عاشورا اتفاق افتاد؛ مانند همراه آوردن زن و بچه و اهل و عیال، و مانند به جنگ رفتن جوانانی که به حد بلوغ شرعی نرسیده بودند، مانند قاسم بن حسن، و عمر بن جناده انصاری و...<sup>۱</sup>

این امور با مأموریت حضرت ابراهیم به ذبح فرزندش اسماعیل چه فرق دارد؟ و چگونه آنجا این تعبد معقول است، ولی اینجا که فلسفه و حکمت هایش بر ما روشن تر است و امارات و دلایل بسیار ثابت می کند که امام علیه السلام از روی علم و قصد به قربانگاه رفت و قصد تأسیس حکومت اسلامی نداشت، معقول نیست؟

**ثانیاً:** امام علیه السلام می دانست کشته شدنش به آن نحو فجیع و دردناک احساسات و عواطف را بر ضد بنی امیه تحریک می کند و آنها را در قلوب می کوبد. موقعیت اولی الامر، و رهبری اجتماع مسلمین و نماینده اسلام بودن را که منشأ خطر برای اسلام شده بود، از آنها سلب می سازد، و اگرچه یزید رسماً از خلافت خلع نمی شود، اما از مناصب روحانی، و معنوی، و

---

۱. سماوی، ابصار العین، ص ۷۲، ۱۵۸.

بخش چهارم: درباره جمله دوم ..... ۳۹۷

لوازم شرعیه خلافت که هرکس باید بینہ و بین الله ملتزم به آن باشد خلع می شود، و به صورت دیکتاتور جبار قهار دشمن اسلام، و دشمن خاندان رسالت جلوه می کند.<sup>(۲۴)</sup>

و لذا امام علیه السلام هم با دقت برنامه را اجرا می کرد که مظلومیت او حداکثر استفاده را برای اسلام داشته باشد.

به عبارت دیگر چه مانعی دارد که مصلحت مهم تری را امام علیه السلام در نظر بگیرد که برای آن مصلحت، فدا کردن طفل شیرخوارش را هم لازم دانسته باشد، و بقای آن مصلحت را از بقای طفل عزیزش لازم تر دیده باشد؟

وانگهی چه فرق است بین فرستادن شبیه پیغمبر علی اکبر علیه السلام و همچنین فرستادن سایر جوانان بنی هاشم و اصحاب به جهاد با یقین به شهادت آنها، با بر سر دست گرفتن طفل شیرخوار و اظهار مظلومیت.

اگر بگویید برای حفظ جان امام علیه السلام بود تا پشتوانه اسلام و مسلمانان باشد. جواب این است که معلوم بود دفاع آنها از جان امام علیه السلام اثری نخواهد داشت و هر شهیدی چند دقیقه یا نیم ساعت یا یک ساعت بیشتر نمی توانست شهادت امام علیه السلام را به تأخیر بیندازد.

در این صورت چرا امام علیه السلام مانع از شهادت آنها نشد؟ غیر از این چه جوابی می توان داد که عقيلة القریش فرمود: «هُؤُلَاءِ قَوْمٌ كَتَبَ اللهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ»<sup>۱</sup>. در این حساب شیرخوار و کوچک و بزرگ تفاوت ندارد.

کار این رادمردان را نمی توان با این منطوقها تفسیر کرد. اگر برای حفظ جان

---

۱. «اینها گروهی هستند که خدا شهادت و کشته شدن در راه او را بر آنها نوشته و واجب کرده است؛ پس به محل شهادت خودشان بیرون رفتند».

۳۹۸..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

کوشش می کردند، چرا مثل جناب عابس در آن میدان بلا کلاه خود از سر بیفکند  
و زره را از تن بیرون کرد؟

### ۱۹. درباره جمله سوم

۱۴۵. این جمله این است مظلومیتی را که خودش در به وجود آوردن آن کوشش  
می کرده تنها وسیله رسیدن به هدف خویش قرار داده است.

پاسخ: مظلومیت یک امر واقعی و حقیقی بود، و مظلومیتی که با خواهش و  
درخواست مظلوم واقع شود، مظلومیت نیست.

و منطق: این حنجر من، این خنجر تو، معنایش این نیست که من ظلم را  
می خواهم و می پذیرم، بلکه معنایش این است که من ظلم را نمی پذیرم. من  
تسلیم ظالم نمی شوم. ظالم بیش از اینکه مرا بکشد، چه کاری می تواند بکند؛ این  
سر من و این حنجر من و این خنجر ظالم.

این سخن منطق تصمیم و مقاومت و استقامت است. این منطق مظلومی است  
که برای حمایت از حق به ستم ستمگر اعتنا نمی کند و به آن تن درمی دهد تا از  
دین و حق حمایت کند.

معنای این مصرع این نیست که من ظلم می خواهم و ظلم می پذیرم. مظلومیت  
از تجاوز آنها به حقوق و به جان و مقام آن حضرت حاصل شد، و به وجود  
آورنده مظلومیت ظالم است، نه مظلوم.

هرکس هرچه بگوید غرضش این است که امام علیه السلام روشی پیش گرفت که این  
مظلومیت ها به سوء رفتار بنی امیه بر آن مرتب می شد، و از این مظلومیت ها  
چاره ای نبود، و برنامه آن حضرت طوری بود که مظلومیت هایش را آشکارتر، و  
عواطف جامعه را بیشتر تکان داد، و هشیاری و بیداری احساسات را جلو آورد.

امام علیه السلام تا آخر حد ممکن در راه نجات اسلام مجاهدت کرد، ولی این

بخش چهارم: درباره جمله سوم ..... ۳۹۹

مجاهدت، این مظلومیت‌ها توأم بود و همین مظلومیت‌ها دستگاه عدالت‌کش یزید را رسوا کرد و اسلام را از خطرانی که متوجه به آن شده بود، نجات داد.

## ۲۰. درباره جمله چهارم

۱۴۶. با توجه به رئوس مطالب ماریین معلوم می‌شود این جمله (هدف امام علیه السلام این بوده است که عواطف مردم بر ضد بنی‌امیه تحریک شود که انقلاب کنند، و حکومت بنی‌امیه را ساقط گردانند و بنی‌هاشم (یعنی بنی‌عباس) را به حکومت برسانند)، افترا به این مرد است.

او مکرر نوشته است که قیام امام علیه السلام برای احیای دین و دفع خطر از اسلام بود، و علت طرفیت امام علیه السلام را با حکومت بنی‌امیه این می‌داند که حکومت و سلطنت مطلقه آنها برای عقاید مسلمین ایجاد خطر کرده بود. شما به او نسبت می‌دهید که امام علیه السلام می‌خواست خودش کشته شود تا بعدها بنی‌امیه از بین بروند و بنی‌عباس و هارون و منصور و متوکل زمامدار شوند و اینکه می‌گوید حسین علیه السلام در افشای ظلم و ستم بنی‌امیه و ابراز خیالاتشان در عداوت با بنی‌هاشم و اولاد محمد علیه السلام دقیقه‌ای فروگذار ننمود، غرضش همین است که امام علیه السلام مقاصد ضد اسلامی بنی‌امیه را نشان داد.

به‌هرحال اگرچه در این کتاب از دشمنی بنی‌امیه با بنی‌هاشم هم سخن گفته است، اما دقت در مطالب آن آشکار می‌سازد که هدف امام علیه السلام را صریحاً حمایت اسلام و نجات روحانیت اسلام می‌داند و اثر قهری را با اثر قصدی اشتباه نکرده و از بنی‌عباس هم مذمت نموده است.

شما که می‌گویید هدف امام علیه السلام از قیام نجات اسلام و مسلمانان بود آیا این

هدف حاصل شد یا نه؟

اگر حاصل شد، پس این قیام و این برنامه اجرا شده بدون تأسیس حکومت

سبب نجات اسلام شد.

۴۰۰..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

و اگر می‌گویید اسلام و مسلمانان نجات پیدا نکردند باید از اسلام و مسلمانی از آن تاریخ به بعد اثری باقی نمانده باشد.

و دیگر اینکه قبول کرده‌اید که این قیام حکومت بنی‌امیه را رسواتر و اهل‌بیت را محبوب‌تر ساخت، و به قول ما و حتی همین ماریین و هر محقق بنی‌امیه را از اینکه سرپرست شرعی امور اسلامی باشند، خلع فرمود و مسلمانان را بیدار کرد که آنها را مظهر احکام و نظامات دین ندانند، و این فایده‌ای بود که سزاوار است هدف قیام و اجرای همین برنامه‌ای که انجام شد باشد، ولی شما از این جهت این فایده و فواید بزرگ دیگر را اثر قهری می‌گیرید که امام علیه السلام را از پیش‌بینی آینده عاجز فرض می‌کنید، و الا غیر از این فرض و جهی برای اینکه این فواید را هدف و نتایج قصدی قیام امام علیه السلام بدانید، در بین نیست.

شیعه و علمای بزرگ و متفکران آنها و ماریین خاورشناس چون عقیده دارند که امام علیه السلام اگرچه از مجرای اخبار متواتره هم باشد، شهادت خود را پیش‌بینی می‌کرد و اوضاع را هم مساعد با تشکیل حکومت نمی‌یافت، تمام این آثار و نتایج را که بر شهادت مرتب شد، جزء هدف امام علیه السلام می‌دانند.

## ۲۱. یک احتمال

۱۴۷. در صفحه ۳۷۵ می‌نویسد: ماریین آلمانی می‌نویسد: «من در ترکیه با مترجم خود در مجلس عزاداری حسین بن علی شرکت کردم، و شنیدم که گویندگان درباره قیام امام حسین علیه السلام چنین و چنان می‌گفتند؛ سپس احتمال می‌دهد که ماریین از گویندگان حرفه‌ای و کم‌عمق ترکیه بر اساس این تصور که (امام حسین علیه السلام برای کشته شدن حرکت فرمود) چیزهایی شنیده باشد و همان مسموعات را منتشر کرده باشد و آن‌گاه شرقی‌های غرب‌زده آن را مانند سند تاریخی محکم دهن‌به‌دهن و زبان‌به‌زبان نقل کرده باشند.



بخش چهارم: یک احتمال..... ۴۰۱

**جواب: اولاً:** عالم بودن امام علیه السلام به شهادت و پایان قیام که شما از آن تعبیر به حرکت برای کشته شدن می‌کنید، مربوط به گویندگان حرفه‌ای و کم‌عمق نیست، مربوط به تاریخ و گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و شخص امام حسین علیه السلام است. و اگر ماربین این موضوع را که امام علیه السلام با علم به شهادت به سوی کربلا رفت و نتایجی را که بر قیام مرتب شد، نتایج قصدی و هدف قیام گرفته باشد، خواه از گویندگان اسلامبول شنیده باشد و خواه شخصاً در مدارک و مآخذ تاریخی تحقیقات کرده باشد، در هر دو صورت صحیح است.

**و ثانیاً:** این همه مطالبی که در این کتاب نوشته، مطالبی است که بعید است بتوان با چند نوبت شرکت در مجلس ذکر مصائب امام علیه السلام در اسلامبول به دست آورد.

**و ثالثاً:** این چه سخنان است که می‌گویید؟ کی و کجا سخنان ماربین به عنوان سند محکم و وحی منزل مورد تمسک واقع شده است.

چرا به جامعه خود اهانت می‌کنید؟ چرا شیعه را بی‌جهت خفیف و سبک می‌سازید؟ عرض کردم کسانی که به این کتاب اعتنایی کرده‌اند، از جهت این است که اثر یک نفر بیگانه‌ای است که تحقیقاتش تقریباً با نظر و فکر عموم شیعه موافق درآمده است و نشان مقبول بودن فکر شیعه در این موضوع در محیط خارج است تا بیماران غرب‌زدگی به سخنان خاورشناسان مغرض درباره قیام امام علیه السلام اعتنا نکنند، و مثل شما برای قانع ساختن آنها این‌گونه طرح باطل ندهند، و نگویند امام علیه السلام حاضر شد به دمشق برود و دست در دست یزید بگذارد.

**و رابعاً:** آنچه ماربین خودش می‌گوید از منبری‌ها شنیدم، مربوط به فلسفه قیام نیست، بلکه مربوط به فلسفه و فواید مراسم سوگواری و عزاداری امام علیه السلام است.

## ۲۲. کاش مرده بودم

لَيْتَ الْمَوْتُ أَعَدَمَنِي الْحَيَاةَ، يَا سَيِّدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَيُّهَا الْمَظْلُومُ.

## ۴۰۲ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

۱۴۸. کاش پیش از این مرده بودم و عمر به من این قدر مهلت نداده بود تا زنده بمانم، و در محیط تشیع این نغمه را بشنوم که قیام و شهادت سرور فداکاران راه اسلام سیدالشهدا علیه السلام به سود اسلام نبود.

اهانتی که در این قسمت از کتاب **شهید جاوید** (صفحه ۳۷۶ تا ۴۰۳) به قدس قیام امام علیه السلام شده بسیار ناراحت کننده و تأسف آور است.

در اینجا مثل اینکه سعی شده است قیام و شهادت (یا به تعبیر مغلطه آمیز نویسنده کشتن امام علیه السلام) برای اسلام بی سود و بیهوده بلکه مضر و خسارت آمیز معرفی شود.

اصل قیام بنابر طرح این نویسنده در مرحله دوم در نقطه تحول (صفحه ۲۸۰) کتاب **شهید جاوید** شکست خورده و بی ثمر شد، و در مرحله سوم هم کوشش های اصلاحی آن حضرت برای همزیستی مسالمت آمیز با دستگاه حکومت یزید به نتیجه نرسید.

آخرین ضربت کتاب **شهید جاوید** به قیام امام علیه السلام که از صفحه ۳۷۶ شروع می شود، این است که کشته شدن امام علیه السلام به سود اسلام نبود و آثار ثمربخشی هم که بر آن مرتب گردید نیز قهری و غیراختیاری بود (صفحه ۴۰۱).

و خلاصه سخن او و کسانی که از این کتاب و این طرح ناآگاهانه طرفداری می کنند این می شود که حاصل قصدی و اختیاری قیام تا شهادت به سود اسلام، هیچ بود.

پس روی هم رفته، بنابر این طرح باطل، اگر قیام واقع نشده بود و امام علیه السلام در خانه اش نشسته و بیعت کرده بود، و به نظر آنان که آن حضرت را منع می کردند، و صریحاً حوادث پشت پرده را اعلام می داشتند، و حتی همین ذلتی را که در (صفحه ۳۹۳) به آن اشاره کرده پیش بینی می کردند، پذیرفته بود، زمینه ورود این همه خسارت های جبران ناپذیر فراهم نمی شد؛ هرچند بنی امیه عامل و مسئول این

بخش چهارم: کاش مرده بودم ..... ۴۰۳

خسارت‌ها بودند، و امام علیه السلام هم طبق نظر این نویسنده علی‌الظاهر و برحسب خیال حکم شرعی مأمور به قیام بود.

باز هم توضیحاً این بحث را که تا حدی جنبه علمی و فنی دارد، به عبارت دیگر بیان می‌کنیم.

طرح نویسنده شهید جاوید این قیام مقدس را از آغاز تا انجام (اگر تأدباً نگوئیم بی‌ارزش معرفی می‌کند) بسیار کم‌ارزش جلوه می‌دهد.

و نتیجه بررسی او این می‌شود که قیامی برای حمایت از اسلام به وسیله تأسیس حکومت اسلامی صرف‌نظر از حوادث پشت پرده که پیش‌بینی آن ممکن نبود، ممکن‌الوقوع بود و شرایط آن فراهم شد، و امام علیه السلام چون ناآگاه از حوادث پشت پرده بود، قیام کرد. پس از کشف خلاف که حوادث پیش‌بینی نشده به هدف رسیدن این قیام را غیرمقدور نشان داد، معلوم شد که هیچ امر و دستوری به قیام نبوده و حرکت امام علیه السلام در واقع به خیال امر، واقع شده، بلکه امر واقعی در این مورد طبق این طرح بیعت با یزید و سازش و دفع خطر بود و امام علیه السلام چون طبق ظواهر عمل می‌کرد و - العیاذ بالله - ناآگاه از حوادث غیرقابل پیش‌بینی بود و اسباب پیروزی نظامی خود را بر یزید فراهم می‌دید در اثر اشتباه موضوعی، آن امر به فعلیت نرسید و به گمان وجود امر قیام و حرکت انجام گرفت، و خلافش کشف شد.

لذا به مجرد اینکه کشف خلاف شد و معلوم شد امر واقعی به قیام در بین نبوده است، امام علیه السلام فوراً طبق پیشنهادهای سه‌گانه حتی پیشنهاد بیعت را داد، و اینجا هم چون تقاضای حضرت پذیرفته نشد، معلوم شد واقعاً مأمور به چنین پیشنهادی نبوده است؛ چون امر واقعی به چنین پیشنهادی با فرض اینکه اتمام حجت نباشد، در آن صورت قبول است.

پس تا اینجا هر اقدامی شد، بنابراین طرح فاسد به خیال امر واقعی انجام

#### ۴۰۴ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

شد و معلوم است که نفس عملی که از اشتباه صادر شده باشد، اگرچه حسن فاعلی دارد و حاکی از حسن نیت و انقیاد و اطاعت فاعل است، ارزش و حسن فعلی ندارد. (۲۵)

از اینجا که گذشتیم، مسئله پیشنهاد تسلیم بی قید و شرط به ابن زیاد پیش می آید، که طبق این طرح امام علیه السلام فقط برای حفظ عزت نفس مقاومت کرد تا شهید شد، و در این صورت مقاومت هدف حمایت از اسلام نبود، و کشته شدن آن حضرت برای اسلام سود قصدی و اختیاری نداشت، و فقط امام علیه السلام به خاطر تسلیم نشدن به ابن زیاد و نه برای خودداری از بیعت با یزید خود را به کشتن داد!

این است ارزیابی کتاب **شهید جاوید**، از قیامی که بیش از سیزده قرن است افکار متفکران عالم اسلام و سیاستمداران و مردان فداکار، و طرفداران حق و آزادی و فضیلت را به خود مشغول ساخته و میلیون ها مردم را دلباخته آن کرده است.

این است ارزیابی او از قیامی که این همه بر حسب اخبار و احادیث پیغمبر بزرگ اسلام و امیرالمؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام از آن تجلیل و تعظیم کرده، و تذکار آن را توصیه و تشویق فرموده اند.

این است ارزیابی هفت ساله یک فردی که (اگر خلاف ادب نباشد) روی غرور و بر اساس استبداد فکری یا انحراف سلیقه کتاب می نویسد و در آن از خیانت های علمی و ادبی هم پروا نمی کند.

این است ارزش قیامی که اهل بیت به آن افتخار می کنند و امام حسین علیه السلام را سیدالشهدا قرار داد.

نه برادرم، قیام امام علیه السلام بر اساس خیال امر و اشتباه نبود. نفس حرکت و تمام برنامه هایی که امام علیه السلام انجام داد، امر واقعی و حقیقی داشت و نفس افعال و اعمالی که انجام داد، دارای مصلحت بود و این مصلحت بر هر مفسده ای که شما فرض کنید رجحان داشت. شما باطن و منتهی الیه این طرح را تصور نکرده اید. امام علیه السلام

بخش چهارم: کاش مرده بودم ..... ۴۰۵

مأموریت واقعی داشت در خودداری از بیعت، در حرکت به سوی عراق، در امتناع از تسلیم، مأموریت واقعی خود را انجام می داد.

این حدیث را که شما هم قبول کردید که امام علیه السلام فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا به کاری امر کرده است «وَأَنَا فَاعِلٌ مَا أَمَرَ»، من امر پیغمبر صلی الله علیه و آله را انجام می دهم.

این حدیث را هم در (صفحه ۴۰۸) با نقل جمله «هِيَ هَاتِ مِنَّا الدَّلَّةُ» قبول کرده اید. در ذیل این حدیث امام علیه السلام می فرماید: «أَمَّا وَاللَّهِ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِيثٌ مَا يُرْكَبُ الْفَرَسُ، حَتَّى تَدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى، عَهْدٌ عَهْدٌ إِلَيَّ أَبِي عَنْ جَدِّي». <sup>۱</sup> تا اینکه پس از چند سطر از آینده عمر بن سعد خبر می دهد. <sup>۲</sup>

متوجه باشید طبق این روایات معتبره که خود شما به آن اعتماد دارید، امام علیه السلام امر واقعی داشت. کارهایش برحسب عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. از آینده آن مردم و از آینده عمر بن سعد آگاه بود، این مطالب طرح شما را رد می کند.

مأموریت واقعی امام علیه السلام همان خودداری از بیعت، و به استقبال شهادت رفتن بود. هیچ کشف خلافتی نشد و هیچ واقعه غیر قابل پیش بینی جلو نیامد و تأسیس حکومت از آغاز کار زمینه نداشت.

من خواهش می کنم از شما که از این جسارتی که به مقام امام و قدس قیام آن حضرت - ان شاء الله بدون التفات - کرده اید پوزش بطلبید.

و برای اینکه تکروی کنید، چنین قیام بی نظیری را که تاریخ جهان همانندش را نشان نمی دهد، و ذخیره آل محمد - صلوات الله علیهم - است، بی ارزش و سبک جلوه ندهید.

---

۱. «آگاه باشید به خدا سوگند پس از آن درنگ نمی کنید جز به مقدار سوار شدن اسب که شما را دور بدهد، مانند دور زدن آسیاب. این عهد و پیمانی است که پدرم از جدم به من وعده داده است».

۲. خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۱۰.

۴۰۶ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

اینک جواب مطالبی را که در اینجا نگاشته است مطالعه فرمایید؛ اگرچه از پاسخ هایی که به مطالب گذشته داده شده، پاسخ این مطالب هم معلوم می شود؛ ولی چون می خواهیم در هر مورد پاسخ به اشتباه کاری هایی که شده است بدهیم، از تکرار ناگزیریم.

### ۲۳. آیا کشتن امام علیه السلام به سود اسلام بود؟

۱۴۹. پاسخ: کشتن امام علیه السلام از آن جهت که عملی بود صادر از بنی امیه و عمال آنها به زیان اسلام، و خیانت و جنایت، و فاجعه ای بود که نظیر آن را تاریخ نشان نمی دهد و خسارتی بود که با هیچ وسیله ای جبران پذیر نبود. کدام حادثه جانکاه تر و دلخراش تر از کشتن پسر پیغمبر علیه السلام و امام زمان و رهبر مسلمانان است.

و کدام گناه را می توان با آن هرچه بزرگ باشد هم وزن قرار داد، اما کشته شدن و شهادت امام علیه السلام از این جهت که امام علیه السلام آن را پذیرفت؛ یعنی از آن نهراسید، و برای دفع آن تن به ذلت و پستی نداد، و از یاری دین دست برنداشت، و خلافت یزید را باطل شمرد، و به او دست بیعت نداد تا کشته شد، به سود اسلام بود، و اگر امام علیه السلام با یزید بیعت کرده بود یا در وسط قیام از تصمیم خود عدول کرده، و تسلیم مأموران دولتی می شد، خسارتی که به اسلام از این راه وارد می گشت، و اهانت هایی که به خاندان پیغمبر علیه السلام می شد فوق العاده بود.

تمام امیدها به ناامیدی مبدل می شد، و آزادی خواهان واقعی شکست می خوردند، و هیچ گونه زمینه انقلابی علیه بنی امیه فراهم نمی گردید، و حتی امثال عبدالله بن زبیر نیز عقب نشینی می کردند، و یزید رهبری روحانی و سیاسی اسلام را بدون منازع و مانع عهده دار می شد و زیان هایی که از این راه به اسلام می رسید، غیر قابل جبران بود.

بخش چهارم: آیا کشتن امام علیه السلام به سود اسلام بود؟ ..... ۴۰۷

در این شرایط طبق همان سخن تاریخی امام حسین علیه السلام: «لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا». مرگ و کشته شدن سعادت و شهادت بود، و زندگی با آن ستمگران خواری و اهانت.

حاصل اینکه کشتن امام علیه السلام، و محروم ساختن جامعه از برکات آن وجود مقدس اعظم مصائب بود، و تسلیم شدن، و فرار از مرگ و شهادت، و بیعت امام علیه السلام با یزید نیز خسارت بود. بر امام علیه السلام لازم بود این خسارت را از اسلام دفع نماید، و شرافت و کرامت خاندان نبوت و حیثیات اسلامی را حفظ کند، و افکار را آزاد ساخته، و یزید را از رهبری روحانی و ولی امر شرعی بودن معزول و مخلوع سازد تا اگرچه هفتاد سال دیگر هم بنی امیه در بلاد اسلام به زور شمشیر حکومت کنند، نتوانند به اسم دین، به دین ضربت بزنند.

در آن شرایط امام علیه السلام باید مصلحت حیات خود را با ظالمان و مصلحت شهادت خود را با این همه آثار و نتایج و مفاهیم عالی بسنجد و مصلحت مهم تر را بگیرد، در نظر امام علیه السلام مصلحت شهادت واجب الرعایه بود که فرمود: «لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً».

ما هم امروز به خوبی اهمیت این مصلحت و برکات حفظ آن را درک می کنیم و می فهمیم که این برنامه امام علیه السلام از هر جهت ثمرات نجات بخش برای اسلام داشت.

۱۵۰. در صفحه ۳۷۶ می گوید: گاهی گفته می شود: هدف امام حسین علیه السلام این

بود که کشته شود تا اسلام زنده گردد، مقصود از این سخن چیست؟

۱. اگر مقصود این است که آن حضرت خود را به کشتن داد تا مسلمانان حجاز و عراق و شام و آفریقای شمالی مثلاً به احکام اسلام بیشتر عمل کنند، الخ. جواب: کشته شدن و شهادت امام علیه السلام مستقیماً علت آن نیست که مسلمانان

بیشتر به احکام اسلام عمل کنند؛ بلکه شهادت امام علیه السلام سبب نجات اسلام گردید، و انحرافات فکری، و گمراهی های جامعه مسلمان را به خصوص در موضوع نظام حکومتی اسلام مرتفع کرد، و برای درس به آزادی خواهان، و برای مقاصد اصلاح طلبانه سودمند شد، و باعث شد که احکام اسلام، و نماز و روزه و قوانین نظامی و جزایی، و اجتماعی اسلام باقی ماند و از دستبرد دزدانی که لباس رهبری، و پیشوایی مطلق مسلمانان را به غصب در بر کرده اند، مصون و محفوظ بماند، و شریعت محمدی به شریعت اموی تبدیل نشود.

۱۵۱. در صفحه ۳۷۶ می گوید. ۲. و اگر مقصود این است که با کشتن امام علیه السلام فتوحات دیگری نصیب مسلمانان شد، الخ.

**جواب:** باز هم عرض می شود: کشتن امام علیه السلام که کار حکومت دیکتاتور بنی امیه بود، هیچ رابطه ای با فتح غرب و شرق نداشت، پیشرفت ها و فتوحاتی که برای مسلمانان در زمان هر یک از خلفا حاصل شد، مربوط به آنان نبود. آن پیشرفت ها مربوط به روح اسلام و قوت تعالیم آزادی بخش، و آماده بودن جوامع محروم آن عصر برای قبول دین قویم اسلام بود.

و شهادت و عکس العمل مظلومیت امام علیه السلام این اثر را داشت که آن فتوحات رنگ اسلامی خود را تا حدودی حفظ کند، و توسعه قلمرو اسلام و منطقه نفوذ احکام آن شمرده شود، و اگر رابطه مستقیم شهادت امام علیه السلام را با فتوحاتی که پس از آن حاصل شد نتوانیم درک کنیم، رابطه غیرمستقیم آن را در حفظ روح جهاد و تلاش برای کسب افتخارات اسلامی بیشتر نمی توانیم انکار کنیم. درحالی که می بینیم قهرمان بزرگ و نامی فتوحات عصر اموی موسی بن نصیر فاتح مغرب و اندلس در عداد دوستان اهل بیت شمرده می شده است،<sup>۱</sup> و یقیناً

---

۱. ابن قتیبه دینوری، الامامة والسیاسة، ج ۲، ص ۴۴، ۴۹-۵۰.



بخش چهارم: آیا کشتن امام علیه السلام به سود اسلام بود؟ ..... ۴۰۹

از کسانی است که جنایت‌های یزید را محکوم و اهل بیت را برحق می‌دانستند.<sup>۱</sup>

۱۵۲. باز در صفحه ۳۷۶ می‌نویسد: ۳. و اگر مقصود این است که با کشتن امام حسین علیه السلام حکومت بنی‌امیه ضعیف شد، و دیگر نتوانست اسلام را فدای هوس‌های جاهلانه خود کند، الخ.

جواب: البته حکومت بنی‌امیه ضعیف شد و نتوانست اسلام را فدای هوس‌های جاهلانه خود نماید؛ زیرا میزان سنجش ضعف و قوت این است که قوت و ضعف را در حال امضای حکومت یزید و بیعت شخصیتی مثل امام علیه السلام، با حال مخالفت و سرباز زدن از بیعت و تسلیم شدن به مرگ و شهادت مقایسه کنیم.

در این صورت می‌بینیم اگر این انقلاب در جهان اسلام پیدا نشده، و افکار را بیدار نکرده، و حکومت را به خاموش کردن صدای مخالفان، و انقلاباتی که یکی پس از دیگری برپا می‌شد، مشغول نمی‌ساخت قوت و نیروی آن به آخرین حد می‌رسید، و دیگران هم جرئت انقلاب پیدا نمی‌کردند، و نیروی نظامی بدون مزاحمش در اجرای نقشه‌های پلید، و اسلام‌براندازش تا هر کجا می‌خواست پیش می‌رفت.

و اگر پس از شهادت امام علیه السلام در واقعه حره به قول شما قدرت و وحشتناک‌تر نشان داد، باز هم از ضعف و بیم از طغیان افکار و ترس از شورش و انقلاب بیشتر بود. این قوت نیست، عین ضعف و گرفتاری حکومت، و شکست آن در برابر نیروهای دینی و ملی وفادار به دین اسلام بود که نمی‌توانست صداها را بیندازد،

---

۱. پدر موسی پیش از جنگ صفین رئیس گارد مخصوص معاویه بود. هنگامی که معاویه به جنگ صفین می‌رفت، با او همراهی نکرد، معاویه گفت: به چه سبب با حق نعمتی که بر تو دارم با من به جنگ علی علیه السلام نمی‌آیی؟ پاسخ داد: من به کفر خدایی که سزاوارتر به شکر از تو است، تو را شکر نخواهم کرد. معاویه ساکت شد. (ابن‌اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۵۳۹). به نظر می‌رسد علت بدگمانی پادشاهان اموی به موسی بن نصیر و آن بدرفتاری‌هایی که با این فاتح بزرگ کردند، همین بود.

#### ۴۱۰..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

و مردم را قانع سازد، و به قدرت سرنیزه و شمشیرهای جنایت و خبثت آزادی‌کشان بی‌شرفی مانند مسلم بن عقبه و حجاج متوسل می‌شد. این بزرگ‌ترین دلیل ضعف حکومت است که شمشیرهای جلادانش همواره به خون مردم بی‌گناه و شخصیت‌های دینی و ملی آلوده باشد.

بنی‌امیه پس از شهادت امام علیه السلام از مردم بیمناک بودند و به مردم سوءظن پیدا کرده، و می‌فهمیدند که بر آنها تحمیل هستند.

بعد از شهادت امام علیه السلام اولاً: سلطنت از خاندان معاویه برون رفت و بنی‌امیه هم اگرچه در حدود هفتاد سال حکومتشان با پایه‌های لرزان دوام یافت، اما نتوانستند افکار و نقشه‌های معاویه و یزید را به‌طور دربست دنبال کنند و نام مقدس پیغمبر صلی الله علیه و آله را از اذان ساقط و بلکه شهادت به توحید را از بین ببرند و به شورش‌ها و انقلابات پی‌درپی که همه علامت نارضایتی مردم و مقاومت آنان در برابر حکومت بود، همواره دستشان بند شد.

این شورش‌ها مانند شورش مدینه و شورش توابین و قیام مختار و شورش مطرف بن مغیره و شورش ابن‌اشعث و قیام جناب زید، همه مستقیم یا غیرمستقیم از قیام امام حسین علیه السلام الهام می‌گرفت، و روح مقاومت در برابر باطل که از ثمرات آن قیام بود مردم را تکان می‌داد.

خلاصه کلام این است که اگر بنی‌امیه پس از شهادت امام علیه السلام از قدرت سرنیزه حداکثر استفاده را نمودند، ولی قدرت معنوی آنها از میان رفت و اتصال و ارتباط با آنان ننگ و رسوایی شد، و حادثه حرّه و هتک خانه کعبه از ضعف معنوی حکومت بروز کرد، و این حوادث برای دولت بنی‌امیه بسیار گران تمام شد و آرزوها و تلاش‌های بنی‌امیه در محو اسلام بی‌نتیجه شد.

﴿وَيَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنْمِ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾<sup>۱</sup>

۱. توبه، ۳۲. «خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند، هرچند کافران ناخشنود باشند».

## ۲۴. تبلیغات ضد امام علیه السلام

۱۵۳. تبلیغات ضد امام علیه السلام که در صفحه ۳۷۷ از آن سخن گفته، علیه امام علیه السلام تأثیری نکرد، و از مقام امام علیه السلام در افکار مردم چیزی کم نساخت. بنی‌امیه اگرچه تبلیغ می‌کردند، و جیره‌خواران متملق آنها هرچه خواستند گفتند و کسی جرئت نمی‌کرد به آنها پاسخ بدهد، ولی تبلیغاتشان مردود می‌شد و در دل‌های مردم اثری نمی‌گذاشت؛ بلکه چون تبلیغات دولتی بود، عکس‌العمل ضد داشت و امام علیه السلام را بیشتر محبوب می‌کرد و قلوب را جریحه‌دارتر می‌ساخت، و در بدعت‌هایی که در روز عاشورا رایج کردند و آن را روز برکت می‌شمردند اگرچه غرض آن کسان که این بدعت‌ها را ساختند فراموش شدن عاشورا، و حادثه دلخراش کربلا بود. علت شیوع این مراسم این بود که عنوان‌های دیگر را پیش کشیده و برای آن عنوان‌ها حدیث جعل کردند و مردم غافل باور نمودند، و این هم دلیل عکس‌العمل شدید عاشورا در قلوب و بیم حکومت‌های ضد اسلام و ضد آزادی از برگزاری مراسم عزاداری حسین علیه السلام است.

۱۵۴. در صفحه ۳۷۸ نوشته است: ۴. و اگر مقصود این است که با کشتن

امام علیه السلام جمعیت شیعه متشکل تر شد، الخ.

**جواب:** شهادت امام علیه السلام شیعه را متشکل و نیرومند و شکیبا و پایدار ساخت، و اگر قیام امام علیه السلام نبود، شیعه نه فقط موقعیت کنونی خود را نداشت، بلکه عوامل نابودکننده‌ای که به تمام نیرو علیه شیعه و برای محو آنها در حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس کوشش می‌کرد، آنها را از صفحه تاریخ زایل کرده و امروز جزء فرق بائده و از یادرفته بودند.

اگر امام علیه السلام در خانه نشسته و بیعت کرده و شهید نشده بود و پس از بیست سال که شیعه ادعای طرفداری از حق، و فداکاری می‌کرد، با آن فریادها و

۴۱۲ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

حماسه‌سرایی‌ها به آنها پاسخ مثبت نمی‌داد هم از آنها امتحان به عمل نمی‌آمد و مضمون این آیات:

﴿وَيَجْلِفُونَ بِاللَّهِ إِيَّاهُمْ لِمُنْكُومٍ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ﴾<sup>۱</sup>

﴿فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾<sup>۲</sup>

﴿فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يُخَشَوْنَ النَّاسَ كَخَشِيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً﴾<sup>۳</sup>

ظاهر نمی‌گشت و هم آنهایی که از روی حقیقت مدعی تشیع بودند، دل‌سرد و ناامید می‌شدند.

قیام امام علیه السلام ماهیت و هویت شیعه را مشخص ساخت و شخصیت این یگانه جمعیت پیرو آل محمد علیهم السلام را مستقل‌تر کرد.

شما که می‌گویید بدون تردید پس از حادثه کربلا جنبه ضعف شیعه بیش از قوتش بود، باید ضعف روحیه شیعه را در حکومت یزید خصوصاً در فرض بیعت امام علیه السلام و بی‌اعتنایی آن حضرت به درخواست‌های مردم کوفه در نظر بگیرید و با قوت آن و شدت علاقه و احساساتشان پس از شهادت امام علیه السلام مقایسه کنید تا بفهمید شیعه ضعیف شد یا قوی، و حادثه کربلا آنها را مصمم‌تر، فداکارتر، بلندهمت‌تر کرد یا نه؟

قیام توابین و واقعه عین‌الورده را در تواریخ بخوانید تا بدانید شهادت امام علیه السلام چگونه در شیعه روح تصمیم و فداکاری و مقاومت را در برابر باطل دمید. این شور و احساسات پاک آنها عکس‌العمل شهادت امام علیه السلام بود.

۱. توبه، ۵۶. «آنها به خدا سوگند می‌خورند که از شما هستند؛ درحالی‌که از شما نیستند، ولی آنها گروهی هستند که می‌ترسند».

۲. بقره، ۲۴۶. «اما هنگامی که دستور پیکار به آنها داده شد، جز عده کمی از آنان، همه سرپیچی کردند و خداوند از ستمکاران آگاه است».

۳. نساء، ۷۷. «ولی هنگامی که فرمان جهاد به آنها داده شد، جمعی از آنان از مردم می‌ترسیدند؛ همان‌گونه که از خدا می‌ترسند، بلکه بیشتر».

اینها اکثر مردمی بودند که وقتی مسلم علیه السلام قیام کرد، او را تنها گذاردند و اکنون تحت نفوذ اثر شهادت امام علیه السلام این گونه غیرت و همتشان به جوش آمد.

شما که می گوید پس از حادثه کربلا جنبه ضعف شیعه بیش از جنبه قوتش بود، و به طور ضمنی از قیام امام علیه السلام انتقاد می کنید این حقایق را مطالعه نمی نمایید تا بدانید شهادت امام علیه السلام سرآغاز قوت شیعه شد، و این قوت و نیرویی که تا امروز شیعه را نگاه داشته، در اثر فداکاری امام علیه السلام است. کدام فرقه ای به قدر شیعه فداکاری و ثبات قدم نشان داده است و کدام جمعیت به قدر شیعه، شهید و زندانی در راه دین و هدف و عقیده خود داده است؟

آیا این مصیبات و این شداید و شورش ها و قیام ها در تجدید نشاط شیعه و گسترش دایره نفوذ تشیع مؤثر نبود؟

و همان طور که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «بَقِيَّةُ السَّيْفِ أَبْقَى عَدَدًا وَأَكْثَرَ وُلَدًا»<sup>۱</sup> این قیام ها شیعه را باقی تر و بیشتر ساخت.

۱۵۵. در صفحه ۳۷۹ می نویسد: ۵. و اگر مقصود این است که امام حسین علیه السلام خواست خود را به کشتن بدهد تا آل ابی سفیان رسوا شوند و بدین وسیله اسلام زنده شود، این مطلب هم صحیح نیست؛ زیرا رسوایی معاویه و پسرش یزید آن قدر واضح و آشکار بود که احتیاجی به عقب زدن پرده نبود، الخ.

**جواب:** رسوایی معاویه و یزید آشکار بود، و آنچه راجع به رسوایی آنها نوشته، معلوم و مشهور بود؛ ولی اگر قیام امام علیه السلام و آن شهادت و مظلومیت و اسارت اهل بیت نبود، می توانستند روی آن رسوایی ها سرپوشی بگذارند، و تاریخ را عوض کنند و آنها را تبرئه نمایند.

---

۱. نهج البلاغه، حکمت ۸۴ (ج ۴، ص ۱۹). «باقی مانده شمشیر در شماره ماندگارتر و فرزندانشان بیشتر است».

دستگاه تبلیغات معاویه و پول‌های کلانی که در این راه صرف می‌کرد، برای کارهای نکوهیده او عذر تراشی‌ها کرده، معاویه را معذور قرار می‌داد که تا امروز هم بسیاری از مسلمانان در گمراهی هستند.

معاویه حرکات و اعمال ضد و نقیض و مبهم مرتکب می‌شد؛ گاهی اظهار دین می‌کرد، گاهی به خود حلم می‌بست، رل اشتباه‌کاری را چنان بازی می‌کرد که بسیاری از مردم اغفال می‌شدند، و با رشوه و تطمیع و جوایزی که می‌داد، دهان‌ها را می‌بست. کتاب *تطهیر الجنان* را بخوانید تا ببینید چگونه برای رفتارهای زشت و نامشروع او محمل تراشی کرده‌اند.<sup>۱</sup>

این شهادت امام علیه السلام بود که در دنیای اسلام رعدآسا صدا کرد و هر ابهام و شک و تردید را در خباثت و جنایت بنی‌امیه و مقاصد تخریبی آنان از میان برد و آنها را مفتضح و رسوا کرد.

این شهادت امام علیه السلام بود که یزید را در افکار عامه محکوم ساخت؛ به طوری که کسی نتوانست درباره او جز به مذمت و توبیخ و لعن و نفرین زبان باز کند. سخن صریح و روشن درباره معاویه، و سوء نیت و زشتی کردار او از امیرالمؤمنین علیه السلام بیش از اینها صادر شده است؛ مع‌ذلک اگر شهادت امام حسین علیه السلام جلو نیامده بود تا این حدودی که وضع روشن شد، مردم ملتفت حقایق نمی‌شدند.

۱۵۶. در صفحه ۳۸۱ می‌گوید: ۶. و اگر مقصود این است که امام علیه السلام می‌خواست با کشته شدن خود و اسیری خانواده‌اش احساسات مردم شام را تحریک کند تا بر ضد یزید قیام کنند و حکومت وی را سرنگون سازند تا بدین وسیله اسلام زنده شود، این هم قابل قبول نیست، الخ.

---

۱. هیتمی، تطهیر الجنان.

جواب: شهادت امام علیه السلام و اسارت اهل بیت در شام تأثیر شایان داشت، و حتی درباریان بنی امیه را منقلب ساخت، و سفرای بیگانه را تحت تأثیر قرار داد، و مثل یحیی بن حکم برادر مروان حکم را چنان منقلب کرد که این دو بیت را در مجلس یزید خواند:

لَهُمْ بِجَنْبِ الطَّفِّ أَدْنَى قَرَابَةٍ      مِنْ ابْنِ زِيَادِ الْعَبْدِ ذِي الْحَسْبِ الْوَعْلِ  
سُمِّيَتْ أُمْسَى نَسْلُهَا عَدَدَ الْحَصَى      وَبُنْتُ رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَ لَهَا نَسْلٌ<sup>۱</sup>

و از درون خانه یزید بانگ اعتراض و تنفر بلند شد، و خطبه‌های تاریخی حضرت زینب علیها السلام و حضرت امام زین العابدین علیه السلام در مجلس یزید و در جامع دمشق تا عصر ما نیز روشنگر حقایق، و معرف حقیقت و فضیلت اهل بیت علیهم السلام است. از هر موقف و فرصتی در کوفه و دمشق و بین راه این دو شهر به نحو کامل استفاده کردند، و در تجدید مجد و تعالی اسلام و تحکیم مبانی حق پرستی و حمایت از دین هرچه توانستند کوشش کردند. همان مردم شام نیز از خواب خرگوشی بیدار شدند، و آن مردمی که واقعه حره را به وجود آوردند و احترام کعبه معظمه را هتک نمودند، سپاهیان یزید و جیره‌خواران دولت بودند.

دولت آن وقت دولت نظامیان و زور سرنیزه مسلم بن عقبه‌ها و حصین بن نمیرها بود.

---

۱. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۴، ص ۱۲۳. در تاریخ طبری به جای «وَبُنْتُ رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ لَهَا نَسْلٌ»، این عبارت آمده است: «وَلَيْسَ لِأَلِ الْمُصْطَفَى الْيَوْمَ مِنْ نَسْلِ». «سری که در کنار دشت کربلا از بدن جدا شد در خویشاوندی به ما نزدیک‌تر از ابن زیاد است. کسی که برده و صاحب حسب و نژاد پست و ناشناخته است. سمیه مادر ابن زیاد نسل و نژادش به شماره ریگ‌های بیابان زیاد شده؛ درحالی که دختر پیامبر برای او نسلی باقی نمانده است».

۴۱۶ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

تیمساران خون آشام همه مصلحت دنیای خود را در این می دیدند که اختیارات و حقوق جامعه و آزادی‌هایی را که اسلام به خلق داده بود تا هر حد ممکن است محدود کنند و از روی کار آمدن حکومت قانونی و متکی به احساسات جوامع اسلام سخت در هراس بودند؛ زیرا می دانستند اگر ورق برگردد، همه برکنار می شوند؛ لذا با شدت هرچه تمام تر و با بی رحمی هرچه بیشتر مردم را می کوبیدند و احساسات را خفه می کردند. بیعت یزید و بیعت با معاویه بن یزید را نیز همین ارتش جنایتکار بر ملت تحمیل کرد، و گرنه ملت شام - خصوصاً بعد از ورود اسرای اهل بیت به دمشق - بیدار شده و بنی امیه و جهه ملی خود را از دست دادند.

## ۲۵. یک نکته

۱۵۷. آنچه را در صفحه ۳۸۱ زیر این عنوان نوشته است، تکرار مطالب گذشته است و پاسخش هم مکرر داده شد و ماهیت و حقیقت این پیشنهادها را شرح دادیم و ثابت کردیم پیشنهاد بازگشت برای اتمام حجت بود که به حکم آیات قرآن مجید از سنن الهیه است و سیره و روش انبیا و اولیا و جزء برنامه کار ایشان است.

## ۲۶. خلاصه سخن

۱۵۸. خلاصه سخن که جواب سخنان مکرر نویسنده شهید جاوید در صفحه ۳۸۲ است، این است: این عبارت که با شهادت امام علیه السلام زنده شد، دارای معنایی عالی و مفهومی باارزش و صحیح و منطقی و خردپسند است.

۱. چه زنده شدن اسلام به معنای حفظ تعالیم و برنامه‌های دینی از دستبرد بنی امیه و بقای احکام باشد.

۲. و چه به معنای فتوحات اسلامی باشد؛ زیرا اگر اوضاع اجتماعی و فکری و



بخش چهارم: خلاصه سخن ..... ۴۱۷

دینی مسلمانان مانند عصر یزید جلو رفته بود فرضاً فتوحاتی صورت می‌گرفت فتوحات یزیدی، و شریعت اموی بود، و شهادت امام علیه السلام چون از اسلام، ضربت حکومت یزید و خطرات آن را دفع کرد سبب شد که این فتوحات، فتوحات اسلامی و گسترش منطقه نفوذ اسلام محسوب شود، و بانگ تکبیر و شهادتین را به شرق و غرب برساند.

۳. و چه به معنای ضعیف شدن حکومت بنی‌امیه باشد؛ زیرا به شرحی که توضیح داده شد، شهادت آن حضرت حکومت بنی‌امیه را ضعیف ساخت و آنان را از مبارزه قطعی و نهایی با اسلام بازداشت.

۴. و چه به معنای متشکل شدن شیعه باشد؛ زیرا شیعه را متشکل و مبارز و مستقل و مجاهد کرد.

۵. و چه به معنای رسوا شدن آل ابی‌سفیان باشد؛ زیرا آنها را رسوا ساخت، و افکار را به شدت علیه یزید بسیج کرد.

۶. و چه به معنای بیداری و اعلام خطر به مردم شام باشد؛ زیرا آنها را بیدار کرد و به آنها فهماند راهی که بنی‌امیه و معاویه و یزید به آنان نشان داده‌اند، راهی است که مورد قبول اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست.

۷. و چه به معنای و مفاهیم بلند دیگر باشد که در این کتاب در موارد بسیار به آن اشاره شده است.

و تعبیر صحیح در مقابل تعبیر ناصحیح کتاب شهید جاوید (صفحه ۳۸۲) این است که بگوییم: امام علیه السلام شرایط تأسیس حکومت اسلامی را موجود نمی‌دید و از یک سو ملاحظه می‌فرمود اسلام در معرض انقراض واقع شده، و اگر با یزید بیعت کند و حکومت او را امضا نماید، به حیات اسلام زودتر خاتمه خواهد داد،

و از سوی دیگر می‌دید وظیفه دارد برای نجات دین و احیای اسلام کوشش و تلاش کند، و چون قیام و اعلان مخالفت و خودداری از بیعت، و شهادت خود را برای نجات دین و بقای احکام و برای تمام هدف‌های عالی و اصلاحی اسلام یگانه وسیله دفع خطر از دین می‌دانست، و علاوه مأموریت خاص در این موارد نیز داشت، با علم به انتهای این قیام به شهادت و با علم به ترتیب این همه آثار بر آن، قیام کرد؛ قیامی که تمام این فواید و نتایج ارزنده اثر اختیاری و قصدی و هدف آن محسوب می‌شود.

درود به روان شریف بزرگوار سیدجعفر حلی - رحمة الله علیه - که در مرثیه

جدش می‌گوید:

وَمَا إِلَى أَحَدٍ غَيْرِ الْحُسَيْنِ شَكَا	قَدْ أَصْبَحَ الدِّينُ مِنْهُ يَشْتَكِي سَقَمًا
إِلَّا إِذَا دَمُهُ فِي نَضْرِهِ سُفِكََا	فَلَمْ يَرَ السَّبْطُ لِلدِّينِ الْحَنِيفِ شِفَا
إِلَّا بِنَفْسٍ مُدَاوِيهِ إِذَا هَلَكَا	وَمَا سَمِعْنَا عَلِيًّا لَا عِلَاجَ لَهُ
فَكُلَّمَا ذَكَرْتَهُ الْمُسْلِمُونَ ذَكََا	بِقَتْلِهِ فَاحَ لِلْإِسْلَامِ طِيبُ هُدَى
سَتْهُ الْفَوَاطِمِ يَوْمَ الطَّفِّ إِذْ هِتَكَا	وَصَانَ سَتْهُ الْهُدَى عَنْ كُلِّ خَائِنَةٍ
بِنَفْسِهِ وَبِأَهْلِيهِ وَمَا مَلَكََا	نَفْسِي الْفِدَاءُ لِفَادِ شَرِّعٍ وَالِدِهِ

۱. دین خدا از بیماری شکایت کرد و به جز حسین به کسی شکایت نبرد. پس پسر پیغمبر برای دین حنیف و آیین رستگاری شفا و بهبودی ندید جز خونس که در یاری آن به زمین ریخته شود. ما بیماری را نشنیدیم که درمانی نداشته باشد جز خون درمان‌کننده او وقتی کشته شود و بمیرد. با کشته شدن او برای اسلام عطر هدایتی پخش شد؛ پس هرگاه مسلمانان او را یاد کنند، آن عطر زیاد می‌شود. پوشش هدایت را از هر نگاه خیانت‌آمیز نگهداری کرد؛ پوشش دختران پیامبر که در روز عاشورا در کربلا پاره شد. جانم فدای آن بزرگواری که جان خود و خانواده خود را و هرچه را که داشت به شرع پدرش فدا داد.

## ۲۷. بررسی یک شعر

۱۵۹. در صفحه ۳۸۳ این شعر معروف را مورد بررسی قرار می‌دهد:

إِنْ كَانَ دِينَ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمَّ إِلَّا بِقَتْلِي يَا سُيُوفُ خُذِينِي

و می‌گوید: ما گوینده این شعر را نمی‌شناسیم، سپس مطالب گذشته را برای چندمین بار تکرار کرده است.

ما می‌گوییم: اولاً: ما گوینده این شعر را می‌شناسیم. گوینده آن شاعر کربلا مرحوم شیخ محسن ابوالحب کبیر است و این شعر یکی از ابیات قصیده پر حماسه و شورانگیز و پر از معانی دقیقه اوست و بیت بعد از آن این است:

هَذَا دَمِي فَلْتُرَوْ صَادِيَةَ الظُّبِي مِنْهُ وَهَذَا بِالرَّمَا حِ وَتِينِي<sup>۱</sup>

و ثانياً: تصور اینکه تن به کشته شدن دادن سبب پیشرفت مرام، و دین و مسلک شخصی شود، چنان‌که پیش از این هم گفته‌ایم، ممکن و معقول است؛ زیرا بسا می‌شود کشته شدن، استقامت و پایداری، و ایستادگی در میدان جنگ سبب قوت روحیه دیگران، یا عبرت، یا رعب و بیم دشمن و یا سربلندی، و افتخار جبهه می‌شود؛ مانند استقامت جناب جعفر در جنگ موته.<sup>۲</sup>

پس خود را در دریای شمشیر و تیر و نیزه، و خطرات دیگر انداختن، در وقتی که روحیه دیگران ضعیف شده و از بیم مرگ قدم به جلو نمی‌گذارند، بزرگ‌ترین نصرت اسلام و حمایت از مقاصد اسلام است و فداکاری حقیقی است.

شاعر چنین معنای رقیق دقیق و چنین همت بلندی و فداکاری را در نظر

گرفته و می‌گوید:

۱. این خون من است که باید دم شمشیرهای تشنه از آن سیراب شده باشند و به وسیله سرنیزه‌ها رگ گردنم بریده شود.

۲. ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۴، ص ۲۴۶؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابة، ج ۱، ص ۵۹۳.

۴۲۰ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

إِنْ كَانَ دِينَ مُحَمَّدٍ لَمْ يَسْتَقِمَّ إِلَّا بِقَتْلِي يَا سُيُوفُ خُذِينِي

اگر دین محمد زنده و پابرجا نمی شود مگر به قتل من؛ یعنی به اینکه من جانم را در راه بقای آن نثار کنم، ای شمشیرها مرا بگیرید.

اکنون بگویید چرا این شعر زبان حال امام علیه السلام نیست؟ و اگر امام علیه السلام کشته شدن به این منظور را پذیرفته، و شهادتی را که سبب نجات اسلام است قبول کرده باشد، چه اشکالی دارد؟

بیعت نکردن و تسلیم نشدن، و شهادت، هریک به ملاحظه هدفی که امام علیه السلام داشت، محبوب و مطلوب آن حضرت بوده است.

شما برای چندمین بار به مغلطه کاری پرداخته و می گوئید چگونه ممکن است اسلام با از دست دادن پیشوای خود زنده گردد؟

**پاسخ این اشتباه کاری این است:**

**اولاً:** ممکن است فداکاری و تن به شهادت دادن و استقامت رهبر و پیشوای یک مذهب و مرام در بعضی موارد چون علامت خلوص، و پاکی عقیده و ایمان او به مبدأ و طریقه ای است که به آن دعوت می کرده، سبب فتح دل ها به سوی آن عقیده شود و آن فداکاری مردم را به حقیقت آن عقیده و صداقت رهبر آن رهنمون گردد.

**و ثانیاً:** چنان که مکرر گفته ایم: امر دایر بین دو محذور بود یا تن به بیعت دادن و حکومت یزید مشهور به فسق و فحشا و منکرات را پذیرفتن، و راه را برای وارد شدن آخرین ضربت کاری به قلب اسلام باز گذاشتن، و یا بیعت نکردن، و امر به معروف و نهی از منکر نمودن، و استقامت ورزیدن و کشته شدن، و فریاد: «يَا سُيُوفُ خُذِينِي»، بلند کردن.

در صورت نخست اگر صمیمانه و جیره خوارانه - العیاذ بالله - امام علیه السلام آن

## بخش چهارم: بررسی یک شعر..... ۴۲۱

مجسمه طهارت و تقوا و پاکی، و خیر و فضیلت با یزید، یعنی پیکر خالص و تمام‌عیار رذالت و نابکاری و کفر و ارتجاع همکاری می‌کرد و از تماشای صحنه‌های انقراض احکام اسلام ناراحت نمی‌شد، و اظهار نگرانی نمی‌کرد، حیاتش محفوظ، و امور مادی، و جسمانی‌ش تأمین و از خطر خلاص می‌شد.

ولی در آن صورت عنوان مفسر قرآن، و پیشوای اسلام و مشعل فروزان هم از آن حضرت سلب می‌شد، چراغ و حیات معنوی او که تا امروز و تا روز قیامت باقی و پاینده و روشنی‌بخش و راهنمای سالکان راه حق است، خاموش می‌گشت و بقای حیات مادی او در این حال سبب انحراف افکار می‌گردید.

در صورت دوم همه عناوین واقعی امام علیه السلام محفوظ می‌ماند و اسلام نجات پیدا می‌کرد و روحیه مردم قوی، و ضربت حکومت یزیدی با اعلان مخالفت امام علیه السلام و استقامت فوق‌العاده آن حضرت که به قیمت جان خود و عزیزانش تمام شد، دفع گردید و امام علیه السلام وظایفی را که در برابر اسلام داشت انجام داد و صدای: «یا سَیْفُ حُذَیْبِی»، را به گوش جهانیان رساند.

شما اشتباه‌کاری می‌کنید، و بدون اینکه این دو محذور را در نظر بگیرید، فواید و برکات حیات امام علیه السلام را در حال بسط ید، و نفوذ مطلق، و کمال قدرت مجسم می‌سازید و وانمود می‌کنید که تن به کشته شدن دادن، و خلق را از این برکات محروم کردن قابل درک نیست، و مفهوم بسیار مقدس و قابل فهم و درک این شعر و نظایر آن را معلق جلوه می‌دهید.

آری امام علیه السلام می‌فرماید: ای عمال حکومت ضد اسلام! من شمشیرهای استبداد شما را که برای کشتن من، و کوبیدن اسلام آماده کرده‌اید، می‌پذیرم: «یا سَیْفُ حُذَیْبِی». من با حکومت یزید که کمر نابود کردن اسلام را به میان بسته، بیعت نمی‌کنم. امام علیه السلام می‌فرماید: شمشیرهای ظلم و جنایت مرا بگیرند و بدنم را قطعه‌قطعه

## ۴۲۲..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

کنند، و خونم را بریزند، من تن به زیر بار ظلم نخواهم داد و بار بیعت یزید را به دوش نمی گیرم.

حیف که شما آقای نویسنده **شهید جاوید** مفهوم عالی و ارزنده این شعر را که شعر نیست و عین حقیقت است درک نکرده، به آن حمله کرده اید.

چه مفهومی از مفهوم این شعر آزادی بخش تر و انسانی تر است! این نهایت بلندی همت بشر در راه حفظ مصالح اجتماعی، و خیر و سعادت دیگران است.

واقعاً انسان از این منطق عجیب و غریب شما گیج می شود که چرا این گونه انحراف پیدا کرده است.

چه کسی گفته است کشتن امام علیه السلام را زنده کرد تا شما به یزید و عمال او آفرین بگویید.

ما می گویم آفرین بر امام علیه السلام که شهادت و کشته شدن را اختیار کرد و تسلیم نشد و بیعت نکرد، و اسلام را زنده کرد، و مصیبت حسین علیه السلام، «**مُصِيبَةً مَا أَعْظَمَهَا وَأَعْظَمَ رَزِيَّتَهَا فِي الْإِسْلَامِ**»،<sup>۱</sup> بود؛ زیرا جامعه را از برکات وجود امام علیه السلام و از بسط ید و تصرف او در امور محروم کرد و به حیات پرفیض امام علیه السلام درحالی که پای بیعت نکردن با یزید و مقاومت در برابر باطل تا گذشت از جان مصممانه ایستاده بود تجاوز کرد. این مصیبت اعظم مصائب بود و ما همواره در این مصیبت عزادار و سوگواریم.

ولی شهادت و فداکاری آن حضرت نیز عظیم ترین فداکاری ها در راه اسلام و واقعی ترین نمایش های ایمان و اخلاص بندگان خاص خدا بود. آن صبر و استقامت و شجاعت و ایمان و فضیلت و افتخار بود که فقط بر جبهه افتخارات محمد و آل محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - ثبت شد و ما و هر شیعه و بلکه هر انسان فضیلت خواه و حق پرست و آزاده و موحد به آن افتخار می نماید.

---

۱. طوسی، مصباح المتعجد، ج ۲، ص ۷۷۵؛ ابن مشهدی، المزار الکبیر، ص ۴۸۳؛ شهید اول، المزار، ص ۱۸۱. «مصیبتی چه بزرگ و چقدر بلای دردناک در اسلام».

## ۲۸. تشبیه غلط

۱۶۰. آنچه در صفحه ۳۸۵ تحت عنوان تشبیه غلط گفته است، ارتباطی با قیام امام علیه السلام ندارد و ما تاکنون از کسی این تشبیه را نشنیده بودیم، مبدا خودتان این حرف را درآورده باشید تا جواب بدهید و باز هم مغلطه کاری نمایید. سپس در صفحه ۳۸۶ سخنان مکرر سابق را که ما هم مکرر به آن جواب داده ایم، تکرار کرده است و در اینجا نیز می گوییم:

آنچه آن حضرت انجام داد، مقاومت در برابر دیکتاتوری یزیدی و قیام و تلاش برای نجات اسلام و مسلمانان بود، و همین برنامه ای که اجرا کرد، اسلام را نجات داد، و عمل عمال حکومت و کوبیدن نیروهای ملی اسلامی و کشتن فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله هدف آن حضرت نبود؛ یعنی امام علیه السلام به کربلا رفت تا عمال حکومت با او این گونه رفتار کنند، بلکه امام علیه السلام با اینکه می دانست از بیعت امتناع کردن منتهی به شهادت می شود بیعت نکرد و به کربلا رفت و استقامت نمود تا شهید شد. امام علیه السلام از نتایج نجات بخش بیعت نکردن و ثبات و استقامت و عکس العمل جنایت های بنی امیه آگاه بود؛ لذا با یقین به عدم امکان پیروزی نظامی قیام کرد و خون خود و عزیزانش را در راه اسلام با کمال رضا و تسلیم به امر خدا نثار کرد.

## ۲۹. خیال کودکانه

۱۶۱. در صفحه ۳۸۶ تا ۳۸۸ استبعاداتی را که کرده، فی حدنفسه با قطع نظر از اینکه حکمت های الهیه و حفظ مصلحت های مهم تر این گونه اقتضا دارد، بجاست، اما وقتی مصلحت مهم تر در بین باشد، ناچار از مصلحت مهم باید صرف نظر کرد.

معنای رضای امام علیه السلام به اسارت اهل بیت این است که در دوران امر بین دو محذور شدید باید محذور شدیدتر را به تن دادن به محذور شدید دفع کرد. در

۴۲۴ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

اینجا امام علیه السلام توجه خطر قطعی به اسلام را از هر محذوری مهم تر و شدیدتر می دانست و دفع آن را با تحمل هر ضرر و خطری لازم می شمرد، لذا به اسارت اهل بیتش که اثرش در دفع خطر از اسلام به خصوص از نظر مردم کمتر از شهادت نبود، راضی شد.

مانند کسی که پیغمبر خدا را در معرض قتل ببیند و برای دفع قتل از او به مرگ و کشته شدن خود راضی شود.

مسئله رضایت امام علیه السلام هم به اسارت اهل بیت این گونه است. امام علیه السلام قطع نظر از مصلحت حمایت از اسلام، و آثاری که این اسارت داشت، به اسارت خواهران و دخترانش راضی است یا نه؟ البته راضی نیست.

ولی با توجه به اثر اسارت آنها برای نجات اسلام، و هدایت مردم به اسارت آنها راضی است یا نه؟

یقیناً راضی است، چون ناچار باید یا از اسارت اهل بیتش جلوگیری کند یا اسلام را نجات بدهد.

مانند کسی که صدها میلیون خسارت را برای حفظ جان خود و فرزندش تحمل می کند.

رضایت به اسارت هم این طور است.

چقدر کوتاه فکر است آن کس که این منطق را درک نکند، و چقدر کودکانه است که کسی گمان کند امام علیه السلام بدون ملاحظه جلب مصلحت و یا دفع مفسده‌ای، اسیری اهل و عیالش را می خواست و از اسیر شدن خواهر و دخترانش ناراحت نبود.

این منطق کودکانه است و نسبت آن به ساحت مقدس امام علیه السلام و شیعیان آن حضرت جسارت است. نه آقا، کسی این فکر کودکانه را ندارد، و همه می دانند که امام علیه السلام وظیفه داشت برای تکمیل هدف‌های خود و برای دفع ضربت حکومت یزید به اسلام، و برای اتمام حجت اهل بیتش را در کربلا بیاورد و در معرض



## بخش چهارم: خیال کودکانه ..... ۴۲۵

اسارت قرار دهد، و از آن مردم هم حمایت از آنها را بخواهد، بنی‌امیه و عمالشان را در میدان یکی از بزرگ‌ترین امتحانات الهیه وارد سازد.

آنان نیز وظیفه داشتند که در این موقع پاس حرمت اهل بیت پیغمبر ﷺ را نگاه دارند، و خود را در نظر خودی و بیگانه رسوا نسازند.

حال شما اسارت اهل بیت را بی‌فایده می‌دانید و با زنده شدن اسلام و با کوبیدن بنی‌امیه، و با بیداری شعور اسلامی و مصلحت‌ها و حکمت‌های بزرگ دیگر بی‌ارتباط می‌دانید، آن حرف دیگر است. دیگران این‌طور نمی‌اندیشند و در این اسارت فلسفه‌های ارزنده و بی‌نظیر بسیار می‌بینند.

اگر اسارت اهل بیت با هیچ‌یک از این فواید و نتایجی که بر آن مرتب شد ارتباط ندارد پس بگویید امام ﷺ برای چه آنها را با خود همراه کرد؟

اگر به آن اعمال قساوت‌آمیز و ضد اخلاق و ضد اسلام بنی‌امیه نسبت به خانواده‌اش راضی نبود، چرا به سخن ابن عباس اعتنا نکرد و با اینکه در حجاز حتماً به اسیری نمی‌افتادند، آنها را در مکه یا مدینه تحت حمایت بزرگان بنی‌هاشم مانند ابن عباس، و محمد حنفیه و عبدالله بن جعفر گذاشت؟

چرا پس از اینکه به قول شما هم وضع روشن شد، و معلوم شد زمینه‌ای برای تأسیس حکومت نیست، آنها را برنگرداند، و به مأمنی نفرستاد؟

چرا وقتی برای حضرت عباس و برادرانش امان‌نامه آوردند، اگر راضی نبود این زن و بچه به این اهانت‌ها و اسارت عجیب گرفتار شوند، به آنها امر نکرد پیشنهاد امام ﷺ را بپذیرند، و با این زن و بچه به کنار روند؟ و چرا؟

پس شما که این‌گونه بررسی می‌کنید، یک پاسخ صحیح و خردپسند هم به این پرسش‌ها بدهید.

اگر خودتان قدری فکر کنید ملتفت می‌شوید که طرح شما جواب‌گوی این سؤالات و ده‌ها - بلکه صدها - پرسش‌های دیگر نیست.

۴۲۶..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

و باید اعتراف کنید که امام علیه السلام یک مأموریت الهی داشت و برای نجات اسلام هرچه را داشت و هرچه لازم بود در میدان دفاع از دین وارد کرد، و به شهادت خود و عزیزانش و اسارت اهل بیتش راضی شد.

و زبان حال و مقالش در مورد شهادت خود و اسارت اهل بیت و لزوم فداکاری در راه دین این بود:

لَئِنْ كَانَتْ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً      فَدَارُ ثَوَابِ اللَّهِ أَعْلَى وَأَنْبَلُ  
وَإِنْ كَانَتْ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ تُنْشِئَتْ      فَقَتْلُ أَمْرِي بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ<sup>۱</sup>

آقای نویسنده! شما اول با این منطق عالی و همت بلند آشنا شوید، سپس راجع به قیام آن حضرت طرح بدهید.

بنابر نظر شما، این بیت دوم چه معنایی دارد؟ شما بگویید کشته شدن در راه خدا چه فضیلتی دارد؟ اسلام از آن چه سودی می برد؟ این کشته شدن سبب ضعف اسلام می شود؟ هرچه می خواهید درفشانی کنید. امام علیه السلام می فرماید:

«فَقَتْلُ أَمْرِي بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ».

از نظر دیگر هم اگر اسارت اهل بیت را ببینیم کسانی که فقط به این ظواهر نگاه نمی کنند و حقیقت بین هستند، این ذلت ها را عین عزت می شمارند و این شکست ها را پیروزی و سرافرازی می بینند.

خواستن مرد شامی دختر والامقام امام علیه السلام را به کنیزی<sup>۲</sup> و اهانت های یزید و ابن زیاد به اهل بیت علیهم السلام از مصائب فوق العاده با عظمت و سخت است؛ ولی آیا این

۱. ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۲۸. «اگر دنیا با ارزش شمرده شود، پس خانه ثواب خدا برتر و پرارزش تر است. و اگر بدن ها برای مرگ آفریده شده است، پس کشته شدن مرد (انسان) با شمشیر در راه خدا بهتر و بافضیلت تر است».

۲. سبط ابن جوزی، تذكرة الخواص، ص ۲۳۸؛ حسینی موسوی، تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۳۸۵.

بخش چهارم: خیال کودکانه..... ۴۲۷

اهانتی که به آنها شد، بیشتر بود یا توهینی که یزید از آن اهانت‌ها برای خود به وجود آورد؟ کدام‌یک در این مناظری که تشکیل شد، حقیر و مورد توبیخ و سرزنش شدند، و اکنون از آن اهانتی که به دختر عزیز و گرامی حسین علیه السلام شد، جز داستانی که قوت منطق و علم زینب علیها السلام از آن استفاده می‌شود و جنایت و خباثت بنی‌امیه آشکار می‌گردد، چه باقی مانده است؟

بردن اهل بیت عصمت و طهارت سر کوچه و بازار، و از این شهر به آن شهر و این مجلس به آن مجلس، نکوهش و تنفر شدید مردم را به سوی چه کسی متوجه ساخت؟

آیا مردم برای اهل بیت علیهم السلام می‌گریستند یا برای بنی‌امیه؟

ظالم و ستمگر در عین پیروزی مغلوب و سرافکنده و منفور است، و مظلوم به‌خصوص اگر به جرم حمایت از حق و خیر و مصلحت عامه مظلوم شده باشد، محبوب و پیروز است.

### ۳۰. یک نکته

۱۶۲. در صفحه ۳۸۹ می‌گوید: کسانی که تصور می‌کنند امام حسین علیه السلام برای کشته شدن حرکت فرموده، و کشتن وی اسلام را زنده کرده است، ناچار باید از کشتن امام علیه السلام و اسیری خانواده‌اش خشنود باشند؛ زیرا به تصور آنان آن حضرت به هدف خود رسیده است، پس اگر چنین است چرا در زیارت امام می‌خوانیم.

«لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِدَلِكِ فَرَضِيَّتِ بِهِ»<sup>۱</sup>.

جواب: این هم یک اشتباه‌کاری دیگر است که متأسفانه نظیر آن در سخنانش زیاد دیده می‌شود، و ما نمی‌دانیم واقعاً خود نویسنده هم در اشتباه بوده یا به قصد

---

۱. ابن‌مشهدی، المزار الکبیر، ص ۴۶۳؛ شهید اول، المزار، ص ۱۲۴. «خدا لعنت کند گروهی را که آن را شنید و به آن راضی شد».

گمراه کردن افکار این شبهه‌ها را مطرح کرده است. بهتر این است که حمل بر صحت کنیم و بگوییم خودش در اشتباه بوده است.

### اما رفع اشتباه

اولاً: آن چیزی که رضایت داشتن به آن در اینجا مذموم و گناه بزرگ است، کار و عملی است که از یزید و ابن زیاد، و عمال جنایت‌پیشه آنها صادر شد، و آن کشتن امام علیه السلام و جوانان هاشمی، و اصحاب آن حضرت و اسیر کردن اهل بیت و مظالم دیگر است.

هر مسلمان و هر باوجدانی از این کار، یعنی کشتن امام علیه السلام باید متنفر و ناراضی باشد، و هرکس به این کار راضی شود، مشمول همان نفرین: «لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِدَلِكِ فَرَضِيَّتِ بِهِ»، می‌باشد.

کشتن امام علیه السلام کاری بود که یزید و عبیدالله، و آل مروان و آل زیاد به آن خوشحال شدند، چنان‌که در زیارت عاشورا می‌خوانیم:

«وَهَذَا يَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زِيَادٍ وَآلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ»<sup>۱</sup>.

بدیهی است ضد این فرح و سرور و رضایت دشمنان اهل بیت، حزن و تأسف و اندوه شیعیان و دوستان آنها است که از عمل بنی‌امیه و ستم‌ها و جنایت‌های آنها ناراضی و مصیبت‌زده و سوگوارند.

به‌عکس در مورد برنامه‌ای که امام علیه السلام انجام داد و قبول بیعت نکرد و تسلیم نشد و قیام فرمود، و استقامت و پایداری کرد و به حرکت و قیامی که می‌دانست پایانش شهادت است اقدام کرد و فداکاری نمود، و هرچه حلقه ظلم و ستم را بر او تنگ‌تر کردند، پیشنهاد آنها را نپذیرفت، اسلام را به جلب رضایت یزید

---

۱. طوسی، المصباح المتعجد، ج ۲، ص ۷۷۵؛ ابن‌مشهدی، المزار الکبیر، ص ۴۸۳؛ شهید اول، المزار، ص ۱۸۲. «و این روزی است که در آن خاندان زیاد و خاندان مروان به جهت کشتن امام حسین علیه السلام شاد شدند».

بخش چهارم: یک نکته ..... ۴۲۹

نفروخت، بنی‌امیه ناراضی شدند و بر خشم و ظلم خود افزودند، اما این اقدامات ممتاز و بی‌نظیر امام علیه السلام مورد کمال رضایت و تقدیر خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان واقع شد. آنچه را به آن حضرت پیشنهاد می‌نمودند، خلاف رضای خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان و آزادمردان بود.

«يَأْبَى اللَّهُ ذَلِكَ لَنَا وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طَابَتْ وَطَهَّرَتْ وَأَنْوَفٌ حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ أَبِيَّةٌ مِنْ أَنْ نُؤْتَرَ طَاعَةَ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ»<sup>۱</sup>

شما این دو جنبه را از هم امتیاز نمی‌دهید، و روی کار امام علیه السلام و عمل دشمنان آن حضرت یک حکم می‌دهید.

ثانیاً: رضایت مشروط غیر از رضایت مطلق و بی‌قید و شرط است. آنچه بنی‌امیه و پیروان آنها به آن راضی بودند، و آن کسان که مورد لعن و نفرینند، اشخاصی هستند که به‌طور مطلق به کشته شدن امام علیه السلام رضایت دارند، و ذات این موضوع آنها را خشنود سازد.

و آنچه شخص امام علیه السلام و اصحاب و انصارش به آن از ناچاری رضایت دادند، رضایت مشروط بود.

اگر از دست دادن یک چیز بسیار عزیز و گرامی که فقدان آن ناراحت‌کننده و ناگوار باشد، مقدمه و وسیله حصول هدف شخص باشد، ناچار آن چیز عزیز و محبوب را فدای هدف خود می‌نماید، با اینکه اگر به خاطر این هدف نبود، هرگز از آن دل بر نمی‌داشت.

امام علیه السلام جان خود و عزیزانش را فدای اسلام کرد، و قیام و امتناع از بیعت و کشته شدن، و آن مصائب بزرگ را وسیله حفظ دین و دافع ضربت کشنده حکومت یزیدی از اسلام می‌دانست، ناچار به کشته شدن و تحمل آن مصیبات راضی شد، و

۱. ابن طاووس، اللهوف، ص ۵۹.

۴۳۰..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

حائز بلندترین مراتب فداکاری در راه حمایت از هدف و عقیده گردیده، که هرکس بشنود فریاد تحسین و آفرین و زنده باد و درودش بلند می شود.

در عین حال وقتی به ذات موضوع یعنی کشته شدن با قطع نظر از اتصاف آن به عنوان وسیله دفاع از دین نظر می کنیم، غرق سوگواری و عزا می شویم، و به ذات عمل رضایت نداریم، و می گوئیم کاش بنی امیه به دین حمله نمی کردند تا امام علیه السلام ناچار شود با جان شریف و نفیس خود حمله آنها را دفع کند، و کاش وقتی تهاجم کردند و امام علیه السلام را در مقام دفاع از دین دیدند، از عمل خود پشیمان شده بودند تا این مصیبت عظمی واقع نمی شد، و این داغ سوزان بر دل شیعه و دوستان آل محمد علیهم السلام نمی نشست.

از این لحاظ گریه می کنیم و ناله می نماییم و آه می کشیم، و از بنی امیه و ستمگران ابراز انزجار می کنیم و بیزاری می جوئیم.

ولی وقتی کشته شدن امام علیه السلام را وسیله بقای اسلام و دفاع از دین می بینیم، به خود می بالیم و افتخار می کنیم که رهبری این چنین فداکار و باگذشت داریم.

این رضایت همان رضایت مشروط و به قید اتصاف شهادت و کشته شدن امام علیه السلام به عنوان یگانه وسیله حفظ دین است؛ در حالی که رضایت دشمنان به طور مطلق و بدون ملاحظه این شرط است. رضایت مشروط نظیر رضایت بنده به قضای الهی در هنگام ورود بلا و مصیبت است که با دل سوختن و اشک ریختن منافی نیست، در عین رضا متأثر و اندوهناک است.

مانند خود امام علیه السلام که در عین رضا به شهادت جوانی مانند علی بن حسین علیه السلام و فدا شدن او در راه دفاع از دین از اندوه فراق و داغ او، و از دیدن پیکر پاک پاره پاره، و فرق شکافته او سخت ناراحت شد و گریست.

شما بگوئید شخص امام علیه السلام وقتی آماده کشته شدن شد، و فرمود:

«لَا أُجِيبُ ابْنَ زِيَادٍ إِلَى ذَلِكَ أَبَدًا فَهَلْ هُوَ إِلَّا الْمَوْتُ؟ فَمَرْحَبًا بِهِ»<sup>۱</sup>

آیا راضی به کشته شدن خود شد یا نه؟ اگر بگوئید رضایت پیدا نکرد خلاف این جمله و خلاف واقع گفته‌اید؛ زیرا اگر رضایت نداشت تسلیم می‌شد و بیعت می‌کرد. اگر می‌گوئید رضایت پیدا کرد پس چگونه دیگران را به رضایت به کاری که امام علیه السلام به آن راضی شد، مشمول نفرین: «لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ»، می‌شمارید؟ رضایت امام علیه السلام و رضایت شیعه و دوستان آن حضرت در زمینه دفاع از دین است و رضایت دشمنان به ذات موضوع و نفس کشته شدن امام علیه السلام است و هیچ کس این دو رضایت را با هم اشتباه نمی‌کند.

و ثالثاً: آن چیزی که سبب به خود بالیدن، و احساس افتخار و سربلندی است، نیروی عقل و خرد است که وقتی عمل امام علیه السلام و قیام بی‌نظیر و همت بلند، و فداکاری بسیار جوانمردانه او را در راه حفظ مصالح عالیة اجتماع و دفاع از حق ملاحظه می‌کند، عمل امام علیه السلام را می‌ستاید.

این احساس افتخار و قوت نفس، و خشنودی از انجام وظیفه است که از خلال بیانات شجاعانه اهل بیت و خطبه‌های آنها نمایان است. خلق کوفه و بنی‌امیه را به جرم و جنایتی که مرتکب شدند، توبیخ و سرزنش می‌کردند، و آنها را به شدت مسئول خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌شمردند، ولی عمل امام علیه السلام را افتخارآفرین و اطاعت خدا و انجام وظیفه می‌گفتند، چنان‌که صدیقه صغری عقيلة هاشمین علیها السلام به ابن‌زیاد جبار فرمود:

«مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً، هُوَ لَأَيُّ قَوْمٍ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ فَبَرَزُوا إِلَيَّ مَضَاجِعِهِمْ»<sup>۲</sup>.

۱. ابن‌داوود دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۵۴.

۲. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۳۹؛ خوارزمی، مقتل الحسين علیه السلام، ج ۲، ص ۴۷؛ ابن‌اثیر جزری، الكامل، ج ۴، ص ۸۲؛ ابن‌کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۱۰؛ شرباصی، حفيدة الرسول، ص ۴۴؛ مغنیه، الحسين وبطلة كربلا، ص ۳۵۶. «جز نیکی و زیبایی چیزی ندیدم اینها گروهی هستند که خدا کشته شدن را بر آنها نوشت و واجب کرد. پس به سوی خوابگاهشان بیرون رفتند».

۴۳۲..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

و آن چیزی که باعث تأثر و گریه است، احساسات و عواطف پاک انسانی است. از ملاحظه ظلم و جنایت‌های بنی‌امیه به یگانه شخصیتی که در راه دین و خیر جامعه این‌گونه گذشت نشان داد، و از بذل جان، و اسارت اهل بیتش دریغ نکرد، و همه را وسیله نجات اسلام قرار داد، عواطف عالی بشری سخت به هیجان می‌آید، و هرکس در ذاتش اندکی حب خیر و حق‌خواهی و فضیلت باشد، غرق اندوه و ماتم می‌شود.

در روایات و احادیث شریفه که این‌همه تشویق به ذکر مصائب امام علیه السلام شده است، یکی از حکمت‌هایش همین است که از این عواطف برای تقدیر از اقدام امام علیه السلام و حفظ آثار قیام و مکتب مبارز حسینی و آشنا کردن مردم به هدف آن حضرت و فداکاری در راه حق و دین و عقیده استفاده شود.

بین این احساسات و احساسات پلید بنی‌امیه، و سایر دشمنان اهل بیت که به کشته شدن امام علیه السلام خوشحال و راضی بودند، مانند اهل حق و اهل باطل، هیچ رابطه و سازشی نیست. بنی‌امیه و اتباع آنان از راه تشفی قلب و اشباع حس کینه‌توزی و حسد و عداوت با خاندان رسالت و آیین اسلام، از کشته شدن امام علیه السلام خوشحال و راضی شدند و ما در خواندن این جمله: «لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِدَلِكِ فَرَضِيَّتِ بِهِ»؛ به آنها لعنت می‌کنیم. مقصد معلوم است و شما چه عقیده‌ای دارید که این اشتباه‌کاری‌ها را می‌کنید، خدا دانا است.

۱۶۳. در صفحه ۳۸۹ می‌گوید: حقیقت این است که پیروان سیدالشهدا علیه السلام چون می‌بینند با کشتن زعیم عظیم اسلام ضربت بزرگی به دین وارد شد، گریه می‌کنند، الخ. جواب: حقیقت این است که ضربتی که از ناحیه بنی‌امیه به خصوص معاویه و یزید به اسلام وارد شد، ضربتی شکننده و نابودکننده بود، ولی قیام امام علیه السلام و عکس‌العمل مظلومیت و شهادت آن حضرت از اسلام نگهبانی کرد و آن را از خطر سقوط قطعی نجات داد.



بخش چهارم: یک نکته ..... ۴۳۳

حقیقت این است که بنی‌امیه چون از اینکه بتواند به‌زور و تهدید امام علیه السلام را ساکت سازند و برای یزید از آن حضرت بیعت بگیرند مأیوس بودند، از آغاز کار تصمیم گرفتند به هر نحو شده خیال خود را از جانب آن حضرت فارغ سازند و نهال جوان اسلام را از ریشه قطع نمایند. بدیهی است اگرچه با کشتن امام علیه السلام ضربت بزرگی به دین وارد ساختند، ولی به هدف نهایی خود نرسیدند و امام علیه السلام با تحمل ضربت‌هایی که متوجه خود و عزیزانش شد، آن ضربت بزرگ و خطرناک را از اسلام دفع نمود و خود را سپر اسلام قرار داد.

حقیقت این است که بنی‌امیه اگرچه می‌خواستند با کشتن آن حضرت که مرد عدالت و شخص تقوا و فضیلت و پیکره‌ایمان و آزادی بود، عدالت و فضیلت و ایمان و آزادی را بکشند، اما به حسن حمایت آن زعیم عظیم فداکار نتوانستند و عکس‌العمل مظلومیت و برنامه‌هایی که اجرا فرمود، اسلام را زنده و عدالت و فضیلت را حفظ کرد که تا امروز و تا روز قیامت قرآن و احکام عدالت‌پرور اسلام باقی و پاینده بماند.

### ۳۱. شعر خالد بن معدان طائی تابعی

وَيَكْبُرُونَ بِأَنْ قُتِلَتْ وَإِنَّمَا قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلَ

این شعر در مقام بزرگ شمردن جنایت بنی‌امیه و بیان اهمیت این حادثه عظمی، یعنی کشتن سید جوانان اهل بهشت و آوردن سر نازنین آن حضرت به دمشق است. این شعر با سه شعر دیگر از این شاعر، بهترین تعبیری است که در آن عصر

---

۱. ابن طاووس، اللهوف، ص ۱۰۲؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۱۶؛ محدث قمی، نفس المهموم، ص ۳۹۲؛ مامقانی، تنقیح المقال، ج ۱، ص ۳۹۳ (با کمی اختلاف در عبارت). به جهت اینکه تو کشته شدی تکبیر می‌گویند و بی‌گمان با کشتن تو «الله اکبر» و «لا اله الا الله» را کشتند و نابود کردند.

۴۳۴..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

در پایتخت یزید در نکوهش بنی امیه و افشای نیات شریره آنان سروده شده است، و باز دلیل انعکاس شدید شهادت امام علیه السلام و منفوریت ملی یزید در شهر دمشق است.

سه شعر دیگر این است:

جَاؤُوا بِرَأْسِكَ يَا ابْنَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ      مُتَرَمِّلاً بِدِمَائِهِ تَرْمِيلاً  
وَكَاثِبًا بِكَ يَا ابْنَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ      قَتَلُوا جَهَاراً عَامِدِينَ رَسُولاً  
قَتَلُوكَ عَطْشَاناً وَلَمْ يَتَدَبَّرُوا      فِي قَتْلِكَ الْقُرْآنَ وَالتَّنْزِيلَ

انصاف این است که این شاعر در تشریح عظمت مصیبت امام علیه السلام و سرزنش بنی امیه، داد فصاحت و بلاغت را داده است و درعین حال سیدالشهدا علیه السلام را به نیکوتر بیانی مدح کرده است.

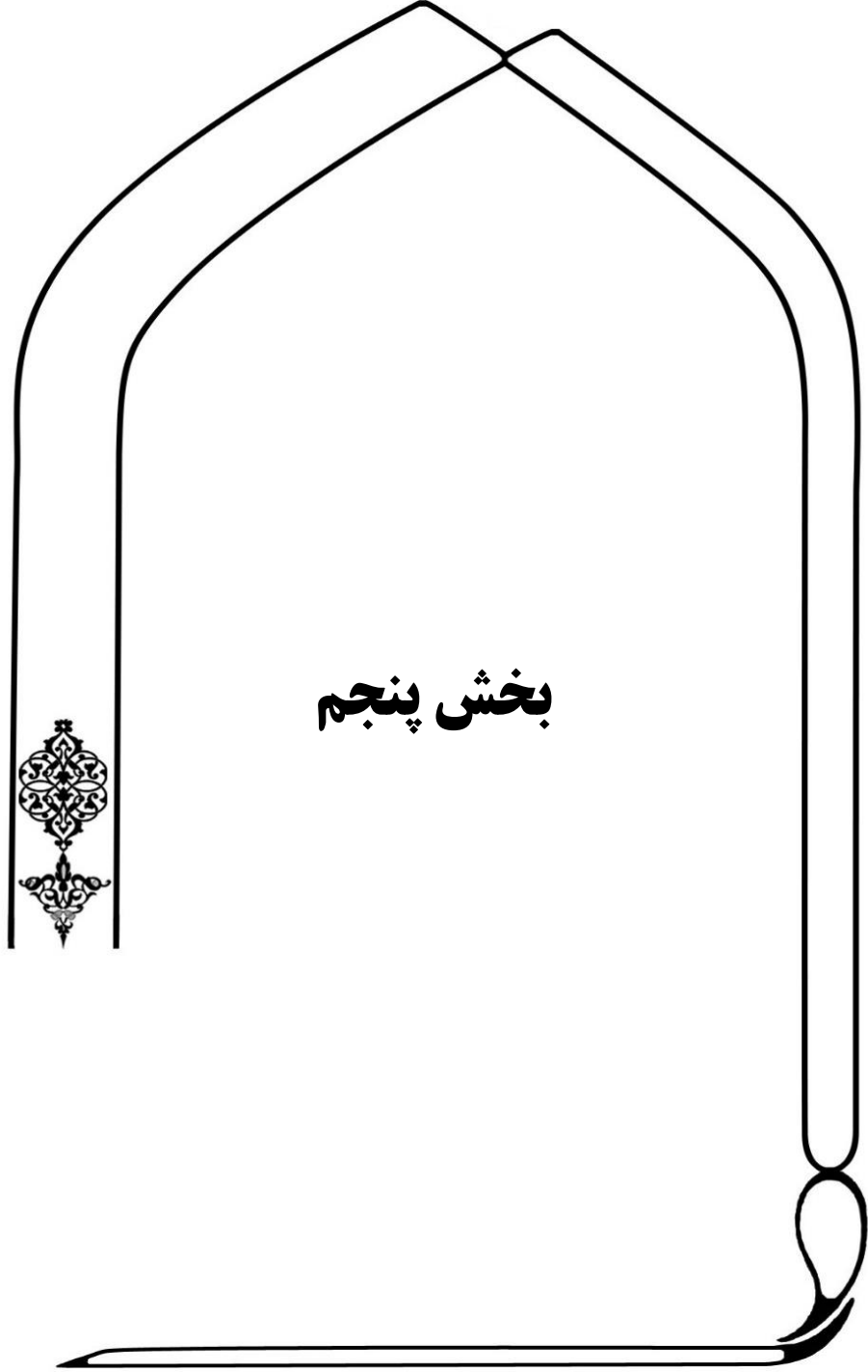
این اشعار داوری حقیقی و ملی شهر دمشق و پایتخت یزید در هنگام ورود مبارک سر سیدالشهدا علیه السلام و اسرا به آن شهر است.

این اشعار صدای اعتراض مردم و پاسخ به سخنان شماسست که می گوید شهادت امام علیه السلام و اسارت اهل بیت علیهم السلام بر رسوایی و منفوریت آل ابی سفیان نیفزود و احساسات مردم شام را تحریک نکرد.

انعکاس شهادت سیدالشهدا علیه السلام در قلوب بیش از آن شد که ما تصور کنیم و فواید و نتایج آن از هر جانب بزرگ و اسلام پرور بود.

---

۱. ای پسر دختر محمد سر تو را آوردند درحالی که به خون خودش آغشته بود. و گویا با کشتن تو ای پسر دختر محمد علیه السلام آشکارا و دانسته و عمداً پیامبر را کشتند. تو را کشتند و در کشتن تو حرمت قرآن و وحی را پاس نداشتند.



**بخش پنجم**



## ۱. نتایج و آثار

۱۶۴. در این بخش آثار نامطلوب تهاجم وحشیانه حکومت ضد اسلام یزید، و آثار پرارزش قیام جوانمردانه امام حسین علیه السلام را مطرح کرده است، ولی طوری تنظیم شده است که قیام امام علیه السلام بی ارزش و بلکه روی هم رفته زیان بخش معرفی می شود، و افراد بی اطلاع گمان می کنند نتایج و آثار نامطلوب قیام بیشتر و مهم تر از نتایج مطلوب آن بود، و مفسده اش از مصلحتش که غیر قصدی بود زیادتر شد، و اگر امام علیه السلام آگاه از پیش آمده های آینده بود، در مدینه بیعت می کرد و این خسارت ها وارد نمی شد.

ناآگاهی امام علیه السلام از حوادث غیر قابل پیش بینی باعث شد که در مدینه بیعت نکرد، و به سوی عراق حرکت فرمود، و لذا وقتی از این حوادث آگاه شد، در مقام صلح برآمد و پیشنهادهای سه گانه را داد و مسئولیت جنگ را از خود سلب فرمود، و اگر چه بنی امیه با نپذیرفتن پیشنهادهای آن حضرت، مسئولیت جنگ را به عهده گرفته و مباشر ورود این خسارت ها شدند، اما زمینه ورود این خسارت ها و طغیان شرارت بنی امیه را قیام امام علیه السلام فراهم کرد؛ هر چند حتی طبق این طرح نویسنده شهید جاوید، بلکه طبق آرای بعضی از اهل سنت که این نویسنده در مقام جواب آنها بوده، نیز امام علیه السلام معذور، و هیچ گونه اعتراض و ایرادی بر آن حضرت وارد نیست، ولی روی هم رفته زیان های این قیام بر اساس این طرح از سودش بیشتر شد.

جواب: اگر چه با توجه به مطالب و مبانی محکم و استواری که مکرر عرضه داشته ایم، جواب این شبهه که نتیجه طرح باطل کتاب شهید جاوید و توهین به

قیام مقدس امام علیه السلام است معلوم می شود، در اینجا نیز به پاسخ آن اشاره می کنیم.

۱. چنان که مکرر گفته ایم، هیچ گونه حادثه غیر قابل پیش بینی که مؤثر در دیگرگون شدن اوضاع باشد، جلو نیامد.

۲. امام علیه السلام اوضاع را پیش بینی می فرمود، و از تهاجم وحشیانه حکومت و کشته شدن خود و عدم امکان تأسیس حکومت آگاه بود و مکرر خبر داد که مرا رها نمی کنند تا خونم را بریزند.

۳. باید توجه داشت که تهاجم وحشیانه حکومت ضد اسلام یزید به فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله، از آغاز حکومتش شروع شد و اولین اقدام مهم او طبق نقل یعقوبی دستور قتل امام علیه السلام بود، و این تهاجم اگرچه ظاهراً مشروط به امتناع از بیعت بود، ولی تاریخ و آزمایش های مکرر و قساوت و جنایت بنی امیه، به خصوص یزید نشان می داد که خواه امام علیه السلام قیام می فرمود یا سکوت می کرد و در خانه اش می نشست، این تهاجم وجود داشت و دفع این تهاجم بدون نیروی کافی نظامی که آن هم فراهم نبود، امکان عادی نداشت.

یگانه وسیله ای که برای دفع این خطر آن هم به طور موقت در اختیار امام علیه السلام بود، بیعت و تسلیم و امضای حکومت یزیدی بود که آن هم به طور اطمینان بخش رفع تهدید و خطر نمی کرد و امنیت جانی برای آن حضرت فراهم نمی شد.

به علاوه، اگر امام علیه السلام با این وسیله دفع خطر از خود می کرد، از خسارت ها و آثار نامطلوب حیات در حال بیعت و اطاعت از یزید که به مراتب از آثار نامطلوب کشته شدن در حال امتناع از بیعت بیشتر بود، استقبال کرده بود و از آثار مطلوب و اسلام پرور شهادت نیز چشم پوشیده و نقشه های خائنانه اسلام برانداز یزید را تصویب نموده و به اصطلاح دفع فاسد به افسد کرده بود، و ساحت مقدس امام علیه السلام از چنین کار و خیانتی منزّه و مبرا بود، و اگر به فرض

## بخش پنجم: نتایج و آثار: آثار نامطلوب ..... ۴۳۹

محال هزاران بار بیش از آن مصیبات باران مصائب بر او باریده بود، تن به چنین کاری نمی داد.<sup>۱</sup>

۴. بعضی از این آثار نامطلوب علتش زمامداری عنصر ضد اسلام و پیکره شرارت و خیانت یعنی یزید، و برکنار بودن یگانه شخصیت لایق و برجسته جهان یعنی امام حسین علیه السلام بود که اگر آن حضرت به فرض محال بیعت می کرد و کشته نمی شد، این خسارت‌ها و آثار نامطلوب علاوه بر آنکه دفع نمی شد، بیشتر هم می شد.

و به عبارت دیگر، این زیان‌ها اثر حکومت یزید بود که قیام امام علیه السلام آثار نامطلوب آن را محدود کرد و نیروی تهاجم به اسلام را از آن سلب نمود. این گونه آثار را در رتبه علل قیام باید ببینیم که امام علیه السلام با نهضت و شهادت خود با آنها به مبارزه برخاست.

شما این آثار را که طبع حکومت یزیدی به بار می آورد، به اسم آثار نامطلوب تهاجم وحشیانه، به قیام امام علیه السلام ارتباط می دهید و در این بخش یک صحنه مقایسه بین این آثار و آثار قیام به وجود می آورید، و این طور مطلب را می پرورانید که اگر امام علیه السلام از اول پیش بینی آنچه را روی داد می فرمود، بیعت می کرد و این تهاجم وحشیانه با این آثار نامطلوب اتفاق نمی افتاد.

درحالی که هیچ یک از این خسارت‌ها جز مصائبی که به شخص امام علیه السلام و اهل بیتش رسید، با بیعت و تسلیم و سازش با یزید قابل دفع نبود؛ زیرا امام علیه السلام نمی توانست زیر بار بیعت با یزید جهان انسانیت را به سوی ترقی و تکامل

---

۱. یکی از موضوعات شایان دقت و توجه این است که در این همه گفت‌وگوهایی که بین امام علیه السلام و اصحابش، و بین آن حضرت و اهل و عیال عزیزش از کوچک و بزرگ در موضوع شهادت و فداکاری، و اسارت اهل بیت، و خطراتی که جلو آمده مطرح شد، در هیچ کجا یک نفر از اصحاب، یک نفر از بانوان، یک نفر از خردسالان پیشنهاد تسلیم و بیعت به امام علیه السلام نکرد، و اصلاً این موضوع در آن هنگامی که تصور آن، مردان قوی دل را می لرزاند، در ذهن خاندان نبوت علیهم السلام وارد نشد.

۴۴۰..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

رهبری کند، و برای ستمدیدگان پناهگاه و مایه امید باشد، یا طغیان حکومت ستم گستر بنی امیه را مهار نماید، و شعاع شخصیت اسلامی و رهبری دینی او در صورت بیعت و امضای حکومت یزید ارزنده و قابل توجه نمی شد، و زمینه قیام در فرصت های دیگر هم از بین می رفت.

## ۲. نکته

فرضاً تمام آثار نامطلوب تهاجم وحشیانه به حیات امام علیه السلام را با آثار مطلوب قیام آن حضرت بخواهیم بسنجیم و روی هم رفته در مورد حرکت امام علیه السلام و فاجعه تاریخی کربلا از جهت ضرر و منفعت و زیان و سودش برای اسلام و برای جامعه مسلمانان نظری بدهیم، آثار مطلوب شهادت که نجات بخش اسلام گردید و امام علیه السلام با علم و آگاهی به حصول آن آثار تن به شهادت داد، و به وسیله بیعت و تسلیم در مقام دفع تهاجم برنیامد، به مراتب از آن آثار نامطلوب بیشتر شد. و اگر نویسنده درک می کرد که با برنامه ای که انجام شد، هدف امام علیه السلام که نجات اسلام بود حاصل گشت، و قیام امام علیه السلام به سود اسلام تمام شد، تصدیق می کرد که تحمل این آثار نامطلوب ضرورت داشت، و هرگز شخصیتی مثل امام علیه السلام که عهده دار حفظ اسلام بود، برای دفع خطر از خود سنگر دفاع از خطری را که به اسلام متوجه شده بود، خالی نمی فرمود.

امام علیه السلام اطمینان داشت که برنامه اش اسلام را نجات می دهد و آنچه را در این راه می دهد، خدا به او عوض می بخشد، و وسیله ارتفاع درجه او در دنیا و آخرت خواهد شد. اینک پس از این توضیحات آثار نامطلوب تهاجم را برحسب آنچه نویسنده نوشته جداگانه بررسی می نمایم.

## ۳. خسارت جبران ناپذیر

۱۶۵. در صفحه ۳۹۳ کشته شدن امام علیه السلام و مصائب دلخراش دیگر را که خسارت



بخش پنجم: نتایج و آثار: آثار نامطلوب ..... ۴۴۱

جبران‌ناپذیر بود، نخستین اثر آن تهاجم وحشیانه شمرده است. بدیهی است این خسارت، جبران‌ناپذیر و فوق‌العاده مهم و بی‌سابقه است، اما این خسارت - یعنی کشتن امام علیه السلام و اصحاب و اسیر کردن اهل بیت - عین تهاجم و عمل وحشیانه و جنایت بی‌نظیر دستگاه بود، نه اثر آن. این فاجعه اگرچه بیش از حد وحشتناک و بسیار بسیار عظیم بود، اما خسارت بیعت و تسلیم اراده یزید و ابن‌زیاد شدن، و مسلمان‌ها را گمراه کردن، و آن خلافت ضد اسلام را تصویب نمودن، به نظر امام علیه السلام و به نظر هرکس در تاریخ تحقیق کند، از آن بیشتر بود؛ لذا در دوران امر بین این دو خسارت، حضرت مصیبت‌هایی را که مستقیماً بر خودش و کسانش وارد شد تحمل کرد، و مصائبی را که بر او وارد شد و عامل و مسئولش حکومت وقت بود، به مفسده بیعت و تسلیم که عامل و مباشر آن در صورت وقوع امام علیه السلام می‌شد، دفع نکرد. کشتن امام علیه السلام ضربت بزرگی به دستگاه رهبری اسلامی بود، ولی ضربت بزرگ‌تر و خطرناک‌تر بر نظام حکومت اسلامی این بود که یزید خود را به رهبری دینی و سیاسی جهان اسلام و ولی امر شرعی و به مقام امامت معرفی کند، و کسی به این وضع اعتراض ننماید و بطلان، و نامشروع بودن این حکومت را اعلام نکند، و همه رجال و شخصیت‌ها - به خصوص پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله - او را امیرالمؤمنین بخوانند.

#### ۴. ذلت مردم

۱۶۶. در صفحه ۳۹۳ دومین اثری را که از آثار تهاجم وحشیانه نگاشته است، ذلت مردم است؛ چون تکیه‌گاه امیدها، و آرزوهای آنها به شمشیر استبداد کشته شد، و بی‌پناه شدند، روحیه آنان شکست خورد، و در برابر حکومت یزید ذلیل‌تر، و زبون‌تر شدند....

چنان‌که گفتیم، در این منظره‌ای که به اسم آثار نامطلوب تهاجم وحشیانه جلو

چشم خواننده گذارده، اگر تصریح نگوییم به طور تلویح این طور نشان داده می شود که قیام امام علیه السلام به علت ناآگاهی آن حضرت از حوادث غیر قابل پیش بینی، بدون آنکه سودی برای اسلام داشته باشد با شکست مواجهه، و باعث بروز قساوت بنی امیه، و این تهاجم فجیع با این آثار نامطلوب گردید، پس منطبق عبدالله بن مطیع که آگاه از نظر بلند امام علیه السلام نبود تأیید می شود، و اگر امام علیه السلام کشته نشده بود این خسارت ها وارد نمی شد، و مردم ذلیل نمی شدند.

### جواب

۱. مردمی که آن حضرت را شهید کردند و با او همکاری ننمودند و به ندای امام زمان خود جواب مثبت ندادند، و بر کشتن آن حضرت همدست شدند و آن زعیم بزرگ یگانه را دعوت کردند و به جای ضیافت آب را بر روی او و عزیزانش بستند و بیعت شکنی کردند؛ پس از کشته شدن امام علیه السلام چنان که مکرر آن حضرت خبر داد، ذلیل و زبون شدند و از جمله فرمود:

«أَيُّمَ اللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يُكْرِمَنِي اللَّهُ بِهَوَائِكُمْ ثُمَّ يَتَّقِمَ لِي مِنْكُمْ مِنْ حَيْثُ لَا تَشْعُرُونَ»<sup>۱</sup>.

و این خواری و زبونی اثر مطلوب شهادت و کشتن آن حضرت بود، نه اثر نامطلوب؛ زیرا مهاجمان و مباشران جنایت، و بیعت شکن ها ذلیل شدند، و در زیر چکمه استبداد بنی امیه همه چیز خود را از دست دادند، و همان طور که زید بن ارقم به آنها گفت: «أَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ الْعَبِيدُ بَعْدَ الْيَوْمِ، قَتَلْتُمْ ابْنَ فَاطِمَةَ وَأَمَرْتُمْ ابْنَ مَرْجَانَةَ»<sup>۲</sup>. خودشان خود را بنده و برده ساختند و باید چنین شده باشند.

۱. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۴۶؛ ابن اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۷۸. «به خدا سوگند امیدوارم خدا با خوار کردن شما مرا عزیز و گرامی بدارد؛ سپس انتقام مرا از شما بگیرد به طوری که نفهمید و متوجه نشوید».

۲. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۳۴۹؛ ابن اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۸۱ «شما گروه عرب پس از این روز بردگان خواهید شد. شما فرزند فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را امیر و فرمانروا قرار دادید».

بخش پنجم: نتایج و آثار: آثار نامطلوب ..... ۴۴۳

خدا نفرین امام علیه السلام را بر آنها مستجاب گردانید.

۲. این مردمی که می‌گویند امید و آرزوهایشان در وجود امام علیه السلام متمرکز شده بود، اگر یاری‌کنندگان امام علیه السلام را می‌گویند که با عزت و افتخار شهید شدند و اگر آنهایی را می‌گویند که به دروغ از این لاف‌ها زدند، و سپس شمشیر به روی آن حضرت کشیدند، امیدشان ارزشی نداشت که باقی بماند یا نماند، بلکه باید طبق سنت‌الله این امتحان پیش بیاید تا این دو دسته از هم جدا شوند.

۳. شیعیان و دوستان واقعی اهل بیت پس از واقعه کربلا ذلیل و زبون نشدند، بلکه شجاعت و شهامت و اراده آنها قوت یافت، و ترس از مرگ از آنها برداشته شد و استقامت و پایداری‌شان افزایش یافت. بسا کسانی که در واقعه کربلا برای یاری حق شرکت نکردند؛ ولی پس از آن حادثه در مخالفت با بنی‌امیه با قوت و شجاعت هرچه بیشتر مصمم شدند، و نقاط ضعف روحی آنها برطرف شد. شهادت امام علیه السلام و مقاومت آن حضرت همت این افراد را بلند، اهل حق را عزیز و محبوب گردانید.

۴. فرضاً بگوییم اهل حق نیز پس از تهاجم به حیات امام علیه السلام ذلیل و زبون شدند، این ذلت و زبونی و یأس، و نومیدی در صورت تسلیم شدن امام علیه السلام و بیعت با یزید به مراتب بیشتر می‌شد. پس آن را نباید به قیام امام علیه السلام ارتباط داد.

۵. ذلتی که برای مردم حاصل شد، معلول عمل خودشان بود، که به دعوت امام علیه السلام پاسخ موافق ندادند، و به حمایت از حکومت دیکتاتوری، و ضد اسلام آن جنایت و جرایم بزرگ را مرتکب شدند، و یزید و دستگاهش را بر خود مسلط ساختند، و ترک امر به معروف و نهی از منکر نمودند، و مصداق این خبر شدند:

«لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ، وَلَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، أُولَئِكَ سَلَطَنَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا

ظَالِمًا لَا يُجِلُّ كَبِيرَكُمْ، وَلَا يَرْحَمُ صَغِيرَكُمْ، وَتَدْعُو خِيَارَكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ  
وَتَسْتَنْصِرُونَ فَلَا تُنصَرُونَ، وَتَسْتَغِيثُونَ فَلَا تُغَاثُونَ، وَتَسْتَغْفِرُونَ فَلَا تُغْفَرُونَ؛<sup>۱</sup>

این ذلت نتیجه ترک امر به معروف و نهی از منکر و حمایت از دستگاه ظلم و ضد احکام دین است.

### ۵. منطق ابن مطیع

۶. منطق عبدالله بن مطیع، و پیشنهادش این بود که امام علیه السلام قیام نکند و با بنی امیه مخالفت ننماید تا این آثار نامطلوب تهاجم و حشیانۀ آنها دفع شود و مردم ذلیل نشوند، و بنی امیه آنها را برده خود ن سازند، و حرمت اسلام هتک نشود.

این منطق صحیح نبود؛ زیرا آنچه سبب استرقاق و استعباد مردم و هتک احترام اسلام شد، همکاری کردنشان با بنی امیه بود، مردم آلوده شدن مسند خلافت اسلامی را به فرد کثیف و معروف به فساد اخلاقی مثل یزید چیزی نشمردند و امام علیه السلام را یاری نکردند.

به آقای عبدالله بن مطیع می گوییم: شما اگر می خواستید یوغ بندگی و عبودیت بنی امیه به گردنتان نباشد، چرا امام علیه السلام را یاری نکردید؟ چرا این یوغ ذلت و اسارت را از گردن خود برنداشتید؟

شما می خواستید خودتان در ذلت حکومت یزیدی زندگی کنید و جوانمردی و فداکاری از خود نشان ندهید و امام علیه السلام را هم در آن ذلت و بندگی با خود همراه و هم طراز سازید.

---

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۰۸. «باید شما امر به معروف و نهی از منکر بکنید؛ وگرنه خدا فرمانروای ستمگری را بر شما مسلط می کند که بزرگتان را گرامی نمی دارد و به کوچکتان رحم نمی کند و خوبان شما دعا می کنند دعایشان مستجاب نمی شود و از دیگران یاری می جوید به شما یاری نمی کنند و فریاد می زنید به فریادتان نمی رسند و طلب آمرزش می کنید آمرزیده نمی شوید».

بخش پنجم: نتایج و آثار: آثار نامطلوب ..... ۴۴۵

نه آقای عبدالله بن مطیع! شماها به جای اینکه امام علیه السلام را از انجام وظیفه منع کنید، می‌خواستید خودتان یک حرکت بکنید و تکانی به خود بدهید و از مرگ نترسید، و از زوال دنیا و شمشیر سربازان بنی‌امیه بیم نکنید تا دلیل نشوید.

آقای عبدالله بن مطیع! امام علیه السلام اگر بیعت می‌کرد و مخالفت خود را اعلام نمی‌فرمود، اسلام دلیل می‌شد و دین خوار می‌گردید. و اگر امام علیه السلام بیعت می‌کرد، نه خودش و نه شما عزیز می‌شدید و نه اسلام از تعرض بنی‌امیه مصون می‌ماند.

امام علیه السلام از خودش دفع ذلت کرد و کسانی که با او همراه نشدند، قبول ذلت کردند.

آقای عبدالله بن مطیع شما هم که عاقبت در صف مخالفان حکومت یزید قرار گرفتید و به آن کسان پیوستید که گفتند ما علیه یزید انقلاب نکردیم مگر اینکه ترسیدیم از آسمان بر ما سنگ ببارد؛ مانند عبدالله بن حنظله از فرماندهان انقلاب حرّه شدید، ولی عبدالله با فرزندانش استقامت و شجاعت نشان دادند و کشته شدند و شما فرار کردید و به ابن‌زبیر ملحق شدید.

پس معلوم شد که امام علیه السلام به وظیفه خود عمل کرد و کسانی که بی‌اذن امام علیه السلام در آن موقع حساس دست روی دست گذاردند و عذرهایی آوردند و یا فقط به جنبه سلبی در مخالفت خود اکتفا کردند، خودشان و مسلمانان را دلیل ساختند.

## ۶. سخن ابی‌اسحاق

۷. اما کلام ابی‌اسحاق نکوهش مردم است که چون حق را یاری نکردند و انکار منکر نمودند، دلیل شدند. و بقیه گفتار او گواه این معنی است؛ ولی شما صدر کلامش را نقل کرده و ذیل آن را نقل نکرده‌اید.

طبق نقل صدوق علیه السلام که بحار نیز از ایشان نقل کرده است، وقتی از ابی‌اسحاق پرسیده شد چه وقت مردم دلیل شدند، پاسخ داد: «حِينَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام»،

وَأُدْعَى زِيَادًا، وَقُتِلَ حُجْرُ بْنُ عَدِيٍّ؛<sup>۱</sup> یعنی وقتی حسین علیه السلام کشته شد، و معاویه زیاد را به پدرش ملحق کرد و برادر خود خواند، و حجر بن عدی کشته شد. مردم وقتی دست حکومت را در کشتن شخصیتی مثل حسین علیه السلام و فرد شاخصی از شیعیان اهل بیت مانند حجر بن عدی باز گذارند و بلکه حمایت از حکومت بکنند، و مباشر این جنایت‌ها شوند، و در حق حجر به ناحق شهادت به کفر بدهند<sup>۲</sup> و در تغییر حکم خدا ساکت بنشینند، ذلیل و خوار می‌شوند و شخصیت‌های دینی و ملی آنها یا در گوشه‌های زندان یا در تبعید گرفتار و یا کشته می‌شوند.

## ۷. کلام حضرت رضا علیه السلام

۸. اما فرمایش امام هشتم علیه السلام: «إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَفْرَحَ جُفُونِنَا، وَأَسْبَلَ دُمُوعَنَا، وَأَذَلَّ عَزِيزَنَا بِأَرْضِ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ»<sup>۳</sup>.

با آنچه موضوع کلام (ذلت مردم) است ارتباط ندارد و حضرت رضا علیه السلام در این فرمایش از آن اظهار رنج و شکایت نمی‌فرماید.

ولی نویسنده کلمه «عزیزنا» را که مراد از آن امام علیه السلام است، به عزیزان ترجمه کرده، و آن عزیزان را هم مسلمانانی که پس از شهادت امام علیه السلام باقی ماندند، پنداشته است.

به هر حال برحسب ظاهر غرض امام رضا علیه السلام این است که شدت جسارت و بی‌باکی بنی‌امیه به جایی رسید که در روز عاشورا به مقام عزت و بااحترام پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله تجاوز و تهاجم کردند، و مقامی را که نباید به سوی آن دست قهر و

۱. صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۱۸۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۱.

۲. طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۱۸۷.

۳. صدوق، الامالی، ص ۱۹۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۳-۲۸۴. «همانا روز حسین (روز عاشورا) پلک‌های ما را مجروح و زخم کرده و اشک‌های ما را جاری ساخته و عزیز ما را در سرزمین کرب و بلاء خوار کرده است».

بخش پنجم: نتایج و آثار: آثار نامطلوب ..... ۴۴۷

زور دراز شود، مقهور ظلم و ستم خود ساختند. آری، بنی‌امیه چنین جنایت بی‌مانندی را مرتکب شدند، و مقامی را که شرعاً و اخلاقاً مصونیت داشت سبک شمرده و هتک کردند و ماهیت خود را نشان دادند، اما این عمل برای امام علیه السلام اثر مطلوبش عزت جاودانی شد، و امام رضا علیه السلام که می‌فرماید: «وَأَذَلَّ عَزِيزَنَا بِأَرْضِ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ»؛ واضح است غرض این نیست که الی‌الابد از آن حضرت سلب عزت - العیاذ بالله - کردند، بلکه به‌حسب همان حال و ظاهر آن وضع می‌فرماید، وگرنه پس از آن علی‌رغم آن نقشه‌های بنی‌امیه که تا توانستند وسایل بی‌اعتبار شدن و سبک گردیدن اهل‌بیت را در چشم مردم ظاهرین فراهم کردند، عزت امام علیه السلام و خاندانش زیاد و محبوب جهانیان شدند، و به‌طور قطع اگر امام علیه السلام بیعت کرده بود، این عزت و محبوبیت را نه خودش و نه خاندانش، پیدا نمی‌کردند.

## ۸. نکته قابل توجه

۱۶۷. در صفحه ۳۹۴ می‌نویسد حالا اگر این تکیه‌گاه امیدها، و آرزوهای مردم به شمشیر استبداد کشته شود، و اگر این زعیم عظیم به دست عمال دولت عدالت‌کش یزید به خون بغل‌طد، در این صورت آیا دیگر برای مردم ستم‌دیده پناهگاهی وجود دارد؟ و آیا برای مردم آزادی‌خواهی که زیر ضربات شلاق دیکتاتوری جانشان به لب رسیده، مایه‌امیدی باقی می‌ماند؟ و آیا برای مهار کردن طغیان حکومت ستم‌گستر بنی‌امیه وسیله دیگری موجود است؟ البته نه.

جواب: عجیب است، این منطق با منطق شیعه درست نیست، مگر فراموش کرده‌اید که امام زین‌العابدین علیه السلام پس از پدر بزرگوارش امام و حجت خدا، و تکیه‌گاه امیدها و آرزوها، و پناه ستم‌دیدگان، و صاحب تمام مناصب پدر بود. مگر نمی‌دانید که در هر عصر و زمان حجت و ولی خدا برای مهار کردن

حکومت‌های ستمگر وجود دارد و حجت بر خلق تمام است، مگر این فرمایش محقق طوسی را نشنیده‌اید: «وَجُودُهُ لُطْفٌ، وَتَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخَرٌ، وَعَيْبَتُهُ (عَدَمُهُ) مِنَّا».<sup>۱</sup> پس چرا می‌گویید مردم خود را بی‌پناه می‌دیدند. شما در این کتاب اگر توجهی به سنن الهیه در مورد بعث انبیا و نصب ائمه علیهم السلام و وظایفی که برای آنها معین شده است می‌کردید، گرفتار این لغزش‌ها که — ان‌شاءالله از طغیان قلم و عدم التفات است — نمی‌شدید، و به این در و آن در نمی‌زدید.

مگر در *نهج البلاغه* مطالعه نفرموده‌اید:

«اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ، إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا أَوْ خَائِفًا مَعْمُورًا لِنَلَّا تَبْطَلُ حُجُجَ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ».<sup>۲</sup>  
عَفَا اللَّهُ عَنَّا وَعَنْ رَزَاتِ أَقْلَامِنَا بِفَضْلِهِ وَرَحْمَتِهِ.<sup>۳</sup>

## ۹. ضربت خوردن اسلام

۱۶۸. یقین است که کشتن امام علیه السلام ضربت به اسلام بود، چون امام علیه السلام باید مصدر تحقق اهداف اسلام باشد و جامعه از وجودش بهره‌مند گردد، و آفتاب هدایتش تاریکی‌های کفر و نادانی و فساد را از بین ببرد؛ لذا کشتن امام علیه السلام ضربت به اسلام و ضربت به هدف‌های اسلام است.

وقتی به دقت تاریخ و اوضاع و احوال اجتماعی و دینی مسلمانان را در آن عصر مطالعه کنیم، می‌بینیم ضربت خوردن اسلام به دو صورت امکان وقوع داشت:

۱. خواجه نصیر طوسی، تجرید الاعتقاد، ص ۲۲۱. «وجود امام لطف است و تصرف او لطفی دیگر و غایب بودن او از میان ما از ما است».

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷ (ج ۴، ص ۳۷). «خداوندا، آری زمین از کسی که به حجت خدا برای خدا قیام نماید تهی نمی‌ماند، قائمی آشکار و مشهور، یا ترسان و پنهان، تا دلایل الهی و بیّناتش باطل نگردد».

۳. خدا ما را ببخشد و از لغزش‌های قلم‌های ما با احسان و رحمتش درگذرد.



نخست به تجاوز به حیات امام علیه السلام و کشتن آن حضرت. معلوم است حیات امام علیه السلام و بسط ید و نفوذ کلمه، و تصرف او در رتق وفتق امور و تسلط او بر اوضاع یگانه محقق اهداف اسلام، و مؤثرترین عامل جلو رفتن جامعه در شاهراه دین به سوی ترقی، و کمال واقعی است. رسول خدا صلی الله علیه و آله که در احادیث ثقلین مشهور و متواتر، و احادیث سفینه و احادیث امان<sup>۱</sup> و در روایات دیگر، امت را به رجال دین یعنی ائمه اثنی عشر علیهم السلام ارجاع داد، برای این است که آنها جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله و نگهبانان شریعت او بوده و هستند.

بنابراین، کشتن امام علیه السلام که از بین بردن موضوعی است که مصدر این برکات عظیمه است، عظیم‌ترین مصائب است. همان‌طور که حضرت سیدالسادین علیه السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ وَلَهُ الْحَمْدُ ابْتَلَانَا بِمُصِيبَةٍ جَلِيلَةٍ وَتُلْمَةٍ فِي الْإِسْلَامِ عَظِيمَةٍ، إِيخ»<sup>۲</sup>

تلمه‌ای عظیم در اسلام واقع شد. آثار نامطلوب تجاوز به حیات امام علیه السلام بسیار فوق‌العاده است، ولی درعین حال این‌طور هم نیست که زمینه به‌کلی خالی شود و حجت خدا - العیاذ بالله - باطل گردد. پس از رحلت و شهادت هر امامی، امام بعد، ولی امر و صاحب مناصب اوست. پس از سیدالشهدا علیه السلام نیز قائم به امور، و منبع این خیرات و برکات حجت خدا امام زین‌العابدین علیه السلام بود.

دوم اینکه امام حسین علیه السلام - العیاذ بالله - تسلیم یزید شود و بیعت کند، و علاوه بر آنکه مبسوط‌الید نباشد، و احکام اسلام را اجرا ننماید روش‌های یزیدی و ضد اسلامی او را تصویب، و به دست مردم در طی طریق ضلالت عذر بدهد، تا

---

۱. راجع به اسناد و متون و دلالت این احادیث به *امان الأمة من الضلال والاختلاف*، که مخصوص اثبات حجیت مذهب شیعه و وجوب رجوع به احادیث جوامع شیعه نوشته‌ام، رجوع شود.

۲. ابن‌نما حلی، مثير الاحزان، ص ۱۱۳. «همانا خدا - و او راست سپاس - ما را به مصیبتی بزرگ و شکافی در اسلام مبتلا و گرفتار ساخت...».

۴۵۰..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

فاتحه اسلام خوانده شود، و ضربتی شدیدتر از ضربت کشتن امام علیه السلام به اسلام وارد شود.

مسلم است اگر این ضربت وارد می شد، قابل جبران نبود، و چیزی جایگزین اسلام نمی شد؛ درحالی که ضربتی که با کشتن امام علیه السلام بر اسلام وارد می شد، و شکستی که در ارکان دین پدید می آمد، با وجود امام بعد و قیام او مقام آن حضرت سبب از پا درآمدن اسلام نمی گشت و امام بعد پشتیبان و پشتوانه اسلام می شد.

چنان که تاریخ نشان می دهد، اسلام با یکی از این دو ضربت روبه رو شده بود، و ناگزیر به واسطه ستم بنی امیه و روی کار آمدن یزید، یکی از این دو ضربت بر اسلام وارد می شد.

امام علیه السلام دید اگر ضربت دوم که خطرناک تر است وارد شود، علاوه بر آنکه عامل آن خودش می شود و حیات خودش و امام علیه السلام بعد آن را جبران نمی کند، باید اقل ضررین را گرفت، و جان خود را فدای اسلام ساخت؛ لذا قیام کرد و صدای مخالفت خود را بلند کرد و به گوش جهان اسلام رساند، و با یک نهضت و حرکت فوق العاده مسلمانان را متوجه ساخت و از خود و خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله سلب مسئولیت کرد و از آثار نامطلوب ضربتی که به واسطه کشتن خودش به اسلام وارد شد نیز تا حد ممکن جلوگیری کرد، و ورود این ضربت را یک ماده بزرگ برای احیای دین و اعلان بطلان دشمنان اسلام و آشکار ساختن نیات شریه آنها قرار داد؛ درحالی که اگر ضربت به نحو دوم وارد شده بود، هیچ گونه وسیله دفاعی در بین نبود.

علاوه بر آن، چنان که مکرر بیان کردیم، اگر ضربت به نحو دوم وارد می شد، ضربت به وجود امام علیه السلام نیز وارد می شد، و بنی امیه تا امام علیه السلام را شهید نمی کردند،

بخش پنجم: نتایج و آثار: آثار نامطلوب ..... ۴۵۱

راحت نمی‌نشستند، و اسلام هم از مصلحت وجود امام علیه السلام و هم از مصلحت قیام محروم می‌شد. به هر حال امام علیه السلام شخصیت و مقام خود را برای پیشروی و سربلندی اسلام می‌دانست و پیشروی و سربلندی اسلام را در این می‌دید که با یزید بیعت نکند، و عنداللزوم این جان پرارزش و منبع خیر و برکت خود را نیز در راه اسلام نثار فرماید.

آنها که با امام علیه السلام همکاری نکردند و او را یاری نمودند و یزید را بر امام علیه السلام برگزیدند و آن حضرت را کشتند، به اسلام ضربت زدند و امام علیه السلام که از میدان بیرون نرفت و در برابر آن همه خطرات ایستاد و استقامت ورزید و مردانه دین خدا را یاری کرد، ضرباتی را که به اسلام وارد شد، دفع نمود و با استقامت و کرامت نفسی که نشان داد، پرده از روی نیت‌های ناپاک و خائنانه بنی‌امیه و یزید برداشت و نشان داد که بنی‌امیه با کشتن امام علیه السلام قصد کشتن اسلام و کشتن قرآن، و کشتن پیغمبر را دارند، از این جهت موج اهمیت کشتن امام علیه السلام جهان اسلام را فراگرفت و همه را در وحشت انداخت و غرق در مصیبت کرد، عکس‌العمل‌هایی که ظاهر شد، اسلام را نجات داد.

بنابراین نباید در مقام بیان نتایج و آثار ضربت خوردن اسلام را در صورت نخستین، بدون محذور ورود ضربت به اسلام در صورت دیگر مطرح کرد، و از دوران امر بین این دو محذور غفلت نمود، تا تصور شود که ترک قیام از فعل آن سزاوارتر بوده است.

#### ۱۰. لکه ننگ

۱۶۹. چهارمین اثر نامطلوب تهاجم وحشیانه را تحت عنوان (لکه ننگ) از صفحه ۳۹۸ تا صفحه ۴۰۱ مطرح کرده است.

جواب: این لکه ننگی که قبول کرده‌اید، به دامان حکومت یزید نشست و

۴۵۲..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

بیش از پیش منفور شد، و خشم و نفرت عمومی را برانگیخت و حکومت او را در سرایشی سقوط قرار داد، اثر مطلوب قیام امام علیه السلام و عکس العمل کشتن آن حضرت بود.

اگر غرض شما از آثار نامطلوب، آثار طلب نشده و قصد نشده باشد، این اثر نامطلوب بنی امیه و کشتندگان امام علیه السلام بوده است، ولی مطلوب آن حضرت بوده است. و اگر غرض شما از آثار نامطلوب آثار زیان بخش و نامساعد است، این اثر زیان بخش نیست، بلکه ثمربخش و مساعد با هدف امام علیه السلام است. ضمناً این فصل پاسخ به سخنانی است که در صفحه ۳۷۹ و ۳۸۰ نوشته اید، و تأثیر شهادت امام علیه السلام را در رسوایی بیشتر یزید و معاویه انکار کرده اید.

#### ۱۱. آثار ثمربخش، محبوبیت امام علیه السلام

۱۷۰. از صفحه ۴۰۱ شروع به آثار ثمربخش قیام امام علیه السلام نموده، و نخست محبوبیت آن حضرت را عنوان کرده است.

جواب: آنچه نوشته است، صحیح است، ولی اینکه نوشته است این محبوبیت از آثار قهری و طبیعی مجاهدات مردانه امام علیه السلام است، نه هدف او، محتاج به شرح و توضیح است؛ چون موضوع را از جنبه شخصی و خصوصی مورد مطالعه قرار داده و به جنبه عمومی، و مصلحت اسلامی و همگانی آن توجه نکرده است.

لذا می گوییم: اگر غرض این است که امام علیه السلام برای محبوبیت شخصی قیام نفرمود صحیح است و امام علیه السلام چنین هدفی نداشت و شأن آن حضرت بالاتر از این بود.

ولی اگر محبوبیت دین، و محبوبیت خاندان رسالت که معدن هدایت جامعه هستند، و سست شدن دستگاه، و عزت اهل بیت و توجه قلوب به سوی آنها غرض باشد، چرا هدف نباشد؟ و شما از کجا می گویید این محبوبیت اهل بیت که نتیجه اش احیای دین و هدایت جامعه و خیر دنیا و آخرت مردم است، هدف

بخش پنجم: نتایج و آثار: آثار ثمربخش ..... ۴۵۳

امام علیه السلام نبود؟ چه مانعی دارد که امام علیه السلام با توجه به این دو سنت طبیعی، قیام فرموده و به قصد حصول این محبوبیت و با توجه به اینکه امتناع از بیعت و عدم تسلیم و استقامت منتهی به شهادت می شود و شهادت هم این اثر ثمربخش را دارد، قیام کرده باشد؟

تمام این ثمرات قهری باشد یا غیرقهری، چون حضرت عالم به ترتب آن بر قیام و حرکتش بود، از اهداف آن حضرت شمرده می شود، و امام علیه السلام با توجه به حصول این ثمرات و به قصد ترتب این فواید قیام کرد و تن به کشته شدن داد و آن مصائب جانسوز را تحمل فرمود.

۱۷۱. از باب اینکه باید همان مفهومی که در ذهن هر شیعه است، از قلم این نویسنده نیز تراوش کند، در صفحه ۴۰۱ و ۴۰۲، عباراتی دارد که جز با علم و آگاهی امام علیه السلام از پایان قیام و قصد و اختیار شهادت سازگار نیست و با آن طرحی که داده است، فاصله اش از زمین تا آسمان است. آن عبارات این است: «عالی ترین نمونه مردانگی و فداکاری در راه حقیقت به علت طرفداری از اسلام به خاک و خون غلطید، به خاطر حمایت از قرآن در پیش چشم خانواده اش با شمشیر استبداد کشته شد، جانبازی عاشقانه سبط پیغمبر به علت دفاع از انسانیت و حقوق انسانها».

این عبارات درباره شخصیتی بجا و صادق است که در راه دفاع از حقیقت و اسلام و قرآن و دفاع از حقوق انسانها جان خود را فدا کرده باشد.

آن قیام کم ارزش و ناکامی که شما معرفی می کنید، این همه عناوین و القاب را به شخص نمی دهد.

این شخصیت آن شخصی نیست که شما می گوئید برای تأسیس حکومت قیام کرد و وقتی مایوس شد، پیشنهاد بیعت و سازش داد، و بالأخره به خاطر اینکه تسلیم ابن زیاد نشود کشته شد.

آنکه شما معرفی می‌کنید نه قصد فداکاری داشت و نه می‌خواست عاشقانه جانبازی کند، و نه به خاطر حمایت از قرآن و دفاع از حقوق انسان‌ها کشته شد. آن شخصیتی که این اوصاف، کمالات، و فضایل گوشه‌ای از آسمان مجد و فضیلت و علو همت اوست حسین بن علی علیه السلام شهید راه فضیلت و اسلام، مجاهد آل محمد علیهم السلام و سیدالشهدا است که عاشقانه راه قربانگاه خود (کربلا) را پیش گرفت، و به خاطر قیام علیه باطل و بیدادگری، و بیعت نکردن با یزید، و دفاع از قرآن، و احکام دین و امر به معروف و نهی از منکر شهید شد، و آن مصائب جانکاه را متحمل شد، و هرگز اندیشه بیعت با یزید به ذهنش آشنا نشد.

او آن آقایی است که مصممانه از شهادت استقبال کرد و این شعرها را می‌خواند.

سَأْمُضِي وَمَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَى الْفَتَى  
وَإِذَا مَا نَوَى حَقًّا وَجَاهَدَ مُسْلِمًا  
وَأَسَى الرَّجَالَ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ  
وَخَالَفَ مَثْبُورًا وَفَارَقَ مُجْرِمًا

او آن رهبر عظیم و بزرگواری است که در مقام معرفی خود فرمود:

أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْحَبْرِ مِنَ أَلْسِنِ هَاشِمٍ  
وَجَدِّي رَسُولُ اللَّهِ أَكْرَمُ مَنْ مَضَى  
وَفَاطِمُ أُمِّي مِنْ سُلَالَةِ أَحْمَدَ  
وَفِينَا كِتَابُ اللَّهِ أَنْزَلَ صَادِقًا  
وَنَحْنُ أَمَانُ اللَّهِ لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ  
كَفَانِي بِهَذَا مَفْخَرًا حِينَ أَفْخَرُ  
وَنَحْنُ سِرَاجُ اللَّهِ فِي الْخَلْقِ نَزْهَرُ  
وَعَمِّي يُدْعَى ذُو الْجَنَاحَيْنِ جَعْفَرُ  
وَفِينَا الْهُدَى وَالْوَحْيُ بِالْخَيْرِ يُذَكَّرُ  
نُسِرُّ بِهَذَا فِي الْأَنَامِ وَنَجْهَرُ

۱. ابن اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۴۹. «به زودی از دنیا می‌روم و مرگ برای جوانمرد عار نیست، وقتی هدفش حق باشد و در راه خدا جهاد کند؛ درحالی‌که مسلمان است و مردان صالح را با وجود خودش یاری کند و با فرد ملعون و نفرین شده‌ای مخالفت کند و از مجرم و جنایت‌پیشه دوری جوید».

بخش پنجم: نتایج و آثار: آثار ثمربخش ..... ۴۵۵

وَنَحْنُ وُلاةُ الْحَوْضِ نَسْقِي وُلاتِنَا      بِكَأْسِ رَسُولِ اللَّهِ مَا لَيْسَ يُنْكَرُ  
وَشِيعَتُنَا فِي النَّاسِ أَكْرَمُ شِيعَةٍ      وَمُبْغِضُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْسَرُ<sup>۱</sup>

شخصیتی که در این اشعار خود را معرفی می‌نماید، گرامی‌تر از آن است که پیشنهاد بیعت و تسلیم به یزید بدهد.

## ۱۲. درس‌های عملی

۱۷۲. درس‌هایی که از قیام فداکارانه، و اسلام‌نگهدار امام علیه السلام گرفته می‌شود، عالی، بی‌نظیر و فوق‌العاده باارزش و اهمیت است و در تکمیل نفوس و تهذیب اخلاق، و تقویم و تقویت صفات ممتازة انسانی، و تربیت جامعه، و هدایت افکار توحیدی، و آزادی خواهانه، و پرورش افراد فداکار، و مردان قهرمان، و رجال اصلاح، و رهبران مبارزات حق‌پرستانه و تشجیع آنان مؤثر و سودمند است.

درس ایمان، صبر، استقامت، ثبات، قوت قلب، علو همت و مردانگی، گذشت و فداکاری، حمایت از حق، مقاومت در برابر ظلم و تحمیل، قوت تصمیم، عزت نفس، دفاع از دین و عقیده، آزادمنشی و حریت، و فضایل دیگر از جمله درس‌های پرارزش و سودمندی است که امام علیه السلام در اختیار جوامع عالم اسلام گذارده است.

کتاب **شهید جاوید** ضمن آثار ثمربخشی که از قیام امام علیه السلام نگاشته، در صفحه ۴۰۳ تا ۴۰۵ به درس‌های عملی قیام اشاره کرده، و چون قیام امام علیه السلام را در این

---

۱. من پسر علی آن دانشمند از خاندان هاشم. این افتخار به هنگام فخر کردن مرا بس و جد من رسول خدا که باشرف‌ترین درگذشتگان است و ما در میان خلق چراغ خدا هستیم که نورافشانی می‌کنیم. و فاطمه مادر من است از نسل احمد و عمویم جعفر که معروف به ذوالجناحین است که دو بال دارد و در بهشت پرواز می‌کند. و کتاب خدا در میان ما به‌درستی نازل شده است و در پیش ما هدایت و وحی با خیر و خوبی یاد می‌شود. و ما برای همه مردم امان خداییم و در میان مردم آن را گاهی پنهان و گاهی آشکارا می‌گوییم. و ما صاحبان حوض کوثر هستیم که دوستداران خود را با کاسه رسول خدا سیراب می‌کنیم و این انکار نمی‌شود. و شیعیان ما بهترین شیعیان هستند و دشمنان ما در روز قیامت زیان می‌کنند.

طرح دون شأن آن حضرت مطالعه کرده، درس های عملی چهار مرحله قیام را شرح داده است.

به نظر می رسد نگارش این آثار ثمربخش برای این است که بلکه ماهیت و باطن این طرح صریح و بی پرده آشکار نشود، و هم کسی اعتراض نکند که طبق این طرح قیام امام علیه السلام علاوه بر آنکه برای اسلام سودمند نشد، آثار نامطلوب، و فوق العاده زیان بخش تهاجم و وحشیانه حکومت را هم جلب کرد؛ پس اگر اثر قهری و طبیعی ثمربخشی نداشته باشد، غیر از خسارت برای اسلام، محصولی پیدا نمی کند و نتیجه قیام بنابر این طرح از نظر حصول مقاصد و اهداف مساوی می شود با هیچ، و از نظر آثار قهری و طبیعی ثمربخش هم هیچ، اما از نظر جلب خسارت و ضرر این همه وحشتناک.

و این مطلبی است که احدی آن را قبول نمی کند، و تاریخ آن را تکذیب می نماید، و حوادثی که پس از شهادت امام علیه السلام واقع شد، خلاف آن را ثابت می سازد و آنچه را خودمان در خارج به رأی العین از آثار و نتایج قصدی یا به قول او قهری می بینیم آن را باطل می سازد، و انکار آثار عظیمه قیام امام علیه السلام مثل انکار نور آفتاب است.

نویسنده شهید جاوید هم که تا این حد راضی نیست، قیام امام مظلوم علیه السلام بی ارزش معرفی شود، آثار ثمربخش قیام را مطرح کرده، ولی متأسفانه آثاری را که ذکر کرده، در برابر آثار نامطلوبی که شرح داده اهمیت ندارد، و اینجا هم که طبق طرح خود درس های عملی قیام امام علیه السلام را شرح می دهد، این درس ها هم مناسب با عظمت قیام نیست و فاقد ارزش فوق العاده است.

اینک بررسی درس های مراحل چهارگانه طبق طرح کتاب شهید جاوید.

**درس بند الف.** آنچه را در این بند نوشته است که باید برای مقاومت در برابر عناصر دنیاپرست که می خواهند حکومت غیرقانونی تحمیل کنند، مقاومت کرد، و



## بخش پنجم: نتایج و آثار: آثار ثمربخش ..... ۴۵۷

به ارزیابی اوضاع سیاسی و نیروهای ملی پرداخت تا اگر مبارزه امکان داشت شروع به کار شود، علاوه بر آنکه ارتباط با قیام آگاهانه امام علیه السلام ندارد، درس مهمی نیست؛ زیرا لزوم ارزیابی اوضاع سیاسی و نیروهای نظامی از تاریخ اکثر رهبران انقلابها استفاده می‌شود و این یک موضوعی است که عقل و فطرت انسان را به آن راهنمایی می‌کند و درس عملی لازم ندارد. هر شخصی بخواهد انقلابی را شروع کند یا به کشوری حمله نماید یا هر مبارزه‌ای را آغاز کند، بلکه معامله و تجارتي بنماید، حساب نیروی مالی و سیاسی و اقتصادی خود را می‌نماید.

**درس بند ب.** هم قابل اهمیت نیست؛ زیرا پس از ارزیابی و فراهم شدن نیروی کافی، اکثر وارد کار می‌شوند، خواه غرض شخصی داشته باشند یا مصلحت همگانی.

**درس بند ج.** نیز علاوه بر آنکه از اساس باطل است و با تواریخ - چنانچه در فصل‌های گذشته شرح داده‌ایم - منافات دارد، و برای امام علیه السلام نه زمینه صلحی فراهم شده و نه نیروهایش در فرض آن صلح مبتذل به صورت ذخیره باقی می‌ماند، و نه فرصت‌های دیگر برای انقلاب فراهم می‌شد، موضوعش محتاج به درس نیست، و خودبه‌خود معمول می‌شود؛ زیرا اگر غرض کسی حکومت باشد و امکان پیروزی از بین برود، ناچار قیام‌کننده چون غرض دیگر ندارد؛ چنان‌که در اغلب جنگ‌ها دیده می‌شود، پیشنهاد صلح و بلکه تسلیم می‌دهد.

**درس بند د.** اولاً احتمال پیروزی در روز عاشورا برای امام علیه السلام برحسب وضع عادی یک‌درصد هم نبود، و فرضاً اگر کسی بگوید در ابتدای شروع به جنگ این احتمال بود، پس از شهادت اصحاب این احتمال منتفی شد؛ پس در این صورت چرا امام علیه السلام تسلیم نشد، با اینکه اگر تسلیم می‌شد، اقلأً تا دو روز یا بیشتر کشتن آن حضرت به تأخیر می‌افتاد.

**اگر می‌گویید:** برای این بود که به ذلت کشته نشود.

**جواب می‌گوییم:** در صورتی که جایز می‌دانید امام علیه السلام برای دفع ذلت از خود، و خاندانش به کشته شدن تن در دهد، چرا روا نمی‌دارید که برای دفع ذلت، و خطر از اسلام امام علیه السلام از شهادت استقبال فرموده باشد، و با علم به اینکه قیام و امتناع از بیعت این مصائب را پیش می‌آورد، اقدام کرده باشد؟

همین حرفی را که در آخر می‌زنید، چرا در اول نگفتید؟ و این حقیقت را که در این جمله است: «وَبَدَلٌ مُّهِجَتُهُ فَيْكَ لَيْسَتْ تَقْدَرُ عَبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَيْرَةِ الضَّلَالَةِ»،<sup>۱</sup> انکار می‌نمایید؟

و **ثانیاً:** با اینکه شما می‌گویید امام علیه السلام از حوادث غیرقابل پیش‌بینی مطلع نبود، چگونه می‌گویید معلوم بود در صورت تسلیم ذلیلانه کشته می‌شود؟ شاید کشته نمی‌شد، و شاید پس از تسلیم پیش‌آمدهایی واقع می‌شد که مانع از قتل آن حضرت می‌گردید.

آقا حقیقت غیر از این است که شما می‌اندیشید و هم قیام امام علیه السلام و هم درس‌های عملی آن را سبک می‌سازید.

امام علیه السلام تسلیم نشد و بیعت نکرد برای اینکه این تسلیم و بیعت را بزرگ‌ترین ضربت به اسلام و به نظام حکومتی اسلام می‌دانست و در مقام دوران امر بین دو محذور اخف و اقل را گرفت و جان خود را فدای دین، فدای قرآن کرد و اسلام را از خطر نجات داد.

### ۱۳. درس عزت نفس

۱۷۳. در صفحه ۴۰۵ زیر این عنوان می‌نویسد: پس از آنکه حضرت در محاصره نیروهای ابن‌زیاد واقع شد، دو مسئله مطرح بوده است: یکی اینکه

---

۱. طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۱۳؛ همو، مصباح المتعجد، ج ۲، ص ۷۸۸؛ ابن‌مشهدی، المزار الکبیر، ص ۵۱۴؛ شهید اول، المزار، ص ۱۸۶.

بخش پنجم: نتایج و آثار: آثار ثمربخش ..... ۴۵۹

امام حسین علیه السلام خلافت یزید را بپذیرد و دیگری اینکه ذلیلانه و خاضعانه تسلیم ابن زیاد گردد.

با توجه به مطالب صفحه ۲۰۴ (مذاکرات مقدماتی صلح) ارائه می‌نماید که پذیرفتن خلافت یزید و تسلیم او شدن ذلت نبوده، ولی تسلیم ابن زیاد شدن ذلت بوده است!

**جواب:** از هر جهت ملاحظه شود پستی و شرارت و خباثت و تجاهر یزید به اعمال شنیعه و ارتکاب محرمات، و فسق و فجور او کمتر از ابن زیاد نبوده است، و اگر ذمائم اخلاقی، و کردار زشت این دو عنصر پلید، و ننگ عالم انسانیت بررسی شود، یزید جنایتکارتر است، و ابن زیاد سیئه‌ای از سیئات اوست.

عقاد می‌گوید: یزید جوان بدخویی بود که شب و روزش را در میگساری و اشتغال به تار می‌گذراند، و از مجلس زنها و ندمایش بر نمی‌خواست مگر برای شکار.<sup>۱</sup>

و هم او می‌گوید: توجه یزید به تربیت یوزها، و بوزینگان او را در عداد، و هم‌ردیف صاحبان یوز، و بوزینه قرار داد. او بوزینه‌ای داشت که آن را ابوقبیس می‌خواند. لباس حریر به او می‌پوشاند، و به طلا و نقره زینتش می‌کرد، و در مجالس شراب حاضرش می‌ساخت، الخ.<sup>۲</sup>

یزید حتی در مدینه پیغمبر صلی الله علیه و آله از میگساری و گناه خودداری نداشت.<sup>۳</sup> چنانچه علایلی در *سمو المعنی فی سمو الذات*<sup>۴</sup> شرح داده است: یزید از تربیت اسلامی محروم بود و تربیت مسیحی داشت، و شعائر اسلام را مسخره می‌کرد و

۱. عقاد، ابوالشهداء، ص ۱۴۹.

۲. عقاد، ابوالشهداء، ص ۱۴۹.

۳. ابن اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۱۲۷.

۴. علایلی، سمو المعنی، ص ۶۶-۶۸.

۴۶۰..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

با اخلل شاعر نصرانی روابط صمیمانه داشت، و مانند بعضی غرب زدگان زمان ما به شدت تحت تأثیر عادات بیگانه بود. رقص، اشتغال به لهو، میگساری، سگبازی، همه از عادات مسیحی ها بود که در تحت تربیت فاسد مسیحی یزید به آن معتاد شده بود.<sup>۱</sup>

این بزرگ ترین مصیبت بود که مسلمانان به زمامداری عنصر نحس و نجسی مثل یزید مبتلا شوند. چنان که امام علیه السلام فرمود:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذَا بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ»<sup>۲</sup>

وقتی امت به زمامداری مثل یزید گرفتار شود، باید اسلام را وداع گفت و فاتحه دین و احکام شریعت را خواند.

بنابراین، چگونه یگانه شخصیت فضیلت و عزت جهان اسلام که از تسلیم شدن به ابن زیاد ابا دارد، از بیعت با یزید امتناع ندارد و بلکه - العیاذ بالله - آن را پیشنهاد می دهد، و زمامداری یزید را فی الجمله قابل پذیرش معرفی می کند، حاشا و کلا. با اینکه کشته شدن در راه امتناع از بیعت خطرناک ترین گمراهی های فکری را برطرف کرد و نظام حکومتی اسلام را از آن منظره زنده و رسوا نجات داد. درحالی که در کشته شدن در راه عدم تسلیم به ابن زیاد این آثار و نتایج ثمربخش نبود.

علاوه بر این، همان طور که تسلیم ابن زیاد شدن ذلت و تواضع غیر قابل تحمل بود، پذیرفتن خلافت یزید و دست در دست او گذاردن پس از شکست قیام نیز ذلت و تقاضای تسلیم و عفو بود، و مقام امام علیه السلام از این دو عمل منزه و مبرا بود.

---

۱. راجع به معرفی یزید به طور اختصار رجوع شود به کتاب *پرتوی از عظمت امام حسین علیه السلام*، ص ۲۴۹-۲۶۷.

۲. خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۲۶۸. «ما از آن خداییم و به سوی او برمی گردیم و بر اسلام باید سلام گفت، هنگامی که امت اسلامی به زمامداری مثل یزید گرفتار شود».

بخش پنجم: نتایج و آثار: آثار ثمربخش ..... ۴۶۱

ما هرچه تاریخ را مطالعه می‌کنیم، و وضع زندگی شرافتمندانۀ امام علیه السلام را از آغاز تا انجام تحت نظر می‌گیریم، و سوابق بسیار کثیف و پرننگ یزید را در نظر می‌آوریم، می‌بینیم اندیشهٔ چنین عملی به حریم قدس اصحاب امام علیه السلام هم آشنا نگردید، و شخصیتی که حاضر شد (به قول شما) برای دفع ذلت تسلیم به ابن‌زیاد آن مصائب دل‌خراش را تحمل فرماید به طریق اولی بیعت و قبول ذلیلانه و خاضعانهٔ خلافت ضد اسلام یزید را به هر بهایی که باشد نمی‌پذیرد.

در این کلمات پرمعنی که امام علیه السلام در مجلس حاکم مدینه فرمود و تا پایان کار از مضمون آن عدول نکرد بنگرید.

«إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَمَعْدِنُ الرَّسَالَةِ وَخُتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَمَهْبِطُ الرَّحْمَةِ، بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَبِنَا خَتَمَ، وَيَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ، شَارِبٌ حَمْرٍ، قَاتِلٌ نَفْسٍ، مُعَلِّنٌ بِالْفُسْقِ، فَمِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ»<sup>۱</sup>.

آقای نویسنده در آن شرایط که امام علیه السلام در محاصرهٔ نیروی ابن‌زیاد قرار گرفته بود، هم تسلیم به ابن‌زیاد، و هم تسلیم یزید، و دست در دست او گذاردن، هر دو ذلت و توهین به شعائر دین و هتک شرافت خاندان رسالت بود.

امام علیه السلام که در مدینه با اینکه در محاصره نبود، و به‌طور عادی و محترمانه پیشنهاد قبول خلافت یزید را به آن حضرت دادند، پذیرفتن آن را با این الفاظ و به علت این معانی ردّ کرد، چگونه ذلیلانه و خاضعانه آن را قبول می‌کرد.

باز اگر این موضوع امکان پذیرفتن خلافت و پیشنهادهای سه‌گانه را به‌طور

---

۱. خواری، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۲۶۷. شرح این فرمایش امام علیه السلام را در پرتوی از عظمت امام حسین علیه السلام، بخش سوم «علل قیام» ملاحظه فرمایید. «ما خاندان نبوت و معدن رسالت و محل تردد فرشتگان و جایگاه فرود آمدن رحمت الهی هستیم. خدا با ما آغاز کرد و با ما پایان بخشید و یزید مردی نابکار، شراب‌خوار، آدم‌کش و آشکارکنندهٔ تبهکاری و فسق است؛ پس شخصی مانند من با کسی مثل او بیعت نمی‌کند».

۴۶۲..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

اتمام حجت مطرح کرده بودید، سنگینی آن بر افکار آشنا به مقام امام علیه السلام کمتر می شد؛ هر چند به عنوان اتمام حجت نیز از جانب امام علیه السلام همان طور که عقبه بن سمعان جداً آن را تکذیب کرد مطرح نشد و به این عنوان نیز خلاف شأن امام علیه السلام بود؛ زیرا تا حدی امضای حکومت یزیدی و تبرئه کسانی می شد که در برابر آن حکومت ضد اسلام تسلیم شده و بیعت کردند.

**مطلب دیگر** این است که چنان که پیش از این هم اشاره شد، بیعت با یزید یا خود را در اختیار حکومت گذاردن که به هر کجا خواهد آن حضرت را بفرستد، با تسلیم به ابن زیاد تفاوت نداشت، و در هر سه صورت امام علیه السلام معرض اهانت های غیر قابل تحمل می شد و این معنایی نبود که از نظر امام علیه السلام پنهان بماند، و منازعه آن حضرت با آنها نزاع لفظی نبود، که امام علیه السلام برای لفظ تسلیم به ابن زیاد مقاومت کند تا شهید شود، یزید و ابن زیاد چه فرق داشتند جز آنکه در عنوان یزید سلطان، و ابن زیاد استاندار بود.

خلاصه ما هر چه می اندیشیم علاوه بر مدارک تاریخی و علم و اطلاع امام علیه السلام به شهادت خود، و روایاتی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده بود که یزید قاتل امام علیه السلام است<sup>۱</sup> به این نتیجه می رسیم که امام علیه السلام راضی به قبول بیعت یزید در هیچ حالی از حالات نشد، و در تمام مراحل قیام در مرحله اول و دوم و سوم و چهارم با عزت نفس رفتار کرد، و شرافت و آبروی خاندان نبوت را حفظ کرد، و شخصیت هایی مانند ابن عباس و محمد حنفیه نیز برای دفع خطر این موضوع را به آن حضرت پیشنهاد نکردند.

---

۱. رجوع شود به: خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۹۱؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷-۱۹۳؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۲۳، ۱۲۶-۱۲۷؛ نگارنده، پرتوی از عظمت امام حسین علیه السلام، ص ۷۳-۷۵.

بخش پنجم: نتایج و آثار: آثار ثمربخش ..... ۴۶۳

در هیچ حالی از آن حالات مصیبت بار، اهل بیت و عزیزانش حتی برای اتمام حجت و اظهار مظلومیت از امام علیه السلام درخواست بیعت و تسلیم نکردند؛ چون آن را خلاف عهد و امر پیغمبر صلی الله علیه و آله و تکلیف خطیر امام علیه السلام و عزت نفس آن حضرت می دانستند.

و اگر چنین موضوعی امکان پذیر بود، امام علیه السلام در ضمن مواعظ و اتمام حجت های بلیغی که در روز عاشورا فرمود، شخصاً و صریحاً آن را مطرح می ساخت؛ در حالی که بیش از این نفرمود:

«إِذْ كَرِهْتُمُونِي فَدَعُونِي أَنْصَرِفَ عَنْكُمْ إِلَى مَأْمِنِي مِنَ الْأَرْضِ»<sup>۱</sup>.

وقتی عمر بن سعد نامه ابن زیاد را راجع به عرض بیعت حضور حضرت فرستاد فرمود: «لَا أُجِيبُ ابْنَ زِيَادٍ إِلَى ذَلِكَ أَبَدًا، فَهَلْ هُوَ إِلَّا الْمَوْتُ؟ فَمَرْحَبًا بِهِ»<sup>۲</sup>.

خلاصه سخن:

خلاصه سخن این است که موضوع جوهری و حقیقی و حساس و مورد اختلاف امام علیه السلام و حکومت تا پایان کار و شهادت، قبول بیعت و امضای حکومت یزید بود و تسلیم به ابن زیاد و مطالب دیگر در حاشیه آن واقع شد، و امام علیه السلام همان طور که در روز عاشورا فرمود: «وَاللَّهِ لَا أُجِيبُهُمْ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا يُرِيدُونَهُ أَبَدًا»<sup>۳</sup>؛ با هیچ یک از این گونه پیشنهادها موافقت نفرمود تا شهید شد.

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ<sup>۴</sup>

۱. محدث قمی، نفس المهموم، ص ۲۱۸. «وقتی آمدن من موافق میل شما نیست، پس مرا به حال خود بگذارید تا از پیش شما به جای امنی رو کنم».

۲. ابن داوود دینوری، الاخبار الطوال، ص ۲۵۴.

۳. خوارزمی، مقتل الحسين علیه السلام، ج ۲، ص ۱۲. «به خدا سوگند هرگز به چیزی از آنچه که آنها می خواهند جواب نمی دهم و قبول نمی کنم».

۴. درود خدا بر تو باد ای اباعبدالله الحسين علیه السلام.

## ۱۴. خطبه روز عاشورا

۱۷۴. در صفحه ۴۰۶ به یکی از خطبه‌های امام علیه السلام در روز عاشورا استشهاد کرده و می‌گوید در این خطبه امام علیه السلام پذیرفتن خلافت یزید مطرح نیست، بلکه این مطلب مطرح است که باید حسین بن علی علیه السلام ذیلانه تسلیم ابن‌زیاد گردد.

**جواب: اولاً:** مطرح نبودن بیعت در این خطبه دلیل این نیست که اگر به بیعت تنها اکتفا می‌کردند، امام علیه السلام بیعت می‌فرمود، بلکه اگر آنها از پیشنهاد تسلیم هم صرف‌نظر می‌کردند، امام علیه السلام خلافت یزید را نمی‌پذیرفت.

**ثانیاً:** عبارت خطبه: «بَيْنَ السَّلَةِ وَالذَّلَّةِ، وَهَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ»؛<sup>۱</sup> و قبول ذلت همان‌طور که در تسلیم به ابن‌زیاد بود در پذیرفتن خلافت یزید نیز بود، و در خطبه خصوص ذلت تسلیم تعیین نشده و ممکن است مراد هر دو قسم یا خصوص بیعت باشد.

**ثالثاً:** فرمایش آن حضرت در همین روایت که می‌فرماید: «عَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَى أَبِي عَنْ جَدِّي»؛<sup>۲</sup> دلالت دارد بر اینکه برنامه امام علیه السلام طبق عهد و سفارش، و وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام از جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله معلوم بوده، و حضرت از آنچه واقع خواهد شد و از سوء عاقبت کشندگان خود آگاه بوده و از آینده عمر بن سعد هم باخبر بوده است<sup>۳</sup> پس چگونه به قصد تأسیس حکومت قیام می‌کرد؟!

---

۱. در بعضی نسخ «بَيْنَ السَّلَةِ وَالذَّلَّةِ» ضبط شده، و بعضی نسخ «بَيْنَ الثَّلَّةِ وَالذَّلَّةِ» است، و در نسخه چاپ نجف *مقتل خوارزمی* (ج ۲، ص ۱۰): «بَيْنَ الْقَتْلَةِ وَالذَّلَّةِ» ضبط شده است.

۲. خوارزمی، *مقتل الحسین* علیه السلام، ج ۲، ص ۱۰.

۳. خوارزمی، *مقتل الحسین* علیه السلام، ج ۲، ص ۱۰.



### ۱۵. تناقض آشکار

۱۷۵. و هم در صفحه ۴۰۶ می‌گوید اگر به فرض محال امام علیه السلام در کربلا خلافت یزید را می‌پذیرفت باز هم او را آزاد نمی‌گذاشتند.

جواب: صحیح است فرض اینکه امام علیه السلام خلافت یزید را بپذیرد فرض محال است و اگر از آن حضرت درخواست تسلیم به ابن‌زیاد هم نمی‌کردند و به پذیرفتن حکومت یزید راضی می‌شدند، امام علیه السلام آن را نمی‌پذیرفت.

بنابراین یا قسمت مهم مطالب بخش دوم، و مذاکرات مقدماتی صلح (ص ۲۰۴) باطل می‌شود و یا در اینجا نیز گرفتار اشکال تناقض‌گویی واضح دیگر می‌شوید.

### ۱۶. یک تناقض گویی دیگر

۱۷۶. سپس در همین صفحه ۴۰۶ می‌نویسد: بنابراین از وقتی که امام حسین علیه السلام در محاصره نیروهای عبیدالله زیاد واقع شد مقاومت آن حضرت دوجانبه گشت؛ یعنی هم مقاومت می‌کرد که خلافت ضد قرآن یزید را نپذیرد و هم مقاومت می‌کرد که ذلت و خفتی را که می‌خواستند بر وی تحمیل کنند، نپذیرد.

جواب: بدیهی است حضرت از هر دو جهت مقاومت داشت، و عزت نفس خود را حفظ فرمود؛ یعنی نه خفت و ذلت پذیرفتن خلافت ضد اسلام یزید را می‌پذیرفت؛ هرچند از او تسلیم بلاشرط به ابن‌زیاد را نمی‌خواستند، و نه ذلت تسلیم را قبول می‌فرمود.

اما آقای نویسنده، شما یا باید مطالبی را که در بخش دوم و مذاکرات مقدماتی صلح، و گزارش عقبه بن سمعان نوشته‌اید پس بگیرید، یا اینکه بیان کنید بعد از اینکه امام علیه السلام برحسب نظر شما پیشنهاد داد، دست در دست یزید - العیاذ بالله - بگذارد و حتی از اینکه آن را اتمام حجت بدانید خودداری کردید، چگونه مقاومت می‌کرد خلافت یزید را نپذیرد و با این پیشنهاد، مقاومت چطور

امکان پذیر بود؟ این هم یک تناقض دیگر از تناقض گویی های فراوان شما، و ثمره تحقیق عمیقی است که انجام داده اید!

### ۱۷. باز هم تناقض گویی

۱۷۷. در صفحه ۴۰۷، مقاومت حسین بن علی علیه السلام در مقابل دستگاه دیکتاتوری یزید در همه مراحل مردانه و شجاعانه بود.

**جواب:** مسلم است مقاومت امام علیه السلام و استقامت و پایداری آن حضرت در امتناع از بیعت و اعلام بطلان حکومت ضد قرآن یزید، با توجه به عواقب بسیار خطرناک مخالفت با دستگاه استبدادی و ظلم و ستم او، شجاعانه و مردانه، و خداپسندانه و بی نظیر بود، اما آقای نویسنده شما که در اینجا یقیناً قصد استهزاء ندارید؟ با توجه به مطالبی که در مرحله اول و دوم و سوم نوشته اید کدام مقاومت را در نظر گرفته اید؟

شما که می گوید در مرحله اول امام علیه السلام به مکه آمد، و در آنجا که مکان امنی بود منزل گزید، و مانند ابن زبیر از بیعت امتناع داشت. در مرحله دوم هم وقتی معلوم شد وسایل پیروزی نظامی فراهم است، و به قول شما صد هزار سرباز مسلح داوطلب در اختیار امام علیه السلام قرار دارد، و اوضاع از هر جهت مساعد است به سوی کوفه حرکت کرد. در بین راه که دیگرگون شدن وضع، و عدم امکان تأسیس حکومت معلوم شد خواست برگردد، و به نقطه تحول رسید، و مرحله سوم شروع شد، در اینجا هم حضرت پیشنهادهای سه گانه صلح را داد! پس مقاومت مردانه و شجاعانه حضرت در این سه مرحله چه بود؟

اگر استهزاء نمی کنید، شما که می گوید امام علیه السلام از شهادت خود در این قیام خبر نداشت، و به استقبال شهادت نمی رفت، برنامه اش هم که در این سه مرحله بیش از آنچه گفته شد نبود، پس بگوئید این مقاومت مردانه و چشم گیر، و قابل توجه که زینده شخصیتی مثل امام علیه السلام باشد، کجا ظاهر شد؟

بخش پنجم: تناقض آشکار ..... ۴۶۷

اگر می‌خواهید چهره درخشان و واقعی قیام امام علیه السلام را نشان بدهید و اگر مقاومت امام علیه السلام را در تمام مراحل جانبازانه، فداکارانه، افتخارآمیز، اسلام‌پرور، مردانه، شجاعانه و ثمربخش می‌دانید، این طرح و - به قول خودتان - فرضیه را پس بگیرید.

### ۱۸. در عالم الفاظ

۱۷۸. در صفحه ۴۰۸ و ۴۰۹، اگرچه ضمن یک سلسله عبارت‌پردازی به درگاه امام علیه السلام عرض ادبی کرده است؛ ولی با اینکه قیام آگاهانه و پیروزمندانه، و پرارزش و سراسر افتخار، و فداکاری آن حضرت را که یگانه نجات‌بخش اسلام و نگهبان قرآن است، بسیار کم‌ارزش معرفی کرده، و با اینکه مکتب قاطع و نیرومند حسینی را که الی‌الابد مکتب استقامت و پایداری، و مبارزه و شدت در برابر باطل، و بهترین راهنمای مردان آزادی‌خواه و فضیلت‌شعار و عشاق حق و عدالت است به صورتی مبتذل، و ضعیف نشان داده است. اطمینان نداشته باشد که این الفاظ امام علیه السلام را از او راضی سازد، و شیعیان آگاه، و مردان روشندل و حقیقت‌طلب را خوشحال نماید مگر آنکه مصرانه و خاضعانه از پیشگاه باعظمت امام علیه السلام تقاضای عفو نماید، و از شیعیان و دوستان آن حضرت معذرت‌خواهی کند.

از خداوند متعال خواهانم که ایشان را به جبران این اشتباه توفیق دهد. پروردگارا خطاها و لغزش‌های این ضعیف ناچیز را نیز مورد عفو و آمرزش و رحمت و اسعۀ خود قرار بده. امید است این قلیل خدمت ذره بی‌مقدار منظور نظر حضرت سیدالشهدا علیه السلام واقع شود و از شفاعت آن حضرت محروم نگردم.

﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ﴾<sup>۱</sup>

---

۱. آل‌عمران، ۱۹۳. «پروردگارا ما صدای منادی (تو) را شنیدیم که به ایمان دعوت می‌کرد که به پروردگار خود ایمان بیاورید و ما ایمان آوردیم. پروردگارا گناهان ما را ببخش و بدی‌های ما را بپوشان و ما را با نیکان بمیران».

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾<sup>۱</sup>

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ عَمَلِي هَذَا خَالِصًا لِرُوحِكَ الْكَرِيمِ؛ وَارْزُقْنِي شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ علیه السلام يَوْمَ الْوُرُودِ، وَثَبِّتْ لِي قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَأَصْحَابِهِ الَّذِينَ بَدَلُوا مُهَجَّهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ علیه السلام». <sup>۲</sup>  
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوَّلًا وَآخِرًا.

ربیع الاول ۱۳۹۱

قم، لطف الله صافی

---

۱. حشر، ۱۰. «پروردگارا ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده. پروردگارا تو مهربان و رحیمی».

۲. «پروردگارا این عمل مرا در راه خودت خالصانه قرار بده، و شفاعت امام حسین علیه السلام را در روزی که بر تو وارد می‌شوم، نصیبم فرما، و مرا نزد خودت ثابت‌قدم بدار به صدق با امام حسین علیه السلام و اصحاب حضرت که در راه خدا جانشان را نزد حسین علیه السلام فدا کردند».

**ملحقات و اضافات**  
**کتاب شهید آگاه**





طبق شماره‌هایی که در متن کتاب بین پرانتز نوشته شده است.

(۱) صفحه ۲۱، سطر ۲۱، و جلوه دیگر قیام امام علیه السلام را نیز در کتاب دانشمند دیگر از اهل سنت که از نویسندگان و متفکران معروف معاصر شمرده می‌شود، بخوانید. سید قطب نویسنده تفسیر *فی ظلال القرآن*، و کتاب‌های دیگر، در تفسیرش و در نوشته‌هایش در مواردی حقایقی را آشکار کرده و از سوء اوضاعی که در عصر صحابه در اثر خانه‌نشینی شدن علی علیه السلام و زمامداری دیگران پیش آمد، انتقاداتی دارد؛ اگرچه در بیشتر موارد مسائل و مطالب را بی‌طرفانه و منصفانه بررسی نکرده، و لذا متأسفانه بسیاری از فضائل معلوم و مسلم اهل بیت علیهم السلام را انکار یا کتمان کرده است، اما موقف متعالی حسینی را در افقی که متفکران و اندیشمندان بزرگ درک می‌نمایند، با بیاناتی شیوا و رسا شرح داده است.

در تفسیر آیه شریفه: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾<sup>۱</sup> سخن را به اینجا می‌رساند که مردم نصرت و یاری الهی را در صورت‌های معینی که با آن معهود و مأنوس هستند، و در معرض دید چشم ظاهر است، محدود می‌کنند. با اینکه صورت‌های نصر گوناگون است، گاهی نصرت در نظر کوتاه‌بینان صورت شکست و مغلوبیت دارد؛ سپس برای این نصرت الهی که در نظر ظاهرینان، و کوتاه‌فکران به صورت مغلوبیت، و در واقع و حقیقت عین پیروزی و نصرت است، دو نمونه - آری فقط دو نمونه - نشان می‌دهد می‌گوید:

ابراهیم در آن هنگام که در آتش افکنده می‌شد، و از عقیده و دعوت خود برنمی‌گشت آیا موقف و ایستگاهش پیروزی و نصرت بود یا شکست و هزیمت؟

از منطق عقیده شکی نیست که او درحالی که در آتش افکنده شد، در اوج پیروزی بود، همان طور که آن گاه که از آتش نجات یافت نیز پیروز شد. اما آن یک صورت و جلوه پیروزی است و این یک جلوه دیگر.

حسین - رضوان الله علیه - آن گاه که شهادت را در آن صورت بزرگ از یک سو و در آن قیافه دردناک از سوی دیگر، استقبال می کرد، آیا غالب و پیروز بود یا مغلوب و شکست خورده؟

در صورت ظاهر و به مقیاس کوچک، هزیمت و شکست خورد؛ اما درحقیقت خالص و به مقیاس بزرگ، نصر و پیروزی داشت.

«فَمَا مِنْ شَهِيدٍ فِي الْأَرْضِ تَهْتَرُ لَهُ الْجَوَانِحُ بِالْحُبِّ وَالْعَطْفِ، وَتَهْفُو لَهُ الْقُلُوبُ وَتَجِيئُ بِالْغَيْرَةِ وَالْفِدَاءِ كَالْحُسَيْنِ - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ - يَسْتَوِي فِي هَذَا الْمُتَشَبِّهُونَ وَغَيْرُ الْمُتَشَبِّهِينَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَكَثِيرٌ مِنْ غَيْرِ الْمُسْلِمِينَ»؛ یعنی در زمین شهیدی مانند حسین علیه السلام نیست که سینه ها از برای دوستی و ابراز عاطفه نسبت به او در اهتزاز، و دل ها مایل به او شود، و به غیرت و فداکاری تهییج گردد. این عقیده و نظری است که مسلمانان از شیعه و غیرشیعه و بسیاری از غیرمسلمانان در آن متفق و هم رأی می باشند.

سپس با بیانی بلاغت آمیز و شورانگیز و درک و معرفتی عالی هدف، و مقصود و علت و مفهوم این گونه فداکاری را شرح می دهد؛ و درضمن چهار سطر بر کتاب **شهید جاوید**، و هر توجیه و توهم نادرست دیگر پیرامون قیام مقدس و شهادت حسین عزیز خط بطلان می کشد، و همه را محکوم می نماید.

می گوید: بسا شهیدی که اگر هزار سال زندگی کند، نمی تواند عقیده و دعوت خود را آنچنان که به شهادت خود یاری می کند، یاری نماید، و برایش فراهم نمی شود که در دل ها معانی بزرگ را به ودیعه گذارد، و هزاران افراد را به سوی



کارهای بزرگ برانگیزد و پیش براند؛ آنچنان که با آخرین خطبه‌اش که با خونش آن را می‌نویسد، این کار فراهم می‌شود؛ خطبه‌ای که محرک و باعث جهش فرزندان و احفاد، و بسا که عامل و محرک جلو رفتن تاریخ در طول اجیال و مرور اعصار است.<sup>۱</sup>

نویسنده دیگر از اهل سنت به نام «فریق عبدالرحمان امین مصری» در ضمن مقاله‌ای که در روزنامه اخبار الیوم (۱۹۷۴/۲/۲۷)، تحت عنوان «الشهید ابن الشهید الحسین بن علی» انتشار داده است، می‌گوید:

الطَّرِيقُ إِلَى النَّصْرِ لَأَبَدٌ لَهُ مِنْ رِجَالٍ صَادِقِينَ، وَسَوَاعِدَ صَارِيَةٍ، وَعَزَمَاتٍ لَا تَلِينُ، وَعُيُونٍ سَاهِرَةٍ يَجْمَعُ ذَلِكَ كُلَّهُ وَفَاءَ الْعَقِيدَةِ، وَحُبُّ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَمَا عَلَى الْإِنْسَانِ إِلَّا أَنْ يَضَعَ نَفْسَهُ وَأَهْلَهُ وَعَشِيرَتَهُ فِي كَفَّةٍ، وَاسْتِشْهَادَهُ لِرَفْعَةِ الدِّينِ وَالْعَقِيدَةِ فِي كَفَّةٍ لِيُرْجَحَ كَفَّةُ الْإِسْتِشْهَادِ بِصَبْرِهِ، وَثَبَاتِهِ، وَتَضَحِيَّتِهِ وَفِدَائِهِ وَلِيَبْقَى دِينُنَا فِي الْحَالِدِينَ.

أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ؛ أَيُّهَا الشَّبَابُ؛ إِنَّ دَمَ الْحُسَيْنِ ابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ لَمْ يَكُنْ لِيُهْدَرَ عَبَثًا وَإِنَّمَا أُهْدِرَ لِتَذَكُّرٍ، وَالتَّاسِّيِّ وَالْعِبْرَةِ الْبَالِغَةِ حَتَّى يَعْلَمَ النَّاسُ جَمِيعًا أَنَّهُ لَا شَيْءَ فِي هَذَا الْوُجُودِ وَرَاءَ اللَّهِ وَلَا أَكْبَرَ، وَلَا أَعَزَّ مِنَ اللَّهِ، فَفِي سَبِيلِ اللَّهِ تَهْنُ الْأَرْوَاحُ، وَالْمُهْجُ، وَفَلذَاتُ الْأَكْبَادِ.

مضمون این سخنان به فارسی این است که: پیروزی به مردانی راستگو، و بازوهای زنده، و عزم‌هایی سستی‌ناپذیر، و چشم‌هایی بیدار نیاز دارد که منبع و مرکز تمام آنها وفای عقیده و دوستی خدا و پیغمبران خدا است، و بر انسان نیست مگر آنکه جان خود و اهل و فرزندان و خویشاوندان خود را در یک کفه، و شهادت خود را برای رفعت دین و عقیده در کفه دیگر بگذارد تا به صبر و ثبات، و قربان شدن، و قربانی دادن و فداکاری کفه شهادت رجحان پذیرد، و دین جاودان باقی بماند.

۱. سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۳۰۸۵-۳۰۸۶.

۴۷۴ ..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

ای مسلمانان؛ ای جوانان؛ خون حسین علیه السلام بیهوده ریخته نشد و هدر نرفت. برای یادآوری، و پیروی و عبرت نثار شد تا مردم بدانند که در عالم هستی غیر از خدا و عزیزتر از خدا، و بزرگ تر از خدا چیزی نیست، و در راه خدا فدا کردن ارواح، و خون دل‌ها، و جگرگوشه‌ها و عزیزان آسان است.

عقاد در *ابوالشهداء* می گوید:

فَقَدْ فَازَ بِالْفَخْرِ الَّذِي لَا فَخْرَ مِثْلُهُ فِي تَوَارِيخِ بَنِي الْإِنْسَانِ، لَا أَسْتَنْتِي مِنْهُمْ عَرَبِيًّا،  
وَلَا أَعْجَمِيًّا، وَقَدِيمًا وَلَا حَدِيثًا.

معنای این جمله نیز که کوبنده کتاب *شهید جاوید*، و هر اندیشه نارسا پیرامون نهضت بی مانند حسین علیه السلام است این است:

حسین علیه السلام به افتخاری نایل شد که در تواریخ فرزندان انسان فخری مانند آن نیست. از آن احدی را از عرب و عجم و گذشتگان و معاصران استثنا نمی کنم.

دانشمند دیگر دکتر احمد محمود صبحی، استاد دانشگاه اسکندریه، می گوید:

«هَذِهِ إِمَامَةٌ اسْتَمَدَهَا سَبْطُ النَّبِيِّ مِنْ قَرَابَتِهِ، وَاسْتَشْهَادِهِ فِي سَبِيلِ اسْتِنْكَارِ نِظَامِ سِيَاسِيٍّ  
جَائِرٍ وَارْتَفَعَتْ مَكَانَتُهُ إِلَى مَا لَمْ تَرْتَفِعْ إِلَيْهِ مَكَانَةُ شَهِيدٍ فِي الْإِسْلَامِ»؛

یعنی این (عمل و اقدام حسین علیه السلام و فداکاری و استقبال او از شهادت خود و عزیزانش) رهبری و امامتی است که سبط پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را از قرابت او و شهادت در راه استنکار، و اعلان بطلان نظام سیاسی جائرانه حاصل کرد، و منزلت و مقام و درجه او تا حدی بلند گردید که مکانت، و درجه شهیدی در اسلام به آن بلندی نرسید.<sup>۱</sup>

(۲) صفحه ۲۸، سطر ۳، عبدالله بن جحش یکی از مشاهیر مهاجرین و شهدای احد است. این مرد جلیل در روز احد به سعد بن ابی وقاص گفت: آیا نمی آیی دعا

۱. صبحی، نظریة الامامة، ص ۳۴۸.

## ملحقات و اضافات کتاب شهید آگاه..... ۴۷۵

کنیم و خدا را بخوانیم؟ پس دونفری در ناحیه‌ای خلوت کردند. سعد دعا کرد: خدایا فردا هنگام دیدار دشمن مرا با مردی که دلیری و شجاعت او سخت باشد دیدار ده تا او را در راه تو بکشم، و زره و اسلحه او را بگیرم. عبدالله آمین گفت.

سپس عبدالله گفت: خدایا فردا مردی را که سخت دلیر و شجاع باشد روزی من کن تا من با او در راه تو مقاتله و نبرد کنم؛ سپس مرا بکشد و اسلحه و زره مرا ببرد و بینی و گوشم را ببرد؛ پس وقتی به لقای تو می‌رسم، به من بگویی: ای عبدالله چرا بینی و گوش تو بریده شده است؟ بگویم در راه تو، و تو بگویی راست می‌گویی. سعد گفت دعای عبدالله بهتر از دعای من بود. او را در پایان روز دیدم که بینی و گوشش در ریسمانی آویخته بود.<sup>۱</sup>

(۳) صفحه ۲۹، سطر ۳، ابن‌ابی‌الحدید روایت کرده است که در جنگ جمل عمرو بن یثربی ضبی که از شجاعان اصحاب جمل بود بسیاری از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام از جمله علباء بن هیثم سدوسی و هند بن عمرو جملی را به شهادت رسانید. زید بن صوحان عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین علیه السلام من دیدم دستی را که از آسمان بر من مشرف گردید و می‌گفت: بیا به سوی ما. هم‌اکنون من به میدان ابن‌یثربی می‌روم، وقتی مرا کشت، مرا با خونم دفن فرما و غسل نده که در نزد پروردگرم منخاصم هستم. سپس به میدان رفت و شهید شد.<sup>۲</sup>

چنان‌که در این حکایت ملاحظه می‌فرمایید، امیرالمؤمنین علیه السلام زید بن صوحان را با اینکه اطمینان به کشته شدنش بود، از رفتن به میدان ابن‌یثربی منع نفرمود.

در ترجمه عمیر که یکی از شهدای بدر است، روایت است که می‌گفت: می‌ترسم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا کوچک شمارد و برگرداند (چون شانزده‌ساله بود) و

۱. ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۹۰؛ ابن‌اثیر جزری، اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۳۱ (به‌طور مختصر).

۲. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۶۸-۲۵۹.

حال آنکه دوست می دارم بیرون شدن، یعنی شرکت در جهاد را شاید خدا شهادت را روزی من فرماید.<sup>۱</sup>

(۴) صفحه ۳۰ سطر ۲۲، دکتر احمد محمود صبحی می گوید: بیعت با یزید و برگزیدن او به خلافت بزرگ ترین مصیبت برای نظام سیاسی اسلام بود که هرکس در آن شرکت کرد و راضی به آن شد بار گناه آن را به دوش گرفت، و گناهی بود که هیچ گونه تقیه و عذری در آن پذیرفته نمی شود تا چه رسد آنکه - العیاذ بالله - شخصیتی مثل حسین پسر دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله مرتکب آن گردد.<sup>۲</sup>

(۵) صفحه ۳۱، سطر ۲۰، دکتر صبحی نامبرده می گوید: قیام حسین علیه السلام به وصف دینی آن، و به وصف آنکه قیام کننده سبط پیغمبر بود، تمام برنامه های معاویه و ایدئولوژی ضد اسلامی او را که در طول چهل سال حکومت و سلطنت، پایه های آن را محکم کرده بود باطل و تباه ساخت، و دکتر حسن ابراهیم می گوید: استشهاد حسین موجب شد که بنی امیه صبح کنند؛ درحالی که در نظر مسلمانان طغیانگر و مستبد، و متجاوز به قوانین اسلام به شمار می آمدند.<sup>۳</sup>

(۶) صفحه ۳۷، سطر ۱۰، احمد امین می گوید: حق این است که حکومت اموی حکومت اسلامی نبود که در آن مساوات اسلامی بین مردم مراعات شود و نیکوکار و گنهگار عرب و عجم مانند هم پاداش و کیفر ببینند و زمامداران خادم رعیت (عرب و عجم) علی السواء باشند. حکومت، حکومت عربی بود (نه اسلامی)، و حکام خادمان عرب بودند (نه مسلمانان) و رژیم و روش جاهلی بر آن مستولی بود، نه روش و رژیم اسلامی.<sup>۴</sup>

۱. ابن اثیر جرزی، اسد الغابة، ج ۴، ص ۱۴۸؛ راجع به این موضوع به صفحه ۲۸۸-۲۸۹ همین کتاب (شهید آگاه) نیز مراجعه شود.

۲. صبحی، نظریة الامامة، ص ۳۳۴، ۳۴۴.

۳. صبحی، نظریة الامامة، ص ۳۳۴-۳۳۵ (نقل به مضمون).

۴. امین، ضحی الاسلام، ج ۱، ص ۲۷.

(۷) صفحه ۳۷، سطر ۱۸، دکتر نامبرده (صبحی) می گوید: اگر حسین علیه السلام در هنگامی که مدینه را ترک می کرد، و بزرگان اهل حجاز اصرار می کردند که از حجاز خارج نشود و یا اینکه به یمن برود، و در هنگامی که به او پیشنهاد می کردند که اهل بیت خود را با خود همراه نسازد، علل قیام را آشکارا نمی گفت، پس از پایان حادثه آشکار گشت، و بطلان مستندات معاویه در شرعی بودن حکومت امویین ظاهر گردید، و جمهور مسلمانان که پس از (عام جماعه) به حکومت معاویه تسلیم شده بودند، صبح کردند در حالی که در صف معارضان حکومت یزید و بنی امیه ایستادند و این مخالفت و معارضه را گاهی با شمشیر و قیام اعلام می کردند، و هرکس که قدرت قیام و اعلان جهاد با بنی امیه را نداشت به دل آن حکومت را انکار داشت؛ هرچند این ضعیف ترین مراتب ایمان بود، اما هرچه بود خلع امامت و رهبری از حاکم و دستگاه بنی امیه بود.

و اگر حسین علیه السلام در میدان جهاد با آنها به ظاهر شکست خورد، اما تاریخ شکستی را نمی شناسد که برای شکست دیدگان، مانند خون حسین اثربخش باشد. حسین توانست پیروزی هایی حاصل کند که برای برادر و پدرش حاصل نشد؛ زیرا اهل شام را که دشمنان پدرش بودند با اهل کوفه که او را واگذارند و یاری نکردند، خاضع ساخت. با اینکه نزدیک بود حقیقت مجاهدات علی علیه السلام در اثر نیرنگ دشمنان، و خیانتکاران ضایع گردد، شهادت حسین آن را هم حفظ کرد، و آنچنان شعور مردم به گناه و تقصیر خودشان و رعایت حق اهل بیت تابان و حساس شد که در عهد علی و حسن علیه السلام سابقه نداشت، بلکه شعور به گناه مانند آن در هیچ دین و مذهبی شناخته نشد.<sup>۱</sup>

(۸) صفحه ۵۳، سطر ۱۸، دانشمند دیگر از اهل سنت می گوید:

---

۱. صبحی، نظریه الامامة، ص ۳۳۹-۳۴۰ (نقل به مضمون با تلخیص).

شکست نظامی از ذهن حسین علیه السلام، پنهان نبود. خصوصاً که نصیحت کنندگان با اخلاصی مانند ابن عباس، و عبدالله بن جعفر، و ابن عمر به آن حضرت تذکر دادند و بعید است که از مقدار اخلاص اهل کوفه در دعوتی که از او کرده بودند غفلت فرموده باشد با اینکه پدرش را واگذارند، و به برادرش خیانت کردند.

او با تقدیری که از نصیحت کنندگان، و از وجاهت آرای آنها می فرمود سبب ترک پیشنهادهای و نصایح آنها را آشکار نمی گفت.

آنان به او نصیحت می کردند که با گروهی از انصار و یارانی که از اهل کوفه به او و به پدرش بیشتر اخلاص داشتند، بیرون رود نپذیرفت (زیرا قیام رنگ قیام نظامی به خود می گرفت).

نصیحت می کردند اگر اصرار دارد از مکه خارج شود به یمن برود که در آنجا پدرش شیعیانی دارد.

این نصیحت را نیز قبول نفرمود (زیرا رفتن به یمن موجب طولانی شدن جنگ و خونریزی می شد، و دشمنان او را به خونریزی و فتنه انگیزی متهم می کردند، و اصولاً رنگ قیام رنگ دیگری می شد که غیر از مطالبه حکومت در شرایط نامساعد تعبیر و توجیه دیگر نداشت).

سپس او را نصیحت کردند که اهل بیت خود را در حجاز بگذارد، این را نیز نپذیرفت. و معقول نیست که حسین علیه السلام از آنچه به او نصیحت می کردند و از عواقبی که آنان بر او بیم داشتند، غافل مانده باشد، و به هر طور که بررسی کنیم، این قدر مسلم است که شهادت خود را در این قیام بیشتر از پیروزی نظامی که برای پدر و برادرش فراهم نشد پیش بینی می کرد، و چنان این مطلب آشکار بود که عبدالله بن عمر در هنگامی که با آن حضرت وداع می نمود، می گفت: **أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ مِنْ قَتِيلٍ**<sup>۱</sup>.

۱. صبحی، نظریه الامامة، ص ۳۳۶-۳۳۷، ۳۴۳.

ملحقات و اضافات کتاب شهید آگاه..... ۴۷۹

(۹) صفحه ۶۱، سطر ۲۲، در کامل است: «كُلُّ مَا قُدِّرَ نَازِلٌ، عِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ أَنْفُسَنَا»؛ و الاخبار الطوال پس از آنکه متفرق شدن گروهی را که در بین راه ملحق به آن حضرت شده بودند نقل کرده است. اثر نمودن حوادث خونین کوفه و شهادت مسلم و هانی و قیس بن مسهر را در تصمیم استوار امام علیه السلام با یک کلمه «فسار» خلاصه کرده، و جمله «کَلِمًا...» را نیاورده است.

(۱۰) صفحه ۶۴، سطر ۲۲، و در امالی ابی طالب (ص ۹۱، ب ۶) روایت است که وقتی امام علیه السلام در بستان بنی عامر - نزدیک مشعرالحرام - فرود آمد به محمد، و اهل بیت خود نوشت:

«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّكُمْ إِن لَحِقْتُمْ بِي اسْتَشْهِدْتُمْ، وَإِنْ خَلَفْتُمْ عَنِّي لَمْ تَلْحَقُوا النَّصْرَ وَالسَّلَامُ؛ پس از حمد خدا و ادای احترام به رسول خدا و فرزندان آن حضرت، اگر شما به من ملحق شوید، شهید می شوید و اگر کناره جویی کنید و عقب بمانید، به پیروزی نایل نمی شوید. والسلام».

(۱۱) صفحه ۶۹، سطر ۲۲؛ و تهذیب التهذیب (ابن حجر عسقلانی، ج ۲، ص ۳۰۰-۳۰۲)؛ از علی علیه السلام و ام سلمه، و زینب بنت جحش، و عایشه، و ام الفضل، و ابی امامه و انس و دیگران.

(۱۲) صفحه ۷۰، سطر ۱۹، و نظیر این خبر را یکی از بزرگان علمای زیدیه در مورد جناب زید شهید به طور ارسال مسلم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است.

اینک عین عبارت او:

«وَكَانَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیه السلام قَدْ أَشَارَ عَلَيْهِ أَيْضًا بِعَدَمِ الْخُرُوجِ وَقَالَ لَهُ: إِنَّا نَجِدُ فِي الْعِلْمِ الْمَكْنُونِ أَنَّ الْأَمْرَ فِي هَذَا الْأَوَانِ لِنَبِيِّ أُمِّيَّةٍ»؛

یعنی حضرت صادق علیه السلام به جناب زید - که عموی آن حضرت بود - اشاره

۴۸۰..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

فرمود به ترک قیام و خروج و فرمود: ما یافته‌ایم در علم مکنون که امر (یعنی حکومت) در این اوان برای بنی‌امیه است.<sup>۱</sup>

بفرمایید این علم مکنون چه علمی است که حضرت صادق علیه السلام آن را داشته، و عمویش زید با آن علو مقام آن را نداشته است؟ یقیناً، و به طریق اولی هر علم مکنونی که نزد امام جعفر صادق علیه السلام بوده نزد حضرت امام حسین علیه السلام هم بوده است و حضرت از شهادت خود، و اینکه پیروزی نظامی و تأسیس حکومت اسلامی فراهم نخواهد شد، آگاه بوده است.

(۱۳) صفحه ۷۱، س ۱۱-۳۴، علاوه بر مکان شهادت زمان و سال شهادت و اینکه در چه دوره‌ای از عمر آن حضرت اتفاق می‌افتد، در روایات متعدد خبر داده شده است و از جمله طبرانی بیش از پانزده خبر راجع به خصوصیات و مکان و زمان شهادت روایت کرده است.<sup>۲</sup>

(۳۴) ابن‌ابی‌الحدید در شرح خطبه: «أَيُّهَا النَّاسُ الْغَافِلُونَ غَيْرَ الْمَغْفُولِ عَنْهُمْ»؛ در شرح این جمله: «وَاللَّهِ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَمَوْلَجِهِ، وَجَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ».

یعنی به خدا سوگند اگر بخواهم خبر بدهم هر مردی از شما را به مکان خروج و دخولش و به تمام کار و حالش خبر می‌دهم. چنین روایت کرده است که وقتی حضرت فرمود:

«سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي...»؛

تمیم بن اسامة بن زهیر تمیمی معترضانه گفت: در سر من چند تار مو است؟

---

۱. یحیی بن حسین، غایة الامانی فی اخبار القطر الیمانی، ج ۱، ص ۱۲۲.  
۲. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۰۳-۱۱۱ (ترجمه امام علیه السلام)؛ شجری، الامالی الخمیسیة، ج ۱، ص ۱۵۹-۱۶۰؛ سمهودی، جواهر العقدین، ج ۳، ص ۳۴۸-۳۶۰؛ مناوی، کنوز الحقائق، حرف یاء.



حضرت فرمود: به خدا سوگند می‌دانم، ولی اگر تو را خبر دادم، برهان آن کجا است؟ هرآینه به تحقیق خبر داده شده‌ام به کارهای تو، و به من گفته شده که بر هر مویی از موی سر تو فرشته‌ای است که تو را لعن می‌کند، و شیطانی است که تو را می‌خواند، و نشانه این امور این است که در خانه‌ات نوزادی است که پسر پیغمبر ﷺ کشته می‌شود، و او بر کشتن پسر پیغمبر تحریص و ترغیب می‌نماید، و همان‌طور که حضرت خبر داد حصین بن تمیم در آن وقت شیرخوار بود، بزرگ شد و بزیست تا رئیس شهربانی کوفه شد، و عبیدالله بن زیاد او را برای ابلاغ فرمان جنگ با پسر پیغمبر نزد عمر بن سعد فرستاد تا عمر را تهدید نماید که در جنگ تأخیر نکند و در روز شبی (شب عاشورا) که پیام ابن‌زیاد را رساند، آن حضرت را شهید کردند.<sup>۱</sup>

(۳۵) ابن‌اثیر روایت کرده است چون حسین ﷺ اراده رفتن به کوفه فرمود: عمر بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام که در مکه معظمه بود، خدمت آن حضرت شرفیاب شد. عرض کرد: من آمده‌ام برای حاجتی که آن را از برای نصیحت به تو عرضه می‌دارم، اگر مرا خیرخواه خود می‌بینی، به عرض می‌رسانم، و حق نصیحت را ادا می‌کنم، و اگر نه از آنچه اراده کرده‌ام، خودداری می‌نمایم؟ امام ﷺ فرمود: بگو به خدا سوگند تو را خیانتکار نمی‌شمارم! و گمان آنکه از روی هوا چیزی بگویی به تو نمی‌برم.

گفت: به من رسیده است که اراده رفتن به عراق کرده‌ای و من می‌ترسم بر تو؛ زیرا به شهری می‌روی که در دست عمال و فرماندهان آن است؛ درحالی‌که بیت‌المال را در اختیار دارند، و مردم بنده دینار و درهم هستند. من مأمون نیستم از اینکه با تو جنگ و قتال نمایند همان کسانی که به تو وعده یاری داده، و تو در نزد آنها محبوب‌تری از آنکه با او با تو جنگ می‌کنند.

۱. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۱۴-۱۵.

امام علیه السلام فرمود: خدا تو را پاداش نیک دهد پسر عمو! می دانم که از روی خیرخواهی و عقل سخن گفتی.

«وَمَهْمَا يُقْضَى مِنْ أَمْرٍ يَكُنْ أَخَذْتُ بِرَأْيِكَ أَوْ تَرَكْتُهُ فَأَنْتَ عِنْدِي أَحْمَدُ مُشِيرٍ،  
وَأَنْصَحُ نَاصِحٍ»؛<sup>۱</sup>

یعنی آنچه قضا بر آن جاری شده، خواهد شد؛ چه من رأی و نظر تو را بگیرم یا ترک کنم. تو در نزد من ستوده تر مشیر، و خیرخواه ترین خیرخواهی.

انصافاً از این سخنان که بین امام علیه السلام و این مرد وارد و متوجه به اوضاع در میان آمد، چه می فهمید؟

آیا غیر از این فهمیده می شود که امام علیه السلام به هیچ وجه به پیروزی ظاهری امید نداشت، و شهادت خود را پیش بینی می فرمود. به طور یقین خود را شهید می دانسته، و با کمال تصمیم آماده شهادت بوده است؟

آیا جمله «وَمَهْمَا يُقْضَى مِنْ أَمْرٍ يَكُنْ أَخَذْتُ بِرَأْيِكَ أَوْ تَرَكْتُهُ»، غیر از اعلان شهادت و ناامیدی از پیروزی ظاهری معنای دیگر دارد؟

(۱۴) صفحه ۱۴۸، سطر ۸، باید توجه داشت که در اینجا مقصود از اهل سنت همه آنها نیست؛ چون محققان منصف آنها قیام حسینی را در جلوه و سطحی بالاتر و ارفع از این می بینند که کوچک ترین ایرادی به آن وارد شود، بلکه از اهل سنت افرادی از آنها مورد نظرند که بر اساس بی اطلاعی و عدم تحقیق یا تعصبات و گرایش های خاص، و حمایت از بنی امیه و سیاست های حکومت های ضد خاندان رسالت اظهار نظر نموده اند؛ چنان که در خاورشناسان نیز کسانی که مغرضانه یا ندانسته خواسته اند این قیام مقدس را متهم سازند، بر اساس نگارش ها و نوشته های اموی مآبان، و اغراض استعمارطلبانه است که

۱. ابن اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۳۷.

متأسفانه این دسته از خاورشناسان عوضی مأموریت ترویج آن را دارند، نه اینکه بررسی عموم آنها خطا و غلط باشد.

(۱۵) صفحه ۲۲۵، سطر ۱۹، و صریح‌تر از جمله‌ای که در زیارت اربعین است، عبارت زیارت آن حضرت در عید فطر و قربان است: «وَبَدَّلَ مُهَجَّتَهُ فِيكَ حَتَّى اسْتَنْقَذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَيْرَةِ الضَّلَالَةِ»<sup>۱</sup> که در نهایت صراحت رد کتاب شهید جاوید از آن استفاده می‌شود.

(۱۶) صفحه ۳۳۳، سطر ۱۵، و نکته قابل توجه این است که برحسب بعضی روایات مسند<sup>۲</sup> این خطبه را هنگام بیرون شدن به سوی عراق انشا فرمود و عبارت روایت این است:

«لَمَّا أَرَادَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام الْخُرُوجَ إِلَى الْعِرَاقِ»؛ وقتی حسین بن علی اراده کرد که به سوی عراق برود.

بنابراین، مانند احادیث بسیار دیگر و خطبه: «خُطْبَةُ الْمَوْتِ»، دلالت دارد که امام عليه السلام هنگام خروج از مکه معظمه به سوی عراق، از شهادت خود آگاه بود.

(۱۷) (صفحه ۲۵۸، سطر ۲)، اولاً: این فرض قابل قبول نیست که یزید و دستگاه حکومتی او بیعت نکردن امام عليه السلام را که از بیعت نکردن تمام مسلمانان بامعنی‌تر و مهم‌تر بود تحمل کنند، و در برابر آن ضربت کشنده‌ای که به قلب نظام فاسد و مشرکانه اموی وارد شده بود، عکس‌العمل نشان ندهند. ثانیاً: اگر حکومت به امام عليه السلام تهاجم نمی‌کرد، امام عليه السلام خود بهتر از هرکس می‌دانست که چه برنامه‌ای را اجرا کند، و ثالثاً.

(۱۸) صفحه ۳۰۲، سطر ۱، آرای اهل انصاف و نظر و تحقیق از اهل سنت در

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۵۴.

۲. یحیی بن حسین، تیسیر المطالب فی امالی ابی طالب، ص ۱۴۳.

این موضوع بسیار عالی است، و درک و تفسیر و تعبیر بعضی از آن ها حتی از بعضی از نویسندگان شیعه عمیق تر و حساس تر است، و نباید ایرادات چند تن از نواصب، و سخنان مغرضان و کم مایگان را در این موضوع به حساب تمام یا اکثریت اهل سنت نوشت.

(۱۹) صفحه ۳۶۱، سطر ۱، و تهذیب التهذیب؛<sup>۱</sup> طبرانی، المعجم الكبير؛<sup>۲</sup> ابن کثیر، شمائل الرسول<sup>۳</sup> و کتاب های دیگر آنها.

(۲۰) صفحه ۳۶۳، سطر ۱، چنان که ابوالفرج عبدالرحمان بن جوزی در التبصرة<sup>۴</sup> نیز آن را روایت کرده است.

(۲۱) صفحه ۳۶۵، سطر ۸، یا - نجی - به نقل تهذیب التهذیب؛<sup>۵</sup> الامالی

الخمیسية.<sup>۶</sup>

(۲۲) صفحه ۳۶۵، سطر ۱۱، یا - هرثمة بن سلمی - برحسب روایت الامالی

الخمیسية.<sup>۷</sup>

(۲۳) صفحه ۳۶۵، سطر ۲۲، و نیز مراجعه شود به شرح نهج البلاغه

ابن ابی الحدید شرح «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعَثَاءِ السَّفَرِ» (ج ۳، ص ۱۶۶) و به تاریخ صفین (منقری، ص ۱۳۲) و به تهذیب التهذیب (ابن حجر عسقلانی، ج ۲، ص ۳۰۱).

(۲۴) صفحه ۴۲۱، سطر ۲۰، ثالثاً: دلخراش تر واقع شدن شهادت و مصائب در

راه خدا موجب افزایش اجر است؛ لذا عبدالله بن جحش که از مشاهیر اصحاب و

۱. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۱.

۲. طبرانی، المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۰۶-۱۱۱.

۳. ابن کثیر، شمائل الرسول، ص ۴۴۴-۴۴۷.

۴. سبط ابن جوزی، التبصرة، ج ۲، ص ۱۳-۱۴.

۵. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۱.

۶. شجری، الامالی الخمیسية، ج ۱، ص ۱۵۹.

۷. شجری، الامالی الخمیسية، ج ۱، ص ۱۵۹.

مهاجرین و شهدای احد است، دعا می‌کرد و از خدا مسئلت شهادت می‌نمود؛ درحالی‌که کفار شکم او را پاره کنند، و بینی و گوشش را ببرند.<sup>۱</sup>

(۲۵) صفحه ۴۲۹، سطر ۶، اگر کسی بحث علمی نماید، و بگوید: ممکن است ظن یا علم به فراهم بودن شرایط تأسیس حکومت در موضوع حکم و خوب قیام اخذ شده باشد، و به عبارت دیگر ظن یا علم موضوعیت داشته باشد نه طریقت، و بنابراین قیام با ظن یا علم به وجود اسباب و شرایط تأسیس حکومت واجب است؛ اگرچه ظن یا علم خلاف واقع و غیرمصائب باشد.

پاسخ این است که اگر دخالت علم یا ظن در موضوع به نحو جزء موضوعی باشد، اشکال را مرتفع نمی‌کند؛ زیرا علاوه بر ظن یا علم وجود واقعی شرایط هم در حکم به وجود دخالت دارد، و نتیجه اخذ در موضوع به نحو جزئیت این است که حصول واقعی شرایط بدون علم یا ظن به آن اثر ندارد؛ چنان‌که علم یا ظن هم بدون واقع شرایط مؤثر نیست و اگر دخالت علم یا ظن را به نحو تمام موضوع بگویند گفته می‌شود: اولاً: احتمال اینکه علم یا ظن در مثل این موارد تمام موضوع باشد عقلایی نیست.

ثانیاً: دلیلی که از آن استظهار این معنی گردد در بین نیست، و به مناسبت حکم و موضوع هم استظهار موضوعیت علم یا ظن در اینجا صحیح نیست؛ چون مصلحت قیام راجع به واقع شرایط و اسباب تأسیس حکومت است، و علم یا ظن در آن دخالت ندارد، و با فرض وجود مفسده، و توجه ضرر در صورت عدم اصابه علم یا ظن عمل (قیام) بالذات مصلحتی ندارد، بلکه مفسده دارد و احتمال وجود مصلحت در نفس حکم یا به ملاحظه بعضی جهات خارج از ذات موضوع که از مفسده‌ای که در صورت عدم اصابه حاصل می‌شود، مهم‌تر باشد نیز قابل

---

۱. ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۹۰.

۴۸۶..... حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

اعتنا نیست، و علی هذا وجوب واقعی قیام به منظور تأسیس حکومت با منتهی شدن آن به شکست فی علم الله تعالی، و وجوب جدی و واقعی پیشنهاد صلح با علم خدا به عدم قبول آن، و عدم اتمام حجت، قابل تعقل و توجیه صحیح نیست.

و ثالثاً: به فرض اینکه این مطالب نامعقول را معقول بگیریم، نویسنده محترم مأموریت امام علیه السلام و حوادثی را که پس از شکست قیام به منظور تأسیس حکومت، و پس از پذیرفته نشدن پیشنهاد صلح به قول او جلو آمد، چگونه تفسیر و توجیه می نماید؟

## فهرست منابع

قرآن کریم.

۱. ابصار العين في انصار الحسين عليه السلام، سماوى، محمد بن طاهر، ۱۴۱۹ق.
۲. ابوالشهداء الحسين بن على، عقاد، عباس محمود، تهران، المجمع العالمى للتقريب بين المذاهب الاسلامية، ۱۴۲۵ق.
۳. الاتحاف بحب الاشراف، شبراوى، عبدالله بن محمد، قم، الشريف الرضى، ۱۳۶۳ش.
۴. اثبات الوصية للإمام على بن ابي طالب عليه السلام، مسعودى، على بن حسين (م. ۳۴۵ق)، قم، انتشارات انصاريان، ۱۴۲۳ق.
۵. الاخبار الطوال، ابن داوود دينورى، احمد (م. ۲۸۲ق)، القاهرة، دار احياء الكتب العربى، ۱۹۶۰م.
۶. الارشاد في معرفة حجج الله على العباد، مفيد، محمد بن محمد (م. ۴۱۳ق)، بيروت، دار المفيد، ۱۴۱۴ق.
۷. الاستبصار، طوسى، محمد بن حسن (م. ۴۶۰ق)، تهران، دار الكتب الاسلامية، ۱۳۹۰ق.
۸. الاستيعاب في معرفة الاصحاب، ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله قرطبى (م. ۴۶۳ق)، بيروت، دار الجيل، ۱۴۱۲ق.
۹. اسد الغابة في معرفة الصحابة، ابن اثير جزرى، على بن محمد (م. ۶۳۰ق)، تهران، انتشارات اسماعيليان.
۱۰. اسعاف الراغبين في سيرة المصطفى وفضائل اهل بيته الطاهرين، صبان، محمد بن على، حضرموت يمن، دار الميراث النبوى.

٤٨٨ ..... حسين عليه السلام شهيد آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

١١. *الاسلام والاستبداد السياسي*، غزالي، محمد، القاهرة، دار الكتب الحديثة، ١٤٨٠ق.

١٢. *الاصابة في تمييز الصحابة*، ابن حجر عسقلاني، احمد بن علي (م. ١٨٥٢ق)،

بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٥ق.

١٣. *إعلام الوري بأعلام الهدى*، طبرسي، فضل بن حسن (م. ٥٤٨ق)، قم،

مؤسسة آل البيت عليه السلام لاحياء التراث، ١٤١٧ق.

١٤. *اعيان الشيعة*، امين عاملي، سيدمحسن (م. ١٣٧١ق)، بيروت، دار التعارف، ١٤٠٣ق.

١٥. *اقبال الاعمال*، ابن طاووس، سيدعلي بن موسى (م. ٦٦٤ق)، قم، مكتب

الاعلام الاسلامي، ١٣٧٦ش.

١٦. *الامالي*، صدوق، محمد بن علي (م. ٣٨١ق)، قم، مؤسسة البعثة، ١٤١٧ق.

١٧. *الامالي*، طوسي، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ق)، قم، دار الثقافة، ١٤١٤ق.

١٨. *الامالي الخميسية*، شجري، يحيى بن حسين (م. ١١٠٠ق)، بيروت، عالم

الكتب، ١٤٠٣ق.

١٩. *الامامة والسياسة*، ابن قتيبة دينوري، عبدالله بن مسلم (م. ٢٧٦ق)، مؤسسة

الحلبي وشركاه.

٢٠. *امتاع الاسماع بما للنبي من الاحوال والاموال والحفدة والمتاع*، مقرئزي،

احمد بن علي (م. ٨٤٥ق)، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢٠ق.

٢١. *انساب الاشراف*، بلاذري، احمد بن يحيى (م. ٢٧٩ق)، بيروت، دار الفكر، ١٤١٧ق.

٢٢. *الانوار النعمانية*، جزائري، سيدنعمت الله (م. ١١١٢ق)، تبريز، شركت چاپ.

٢٣. *اهل البيت*، ابو علم، توفيق، مصر، مطبعة السعادة، ١٣٩١ق.

٢٤. *بحار الانوار*، مجلسي، محمدباقر (م. ١١١١ق)، بيروت، دار احياء التراث

العربي، ١٤٠٣ق.

٢٥. *البدء والتاريخ*، مقدسي، مطهر بن طاهر (م. ٣٥٥ق)، مكتبة الثقافة الدينية.



فهرست منابع..... ۴۸۹

۲۶. *البدایة والنهاية*، ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (م. ۷۷۴ق)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.

۲۷. *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ﷺ*، صفار، محمد بن حسن (م. ۲۹۰ق)، تهران، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۴ق.

۲۸. *بلاغات النساء*، ابن طیفور، احمد بن ابی طاهر (م. ۳۸۰ق)، قم، مکتبه بصیرتی.  
۲۹. *البلد الامین والدرع الحصین*، کفعمی، ابراهیم بن علی (م. ۹۰۵ق)، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۸ق.

۳۰. *پرتوی از عظمت امام حسین ﷺ*، صافی گلپایگانی، لطف‌الله، قم، دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله‌العالی، ۱۳۹۴ش.  
۳۱. *تاریخ ابن خلدون* (مقدمه)، ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (م. ۸۰۸ق)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۱ق.

۳۲. *تاریخ الاسلام ووفیات المشاهیر والاعلام*، ذهبی، محمد بن احمد (م. ۷۴۸ق)، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۰۷ق.

۳۳. *تاریخ الامم والملوک*، طبری، محمد بن جریر (م. ۳۱۰ق)، دار ومکتبه الهلال، ۱۴۲۴ق.

۳۴. *تاریخ الخلفاء*، سیوطی، جلال‌الدین (م. ۹۱۱ق)، مصر، مطبعة السعادة، ۱۳۷۱ق.  
۳۵. *تاریخ الخمیس فی احوال انفس النفیس*، دیاربکری، حسین بن محمد (م. ۹۹۶ق)، بیروت، دار صادر.

۳۶. *تاریخ مدینة دمشق*، ابن عساکر، علی بن حسن (م. ۵۷۱ق)، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ق.

۳۷. *تاریخ الیعقوبی*، یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (م. ۲۹۲ق)، بیروت، دار صادر.  
۳۸. *التبصرة*، سبط ابن جوزی، یوسف بن حسام‌الدین (م. ۶۵۴ق).

- ٤٩٠ ..... حسين عليه السلام شهيد آگاه و رهبر نجات بخش اسلام
٣٩. *تجريد الاعتقاد*، خواجه نصير طوسي، محمد بن محمد (م. ٦٧٢ق)، قم، دفتر تبليغات اسلامي، ١٤٠٧ق.
٤٠. *تحف العقول عن آل الرسول عليه السلام*، ابن شعبه حراني، حسن بن علي (م. قرن ٤)، قم، نشر اسلامي، ١٤٠٤ق.
٤١. *تذكرة الخواص*، سبط ابن جوزي، يوسف بن حسام الدين (م. ٦٥٤ق)، قم، الشريف الرضي، ١٤١٨ق.
٤٢. *تسليية المجالس وزينة المجالس (مقتل الحسين عليه السلام)*، حسيني موسوي، محمد بن ابي طالب (م. قرن ١٠)، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، ١٤١٨ق.
٤٣. *تطهير الجنان*، هيتمي، احمد بن حجر (م. ٩٤٧ق).
٤٤. *تنزيه الانبياء*، سيدمرتضى، علي بن حسين (م. ٤٣٦ق)، بيروت، دار الاضواء، ١٤٠٩ق.
٤٥. *تنقيح المقال في علم الرجال*، مامقاني، عبدالله (م. ١٣٥١ق)، النجف الاشرف، مطبعة المرتضوية، ١٣٥٢ق.
٤٦. *تهذيب الاحكام*، طوسي، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ق)، تهران، دار الكتب الاسلامية، ١٤٠٧ق.
٤٧. *تهذيب التهذيب*، ابن حجر عسقلاني، احمد بن علي (م. ٨٥٢ق)، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٤ق.
٤٨. *تيسير المطالب في امالي ابي طالب*، يحيى بن حسين (م. ٤٢٤ق)، صنعاء، مؤسسة الامام زيد بن علي الثقافية، ١٤٢٢ق.
٤٩. *الثائر الاول في الاسلام الحسين سيد الشهداء*، عبد الباقي، محمد.
٥٠. *جامع البيان في تفسير القرآن*، طبري، محمد بن جرير (م. ٣١٠ق)، بيروت، دار المعرفة، ١٤١٢ق.

فهرست منابع ..... ٤٩١

٥١. *جنة المأوى*، كاشف الغطاء، محمد حسين (م. ١٣٧٣ق)، بيروت، دار الاضواء، ١٤٠٨ق.
٥٢. *جواهر العقدين في فضل الشرفين*، سمهودي، علي بن احمد (م. ٩١١ق)، بغداد، وزارة الاوقاف والشؤون الدينية، ١٤٠٥ق.
٥٣. *الحسن والحسين سبطا رسول الله ﷺ*، محمد رضا، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٣٩٥ق.
٥٤. *الحسين وبطلة الكربلاء* (المجالس الحسينية)، مغنيه، محمدجواد (م. ١٤٠٠ق)، بيروت، دار مكتبة التربية، ١٩٧٣م.
٥٥. *حفيدة الرسول* (لمحات من سيرة السيدة زينب)، شرباصي، احمد، مطابع الدار القومية.
٥٦. *حياة الحيوان الكبرى*، دميري، كمال الدين (م. ٨٠٨ق)، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢٤ق.
٥٧. *الخرائج والجرائح*، قطب راوندي، سعيد بن هبة الله (م. ٥٧٣ق)، قم، مؤسسة الامام المهدي ﷺ، ١٤٠٩ق.
٥٨. *الخصال*، صدوق، محمد بن علي (م. ٣٨١ق)، قم، نشر اسلامي، ١٤٠٣ق.
٥٩. *الخصائص الكبرى*، سيوطي، جلال الدين (م. ٩١١ق)، بغداد، مكتبة ٣٠ تموز، ١٩٨٤م.
٦٠. *الدرر المشور في التفسير بالماثور*، سيوطي، جلال الدين (م. ٩١١ق)، قم، كتابخانه مرعشي نجفي، ١٤٠٤ق.
٦١. *دعائم الاسلام*، مغربي، قاضي نعمان بن محمد تميمي (م. ٣٦٣ق)، دار المعارف، ١٣٨٥ق.
٦٢. *دلائل الامامة*، طبري امامي، محمد بن جرير (م. قرن ٥)، قم، مؤسسة البعثة، ١٤١٣ق.
٦٣. *دلائل النبوة*، ابونعيم اصفهاني، احمد بن عبدالله (م. ٤٣٥ق).

٤٩٢..... حسين عليه السلام شهيد آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

٦٤. *الدلائل والمسائل*، شهرستاني، هبة الدين، مطبعة النجاة، ١٩٢٦م.
٦٥. *ديوان السيد حيدر الحلبي*، حلبي، سيدحيدر (م. ١٣٠٤ق)، النجف الاشرف.
٦٦. *ذخائر العقبي في مناقب ذوى القربى*، طبرى، احمد بن عبدالله (م. ٦٩٤ق)، القاهرة، مكتبة القدسي، ١٣٥٦ق.
٦٧. *الذريعة الى تصانيف الشيعة*، آقابزرگ تهراني، محمدمحسن (م. ١٣٨٩ق)، بيروت، دار الاضواء، ١٤٠٣ق.
٦٨. *رجال*، كشي، محمد بن عمر (م. قرن ٤)، مشهد، انتشارات دانشگاه، ١٤٠٩ق.
٦٩. *الرعاية في علم الدراية*، شهيد ثاني، زين الدين بن على عاملي (م. ٩٦٥ق)، قم، كتابخانه مرعشى نجفى، ١٤٠٨ق.
٧٠. *روضات الجنات في احوال العلماء والسادات*، خوانسارى، سيدمحمدباقر موسى (م. ١٢٢٦ق)، بيروت، دار المعرفة، ١٣٩١ق.
٧١. *روضة الواعظين وبصيرة المتعظين*، فتال نيشابورى، محمد بن حسن (م. ٥٠٨ق)، قم، الشريف الرضى، ١٣٧٥ش.
٧٢. *رياض الابرار في مناقب الائمة الاطهار*، جزائرى، سيدنعمت الله (م. ١١١٢ق)، بيروت، مؤسسة التاريخ العربى، ١٤٢٧ق.
٧٣. *سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد*، صالحى شامى، محمد بن يوسف (م. ٩٤٢ق)، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٤ق.
٧٤. *سمو المعنى في سمو الذات أو اشعة من حياة الحسين عليه السلام*، علايلى، عبدالله، مصر، مطبعة عيسى البابى الحلبي وشركاه، ١٣٥٨ق.
٧٥. *سير اعلام النبلاء*، ذهبى، محمد بن احمد (م. ٧٤٨ق)، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤١٣ق.
٧٦. *السيرة النبوية*، ابن هشام، عبدالملك حميرى (م. ٨-٢١٣ق)، القاهرة، مكتبة محمدعلى صبيح واولاده، ١٣٨٣ق.

فهرست منابع ..... ٤٩٣

٧٧. *سيرتنا وستتنا*، اميني، عبدالحسين (م. ١٣٩٢ق)، بيروت، دار الغدير، ١٤١٢ق.
٧٨. *شذرات الذهب في اخبار من ذهب*، عكري، عبدالحى بن احمد (م. ١٠٨٩ق)، دمشق، دار ابن كثير، ١٤٠٦ق.
٧٩. *شرح القصيدة الذهبية* (رسائل الشريف المرتضى)، سيد مرتضى، على بن حسين (م. ٤٣٦ق)، قم، دار القرآن الكريم، ١٤٠٥ق.
٨٠. *شرح نهج البلاغة*، ابن ابي الحديد، عزالدين (م. ٦٥٦ق)، قم، دار الكتب العلمية، ١٤٠٤ق.
٨١. *الشفاء بتعريف حقوق المصطفى*، يحيى، قاضى عياض (م. ٥٤٤ق)، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٩ق.
٨٢. *شمائل الرسول*، ابن كثير، اسماعيل بن عمر (م. ٧٧٤ق).
٨٣. *الصواعق المحرقة*، هيثمى، احمد بن حجر (م. ٩٤٧ق)، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٩٧٧م.
٨٤. *ضحى الاسلام*، امين، احمد (م. ١٣٧٣ق)، بيروت، دار الكتاب العربى، ١٣٥١ق.
٨٥. *الطبقات الكبرى*، ابن سعد، محمد بن سعد (م. ٢٣٠ق)، بيروت، دار صادر.
٨٦. *العدالة الاجتماعية في الاسلام*، سيد قطب، قطب بن ابراهيم (م. ٣٨٦ق).
٨٧. *عمدة عيون صحاح الاخبار في مناقب امام الابرار*، ابن بطريق، يحيى بن حسن (م. ٦٠٠ق)، قم، نشر اسلامى، ١٤٠٧ق.
٨٨. *عوالي اللئالى العزيزية في الاحاديث الدينية*، ابن ابي جمهور احسائى، محمد بن على (م. ٨٨٠ق)، قم، مطبعة سيدالشهداء، ١٤٠٣ق.
٨٩. *عيون اخبار الرضا*، صدوق، محمد بن على (م. ٣٨١ق)، تهران، نشر جهان، ١٣٧٨ق.
٩٠. *غاية الامانى في اخبار القطر اليمانى*، يحيى بن حسين (م. ١١٠٠ق)، القاهرة، دار الكاتب العربى، ١٣٨٨ق.

٤٩٤ ..... حسين عليه السلام شهيد آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

٩١. *الغدیر فی الكتاب والسنة والادب*، امينى، عبدالحسين (م. ١٣٩٢ق)، بيروت، دار الكتاب العربى، ١٣٩٧ق.

٩٢. *الفتوح*، ابن اعثم كوفى، احمد بن على (م. ٣١٤ق)، بيروت، دار الاضواء، ١٤١١ق.

٩٣. *الفتوح*، ابن اعثم كوفى، احمد بن على (م. ٣١٤ق)، ترجمة محمد بن احمد مستوفى هروى، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى، ١٣٧٢ش.

٩٤. *الفصول المهمة فى معرفة الائمة*، ابن صباغ مالكى، على بن محمد (م. ١٨٥٥ق)، قم، دار الحديث، ١٤٢٢ق.

٩٥. *فى ظلال القرآن*، سيد قطب، قطب بن ابراهيم (م. ١٣٨٦ق)، بيروت، دار الشروق، ١٤١٢ق.

٩٦. *قرب الاسناد*، حميرى قمى، عبدالله بن جعفر (م. ٣٠٠ق)، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث، ١٤١٣ق.

٩٧. *الكافى*، كلينى، محمد بن يعقوب (م. ٣٢٩ق)، تهران، دار الكتب الاسلامية، ١٣٦٣ش.

٩٨. *كامل الزيارات*، ابن قولويه قمى، جعفر بن محمد (م. ٣٦٨ق)، قم، نشر اسلامى، ١٤١٧ق.

٩٩. *الكامل فى التاريخ*، ابن اثير جزرى، على بن محمد (م. ٦٣٠ق)، بيروت، دار صادر، ١٣٨٦ق.

١٠٠. *كشف الغمة فى معرفة الائمة*، اربلى، على بن عيسى (م. ٦٩٣ق)، بيروت، دار الاضواء، ١٤٠٥ق.

١٠١. *كفاية الاثر فى النص على الائمة الاثنى عشر عليهم السلام*، خزاز قمى، على بن محمد (م. ٤٠٠ق)، قم، انتشارات بيدار، ١٤٠١ق.

١٠٢. *كفاية الطالب فى مناقب على بن ابي طالب عليه السلام*، گنجى شافعى، محمد بن يوسف (م. ٦٥٨ق)، النجف الاشرف، المطبعة الحيدرية، ١٣٩٠ق.

فهرست منابع ..... ٤٩٥

١٠٣. *كمال الدين وتمام النعمة*، صدوق، محمد بن علي (م. ٣٨١ق)، تهران، انتشارات اسلاميه، ١٣٩٥ق.
١٠٤. *كنز العمال في سنن الاقوال والافعال*، متقى هندی، علي (م. ٩٧٥ق)، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٩ق.
١٠٥. *كنوز الحقائق في حديث خير الخلائق* (بهامش الجامع الصغير في احاديث البشير النذير)، مناوي، محمد بن علي (م. ١٠٣١ق)، القاهرة، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى الباب الحلبي واولاده، ١٣٧٣ق.
١٠٦. *الكنى واللقاب*، محدث قمی، عباس (م. ١٣٥٩ق)، تهران، مكتبة الصدر.
١٠٧. *اللهموف في قتلى الطفوف*، ابن طاووس، سيدعلي بن موسى (م. ٦٦٤ق)، قم، انتشارات انوار الهدى، ١٤١٧ق.
١٠٨. *مثير الاحزان*، ابن نما حلي، محمد بن جعفر (م. ٦٤٥ق)، النجف الاشرف، المطبعة الحيدرية، ١٣٦٩ق.
١٠٩. *المجالس الفاخرة في مآتم العترة الطاهرة*، شرف الدين موسوي، سيدعبدالحسين (م. ١٣٧٧ق)، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، ١٤٢١ق.
١١٠. *مجمع البيان في تفسير القرآن*، طبرسي، فضل بن حسن (م. ٥٤٨ق)، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ١٣٧٢ش.
١١١. *مجمع الزوائد ومنبع الفوائد*، هيثمي، علي بن ابي بكر (م. ٨٠٧ق)، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٠٨ق.
١١٢. *مرآة الجنان وعبرة اليقظان في معرفة ما يعتبر من حوادث الزمان*، يافعي، عبدالله بن اسعد (م. ٧٦٨ق)، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٧ق.
١١٣. *مروج الذهب ومعادن الجوهر*، مسعودي، علي بن حسين (م. ٣٤٥ق)، بيروت، دار المعرفة.
١١٤. *المزار الكبير*، ابن مشهدي، محمد بن جعفر (م. ٦١٠ق)، قم، نشر اسلامي، ١٤١٩ق.

- ٤٩٦..... حسين عليه السلام شهيد آگاه و رهبر نجات بخش اسلام
١١٥. المزار، شهيد اول، محمد بن مكى عاملى، (م. ٧٨٦ق) قم، مؤسسة الامام مهدي عليه السلام، ١٤١٠ق.
١١٦. المسائل العكبرية، مفيد، محمد بن محمد (م. ٤١٣ق)، بيروت، دار المفيد، ١٤١٤ق.
١١٧. مسند احمد بن حنبل، احمد بن حنبل، شيبانى (م. ٢٤١ق)، بيروت، دار صادر.
١١٨. مصباح المتهدج، طوسى، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ق)، بيروت، مؤسسة فقه الشيعة، ١٤١١ق.
١١٩. المصنف فى الاحاديث والآثار، ابن ابى شيبه كوفى، عبدالله بن محمد (م. ٢٣٥ق)، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٩ق.
١٢٠. مطالب السؤل فى مناقب آل الرسول عليه السلام، ابن طلحه شافعى، محمد بن طلحة (م. ٦٥٢ق).
١٢١. معجم الادباء، ياقوت حموى، ياقوت بن عبدالله (م. ٦٢٦ق)، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١١ق.
١٢٢. المعجم الكبير، طبرانى، سليمان بن احمد (م. ٣٦٠ق)، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٤ق.
١٢٣. المغازى، واقدى، محمد بن عمر (م. ٢٠٧ق)، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ١٤٠٩ق.
١٢٤. مقاتل الطالبين، ابوالفرج اصفهانى، على بن حسين (م. ٣٥٦ق)، قم، دار الكتاب، ١٣٨٥ق.
١٢٥. مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمى، موفق بن احمد (م. ٥٦٨ق)، قم، مكتبة المفيد.
١٢٦. مقتل الحسين عليه السلام، مقرّم، سيدعبدالرزاق (م ١٣٩١ق)، بيروت، مؤسسة الخرسان، ١٤٢٦ق.
١٢٧. مقدمة ابن الصلاح فى علوم الحديث، شهرزورى، عثمان بن عبدالرحمن (م. ٦٤٣ق)، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٦ق.



فهرست منابع ..... ٤٩٧

١٢٨. الملاحم والفتن (التشريف بالمنن في التعريف بالفتن)، ابن طاووس، سيد علي بن موسى (م. ٦٦٤ق)، اصفهان، نشر گلبهار، ١٤١٦ق.

١٢٩. من لا يحضره الفقيه، صدوق، محمد بن علي (م. ٣٨١ق)، قم، نشر اسلامي، ١٤٠٤ق.

١٣٠. مناقب آل ابي طالب، ابن شهر آشوب، محمد بن علي (م. ٥٨٨ق)، النجف الاشرف، المكتبة الحيدرية، ١٣٧٦ق.

١٣١. منتهى الآمال، محدث قمي، عباس (م. ١٣٥٩ق)، قم، انتشارات دليل ما، ١٣٧٩ش.  
١٣٢. النزاع والتخاصم بين بني امية وبني هاشم، مقرزي، احمد بن علي (م. ١٤٥ق)، المطبعة العلمية، ١٣٦٨ق.

١٣٣. نزهة الناظر في الجميع بين الاشباه والنظائر، حلي، يحيى بن سعيد (م. ٦٨٩ق)، النجف الاشرف، مطبعة الآداب، ١٣٨٦ق.

١٣٤. النصائح الكافية لمن يتولى معاوية، ابن عقيل علوي، محمد (م. ١٣٥٠ق)، قم، دار الثقافة، ١٤١٢ق.

١٣٥. نظرية الامامة لدى الشيعة الاثني عشرية، صبحي، احمد محمود، بيروت، دار النهضة العربية، ١٤١١ق.

١٣٦. نظم درر السمطين في فضائل المصطفى والمرضى والتبول والسبطين، زرندي، محمد بن يوسف (م. ٧٥٠ق)، اصفهان، مكتبة الامام امير المؤمنين، العامة، ١٣٧٧ق.

١٣٧. نفس المهموم في مصيبة سيدنا الحسين المظلوم، محدث قمي، عباس (م. ١٣٩٥ق)، قم، انتشارات دليل ما، ١٣٩٠ق.

١٣٨. نور الابصار في مناقب آل بيت النبي، شبلنجي، مؤمن بن حسين (م. ١٢٩٨ق)، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٣٩٨ق.

١٣٩. نور اليقين في سيرة سيد المرسلين، خضري بك، محمد، بيروت، دار الكتب العلمية.

٤٩٨ ..... حسين عليه السلام شهيد آگاه و رهبر نجات بخش اسلام

١٤٠. نهج البلاغة، الشريف الرضى، الامام على بن ابي طالب عليه السلام، تحقيق و شرح محمد عبده، بيروت، دار المعرفة، ١٤١٢ق.

١٤١. الوافي، فيض كاشاني، محسن بن مرتضى (م. ١٠٩١ق)، اصفهان، كتابخانه امام اميرالمؤمنين على عليه السلام، ١٤٠٦ق.

١٤٢. وسائل الشيعة، حر عاملي، محمد بن حسن (م. ١١٠٤ق)، قم، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لاحياء التراث، ١٤١٤ق.

١٤٣. وقعة صفين، منقري، نصر بن مزاحم (م. قرن ٣)، القاهرة، المؤسسة العربية الحديثة، ١٣٨٢ق.

## آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله الوارف

### در یک نگاه

ردیف	نام کتاب	زبان	ترجمه
<b>قرآن و تفسیر</b>			
۱	تفسیر آیه فطرت	فارسی	—
۲	القرآن مصون عن التحریف	عربی	—
۳	تفسیر آیه التطهیر	عربی	—
۴	تفسیر آیه الانذار	عربی	—
۵	پیام‌های قرآنی	فارسی	—
<b>حدیث</b>			
۶	منتخب الأثر فی الإمام الثانی عشر <small>علیه السلام</small> (۳جلدی)	عربی	اردو / انگلیسی
۷	منتخب الأثر فی الإمام الثانی عشر <small>علیه السلام</small> (۶جلدی)	فارسی	—
۸	فضائل العترة الطاهرة (۳ جلدی)	عربی	—
۹	غیبة المنتظر	عربی	—
۱۰	قیس من مناقب أمير المؤمنين <small>علیه السلام</small> (مئة وعشر حدیث من کتب عامّة)	عربی	—
۱۱	پرتوی از فضائل امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> در حدیث	فارسی	—
۱۲	أحادیث الأئمة الإثنی عشر <small>علیهم السلام</small> ، أسنادها وألفاظها	عربی	—
۱۳	أحادیث الفضائل	عربی	—
<b>فقه</b>			
۱۴	توضیح المسائل	فارسی	—
۱۵	منتخب الاحکام	فارسی	—
۱۶	احکام نوجوانان	فارسی	انگلیسی

—	فارسی	جامع الاحکام	۱۷
—	فارسی	آیین قضاوت در اسلام (استفتائات قضایی)	۱۸
—	فارسی	استفتائات پزشکی	۱۹
—	فارسی	مناسک حج	۲۰
—	فارسی	مناسک عمره مفرده	۲۱
عربی	فارسی	هزار سؤال پیرامون حج	۲۲
عربی	فارسی	پاسخ کوتاه به ۳۰۰ پرسش	۲۳
—	فارسی	پاسخ کوتاه به ۵۷۰ پرسش از احکام	۲۴
آذری	فارسی	احکام خمس	۲۵
—	فارسی	اعتبار قصد قربت در وقف	۲۶
—	فارسی	رساله در احکام ثانویه	۲۷
—	عربی	فقه الحج (۴ جلدی)	۲۸
—	عربی	هدایة العباد	۲۹
—	عربی	هدایة السائل	۳۰
—	عربی	حواشی علی العروة الوثقی	۳۱
—	عربی	القول الفاخر فی صلاة المسافر	۳۲
—	عربی	فقه الخمس	۳۳
—	عربی	أوقات الصلاة	۳۴
—	عربی	التعزیر (أحكامه وملحقاته)	۳۵
فارسی	عربی	ضرورة وجود الحكومة	۳۶
—	عربی	رسالة فی معاملات المستحدثة	۳۷
—	عربی	التداعی فی مال من دون بینة و لا ید	۳۸
—	عربی	رسالة فی المال المعین المشتبه ملکیته	۳۹
—	عربی	حکم نکول المدعی علیه عن الیمین	۴۰
—	عربی	إرث الزوجة	۴۱
—	عربی	مع الشیخ جاد الحق فی إرث العصبه	۴۲
—	عربی	حول دیات ظریف ابن ناصح	۴۳
—	عربی	بحث حول الاستسقام بالأزلام (مشروعية الاستخارة)	۴۴

—	عربی	الرسائل الخمس	٤٥
—	عربی	الشعائر الحسينية	٤٦
آذری	فارسی	آنچه هر مسلمان باید بداند	٤٧
—	عربی	الرسائل الفقهية من فقه الإمامية	٤٨
—	عربی	الإتقان فى أحكام الخلل والنقصان	٤٩
<b>اصول فقه</b>			
—	عربی	بيان الأصول (٣جلدى)	٥٠
—	عربی	رسالة فى الشهرة	٥١
—	عربی	رسالة فى حكم الأقل والأكثر فى الشبهة الحكمية	٥٢
—	عربی	رسالة فى الشروط	٥٣
<b>عقاید و كلام</b>			
—	فارسی	حديث عرض دين	٥٤
—	فارسی	به سوى آفریدگار	٥٥
—	فارسی	الهیات در نهج البلاغه	٥٦
—	فارسی	معارف دين	٥٧
—	فارسی	پیرامون روز تاریخی غدیر	٥٨
—	فارسی	ندای اسلام از اروپا	٥٩
—	فارسی	صبح صادق	٦٠
—	فارسی	نگرشی بر فلسفه و عرفان	٦١
—	فارسی	نیایش در عرفات	٦٢
—	فارسی	سفرنامه حج	٦٣
—	فارسی	شہید آگاه	٦٤
—	فارسی	امامت و مہدویت	٦٥
—	فارسی	نوید امن و امان	٦٦
عربی	فارسی	فروغ ولایت در دعای ندبہ	٦٧
—	فارسی	ولایت تکوینی و ولایت تشریعی	٦٨
—	فارسی	معرفت حجّت خدا	٦٩
—	فارسی	عقیدہ نجات بخش	٧٠
—	فارسی	نظام امامت و رهبری	٧١

عربی	فارسی	اصالت مهدویت	۷۲
—	فارسی	پیرامون معرفت امام	۷۳
آذری	فارسی	پاسخ به ده پرسش	۷۴
—	فارسی	انتظار، عامل مقاومت و حرکت	۷۵
—	فارسی	وابستگی جهان به امام زمان <small>علیه السلام</small>	۷۶
—	فارسی	تجلی توحید در نظام امامت	۷۷
—	فارسی	باورداشت مهدویت	۷۸
انگلیسی	فارسی	به سوی دولت کریمه	۷۹
عربی	فارسی	گفتمان مهدویت	۸۰
—	فارسی	پیام‌های مهدوی	۸۱
انگلیسی	فارسی	توضیحات پیرامون کتاب عقیده مهدویت در تشیع امامیه	۸۲
—	فارسی	گفتمان عاشورایی	۸۳
—	فارسی	مقالات کلامی	۸۴
—	فارسی	صراط مستقیم	۸۵
—	عربی	إلى هدى كتاب الله	۸۶
—	عربی	ایران تسمع فتجیب	۸۷
—	عربی	رسالة حول عصمة الأنبياء والأئمة <small>عليهم السلام</small>	۸۸
—	عربی	تعلیقات علی رسالة الجبر والقدر	۸۹
—	عربی	لمحات فی الكتاب والحديث والمذهب (۳ جلدی)	۹۰
—	عربی	صوت الحق ودعوة الصدق	۹۱
—	عربی	رد اُكذوبة خطبة الإمام علی <small>عليه السلام</small> ، علی الزهراء <small>عليها السلام</small>	۹۲
اردو / فرانسه	عربی	مع الخطيب فی خطوطه العريضة	۹۳
—	عربی	رسالة فی البداء	۹۴
—	عربی	جلاء البصر لمن يتولى الأئمة الاثنى عشر <small>عليهم السلام</small>	۹۵
—	عربی	حديث افتراق المسلمين على ثلاث وسبعين فرقة	۹۶
—	عربی	مَنْ لهذا العالم؟	۹۷
—	عربی	بين العلمين،	۹۸

		الشیخ الصدوق والشیخ المفید	
—	عربی	داوری میان شیخ صدوق و شیخ مفید	۹۹
—	عربی	مقدمات مفصلة على «مقتضب الاثر» و «مکیال المکارم» و «منتقى الجمال»	۱۰۰
—	عربی	أمان الأمة من الضلال والاختلاف	۱۰۱
—	عربی	البكاء على الامام الحسين <small>عليه السلام</small>	۱۰۲
—	فارسی	حدیث عرض دین	۱۰۳
—	فارسی	به سوی آفریدگار	۱۰۴
—	عربی	التقود اللطيفة على الكتاب المسمى بالأخبار الدخيلة	۱۰۵
—	فارسی	پیام غدیر	۱۰۶
<b>تربیتی</b>			
—	فارسی	عالی ترین مکتب تربیت و اخلاق یا ماه مبارک رمضان	۱۰۷
—	فارسی	بهار بندگی	۱۰۸
—	فارسی	راه اصلاح (امر به معروف و نهی از منکر)	۱۰۹
—	فارسی	با جوانان	۱۱۰
<b>تاریخ</b>			
—	فارسی	سیرحوزه های علمی شیعه	۱۱۱
—	فارسی	رمضان در تاریخ (حوادث تاریخی)	۱۱۲
<b>سیره</b>			
—	فارسی	پرتوی از عظمت امام حسین <small>عليه السلام</small>	۱۱۳
—	فارسی	آینه جمال	۱۱۴
—	فارسی	از نگاه آفتاب	۱۱۵
—	فارسی	اشک و عبرت	۱۱۶
<b>تراجم</b>			
—	فارسی	زندگانی آیت الله آخوند ملا محمدجواد صافی گلپایگانی <small>عليه السلام</small>	۱۱۷
—	فارسی	زندگانی جابر بن حیان	۱۱۸
—	فارسی	زندگانی بوداسف	۱۱۹

—	فارسی	فخر دوران	۱۲۰
شعر			
—	فارسی	دیوان اشعار	۱۲۱
—	فارسی	بزم حضور	۱۲۲
—	فارسی	آفتاب مشرقین	۱۲۳
—	فارسی	صحیفه المؤمن	۱۲۴
—	فارسی	سبط المصطفی ﷺ	۱۲۵
—	فارسی	در آرزوی وصال	۱۲۶
مقاله‌ها و خطابه‌ها			
—	فارسی	حدیث بیداری (مجموعه پیام‌ها)	۱۲۷
—	فارسی	حدیث خوبان	۱۲۸
—	فارسی	دیدارها و رهنمودها	۱۲۹
—	فارسی	شب پرگان و آفتاب	۱۳۰
—	فارسی	شب عاشورا	۱۳۱
—	فارسی	صبح عاشورا	۱۳۲
—	فارسی	با عاشوراییان	۱۳۳
—	فارسی	رسالت عاشورایی	۱۳۴